

تفسیر آسان

ترجمہ و تفسیر قرآن کریم
(سورہ بقرہ)

زکریا عطری سہیلی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه:

الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله، أرسله بالهدى ودين الحق (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) صلى الله عليه وسلم تسليماً.

از قدیم الایام آسمان ایران مملو از ستارگان درخشان علم و ادب بوده و به اقصی نقاط گیتی نورافشانی می کرده اند. ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، امام ابو عبدالرحمن نسائی خراسانی، ابوداود سلیمان بن الأشعث الأزدی سیستانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، ابو علی الفارسی، سیبویه، غزالی، حافظ، سعدی، مولوی، و... ستارگانی بودند که در آسمان ایران می درخشیدند.

مردم ایران خدمات بزرگی در پیشرفت اسلام ارائه داده و کتاب های نفیسی در زمینه ی تفسیر، فقه، حدیث، اصول، عرفان، تاریخ، ادب و... با دستان پرتوان خود نگاشته اند. روزی تعدادی از اصحاب نزد رسول خدا ﷺ نشستند که سوره جمعه نازل شد. ابوهیریه پرسید: یا رسول الله ﷺ منظور از «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» ترجمه: (گروه دیگری از مؤمنان که هنوز ملحق به آنها نشده اند) چه کسانی هستند؟ رسول الله ﷺ دست بر زانوی سلمان فارسی گذاشت و فرمود: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ» ترجمه: «اگر ایمان در ثریا بود مردانی از اینها به آن دست می یافتند»^۱.

اکنون مدّت مدیدی است که به این آسمان چشم دوخته ایم و جز تعداد معدودی، درخشش ستاره ای را نمی بینیم. شاید بتوان دلایل پدید آمدن این معضل را در این نکات خلاصه کرد:

۱. بیگانگی با زبان عربی.
۲. عدم فهم صحیح مفاهیم و آموزه های دینی.
۳. گریز از تدبّر در قرآن.
۴. گرایش به مادیات.
۵. قناعت به دستاوردهای علمی گذشتگان و دوری از مطالعه و تحقیق.

^۱ - متفق علیه

در رابطه با تفسیر قرآن باید بدانیم:

۱. خداوند قرآن را برای فهم و تدبیر سهل و آسان نموده است.
۲. تفسیر قرآن هرگز جای قرآن را نمی‌گیرد. مطلبی که مستقیماً از قرآن فهم می‌شود با دلالتی که از کتاب‌های تفسیر حاصل شود کاملاً متفاوت است.
۳. قطعاً در قرآن تناقض و اشتباه وجود ندارد؛ پس هرگاه تناقض یا اشتباهی به نظر رسید با مطالعه و تحقیق می‌توان آن را برطرف کرد.
۴. پاسخ به تمام مسائلی که انسان‌ها برای سعادت‌مند شدن بدان نیاز دارند در قرآن وجود دارد.
۵. برای اینکه به فهم درستی از قرآن برسیم نباید با پیش داوری سراغ قرآن برویم؛ سعی کنیم باورهای خویش را طبق آموزه‌های قرآن جهت دهیم و از تحمیل افکار خود بر قرآن بپرهیزیم.
۶. یک مبلغ موظف است نصوص شرعی و متون دینی را همان گونه که برای او نقل شده است، انتقال دهد و از نقل فهم خود از متون دینی به اسم دین، بپرهیزد. چه بسا شنوندگانی باشند که درک و فهم آنان از گوینده بهتر و بیشتر باشد.
۷. آیات قرآن را نباید بدون دلیل و بدون قرینه، از معنای ظاهری و حقیقی به معنای مجازی ترجمه و تفسیر کرد.
۸. شایسته است انسان مؤمن کوشش کند با زبان عربی آشنا شده و قواعد صرف و نحو را یاد بگیرد و با این کار، چشمه‌ای از اقیانوس قرآن را بر قلب خود جاری سازد. تفسیر قرآن برای فهمیدن، و فهمیدن برای اندیشیدن، و اندیشیدن برای عمل کردن است.

مسیر رسیدن به فهم صحیح قرآن:

۱. توجه به این‌که قرآن چه روش‌هایی را برای فهم خود معرفی نموده است.
۲. آشنایی کامل با لغت عرب و شناخت قواعد صرف و صرف.
۳. آشنایی با علوم همچون بلاغت، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، مکی و مدنی و ...
۴. آشنایی با احادیث رسول الله ﷺ که مبین قرآنند.
۵. توجه و جمع بندی سایر آیات مشابه در یک موضوع.
۶. توجه به سایر قرائت‌های متواتر.

۷. ورود به قرآن، بدون پیش‌داوری.

۸. دوری از هر گونه تعصب دینی، مذهبی و حزبی.

۹. تدبّر و تفکر.

منهج تفسیر آسان:

۱. در تفسیر آسان کوشش شده است تفسیر آیات، روان، سلیس، گویا و آسان بیان شود.

۲. با طرح سؤال و بیان نکته‌ها، مسائلی که مستقیم یا غیر مستقیم به آیه مربوط است، توضیح داده می‌شود.

۳. برای استفاده طلب و علما، تفاسیر زیادی نگاشته شده ولی تفسیری که قابل استفاده برای عموم مردم باشد کمتر به چشم می‌خورد؛ تفسیر آسان سعی می‌کند آیات را حتی الامکان با عباراتی آسان توضیح دهد تا استفاده از آن برای عموم میسر باشد.

۴. اکثر موضوعات قرآن مکرر هستند. یعنی همان موضوع با زاویه جدید در سوره‌های مختلف تکرار می‌شود. توضیحات تفسیر آسان نیز در آیات و سوره‌های بعدی کامل‌تر خواهد شد.

۵. در ترجمه و تفسیر آیه از پراگم استفاده نشده؛ یعنی سعی شده است برداشت‌ها به ترجمه و تفسیر آیه اضافه نشود.

۶. سعی شده سایر آیات قرآن در یک موضوع، قراءات متواتر دیگر و احادیث صحیح، که سبب فهم بهتر معنی می‌شود، هنگام تفسیر در نظر گرفته شود.

۷. کوشش شده به اختلافات وسیع و کم فایده، پرداخته نشود.

۸. تلاش می‌شود ایرادات موجود در تفسیر آسان در چاپ بعدی اصلاح و یا موضوعات اختلافی حذف گردد.

خوانندگان محترم می‌توانند نظرات اصلاحی یا پیشنهادات خود را به این آدرس ایمیل کنند:

tafsirasan@gmail.com

در پایان جا دارد از تمامی دوستان و اساتیدی که در ویرایش و تهیه این کتاب زحمت کشیده‌اند تشکر و قدردانی کنم و از خداوند رحمان خواستارم ما را در جهت فهم صحیح قرآن یاری داده و توفیق تدبّر و عمل به آن را نصیب فرماید.

وصلی الله علی محمد وآله أجمعین.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره‌ی فاتحه مکی است. از اسامی دیگر این سوره عبارت است از: فاتحه‌الکتاب، أم الكتاب، أم القرآن، الحمد، الشفاء، الرقیة و سورة الصلاة.^۱ خداوند در این سوره، نحوه مناجات و سخن گفتن با خود را به بندگانش آموزش داده است.

﴿ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿۱﴾ ﴾

به نام خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان. (۱)

* نکته: دو صفت از صفات خداوند که انسان را در دنیا و آخرت بسیار امیدوار می‌کند، صفت «الرحمن» و «الرحیم» است. رحمن یعنی پر از رحمت؛ کسی که رحمتش بی‌پایان است و هرگز تمام نمی‌شود. و رحیم یعنی بخشاینده رحمت؛ کسی که رحمت بیکران خود را به تمام مخلوقاتش می‌بخشد و در بخشش، هیچ‌گونه کوتاهی نمی‌کند.

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۲﴾ ﴾

ستایش فقط برای الله، مالک جهانیان است. (۲)

* نکته: کلمه‌ی «رب» به معانی مختلفی می‌آید از قبیل: مالک و صاحب، سامان دهنده، بزرگی که از او اطاعت برند، اصلاح‌گر، پروردگار و گاهی به خود خداوند نیز اطلاق می‌شود.^۲

﴿ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿۳﴾ ﴾

بسیار بخشنده و بسیار مهربان است. (۳)

﴿ مَلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ ﴿۴﴾ ﴾

صاحب و پادشاه روز جزاست. (۴)

^۱ تفسیر ابن کثیر (۱۰۱/۱).

^۲ - نگا: تهذیب اللغة (۱۲۱/۵).

* سؤال: چرا برخی قاریان، این آیه را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» قرائت می‌کنند؟ و این گونه قرائت، چه تأثیری در معنا دارد؟

جواب: نمونه این کلمات که به شکل دیگری قرائت شوند، در قرآن بسیار زیاد است. آن قرائت‌ها نیز جزو قرآن است و خواندنش ثواب دارد. آشنایی با آن قرائت‌ها می‌تواند بسیاری از معانی دیگر را به ما بفهماند. اگر به نوشتار کلمه در قرآن دقت شود، مشاهده می‌شود که این کلمه، به دو صورت قابل خواندن است: مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ و مالکِ یوم الدین.

مالک به کسی گفته می‌شود که دارنده و صاحب چیزی است و هرگونه بخواهد در آن دخل و تصرف می‌کند ولی مَلِكِ یعنی پادشاه، حاکم و فرمانروا که تمامی امور را مدیریت می‌کند و آن‌ها را می‌چرخاند. خداوند، هم مالک روز قیامت است و هم فرمانروای آن روز. پس با توجه به سایر قرائت‌ها می‌توانیم معنای وسیع‌تری را از آیات دریافت کنیم.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم. (۵)

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

ما را به راه راست هدایت بفرما. (۶)

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

راه کسانی که به آن‌ها نعمت بخشیده‌ای، نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته شده و نه گمراهان. (۷)

* سؤال ۱: خداوند به چه کسانی نعمت داده است؟ و چگونه می‌توانیم در زمره‌ی آنان قرار بگیریم؟

جواب: خداوند به پیامبران، صدیقان، شهیدان و نیکوکاران نعمت داده است. و می‌توانیم با اطاعت از خدا و رسول خدا ﷺ در زمره‌ی آنان قرار بگیریم. خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۱ ترجمه: (و هر کس از الله و رسولش اطاعت نماید همراه کسانی خواهد بود که الله به آنان نعمت داده است؛ از انبیا، صدیقان، شهیدان و صالحان و آن‌ها چه خوب دوستانی هستند).

* سؤال ۲: خداوند بر چه کسانی خشم می‌گیرد؟

جواب:

۱. کسی که دروغی را بسازد و به خدا نسبت دهد.^۱
 ۲. کسی که پس از شناخت حق، مسیر کفر را در پیش گرفته و در برابر حق، لجاجت و دشمنی ورزد.^۲
 ۳. منافق؛ کسی که ظاهری اسلامی و درونی کفرآمیز دارد.^۳
- یهودیان یکی از کسانی هستند که مرتکب این جرائم شدند و مورد خشم خدا قرار گرفتند.^۴

* سؤال ۳: گمراهان چه کسانی هستند؟

جواب: گمراه به هر کسی گفته می‌شود که در اثر توجّه نکردن به ادله، از جاده‌ی مستقیم الهی منحرف شود و در پیمودن مسیر نادرست، پافشاری کند. یکی از ملّت‌هایی که از جاده‌ی مستقیم الهی منحرف شدند، مسیحیان بودند. زیرا آنان به دلیل، عقل و منطق بها نداده و به بسیاری از خرافات، روی آوردند. یکی از بزرگترین خرافه‌ای که زیربنای دین مسیحیت قرار گرفت این بود که پیامبر عیسی علیه السلام را فرزند خدا و معبود خویش قرار دادند.

* نکته: «آمین» اسم فعل است به معنای (اِسْتَجِبْ)، یعنی خدایا این نیایش مرا اجابت کن. «آمین» جزو قرآن نیست. تلفظ آمین به دو طریق صحیح است: با کشیدن الف و بدون کشیدن.^۵ برخی کلمه «آمین» را با تشدید میم تلفظ می‌کنند که اشتباه است زیرا «آمین» یعنی: (قصد کنندگان). پس تلفظ آمین بعد از سوره‌ی حمد باید بدون تشدید باشد.

(سوره‌ی بقره و ۲۸۶ آیه دارد).

سوره‌ی بقره طولانی‌ترین سوره‌ی قرآن است. این سوره یکجا نازل نشده، بلکه در مراحل مختلف و متناسب با نیاز جامعه، نازل گردیده است. سوره‌ی بقره مدنی است، یعنی بعد از هجرت پیامبر به مدینه

۱ - اعراف: ۱۵۲.

۲ - شوری: ۱۶.

۳ - مائده: ۶۰.

۴ - بقره: ۹۰.

۵ - تفسیر الکشاف (۳۱/۱).

نازل شده است. نامگذاری این سوره به بقره، به خاطر داستانی است در مورد گاو بنی اسرائیل، که در آیات ۶۷ تا ۷۳ ذکر شده است.

از حکمت‌های نام‌گذاری این سوره، به «بقره»:

۱. مسلمانان داستان گاو بنی اسرائیل و سؤالات بی‌مورد آنان را به یاد داشته باشند تا از ایرادات بی‌جا و سؤالات بنی اسرائیلی بپرهیزند.

۲. در هنگام اختلاف، باید به بزرگ‌تر به عنوان حَکَم رجوع کرد. چنان‌که بنی اسرائیل به نزد پیامبر موسی علیه السلام رجوع کردند.

۳. برای رفع اختلاف، راه حلّی که از طرف بزرگ‌تر ارائه می‌شود باید پذیرفت هر چند برای ما خوش‌آیند نباشد.

۴. در میان احکام الهی، ممکن است حکمی را بباییم که عقل برخی انسان‌ها به حکمت آن پی نبرد. در چنین صورتی نیز باید به حکم خدا عمل کرد و نباید با چون و چرا کردن و بهانه‌های بی‌جا، از انجام آن شانه خالی کرد.

۵. برای رفع اختلافات در جامعه، باید از لحاظ مادی و معنوی هزینه نمود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان

﴿الْم﴾

الف ، لام ، میم . (۱)

* سؤال ۱: حروف مقطعه به چه حروفی می‌گویند؟

جواب: به حروفی همچون الم، حم، المص و... که در ابتدای ۲۹ سوره از قرآن آمده است حروف مقطعه می‌گویند. برخی از آن‌ها دارای یک حرف مثل «ق» (قاف)، برخی دارای دو حرف مثل «طه» (طاها)، برخی دارای سه حرف مثل «الم» (الف لام میم)، برخی دارای چهار حرف مثل «المص» (الف لام میم صاد) و برخی دارای پنج حرف هستند مثل «کهیص» (کاف ها یا عین صاد).

* سؤال ۲: آیا حروف مقطعه به تنهایی دارای معنای خاصی هستند؟

جواب: خیر؛ نه تنها در زبان عربی، بلکه در تمام زبان‌های دنیا، حروف به تنهایی دارای معنا نیستند، مگر اینکه با کلمات یا معانی دیگر آمیخته شوند. برخی گفته‌اند حروف مقطعه از متشابهات^۱ است، ولی این گونه نیست؛ زیرا متشابهات دارای معنا هستند ولی حروف مقطعه خیر.

* سؤال ۳: ذکر شدن حروف مقطعه در ابتدای برخی سوره‌ها چه پیامی دارد؟

جواب: حروف مقطعه، از همان حروف الفبا تشکیل شده است که مردم آن‌ها را می‌نویسند و با آن سخن می‌گویند. خداوند با استفاده از همین حروف، کتابی را فرو فرستاده است. و از کسانی که باور ندارند این کتاب از جانب خداست، خواسته است آن‌ها نیز کتابی به مثل آن بیاورند. ولی اگر تمامی انسان‌ها و جن‌ها جمع شوند و بخواهند سوره‌ای به مثل قرآن بیاورند هرگز نخواهند توانست.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾﴾

آن کتاب بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن برای پرهیزگاران مایه‌ی هدایت است. (۲)

* سؤال: چرا خداوند در اولین آیات، بر حَقانیت قرآن و عدم وجود شک در آن تأکید می‌کند؟

جواب: دو عاملی که همیشه در هدایت انسان‌ها نقش داشته‌اند، پیامبران الهی و کتاب‌های آسمانی بوده‌اند. همه‌ی پیامبران الهی، بشر بوده و مثل بقیه‌ی انسان‌ها، روزی عمر آن‌ها به پایان می‌رسید و از دنیا می‌رفتند. کتاب‌های آسمانی تنها هدایتگرانی هستند که - حتی بعد از وفات پیامبر - می‌توانند در بین انسان‌ها باقی بمانند و آن‌ها را به راه راست راهنمایی کنند. قرآن، آخرین کتاب آسمانی است و پیامبران گذشته همچون موسی و عیسی به نزول آن بشارت داده‌اند؛ حال کسی که به حَقانیت این کتاب شک داشته باشد، هیچ راهی برای رسیدن او به هدایت وجود ندارد. به همین دلیل، خداوند در نخستین آیات قرآن، بر حَقانیت قرآن و عدم وجود شک در آن تأکید می‌کند.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳﴾﴾

^۱ - آیات قرآن دو دسته هستند: ۱) محکم؛ به آیاتی گفته می‌شود که آن چنان معنای آن روشن است که جای هیچ‌گونه انکار و توجیه و سوء استفاده در

آن نیست، ۲) متشابه: آیاتی هستند که معنای نهایی و اسرار و حقیقت آن‌ها را فقط خدا می‌داند. و فهم آن‌ها برای انسان، نیازمند سرمایه علمی فراوان است. نظیر آیاتی که صفات خدا را بیان می‌کند.

کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز را به بهترین وجه بر پا داشته و مقداری از آنچه که روزی آنان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. (۳)

*** سؤال ۱: منظور از غیب چیست؟**

جواب: غیب به تمام چیزهایی گفته می‌شود که از چشمان ما مخفی‌اند ولی قرآن وجود آن‌ها را تأیید کرده است. خدا، ملائکه، زندگی پس از مرگ، بهشت و جهنم از غیب‌ها هستند. کسی که به غیب ایمان دارد، هرگز نمی‌تواند از حق، عدالت، عبادت، خیرخواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند. ولی کسی که به آن ایمان ندارد دلیلی نمی‌بیند از لذت خود به نفع دیگران بکاهد.

*** سؤال ۲: با وجود کثرت و زیادی اعمال حسنه، چرا فقط از نماز و انفاق یاد شده است؟**

جواب: نماز پل ارتباطی انسان، با خداست. نماز در رأس تمامی حسنات قرار دارد. پذیرش نماز یعنی پذیرش بندگی. و بندگی یعنی پایبندی به تمام اعمال حسنه. روزه، حج، زکات، خوش‌اخلاقی، حلال‌خوری و سایر کارهای مثبت از اعمال حسنه هستند.^۱ شاخه دیگر بندگی، اجتناب از منکرات و نواهی است که باز هم نماز، از انجام گرفتن آن‌ها نهی می‌کند. خداوند می‌فرماید: (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)^۲ ترجمه: (و نماز را بر پا دار؛ قطعاً نماز، انسان را از انجام زشتی‌ها و منکرات نهی می‌کند). پس پذیرفتن نماز یعنی متعهد شدن به انجام تمامی حسنات و دست کشیدن از همه‌ی منکرات. انفاق و زکات پلی است که انسان‌ها را با یکدیگر مرتبط می‌سازد. به وسیله‌ی انفاق، محبت، دوستی و امنیت در جامعه برقرار می‌شود و کینه و دشمنی از بین می‌رود. کسی که انفاق می‌کند خود را در قبال فعالیت‌های دینی و فرهنگی جامعه مسئول می‌داند و از کمک به ایتم، بیوه زنان و مستمندان نیز دریغ نمی‌ورزد.

جامعه‌ی انسانی همچون بدن یک انسان است. هیچ کدام از اعضای بدن، تنها برای خود کار نمی‌کند بلکه از آنچه دارد به سایر اعضا نیز یاری می‌رساند. قلب تنها برای خود، کار نمی‌کند بلکه به تمام سلول‌های بدن انفاق می‌کند، مغز، ریه، چشم، گوش و سایر دستگاه‌ها و اعضای بدن چنین‌اند و ما نیز باید این‌گونه باشیم.

^۱ - نگا: اشارات الاعجاز، سعید نورسی ص ۴۸.

^۲ - عنکبوت/ ۴۵.

﴿ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴾ ﴿۴﴾

و کسانی که به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه که پیش از تو نازل شده ایمان دارند، و به روز قیامت نیز یقین دارند. (۴)

* سؤال: چرا مسلمانان موظف هستند به کتاب‌های آسمانی گذشته ایمان داشته باشند؟

جواب: تمام کتاب‌های آسمانی، تمام ادیان الهی و تمام پیامبران خدا حامی و پشتیبان یکدیگرند. زمانی که آیهی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» ترجمه: (امروز دین شما را برای شما تکمیل کردم و نعمت خود را بر شما اتمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم) نازل شد؛ در حقیقت، سلسله‌ی ادیانی که از آدم عليه السلام شروع شده بود، در آن روز به کمال رسید. در غیر این صورت، هیچ آیه‌ای در قرآن، از شروع دین سخن نمی‌گوید که از پایان آن خبر دهد. رسول الله صلى الله عليه وسلم نیز خاتم النبیین است و نقطه شروع نبوت به آدم عليه السلام یا اندکی بعد از آن می‌رسد. قرآن آخرین کتاب آسمانی است که شروع آن به آدم یا پس از آن بر می‌گردد. پس رابطه‌ی ادیان الهی و کتاب‌های آسمانی و پیامبران، رابطه‌ی ناسخ و منسوخ و کنار زدن یکدیگر نیست؛ بلکه رابطه‌ی دوستی، تکمیل و تصدیق همدیگر است.

مسلمانان موظف‌اند علاوه بر رسول الله صلى الله عليه وسلم و قرآن، به تمام پیامبران و کتاب‌های آسمانی گذشته ایمان داشته باشند تا به رستگاری برسند؛ متقابلاً یهودیان و مسیحیان نیز علاوه بر پیامبران و کتاب‌های آسمانی گذشته، موظف‌اند به رسول الله صلى الله عليه وسلم و قرآن نیز ایمان بیاورند تا به رستگاری برسند. و این است مصداق آیهی « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ... الْآيَةَ » ترجمه: (ای کسانی که کتاب به آن‌ها داده شده! ایمان بیاورید به آنچه نازل کرده‌ایم و تصدیق‌کننده چیزی است که با شماست...).

﴿ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ ﴿۵﴾

آن‌ها از جانب صاحب‌شان بر راه هدایت بوده و آن‌ها همان رستگاران واقعی‌اند. (۵)

* نکته: فقط کسانی که خصوصیات آن‌ها در این آیات ذکر شد بر راه راست بوده و شایستگی رستگاری شدن در دنیا و آخرت را دارند. برخلاف کسانی که می‌گویند: تمام ادیان، مذاهب و فرقه‌ها بر هر عقیده و عملی که باشند بر حق‌اند!

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

قطعاً کسانی که کافر شدند، چه آن‌ها را هشدار دهی و چه هشدار ندهی به حالشان فرقی نمی‌کند، آن‌ها ایمان نمی‌آورند. (۶)

* نکته: «واو» حرف عطف است یعنی دو جمله یا دو مطلب را به هم ربط می‌دهد.

* سؤال ۱: چرا اول این آیه با حرف عطف ذکر نشده است؟

جواب: زیرا آیات قبل در مورد مؤمنان بوده و این آیه از کفار سخن می‌گوید. و هیچ نقطه عطفی میان دوستان خدا و دشمنان خدا وجود ندارد، به همین دلیل بین آن‌ها حرف عطف نیامده است.^۱

* سؤال ۲: منظور از کفار چه کسانی هستند که اندرز دادن و اندرز ندادن آن‌ها یکسان است و قرآن سبب هدایت آن‌ها نمی‌شود؟

جواب: انسان‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. دسته‌ای که مسلمان و بر راه هدایتند؛ این افراد وظیفه دارند قرآن را سرمشق و الگوی خویش قرار دهند و به وسیله قرآن بر هدایت خویش بیفزایند.
۲. دسته‌ای که اکنون بر راه هدایت نیستند ولی خواهان آن هستند و اگر کسی آن‌ها را به سوی خدا، قرآن و اسلام دعوت دهد صمیمانه می‌پذیرند. قرآن برای این دسته افراد نیز مایه‌ی هدایت است.
۳. دسته‌ای که بر صراط مستقیم نبوده و خواهان آن هم نیستند. آنان هر گاه به سوی خدا دعوت داده شوند ناراحت شده و روی بر می‌گردانند؛ موضوع این آیه چنین اشخاصی است. آن‌ها چون خواهان هدایت نیستند چه آنان را اندرز دهی و چه اندرز ندهی به حالشان فرقی نمی‌کند، ایمان نمی‌آورند.

﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲

خداوند بر قلب‌ها و بر گوش‌شان مهر زده است. و بر چشمان‌شان پرده وجود دارد و برای آن‌ها عذاب بسیار بزرگی در انتظار است. (۷)

* سؤال: چگونه خداوند بر قلب کفار مهر می‌زند؟

^۱ - نگا: تفسیر الکشاف، زمخشری (۴۹/۱).

جواب: هر انسانی برای اثبات یک مطلب و دستیابی به حقیقت، ابتدا آن مطلب را تحلیل و بررسی می‌کند و سپس به قناعت می‌رسد. آنچه مطلب را بررسی می‌کند «مخ» و آنچه به قناعت می‌رسد «قلب» است. کسی که به هنگام تحقیق و بررسی، خود را از مسائل متفرقه همچون تعصب، پیش‌داوری، حسادت، تکبر و سایر هواهای نفسانی دور نگه دارد، امید نفوذ حقیقت به قلب او وجود خواهد داشت. ولی کسی که نخواهد خود را از تعصب، تکبر و هوای نفسانی دور کند راه نفوذ حقیقت به آن مسدود می‌گردد. چنین شخصی هرگز به قناعت قلب نخواهد رسید و مسیر هدایت را پیدا نخواهد کرد. و این‌گونه بر قلب او مهر زده می‌شود.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾

و در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و به روز قیامت ایمان آورده‌ایم! در حالی که ذره‌ای ایمان ندارند. (۸)

* نکته: آیه‌ی اول و دوم سوره‌ی بقره، در توصیف قرآن، آیه‌ی سوم، چهارم و پنجم، در وصف مؤمنان، آیه‌ی ششم و هفتم، در وصف کفار و از آیه‌ی هشتم تا آیه بیستم، در وصف منافقین آمده است. منافقین چون ظاهری اسلامی و درونی کفرآمیز دارند، خطر آنان از کفار بیشتر است و برای شناساندن آنان تفصیل بیشتری می‌طلبد.

﴿تُخَدِّعُ عُورَ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا تُخَدِّعُ عُورَ إِلَّا أُنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

دارند خدا و مؤمنان را فریب می‌دهند! در حالی که جز خود، کسی دیگر را نمی‌فریبند؛ ولی آن‌ها متوجه نیستند. (۹)

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾

در دل‌هایشان مرض بوده پس خدا هم بر مرض آن‌ها افزوده است. و به سبب دروغ‌هایی که می‌گفتند، عذاب دردناکی دامنگیرشان می‌شود. (۱۰)

* سؤال: قلب بر سایر اعضای بدن چه تأثیری دارد؟

جواب: هر انسانی دارای دو قلب است:

۱. قلب مادّی: این قلب وظیفه‌ی پمپاژ خون را بر عهده دارد. غالباً زمانی که قلب سالم باشد سایر اعضای بدن نیز سالم خواهند بود. پیامبر خدا می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ»^۱ ترجمه: (بدانید که در بدن تکه گوشتی وجود دارد که اگر سالم باشد تمام بدن، سالم می‌شود و اگر فاسد باشد تمام بدن فاسد می‌گردد، همانا آن تکه گوشت، قلب است).

۲. قلب معنوی: این قلب محل پذیرش ایمان یا کفر است و صلاح یا فساد اعمال به آن بستگی دارد و تأثیرات آن، سراسر وجود انسان را فرا می‌گیرد. اگر این قلب اصلاح شود تمام اعمال انسان، اصلاح خواهد شد و اگر فاسد شود تمام اعمال انسان به تباهی خواهد گرایید.

کسی که قلب مادّی او دچار بیماری شد نشانه‌های آن در چهره و سایر اعضای بدن آشکار می‌شود و کسی که قلب معنوی او به بیماری دچار شد نشانه‌ی آن در اعمال و گفتارش معلوم می‌گردد. هر کس برای شفا و درمان قلب مریض خویش اقدام نکند، نه تنها قلبش سالم نمی‌شود، بلکه بر بیماری او نیز افزوده خواهد شد.

انسان‌ها فقط یک قلب معنوی در سینه دارند که با آن یا کفر را می‌پذیرند یا ایمان را. خداوند می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ»^۲ ترجمه: (خداوند دو قلب را درون سینه کسی قرار نداده است).

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴾^(۱۱)

و هر گاه به آن‌ها گفته شود: در زمین فساد و تبهکاری نکنید؛ جواب می‌دهند: اصلاح گران واقعی ما هستیم. (۱۱)

﴿ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴾^(۱۲)

همه آگاه باشید! تبهکاران و مفسدان واقعی خودشان هستند ولی متوجه نیستند. (۱۲)

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴾^(۱۳)

﴿ لَّا يَعْلَمُونَ ﴾^(۱۳)

^۱ - متفق علیه.

^۲ - احزاب / ۴.

و وقتی به آن‌ها گفته شود: شما نیز همان‌گونه که مردم ایمان آورده‌اند ایمان بیاورید! می‌گویند: آیا ما همچون مردم جاهل و نادان ایمان بیاوریم؟! آگاه باشید که این افراد، خودشان جاهل و نادانند و لیکن نمی‌دانند. (۱۳)

* سؤال: منافقین، چگونه در یک جامعه سر بر می‌آورند؟

جواب: زمانی که در جامعه‌ای حرکت اصلاحی انجام گیرد افرادی منافع خود را در خطر می‌بینند. برای محافظت از منافع خویش، سعی می‌کنند صف اصلاح را در هم بشکنند. به این منظور، نخست اصلاح‌گران را در مجالس مختلف به تمسخر و استهزا می‌گیرند و علیه آنان تبلیغات به راه می‌اندازند. اما هنگامی که نشانه‌های پیروزی اصلاح‌گران در همه جا آشکار شد تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهراً تسلیم می‌شوند اما در واقع، از داخل به تخریب آن‌ها می‌پردازند. آن‌ها خطرناکترین دشمنان هستند، زیرا موضع آن‌ها مشخص نیست، تا مردم آن‌ها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابه‌لای صفوف مردم پاک و راستین قرار دارند و مخفیانه برای در هم شکستن اصلاح، برنامه‌ریزی می‌کنند. از موفقیت اصلاح‌گران ناراحت و از شکست آن‌ها خوشحال می‌شوند. اینها همان منافقین و افراد دو رنگ و دو رو هستند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا حُنُّ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ (۱۳)

این منافقان هنگامی که با مؤمنان روبه‌رو می‌شوند می‌گویند: «ما ایمان آورده‌ایم». ولی هنگامی که با شیطان‌هایشان خلوت می‌کنند می‌گویند: «ما با شما ییم، فقط داریم مؤمنان را مسخره می‌کنیم». (۱۴)

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (۱۵)

خدا آن‌ها را به استهزا می‌گیرد و در وادی گمراهی، آن‌ها را حیران و سرگردان رها می‌سازد تا به گمراهی خود ادامه دهند. (۱۵)

* سؤال ۱: چگونه ممکن است خداوند کسی را گمراه کند سپس او را به جهنم وارد سازد؟

جواب: خداوند هرگز کسی را که خواهان هدایت باشد، بالاجبار گمراه نمی‌سازد، همان‌طور که هرگز کسی را که خواهان گمراهی و تبعیت از هوای نفسانی باشد، بالاجبار به راه راست هدایت نمی‌کند.

به تعبیری دیگر، هیچ انسان خوبی نیست که بالاجبار خوب شده باشد حتی پیامبران، و هیچ انسان بدی نیست که بالاجبار بد شده باشد حتی فرعونیان. انسان‌ها بطور مساوی از حق اختیار برخوردارند و تصمیم می‌گیرند که در راه خیر قدم بگذارند یا در راه شر.

خداوند انسان‌ها را خلق کرده و عُمر، سلامتی، اعضای سالم (گوش و چشم و عقل) و سایر نعمت‌ها و امکانات را در اختیار آن‌ها قرار داده است و به آن‌ها اختیار داده تا هرگونه که بخواهند از این امکانات استفاده کنند. حال چرا انسان، از این امکانات در جهت درست استفاده نکند؟! اگر انسان با اختیار کامل در مسیر جهنم گام نهاد آیا خدا موظف است به زور هم که شده دوباره او را به مسیر بهشت باز گرداند!!

* سؤال ۲: «عَمَى» و «عَمَهُ» به معنی کوری می‌آیند. آیا این دو واژه با هم فرقی دارند؟

جواب: کوری دو نوع است:

۱. کوری چشم

۲. کوری دل

«عَمَى» هم برای کوری چشم به کار می‌رود و هم کوری دل. اما «عَمَهُ» فقط برای کسی به کار می‌رود که دچار کوری دل شده و در رأی و تصمیم دچار حیرت و سرگردانی شده است.^۱

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجْرَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۶﴾﴾

آن‌ها کسانی هستند که گمراهی را در مقابل هدایت خریدند؛ نهایتاً این معامله نه به آن‌ها سودی رساند و نه به هدایتی دست یافتند. (۱۶)

* نکته: بدترین ضرر تاجر در تجارت این است که نه تنها سود نکند بلکه اصل سرمایه‌اش را نیز از دست بدهد؛ در این تجارت، سرمایه‌ی اصلی هدایت و سود آن تقرب به درگاه خدا و بهشت فردوس است. ولی منافقین هر دو را با هم از دست داده‌اند.^۲

* سؤال: چگونه منافقین هدایت را فروختند در حالی که از هدایت برخوردار نبودند؟

^۱ - نگا: تفسیر کشاف زمخشری (۱/ ۶۴).

^۲ - همان (۱/ ۶۶).

جواب: آن‌ها تمامی اسبابِ مورد نیاز، برای به دست آوردن هدایت از قبیل وجدان، قوه‌ی شنوایی، بینایی، تعقل، وقت، عمر و سلامتی را در اختیار داشتند، ولی با استفاده نکردن از این امکانات، هدایت را از دست دادند.^۱

﴿ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُمْ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴾

مثال آن‌ها به کسی می‌ماند که آتشی را با زحمت فراوان روشن کرده است، وقتی آتش اطرافش را روشن کرد، یکباره خداوند آن را کاملاً خاموش کرده و آن‌ها را در انبوهی از تاریکی‌ها رها می‌سازد تا جایی‌که دیگر هیچ‌جا را نمی‌بینند. (۱۷)

* نکته: توضیح مطلب با ذکر مثال، یکی از بهترین روش‌های آموزش است. خداوند از این روش، استفاده نموده است.

* سؤال: شباهت منافق، با شخصی که با کوشش فراوان آتشی را بر افروخته و در موقع نیاز، آن را از دست داده است چیست؟

جواب: انسان‌ها برای پیدا کردن راه سعادت، شدیداً نیازمند نوری هستند که خدا در جلوی قدم‌های آن‌ها روشن کند. منافقین تمام امکانات را برای دستیابی به حقیقت در اختیار داشتند، ندای حق و زمزمه‌ی قرآن را با گوش‌های خود می‌شنیدند ولی آن‌ها خود را به کوری می‌زدند. انوار قرآن در جلوی پای آنان پرتو می‌انداخت، ولی خود را به کوری می‌زدند و ترجیح می‌دادند در همان تاریکی‌های قبلی خود بمانند. درست به مانند کسی که بعد از شعله‌ور ساختن آتش و حاصل شدن نور، یکباره آن را از دست بدهد.^۲

﴿ صُمُّوا بِكُمْ غَمٌّ فَهُمْ لَا يَرَاجِعُونَ ﴾

گردد، لال‌اند، کورند؛ پس آن‌ها بر نمی‌گردند. (۱۸)

نکته: شخصی که ناشنواست، می‌تواند با استفاده از قوه‌ی بینایی، راه را از چاه تشخیص دهد. شخص نابینا می‌تواند دیگران را با صدا زدن متوجه خویش سازد تا اگر بیراهه می‌رود او را خبر دهند. اما کسی که نه

^۱ - همان (۶۵/۱).

^۲ - نگا: تفسیر ابن کثیر (۱۸۶/۱).

چشم دیدن دارد و نه گوش شنیدن و نه زبان صحبت کردن، چگونه می‌توان انتظار داشت از بیراهه برگردد؟!

﴿ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْدِعَهُمْ فِيءِ آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۗ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ۝﴾

یا همچون باران تندی است که از آسمان فرو می‌ریزد، توأم با تاریکی‌ها و رعد و برق. آن‌ها چنان وحشت زده شده‌اند که از ترس مرگ، انگشتان‌شان را در گوش خود فرو برده تا صدای صاعقه را نشنوند. و خداوند به کافران احاطه‌ی کامل دارد. (۱۹)

﴿ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝﴾

نزدیک است برق آسمان، چشمانشان را برآید. هرگاه برق برای آن‌ها روشنی ایجاد کند، در آن به راه می‌افتند و وقتی بر سرشان تاریک شود سر جای‌شان می‌ایستند، و اگر خدا می‌خواست گوش و چشمشان را از بین می‌برد، قطعاً خداوند بر انجام هر کاری قادر است. (۲۰)

* سؤال: وجه تشابه منافقین و کسی که در شب تاریک و بارانی، با روشنایی لحظه‌ای برق آسمان، راه به پیش می‌برد و وقتی تاریک می‌شود سر جای خویش می‌ایستد، چیست؟

جواب: مسلمانان در صحنه‌های مختلف، سردی و گرمی بسیاری می‌چشیدند؛ هرگاه به موفقیتی دست می‌یافتند منافقین گام به جلو گذاشته و خود را در صف آن‌ها جا می‌زدند، اما هرگاه مؤمنان با سختی و شکست مواجه می‌شدند بر جای خود می‌ایستادند.^۱

طبق قانون الهی، در این جهان، نبرد بین حق و باطل پا برجا باقی خواهد ماند. هر چند باطل در زمانی کوتاه، به پیروزی دست یابد اما طولی نخواهد کشید که بار دیگر مغلوب حق خواهد شد. «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» ترجمه: (و بگو حق فرا رسيد و باطل نابود شد، قطعاً باطل نابود شدنی است). باطل جولان دارد ولی دوام و بقایی نخواهد داشت، شعله‌ور می‌شود ولی به خاموشی خواهد گرایید و سرانجام، پیروزی از آن حق و طرفداران و پیروان او خواهد بود. موفقیت و دست‌آورد منافقین به

^۱ تفسیر ابن کثیر (۱/۱۹۱).

اندازه‌ی شخصی است که در روشنایی برق آسمان حرکت می‌کند چنین شخصی چگونه می‌تواند مسیر طولانی و تاریک را پشت سر گذاشته و خود را به سر منزل مقصود برساند؟! اگر خدا می‌خواست، همین موفقیت اندک را نیز با از بین بردن چشم و گوششان از آن‌ها سلب می‌کرد تا در آن بیابان تاریک، نه نور برقی را ببینند و نه صدای انسان راه بلدی را بشنوند! چرا که خداوند بر انجام هر کاری قادر است.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۲۱﴾﴾

ای مردم! خدایی را که شما و کسان پیش از شما را آفریده است بندگی کنید، تا به تقوا برسید. (۲۱)

* نکته ۱: تقوا یعنی اینکه شخص دغدغه امر و نهی، خواست و مراد خدا را داشته باشد و اندیشه، رفتار و کردارش را با آن وفق دهد و از مخالفت با خدا بیمناک باشد. مثل اینکه کسی همیشه به او می‌گوید: مواظب باش در این پرتگاه نیفتی! و او دغدغه افتادن در پرتگاه را داشته باشد. نتیجه‌ی این دغدغه، این خواهد بود که او فرمان خدا را انجام داده و دست از نافرمانی او برمی‌دارد.

* نکته ۲: خداوند حدود ۲۰ بار، دسته جمعی مردم را با صیغه‌ی «یا أَيُّهَا النَّاسُ» مورد خطاب قرار داده و با شیوه‌های مختلف آن‌ها را به بندگی دعوت کرده است. اما بسیاری از آن‌ها حاضرند طوق بندگی و نوکری غیر خدا را به گردن بیندازند در حالی که سازنده و خالق تمام انسان‌ها خداست.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فَرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾﴾

همان کسی که زمین را برای شما فرش و آسمان را بنایی قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد، سپس از آن آب، انواع میوه‌ها و ثمرات را از زمین رویاند تا نیازهای شما را تأمین کند، پس برای الله کسانی دیگر را شریک قرار ندهید. در حالی که خودتان می‌دانید. (۲۲)

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾﴾

و اگر در حقانیت قرآنی که بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم تردید دارید پس لا اقل یک سوره مثل قرآن بیاورید و به غیر از خدا، از هر کس دیگری کمک بخواهید! اگر راست می‌گویید! (۲۳)

* نکته: قرآن، از تردیدکنندگان و کسانی که در حقانیت قرآن شک دارند - برای اینکه به یقین برسند که قرآن از جانب خداست - می‌خواهد تمام دانشمندان و باسوادان یک عصر، دور هم جمع شده و کوشش کنند تا با کمک همدیگر سوره‌ای مثل قرآن بیاورند. در این راستا اجازه دارند، به غیر از خدا، از هر کس دیگری کمک بخواهند. ولی از آن زمان تا کنون که بیش از ۱۴۰۰ سال می‌گذرد، هنوز کسی نتوانسته سوره‌ای همچون قرآن ارائه دهد!

﴿ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾ ﴾

اما اگر نتوانستید سوره‌ای مثل قرآن بیاورید - که البته هرگز نخواهید توانست - پس بپرهیزید از آتشی که انسان‌ها و سنگ‌ها هیزم آن هستند. آتشی که برای کافران آماده شده است. (۲۴)

* نکته: ای کسانی که ادعا دارید قرآن ساخته‌ی و پرداخته خود محمد است! تلاش کنید و شما نیز سوره‌ای همچون قرآن بیاورید. اگر شما نتوانستید پس بدانید که محمد نیز آن را از پیش خود ساخته است، ولی اگر نتوانستید، پس بدانید که محمد هم نتوانسته از پیش خود بسازد و واقعاً این قرآن از جانب خداست. با این استدلال، اگر باز تکبر ورزیدید، پس بدانید که جهنم منزلگاه کافران است.

﴿ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ هُمْ فِي جَنَّةٍ جَرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾ ﴾

و به کسانی که ایمان آورده و کارهای خوب انجام می‌دهند مژده بده که در جهان آخرت مالک باغ‌هایی می‌شوند که در زیر آن نهرها جاری است. هر گاه از آن‌ها با میوه‌ای پذیرایی شود، می‌گویند: قبلاً از همین میوه روزی ما شده بود! - و مشابه میوه قبلی نزد آن‌ها آورده می‌شود - و باز در آن باغ‌ها، همسران پاک و بی‌عیبی داشته و در آن، جاویدان خواهند ماند. (۲۵)

* نکته ۱: نهرها و رودهای بهشت که در قرآن از آن بسیار یاد می‌شود دو خصوصیت ویژه دارند:

۱. آنچه در این رودها جاریست عبارت است از: آب، عسل خالص، شیرهایی که فاسد

نمی‌شود و شراب لذت بخش.

۲. شخص بهشتی هر جا و به هر سلیقه‌ای که خواست می‌تواند آن را جاری کند. در بهشت، مترقی‌ترین و مدرن‌ترین وسایل وجود دارد که در دنیا، اختراع آن‌گونه وسایل، هنوز به فکر دانشمندان هم خطور نکرده است.

* نکته ۲: میوه‌ی جنت، هرچند در ظاهر مثل هم باشند ولی مزه‌ی آن‌ها، کاملاً متفاوت است. و ممکن است در ظاهر، مشابه میوه‌های دنیا باشند.

* نکته ۳: در بیش از ۱۰۰ آیه قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم ذکر شده‌اند. و آن گویای این است که هر کس گمان کند تنها با تکرار شهادتین - بدون نماز و زکات و سایر اعمال نیک - می‌تواند در جهان آخرت، سهمی از جنت داشته باشد، سخت در اشتباه است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾

خداوند از مثال زدن شرم نمی‌کند هر چند مثال پشه یا بالاتر از آن باشد. پس اما کسانی که ایمان آورده‌اند خوب می‌دانند که آن حق، از جانب خدای‌شان است؛ ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: هدف خدا از این مثال ناچیز چه بوده است؟ خداوند بسیاری از مردم را با آن گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند. و خداوند به وسیله‌ی آن، جز انسان‌های فاسق، کسی را گمراه نمی‌سازد. (۲۶)

* نکته: فاسق به کسی گفته می‌شود که با دست کشیدن از نماز، طاعت و بندگی، خود را در معرض گمراهی و فساد قرار داده است. انسان فاسق به میوه‌ای می‌ماند که پوست آن کنده شده و هر لحظه احتمال فاسد شدن آن وجود دارد.^۱

* سؤال: خداوند در این آیه فرموده است: (بسیاری از مردم را هدایت می‌کند) و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: (و اندکی از بندگان من شکرگزارند).^۲ چرا هدایت شدگان را زیاد و بندگان شکر گزار را اندک می‌داند؟

^۱ - تفسیر ابن کثیر (۲۰۹/۱).

^۲ - سبأ/۱۳.

جواب:

۱. بسیاری از هدایت شدگان در وظیفه‌ی شکرگزاری کوتاهی می‌کنند؛ پس هدایت شدگان بیشتر و بندگان شکرگزار کمترند.

۲. بندگان هدایت شده و شکرگزار زیادند اما در مقایسه با انسان‌های گمراه و ناسپاس اندک‌اند.

﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

کسانی که عهد و پیمان خدا را پس از محکم شدنش می‌شکنند و پیوندی را که خداوند بر حفظ آن دستور داده است، قطع می‌کنند و در زمین فساد به راه می‌اندازند، این اشخاص، همان خسارت دیدگان هستند. (۲۷)

* سؤال ۱: خداوند از چه کسانی عهد و پیمان گرفته است؟

جواب: خداوند از چهار دسته از انسان‌ها عهد و پیمان گرفته است:

۱. پیامبران: (و هنگامی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کرد، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید ...).^۱

۲. علما و دانشمندان دینی: (و آن گاه که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که باید کتاب را برای مردم روشن سازید و آن را کتمان نکنید. اما آن‌ها آن را پشت سر انداختند و در مقابل بهای اندکی فروختند، چه بد چیزی را به دست آوردند!).^۲

۳. یهود: (ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی به سوی آن‌ها فرستادیم. هر زمان پیامبری چیزی می‌آورد که با هوی و هوس آنان سازگار نبود، دسته‌ای را تکذیب می‌کردند و دسته‌ای را به قتل می‌رسانیدند).^۳

^۱ - آل عمران / ۸۱

^۲ - آل عمران / ۱۸۷

^۳ - مائده / ۷۰

۴. از تمام انسان‌ها؛ (و هنگامی که خدایت از پشت فرزندان آدم ذریه‌شان را برگرفت و بر خودشان

گواه ساخت که آیا من مالک شما نیستم؟ گفتند: بله؛ گواهی می‌دهیم که مالک ما هستی. تا روز

قیامت نگوئید ما از این غافل و بی‌خبر بوده‌ایم).^۱

عهد و پیمانی که در این آیه بیان شده است از نوع چهارم است.^۲ و تمامی احکام بیان شده توسط کتاب‌های خدا و پیامبران خدا را شامل می‌شود.

* سؤال ۲: خداوند بر حفظ چه نوع پیوندی دستور داده است؟

جواب: خداوند دستور داده است با نماز و نیایش، ارتباط با او و با انفاق و کمک به دیگران، ارتباط با هموعان را حفظ کنیم، خویشاوندان را از نظر مادی و معنوی یاری داده و پیوند خویشاوندی را نیز نگه داریم.

﴿ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾

جای تعجب است! شما چگونه به خدا کفر می‌ورزید، در حالی که قبلاً مرده بودید. این خدا بود که شما را زنده کرد. سپس شما را می‌میراند و برای بار دوم شما را زنده خواهد کرد و نهایتاً به سوی او باز خواهید گشت! (۲۸)

* نکته: هر انسانی چهار مرحله را پشت سر می‌گذارد:

۱- مرگ (قبل از دمیده شدن روح در جنین)؛

۲- زندگی (پس از دمیده شدن روح در جنین و زندگی در جهان کنونی)؛

۳- مرگ (پس از اتمام عمر انسان در دنیا و دوره‌ی برزخ)؛

۴- زندگی (پس از دمیده شدن در صور اسرافیل و زنده شدن دوباره‌ی مردگان در روز قیامت).

ما مرحله‌ی اول را پشت سر گذاشته و اکنون در مرحله‌ی دوم به سر می‌ریم. بسیاری از مردم، مرحله‌ی دوم را نیز پشت سر گذاشته و به مرحله‌ی سوم وارد شده‌اند. پس بدانیم که منزل چهارم نیز به حقیقت خواهد پیوست.

^۱ - اعراف / ۱۷۲.

^۲ - تفسیر ابن کثیر (۲۱۰/۱) و کشاف (۹۷/۱).

* سؤال: چرا مرحله‌ی زندگی جنینی با حرف «فا» و مرحله‌ی تولد تا مرگ و برزخ تا قیامت با حرف «ثم» آمده است؟

جواب: مدت زمانی که روح در جنین دمیده می‌شود کوتاه است و برای فاصله‌ی زمانی کوتاه، از حرف «فا» استفاده می‌شود. ولی غالباً انسان‌ها بعد از تولد تا مرگ، زمان طولانی و بعد از مرگ تا برپا شدن قیامت، زمان طولانی‌تری را سپری خواهند کرد و هرگاه فاصله‌ی زمانی، طولانی باشد، از حرف «ثم» استفاده می‌شود.^۱

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۹﴾﴾

الله کسی است که تمام آن چیزهایی که در روی زمین است را برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آن را هفت طبقه ترتیب داد و او نسبت به تمامی چیزها داناست. (۲۹)

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾﴾

و هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم. ملائکه گفتند: آیا در زمین کسی می‌گذاری که فساد و تباهی کند و خون‌ها بریزد؟! حال آنکه ما به ستایش و تحمید و تقدیس تو مشغولیم! خداوند فرمود: من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۳۰)

* سؤال ۱: خلیفه یعنی چه؟

جواب: خلیفه به کسی گفته می‌شود که جانشین کسی دیگر بوده و در غیاب او، کارهای او را انجام دهد.^۲

* سؤال ۲: منظور از خلیفه چیست؟

جواب:

۱. خداوند عمران و آبادانی را دوست دارد. آسمان‌ها، کهکشان‌ها و تمام عالم را خود آباد نموده و عمران و آبادانی زمین را به انسان سپرده است. پس انسان در زمین خلیفه خداست.

^۱ - کشف (۹۸/۱).

^۲ - فروع اللغویة، صفحه: ۲۲۲.

۲. عمر انسان‌ها محدود است. افرادی از این جهان می‌روند و افرادی دیگر جای آن‌ها را می‌گیرند و این‌گونه نسل به نسل عوض می‌شوند. پس انسان‌ها خلیفه و جانشین همدیگر هستند.

﴿ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾



خداوند تمام اسامی را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را به ملائکه عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید نام این‌ها را به من بگویید. (۳۱)

* سؤال: حکمت این که خداوند، ابتدا اسم‌ها را به آدم آموخت چیست؟

جواب: هر انسانی برای خواندن، نوشتن، صحبت کردن و فهم صحبت دیگران لازم است اسامی اشیای مختلف را بداند. اگر کسی اسم اشیا را نداند، از یادگیری بسیاری علوم محروم می‌ماند. اکنون نیز هر انسانی برای اینکه به زبان دیگر تکلم کند ابتدا باید اسم اشیا را یاد بگیرد. کودک نیز ابتدا اسم‌ها را یاد می‌گیرد و سپس زبان به تکلم می‌گشاید. و این سنت در بنی آدم برای همیشه باقی ماند. (خلق الإنسان علمه البيان)

﴿ قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾

گفتند: خدایا! تو پاک و منزهی. ما چیزی نمی‌دانیم جز آنچه تو به ما آموخته‌ای. یقیناً تو دانا و با حکمت هستی. (۳۲)

* نکته: فضیلتی که آدم بر ملائکه پیدا کرد عبارت بود از:

۱. استعداد در یادگیری: شایسته است انسان‌ها، در شکوفایی استعدادی که خداوند در وجود آن‌ها قرار داده است کوشا باشند.

۲. سخن گفتن و بیان کردن مطالب مورد نیاز: چه خوب بود انسان‌ها به تکلم و صحبت کردن‌شان ارزش قایل می‌شدند و هر سخن هرزه و بی‌سود را بر زبان جاری نمی‌کردند.

﴿ قَالَ يَتَّبِعُكُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴾

﴿

خداوند فرمود: ای آدم! اسامی‌شان را به آن‌ها خبر بده. هنگامی که آدم اسامی‌شان را به آن‌ها خبر داد، گفت: آیا به شما نگفتم که من پنهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و از هر چه شما آن را آشکار کنید یا در درون خود پنهان کنید، آگاهم؟! (۳۳)

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۳﴾﴾

و آن هنگامی که به ملائکه گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همگی به سجده افتادند مگر ابلیس؛ از دستور خدا سرپیچی کرد و تکبر ورزید و در نتیجه جزو کافران گردید. (۳۴)

* نکته: خداوند، دو عالم را به نام‌های عالم ملائکه و عالم جن خلق کرده بود و اکنون اراده نموده عالم سوّمی به نام عالم انس را بیافریند. برای کرامت بخشیدن و احترام به این مخلوق جدید، خداوند به جنیان و ملائکه فرمود: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم برای او سجده کنید. در آن هنگام همه‌ی ملائکه سجده کردند جز ابلیس، که تکبر ورزید و از کافران گردید. خداوند به ابلیس که سرکرده‌ی جنیان بود گفت: ای ابلیس! چه چیز مانع سجده کردن تو شد؟ آیا تکبر ورزیدی؟ یا واقعاً تو خود بزرگی و این قدرت را داری که در برابر فرمان من ایستادگی کنی؟ ابلیس به جای اینکه به این سؤال خداوند جواب دهد، گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل! خداوند فرمود: از آن خارج شو که تو سزاوار رحمت و کرامت من نیستی. و تا روز قیامت لعنت من بر تو خواهد بود. ابلیس از خدا درخواستی کرد. او گفت: خدایا تا روز قیامت به من مهلت بده. خداوند به این درخواست ابلیس جواب مثبت داد و فرمود: تا روز معینی به تو مهلت می‌دهم. ابلیس گفت: پس به عزّت تو سوگند! جز بندگان مخلص تو، همه‌ی آن‌ها را گمراه خواهم کرد. و از آن‌جا دشمنی شیطان با انسان‌ها شروع شد.

* سؤال: سجده‌ای که خداوند به ملائکه و جن دستور داد چه نوع سجده‌ای بود؟ و آیا سجده کردن برای غیر خدا درست است؟

جواب: سجده‌ای که خداوند به ملائکه و جن دستور داد، سجده‌ی تکریم و احترام به آدم و تمامی انسان‌ها بود. و سجده کردن برای غیر خدا، اگر به امر خدا و اجازہ‌ی او باشد نه تنها درست، بلکه واجب است. در دین اسلام، سجده و تعظیم برای غیر خدا درست نیست.

﴿ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت ساکن بهشت باشید و از نعمت‌های بهشت هر چه دوست دارید بخورید و خوش باشید، اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد! (۳۵)

❖ سؤال ۱: جنت به چه چیزی گفته می‌شود؟

جواب: در زبان عربی جنت به باغی گفته می‌شود که به وسیله‌ی درختان زیاد پوشیده شده باشد. اگر چنین باغی در دنیا باشد نیز به آن جنت می‌گویند. چنانکه در قرآن، به باغ چند برادر که تصمیم گرفتند سهم فقرا را پرداخت نکنند، جنت گفته شده است. خداوند فرموده است: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ»^۱ ترجمه: (ما آن‌ها را آزمایش کردیم همان‌گونه که صاحبان جنت را آزمایش کردیم. هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه‌های آن را صبح زود بچینند).

قرآن، بهترین جنت دنیا را این‌گونه توصیف کرده است: «کسانی که دارایی خود را برای خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی در درون خود، صرف می‌کنند، مثال آن‌ها همچون باغی است که در بلندی و ارتفاع باشد و باران شدیدی بر آن بیارد و در نتیجه چندین برابر ثمر دهد و اگر باران شدیدی بر آن نبارد، پس باران سبکی هم برای ثمر دادن آن کافی است. و آنچه را انجام می‌دهید خدا می‌بیند.»^۲

❖ سؤال ۲: نام درختی که خداوند، آدم را از خوردن آن منع کرد چه بود؟

جواب: نوع درخت در قرآن یا حدیث صحیحی ذکر نشده است. برخی آن درخت را انگور و برخی انجیر و... می‌دانند. ولی دانستن یا ندانستن آن، هیچ ضرری به انسان نمی‌رساند. و شاید اگر نوع درخت ذکر می‌شد، برخی از مردم ساده، خوردن از آن درخت را حرام دانسته و یا خود، از خوردن آن امتناع می‌ورزیدند و در حق نعمتی از نعمت‌های خدا اجحاف می‌شد. پس بهتر است نام آن همچنان نامعلوم بماند.

﴿ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴾

۱ - قلم/۱۷.

۲ - بقره/۲۶۵.

در مورد آن درخت، شیطان آن دو را به لغزش انداخت و از موقعیتی که داشتند خارج ساخت. و آنگاه به آنان گفتیم: فرود بروید، برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهید بود و در زمین برای شما محل سکونت در نظر گرفته شده و اسباب و وسایل زندگی تا وقت مشخصی در اختیار شما خواهد بود. (۳۶)

* سؤال: فرق بین کلمه ابلیس و شیطان در چیست؟

جواب: ابلیس به همان جنّی گفته می‌شود که بر آدم سجده نکرد و خداوند او را از درگاه خود بیرون راند و او را دشمن ابدی انسانها معرفی کرد و اکنون هم با لشکر خود در کمین آدمیان است. ولی شیطان، به کسی می‌گویند که انسان را از راه خدا منحرف کند، او را از نماز و ذکر خدا باز دارد یا بین مردم اختلاف بیندازد. شیطان ممکن است جن باشد یا انسان. گاهی وقت‌ها یک دوست، انسان را از راه راست منحرف می‌کند و او را به طرف خلاف و گناه و کارهای زشت می‌کشاند. در این صورت، او شیطانی است که با ابلیس همکاری می‌کند.

* نکته ۱: درون باغی که آدم و حوا در آن آفریده شدند، نعمت‌های فراوانی وجود داشت و آن دو در رفاه و آسایش کامل به سر می‌بردند و از نعمت‌های خدا استفاده می‌کردند، زیرا هر کس ایمان و تقوا داشته باشد خداوند در برکت آسمان و زمین را بر روی او می‌گشاید. این قانون الهی خاص آدم نیست، بلکه شامل تمام انسان‌ها می‌شود. خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ..»^۱ ترجمه: (و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند درهای برکت را از آسمان و زمین بر روی آنان می‌گشاییم)..

اهل شهر یا آبادی تا زمانی می‌توانند در رفاه و آسایش به سر برند و از نعمت‌های خدا استفاده کنند که بر خود یا دیگران ظلم نکرده باشند. چنانکه باغ برادرانی که تصمیم گرفتند با پرداختن حق فقرا ظلم کنند، در یک شب نابود شد.^۲ آدم و حوا نیز چون از دستور خدا سرپیچی کردند و با خوردن از آن درخت، ظالم گشتند، از آن جنت اخراج شدند.

سرگذشتی که بر آدم و حوا گذشت تا کنون بر بسیاری از افراد و امت‌های دیگر تکرار شده است که قوم سبأ یکی از آنهاست. قوم سبأ در یمن زندگی می‌کردند آن‌ها دارای دو باغ سرسبز بودند: باغی در سمت

^۱ - اعراف / ۹۶.

^۲ - قلم / ۲۰.

راست و باغی در سمت چپ. اما زمانی که با ناسپاسی مرتکب ظلم شدند، سیل ویرانگری آمد و چیزی از آن دو باغ باقی نگذاشت جز درختانی با میوه‌های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر.^۱

* نکته ۲: کسی که آدم و حوا را فریب داد تا از آن درخت بخورند شیطان بود. اما برخی - برای پایین آوردن مقام و منزلت زن - فریب دادن آدم را به حوا نسبت داده‌اند در حالی که این گفته، برخلاف قرآن و آموزه‌های دینی است.

﴿ فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۗ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۳۷﴾ ﴾

آدم کلماتی را از خدای خویش دریافت کرد. پس خداوند توبه‌ی او را پذیرفت. زیرا الله بی‌نهایت توبه‌پذیر و مهربان است. (۳۷)

* سؤال: کلماتی که آدم از خدا دریافت کرد و به درگاه او توبه نمود، چه بود؟

جواب: خداوند آن کلمات را در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی اعراف بیان نموده است: « قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ » ترجمه: (خداوندا ما بر خود ستم کردیم، اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی، قطعاً از زیانکاران خواهیم گشت).

﴿ قُلْنَا أَهْبَطُوا مِنهَا جَمِيعًا ۖ فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾ ﴾

گفتیم: همگی از آنجا فرود بروید. چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد، آن‌ها که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آن‌ها خواهد بود و نه اندوهی. (۳۸)

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾ ﴾

و کسانی که نسبت به آیات ما کفر بورزند و آن را دروغ بیندارند؛ اهل دوزخند، آن‌ها در آن ماندگار می‌شوند. (۳۹)

﴿ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتِيْ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِيْ اُوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَاِيْنِيْ فَاَرْهَبُوْنَ ﴿۴۰﴾ ﴾

ای فرزندان اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشته‌ام به یاد بیاورید و به عهد و پیمان من وفا کنید تا به عهد و پیمان شما وفا کنم و فقط از من بترسید. (۴۰)

* نکته ۱: اسرائیل یعنی بنده‌ی برگزیده‌ی خدا و لقب پیامبر یعقوب علیه السلام پدر پیامبر یوسف است. بنی اسرائیل فرزندان و نوادگان او هستند که به یهودیان معروفند.^۱

* نکته ۲: خداوند بعد از بیان سرگذشت آدم و حوّا و ابلیس، سرگذشت بنی اسرائیل را بیان کرد. بنی اسرائیل نیز همچون آدم و حوّا و ابلیس به لغزش افتادند. برخی به سوی خدا رجوع کردند و خداوند توبه‌ی آنان را پذیرفت و برخی تکبر ورزیده و بر گناه خود لجاجت ورزیدند که مورد خشم خدا قرار گرفتند.

﴿وَأٰمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ ۗ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَٰثِرَتِيٰ تَمَنَّا قَلِيلًا ۗ وَإِنِّي فَاتَّقُونَ ﴿٤١﴾﴾

و به کتابی که نازل کرده‌ام ایمان بیاورید؛ کتابی که آنچه نزد شما است را تأیید می‌کند. و اولین کافران به آن نباشید! و آیات مرا به بهای ناچیز دنیا نفروشید و فقط تقوای مرا پیشه کنید. (۴۱)

* نکته: تمام کتاب‌های آسمانی همدیگر را تصدیق می‌کنند و مؤید این است که همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند. پیروان پیامبر موسی علیه السلام (یهودیان) کتاب خدا (تورات) را در اختیار داشتند. زمانی که پیامبر عیسی علیه السلام آمد و کتاب آسمانی دیگری به نام انجیل که تأیید کننده تورات بود آورد، بسیاری از یهودیان، به جای اینکه از نزول این کتاب آسمانی جدید خوشحال باشند و به استقبال آن روند، اولین کافران به آن گشتند. و با عیسی علیه السلام و پیروانش به دشمنی پرداختند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث شد و آخرین کتاب آسمانی را - که در تورات و انجیل به آن بشارت داده شده بود - آورد، بسیاری از یهودیان و مسیحیان نه تنها به آن خرسند نشدند، بلکه به دشمنی با آن پرداختند. اما واقعیت این است که قرآن نه تنها با تورات و انجیل سر جنگ ندارد، بلکه آن‌ها را تأیید و تصدیق می‌کند. محمد صلی الله علیه و آله نه تنها با ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام دشمن نیست، بلکه حامی و پشتیبان آن‌ها است. دین اسلام نیز در ادامه و تکمیل ادیان آسمانی گذشته آمده است. اگر یهودیان و مسیحیان این مطلب را بدانند و باز ایمان نیاورند هیچ توجیهی جز حسادت، تکبر و لجاجت نخواهد داشت. و اگر ایمان بیاورند دو اجر از جانب

^۱ - کشف (۱۰۴/۱).

خداوند دریافت خواهند کرد. چنانچه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَأَمَّنَ بِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوْلَاهُ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أُمَّةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَرَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ»^۱ ترجمه: (سه دسته از انسان‌ها دو اجر دارند: ۱) فرد یهودی و مسیحی که علاوه بر پیامبرش، به محمد ﷺ نیز ایمان بیاورد. ۲) غلامی که حق خدا و صاحبش را ادا کند. ۳) مردی که کنیزش را به خوبی تربیت نماید و به او علم و دانش بیاموزد. سپس او را آزاد نماید و با وی ازدواج کند).

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْمُونَ﴾

و حق را به باطل نپوشانید و حق را پنهان نکنید در حالی که می‌دانید. (۴۲)

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾

نماز را بر پا دارید و زکات را پرداخت کنید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید. (۴۳)

* نکته: انسان‌ها از نظر جسمی و روحی به سه دسته تقسیم می‌شوند: انسان‌های ضعیف، قوی و متوسط. قانون‌گذار هنگامی که قانونی را وضع می‌کند سطح متوسط توانایی افراد را در نظر می‌گیرد. زیرا اکثریت افراد جامعه در سطح متوسط قرار دارند؛ افرادی که قوی‌تر هستند به راحتی از عهده‌ی آن بر می‌آیند، افراد ضعیف با تلاش و کوشش می‌توانند از عهده‌ی انجام آن برآیند. مثلاً وقتی ساعت کاری برای کارگران تعیین می‌شود توانایی متوسط افراد در نظر گرفته می‌شود.

در دین اسلام نیز احکام و فرایض، بر اساس توانایی انسان‌های متوسط - که اکثریت هستند - وضع شده است. انسان‌های قوی به راحتی می‌توانند آن را انجام دهند و انسان‌های ضعیف با اندکی سعی و کوشش می‌توانند از عهده‌ی انجام آن برآیند.

نمازهای واجب در هر روز هفده رکعت است. انسان‌های ضعیف با اندکی تلاش و کوشش می‌توانند آن را به جا بیاورند. سطح متوسط به اندازه‌ی توانایی آن‌ها است؛ و انسان‌های قوی (روحی و جسمی) به راحتی آن را انجام داده و علاوه بر آن، نمازهای نافله و مستحب را نیز ادا می‌کنند. روزه، زکات و سایر احکام دین نیز این گونه‌اند.

^۱ - مختصر صحیح بخاری باب ۲۱ حدیث ۸۳.

﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ ﴿۴۴﴾

آیا مردم را به انجام کارهای نیک فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید! در حالی که کتاب آسمانی را تلاوت می‌کنید! آیا تعقل نمی‌کنید؟ (۴۴)

* نکته: کسی که مردم را موعظه می‌کند باید خود نیز به گفته‌هایش عمل کند. خداوند بر کسی که به گفته‌هایش عمل نمی‌کند بسیار خشم می‌گیرد. الله می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که خودتان به آن عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی را که به آن عمل نمی‌کنید به دیگران بگویید).^۱ یکی از دلایل خشم خدا بر این افراد این است که مردم وقتی ببینند واعظان، خود به سخن خویش عمل نمی‌کنند، از دین، قرآن و اسلام متنفر شده و یا آن دستورات در نظرشان سبک و پوچ جلوه‌گر می‌شود.

﴿ وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴾ ﴿۴۵﴾

و از صبر و نماز کمک بجویند. و به یقین، آن کاری بسیار سخت و دشوار است مگر بر خاشعان. (۴۵)

﴿ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾ ﴿۴۶﴾

کسانی که یقین دارند با خدای خویش ملاقات می‌کنند و این که آن‌ها به سوی او بر می‌گردند. (۴۶)

* سؤال: چرا صبر کردن و نماز خواندن برای غیر مؤمن، سخت و دشوار است؟

جواب: کسانی که به قیامت اعتقاد ندارند و امیدی به رفتن به بهشت نداشته و از جهنم نمی‌هراسند، هیچ انگیزه‌ای برای انجام عبادات نخواهند داشت. ولی مؤمنان، چون به قیامت اعتقاد دارند، به بهشت امیدوار و از جهنم هراسانند تکالیف شرعی خود را هر چند دشوار باشد، انجام می‌دهند.^۲

﴿ يَبْنَئِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾ ﴿۴۷﴾

ای بنی اسرائیل؛ نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان زیادت بخشیدم به یاد بیاورید. (۴۷)

* سؤال: منظور از اینکه خداوند، بنی اسرائیل را بر جهانیان زیادت بخشیده است، چیست؟

^۱ - صف/۲ و ۳.

^۲ - نگا: الکشاف (۱۰۶/۱).

جواب: فضل در زبان عربی «به معنای زیادت»^۱ است. هر گاه خصوصیتی در کسی وجود داشت که در دیگری نبود، نسبت به دیگری فضل و زیادت دارد. خداوند به یهودیان مواردی را عطا کرده است که ممکن است به دیگران عطا نکرده باشد، مانند غرق کردن فرعون، که بزرگترین دشمن آنان بود در جلوی چشم آنها؛ جوشیدن دوازده چشمه از سنگ هنگامی که از موسی عليه السلام طلب آب کردند؛ غذای آماده «من» و «سلوی»؛ دریافت دو پاداش در صورت ایمان آوردن به آخرین کتاب و آخرین پیامبر خدا و ... پیامبر موسی عليه السلام نیز آن زیادت را بر بنی اسرائیل این گونه متذکر شده است: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ»^۲ ترجمه: هنگامی که موسی به قوم خود گفت ای قوم من! نعمت خدا را به یاد بیاورید هنگامی که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شاهانی از شما به سلطنت رسانید و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده است).

وجود فضل و زیادت در افراد، نشانه‌ی برتری آنها نیست، زیرا تمامی انسان‌ها بندگان خدا بوده و همه با هم مساویند و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد جز به تقوا.

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

و مواظب روزی باشید که کسی به فریاد کسی دیگر نخواهد رسید و شفاعت هیچ کس در مورد او پذیرفته نخواهد شد و جریمه و غرامت، برای او کارساز نخواهد بود و از جانب کسی به آنها امداد نخواهد رسید. (۴۸)

* سؤال: منظور از شفاعت چیست؟

جواب: برای اجرای تام عدالت و جلب رحمت الهی، خداوند به اشخاصی همچون ملائکه و پیامبران (به عنوان شفاعت کننده) اجازه می‌دهد در مواردی خاص، برای افرادی که اسباب جلب رحمت الهی را در خود ایجاد کرده‌اند، شفاعت کنند.

به طور مثال، ممکن است شخصی در دنیا، به نیت خوب، دست به کاری زده که عاقبت ناگواری را به بار آورده است. ملائکه چون از نیت انسان‌ها اطلاع ندارند، آن عمل را در پرونده سمت چپ به ثبت

^۱ - فروق اللغویه، ص: ۳۹۵.

^۲ - مانده/۲۰.

می‌رسانند. این بنده در روز قیامت در معرض عقوبت قرار می‌گیرد، اما خداوند مهربان که از نیت همگان آگاه است به شخصی اجازه می‌دهد تا در مورد آن عمل برای آن بنده شفاعت کند. در نتیجه، نه تنها گناه آن عمل محو شده بلکه به حسنات مبدل می‌شود. و مسیر او از سوی جهنم به بهشت تغییر می‌یابد. یا به حساب بنده‌ای که در دنیا سوابق ایمانی و عملی بسیار خوبی داشته رسیدگی می‌شود در حالی که خطاهایی نیز از او به ثبت رسیده است. خداوند به اشخاصی اجازه می‌دهد تا در مورد آن خطاها برای او شفاعت کنند. در نتیجه، خداوند، خطاهایش را نادیده گرفته و این‌گونه طبقات اعلاتری در جنت، نصیب او خواهد شد.

شفاعتی که در روز قیامت انجام می‌گیرد دارای سه رکن است:

۱. شفاعت کننده: کسی می‌تواند برای دیگران شفاعت کند که خدا به او اجازه دهد. «مَنْ ذَا الَّذِي

يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۱ ترجمه: (چه کسی می‌تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟)

۲. شفاعت شونده: شفاعت کنندگان برای کسی شفاعت می‌کنند که خدا از او راضی باشد. «وَكُلًّا

يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»^۲ (و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که خدا

از او خشنود است).

۳. مورد شفاعت: شفاعت کنندگان در مواردی شفاعت می‌کنند که خدا به آن راضی باشد: «يَوْمَئِذٍ لَا

تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»^۳ ترجمه: (در آن روز، شفاعت هیچ‌کس

سودی نمی‌بخشد جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی باشد)

تنها کسی که برای شفاعت کردن اختیار مطلق دارد و نیازی به رضایت کسی ندارد «الله» است: (قُلْ لِلَّهِ

الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۴ ترجمه: (بگو شفاعت همه به دست خدا

است، زیرا حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و سپس همه به سوی او باز گردانده می‌شوید). پس

بہتر است با انجام اعمال نیک، رضای خدا را به سوی خویش جلب کنیم.

﴿وَإِذْ حِجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي

ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٤﴾

۱ - بقره / ۲۵۵.

۲ - انبیاء / ۲۸.

۳ - طه / ۱۰۹.

۴ - زمر / ۴۴.

و آن‌گاه که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم، فرعونینی که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند، پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده نگه می‌داشتند و در آن، امتحان بزرگی از جانب خدای تان برای شما بود. (۴۹)

* سؤال: «آل» یعنی چه و به چه کسی گفته می‌شود؟

جواب: آل یعنی خاندان، تابع و پیرو. و به طرفداران یک شخص که در خدمت او هستند، او را یاری می‌دهند و اهدافش را پیاده می‌کنند «آل» آن شخص می‌گویند. ممکن است یک شخص آل فرعون باشد یا آل موسی یا آل عیسی و یا آل محمد.

تمام کسانی که تابع رسول الله ﷺ بوده و آموزه‌های دینی او را ترویج می‌دهند آل محمد هستند و شامل صحابه، تابعین، مؤمنان و صالحین در هر عصر و مکانی می‌شود. چنان‌که در تشهد می‌خوانیم: (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد)

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَجْبَيْنَكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۰﴾﴾

و آن‌گاه که دریا را به خاطر شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و آل فرعون را غرق کردیم در حالی‌که شما تماشا می‌کردید. (۵۰)

﴿وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجَلَٰلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۵۱﴾﴾

و آن هنگامی که به مدت چهار شب با موسی وعده گذاشتیم؛ اما همین که موسی پشت کرد گوساله را معبود خود قرار دادید. در حالی‌که شما ظالم بودید. (۵۱)

﴿ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۲﴾﴾

باری دیگر از شما درگذشتیم و شما را بخشیدیم، شاید شکرگزار خدا باشید. (۵۲)

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾﴾

و آن هنگامی که به موسی کتاب و فرقان عطا کردیم به امید این‌که هدایت شوید. (۵۳)

* نکته: فرقان به چیزی گفته می‌شود که بین حق و باطل جدایی می‌افکند و اجازه نمی‌دهد بین آن‌ها التباس و اختلاط پیش بیاید. تورات موسی عليه السلام و سایر کتاب‌های آسمانی فرقان هستند. ذکر فرقان بعد از کتاب، ذکر خاص بعد از عام است و درست است منظور از فرقان، سایر معجزات پیامبر موسی عليه السلام باشد.

﴿ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ۖ يَنْقُومِ ۖ إِنَّكُمْ أَنْفُسَكُمْ بَاتَّخَذِكُمْ الْعِجَلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۚ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۵۴﴾ ﴾

و هنگامی که موسی به قومش گفت: «ای قوم من! شما با گوساله پرستی بر خود ستم کرده‌اید، پس به سوی آفریدگار خویش برگردید و خودتان را بکشید؛ این در پیشگاه آفریدگارتان برای شما بهتر است.» پس از انجام این کار، خدا توبه‌ی شما را پذیرفت، زیرا او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. (۵۴)

* نکته: مجازاتی که ممکن است برای مجرم در نظر گرفته شود سه نوع است: حداقل مجازات، حداکثر مجازات و حدّ متوسط.

کسی که بارها از انجام کاری نهی شده است و خود، به سنگینی جرم واقف و بر زشتی آن اطلاع کافی دارد و باز هم مرتکب آن شود به اشدّ مجازات محکوم می‌گردد. دو پیامبر به نام‌های موسی و هارون - علیهما السلام- در میان بنی اسرائیل زندگی می‌کردند و همیشه به تعلیم و تربیت آن‌ها مشغول بودند و با آن همه معجزاتی که خداوند به آنان نشان داده بود، انتظار نمی‌رفت دست بنی اسرائیل به بزرگ‌ترین و زشت‌ترین گناه که شرک است آلوده شود. اکنون که به خدا شرک ورزیده و تندیس گوساله‌ای را معبود خویش قرار داده‌اند، مستحقّ اشدّ مجازات یعنی اعدام هستند. پس دستور خدا این است: «خود را بکشید تا گناه شما را ببخشایم.»

هر کس می‌داند، این روش توبه، روش بسیار سختی است. خداوند نیز آن را گونه‌ای سخت نامیده است تا جایی که در مورد منافقین بیان می‌کند: «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْرَبُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ...»^۱ ترجمه: (اگر ما به آنها دستور می‌دادیم خود را بکشید و یا از وطن و خانه خود بیرون روید، تنها عده کمی از آنها عمل می‌کردند...).

ولی بنی اسرائیل با شرک آوردن‌شان، داشتند تمام زحمات پیامبر موسی و هارون را بر باد می‌دادند و سرنوشت دین خدا و یکتاپرستی که اساس آفرینش بر آن استوار است را به خطر می‌انداختند. بنی اسرائیل مردمی لجوج و بهانه‌جو بودند اگر با گوساله پرستی این‌گونه برخورد نمی‌شد، قطعاً به ضرر خودشان و آیندگان تمام می‌شد، پس (خودتان را بکشید؛ این در پیشگاه آفریدگارتان برای شما بهتر است) باید بدانیم، قطعاً خداوند بسیار مهربان‌تر از آن است که بخواهد بندگان را بی‌جهت مجازات سخت کند.

نحوه‌ی اجرا کردن حکم، ممکن است یکی از این سه طریق بوده است:

۱. با دستان خود، خود را بکشند.
۲. گنهکاران، همدیگر را به قتل برسانند.
۳. بی‌گناهان، گنهکاران را به قتل برسانند.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾﴾

و هنگامی که گفتید: ای موسی! ما تا خدا را با چشمان خود نبینیم به تو ایمان نمی‌آوریم، پس صاعقه شما را فرا گرفت در حالی که شما نگاه می‌کردید. (۵۵)

* سؤال ۱: پیامبر موسی و بنی‌اسرائیل هر دو خواستار رؤیت خدا شدند؛ چرا بنی‌اسرائیل با این درخواست دچار عذاب شدند ولی پیامبر موسی علیه السلام خیر؟

جواب:

۱- درخواست بنی‌اسرائیل برای رؤیت خدا، بعد از درخواست پیامبر موسی علیه السلام بود. موسی با بیان تجربه‌ی خویش، آن‌ها را از این درخواست منصرف می‌ساخت ولی آن‌ها پیامبر موسی را تکذیب کرده و بر حرف خود لجاجت ورزیدند. عذاب آن‌ها به خاطر تکذیب و لجاجت بود نه مجرد درخواست رؤیت.

۲- موسی علیه السلام در هنگام درخواست رؤیت، ایمان کامل داشت و برای اطمینان قلب آن را درخواست کرد. ولی بنی‌اسرائیل گفتند: ما تا خدا را نبینیم ایمان نمی‌آوریم، پس عذاب آن‌ها به خاطر بی‌ایمانی بود نه درخواست رؤیت.^۱

* سؤال ۲: چرا خداوند سابقه‌ی بنی‌اسرائیل را در قرآن بیان کرده است؟

جواب:

۱. بسیاری از یهودیان، با مطابق دیدن سابقه خویش و بیانیات قرآن، به حقایق قرآن پی برده و مسلمان می‌شدند.

^۱- تفسیر کشف (۱/۱۱۱).

۲. تا ما مسلمانان با خصوصیات بنی اسرائیل (یهودیان) آشنا شویم. زیرا آن‌ها دشمن دیرینه و ابدی مسلمانان هستند. و چه کسی راستگوتر از خداوند، که سابقه و پیشینه‌ی آن‌ها را برای ما روشن کند. (مائده / ۸۲)

۳. تا گفتار، کردار و پندار اشتباه آن‌ها را بشناسیم، عبرت بگیریم و آن‌ها را تکرار نکنیم.

﴿ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ ﴿۵۶﴾

پس از مردن، دوباره شما را زنده کردیم شاید سپاسگزار خدا باشید. (۵۶)

* نکته: بنی اسرائیل صراحتاً به موسی گفتند: تا خدا را با چشمان خود نبینیم هرگز ایمان نخواهیم آورد! در اینجا بهترین راه حل این بود که یکی از مخلوقات خدا را که تاب مشاهده آن را نداشتند ببینند تا بدانند در دنیا با چشم ظاهر حتی نمی‌توان بسیاری از مخلوقات خدا را دید چه رسد به ذات پاک پروردگار. صاعقه‌ای فرود آمد و به کوه بر خورد کرد، برق خیره کننده، صدای وحشتناک و زلزله‌ی شدیدی حاصل شد و چنان وحشت، آن‌ها را فرا گرفت که بی‌جان بر زمین افتادند. اما باری دیگر، خداوندی که بر هر کاری قادر است، آن‌ها را زنده گرداند. گرچه این بار نیز محکوم به مرگ شدند ولی چون هنوز کفرشان در گفتار بود و آن را عملی نساخته بودند خداوند دوباره آن‌ها را زنده ساخت و همین مجازات برای آن‌ها و عبرت آیندگان کافی بود. شاید به این خاطر است که از آن زمان تا کنون، هنوز ملت‌ی پیدا نشده‌اند که اصرار بر دیدن خدا در این دنیا داشته باشند.

﴿ وَظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی ط كَلُوا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ ط وَمَا ظَلَمُوْنَا وَلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ﴾ ﴿۵۷﴾

و ابرها را سایه‌کنان بر بالای سرتان نگه داشتیم و برای شما منّ و سلوی فرستادیم؛ بخورید از نعمت‌های پاکی که روزی شما کرده‌ایم. و آن‌ها به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ستم می‌نمودند. (۵۷)

* سؤال: «منّ و سلوی» چیست؟

جواب: «منّ و سلوی» دو نوع خوردنی است که بنی اسرائیل از آن تناول می‌کردند. «منّ» ممکن است عسل باشد یا شیرهی مخصوصی که از برخی درختان می‌گرفتند و یا رویدنی دیگری که از زمین جمع می‌کردند. و «سلوی» مرغان مخصوص شبیه کبوتر. در کتاب مقدّس آمده است: سرزمینی که بنی اسرائیل

در آن زندگی می‌کردند بسیار سرسبز بوده و انواع گل‌ها و شکوفه‌ها در آن می‌روید. ^۱ در چنین مکانی زنبوران عسل بیشتر از هر جا کندو درست می‌کنند و پرندگان مهاجر به آن جا می‌روند تا جایی که با زیاد شدن آن‌ها، هر انسانی می‌تواند از وجود این نعمتها استفاده کند.

﴿ وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۷﴾ ﴾

و آن هنگام که به شما گفتیم: به این شهر داخل شوید و از نعمت‌های آن، هر چه می‌خواهید تناول کنید و سجده‌کنان از دروازه داخل شوید و بگویید: خدایا! از گناهان ما درگذر، تا گناهان شما را ببیماریم و به نیکوکاران پاداش بیشتری نیز خواهیم داد. (۵۸)

﴿ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۵۸﴾ ﴾

اما کسانی که ظلم کردند آن را به سخنی غیر از چیزی که به آن‌ها گفته شده بود عوض کردند؛ لذا ما بر کسانی که ظلم کردند عذاب سختی از آسمان فرود آوردیم چرا که آن‌ها نافرمانی می‌کردند. (۵۹)

﴿ وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۶۰﴾ ﴾

و هنگامی که موسی برای قومش طلب آب کرد، پس گفتیم: عصای خویش را بر سنگ بزن. سپس دوازده چشمه از آن جوشید. هر گروه از بنی اسرائیل محل آب نوشیدن‌شان را می‌دانستند. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و اینقدر در زمین فساد به راه نیندازید. (۶۰)

﴿ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۶۱﴾ ﴾

^۱ - قاموس کتاب مقدس، صفحه ۶۱۲ به نقل از کتاب تفسیر نمونه (۱/۲۶۴).

و هنگامی که به موسی اعتراض کردید و گفتید: ای موسی! ما هرگز نمی‌توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم، پس، از خدای خود بخواه تا از حاصل زمین برای ما نباتاتی همچون سبزی، خیار، سیر، عدس و پیاز برویاند. موسی گفت: آیا می‌خواهید غذایی که بهتر است به کمتر از آن عوض کنید؟! داخل شهر بروید زیرا آن‌چه درخواست کرده‌اید در آن هست. ذلت و خانه‌نشینی بر آنان رقم خورد و مجدداً گرفتار خشم خدا شدند چرا که آن‌ها نسبت به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، آن در نتیجه‌ی نافرمانی بود و تجاوزی که پیوسته انجام می‌دادند. (۶۱)

* سؤال: چگونه بنی‌اسرائیل بیان کردند بر یک نوع غذا صبر نمی‌کنیم در صورتی که (من و سلوی) دو نوع غذا بود؟

جواب: منظور از طعام واحد غذایی است که تغییر نمی‌کند، اگر سر سفره کسی چند نوع غذا باشد ولی هر روز همان غذا تکرار شود اگر در اعتراض بگوید: من همیشه یک نوع غذا می‌خورم. گفته‌اش صحیح است. پس منظور از «واحد» نفی تبدل و تنوع است.

* نکته: از آیه‌ی ۴۰ تا کنون، قرآن این خصوصیات را از بنی‌اسرائیل برشمرد:

۱. یهود، اولین کافران به قرآن بودند!
۲. در مقابل کالای ناچیز دنیا، حاضر شدند کتاب خدا را تحریف کنند!
۳. حق را پنهان کردند در حالی که خداوند از آنان پیمان گرفته بود حق را پنهان نکنند!
۴. مردم را نصیحت می‌کردند اما خویشتن را به فراموشی سپرده بودند!
۵. بعد از استفاده از آن همه نعمت‌های خدا، پرستش خدا را رها کرده و مجسمه‌ی گوساله‌ای را پرستش کردند!
۶. برای ایمان آوردن به خدا، شرط گذاشتند ابتدا باید خدا را ببینند!
۷. خداوند از آنان خواست در هنگام ورود به شهر، کلمه‌ی «حطّه» بگویند، تا گناهان‌شان بخشیده شود. اما تکبر و غرورشان به آن‌ها اجازه نداد و کلمه را تغییر دادند!
۸. به آیات خدا کفر می‌ورزیدند!
۹. انبیای خدا را به ناحق به قتل می‌رساندند!
۱۰. از اوامر و دستورات خدا نافرمانی می‌کردند!
۱۱. انسان‌های تجاوزگر و سرکشی بودند!

به این دلایل است که قوم یهود همیشه خوار، ذلیل و آواره هستند و شب و روز در زیر آماج خشم خدا به سر می‌برند مگر کسانی که:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰلِحِينَ وَالصَّٰلِحِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾ ﴿۶۲﴾

کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی هستند و مسیحیان و صابئین، هر کدام از آن‌ها که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و کردار نیک انجام دهند پاداششان در پیشگاه خدا محفوظ بوده و نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غم و اندوهی. (۶۲)

* نکته: مسیر رسیدن به سعادت برای همه هموار است و دین و آیین قبلی مهم نیست. مسلمان، یهودی، مسیحی، صابئی (صابئین کسانی هستند که بر دین حنیف بوده و با عقل خویش به حقانیت خدا پی برده‌اند. و یا ممکن است پیروان سایر پیامبران خدا همچون یحیی، نوح و یا ابراهیم باشند) اگر این سه چیز را داشته باشند سعادت‌مند خواهند شد:

۱. ایمان به خدا: کسی که به خدا ایمان دارد باید گفته‌های خدا را تصدیق کند و گفته‌های خدا همان چیزهایی هستند که در تورات، انجیل و قرآن بیان شده است. تورات و انجیل پیروان خود را موظف می‌کنند به آخرین پیامبر خدا و به آخرین کتاب آسمانی (قرآن) ایمان بیاورند.

۲. ایمان به قیامت و زندگی پس از مرگ.

۳. عمل صالح: عمل صالح عبارت است از نماز، روزه، حج، زکات، خوش اخلاقی با دیگران، نخوردن مال حرام و سایر اعمال صالحی که در قرآن و احادیث صحیح بیان شده است.

و اگر کسی یکی از این سه خصلت را نداشته باشد - نام او مسلمان یا هر چیز دیگر باشد - نکبت و خواری و بدبختی و پریشانی در انتظار او خواهد بود.

﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ ﴿۶۳﴾

و به یاد آورید آن زمانی که از شما عهد و پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم؛ آنچه را که به شما داده‌ایم محکم بگیرید و آنچه در آن است به یاد داشته باشید تا با تقوا شوید. (۶۳)

* سؤال: خداوند از بنی اسرائیل چه عهد و پیمانی گرفت؟

جواب: عهد و پیمانی که خداوند از بنی اسرائیل گرفت عبارت بود از: نگهداری از کتاب خدا (تورات) و فروختن آیات آن به بهای ناچیز دنیا، تبلیغ و رساندن آن به مردم، پرستش خدا و اقرار به یگانگی او، نیکی به پدر و مادر، نیکی به بستگان و یتیمان و مستمندان، گفتار نیک، بر پا داشتن نماز، پرداخت زکات، دست کشیدن از قتل و خونریزی، ایمان آوردن به آخرین کتاب آسمانی.^۱

* نکته: خداوند در آیه دیگر چنین می‌فرماید: «وَإِذْ تَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲ ترجمه: (و هنگامی که کوه را بالای سر آن‌ها هم چون سایبانی بلند کردیم، تا جایی که گمان کردند بر آنها فرود خواهد آمد، آنچه را که به شما داده‌ایم محکم بگیرید و آنچه در آن است به یاد داشته باشید تا با تقوا شوید).

در مورد کننده شدن کوه طور از جای خویش و قرار گرفتن آن بالای سر بنی اسرائیل، باید بدانیم:

۱. این حادثه، حقیقی و واقعی بود. زیرا آیات قرآن را نباید بدون دلیل و بدون قرینه، از معنای

ظاهری و حقیقی به معنای مجازی ترجمه و تفسیر کرد.

۲. آن یک امر عادی نبوده بلکه هم چون تبدیل شدن عصا به مار و شکافتن دریا، حادثه‌ای خارق العاده بوده است.

۳. انجام چنین کاری، به منظور متوجه کردن بنی اسرائیل به اهمیّت مفاد عهد و پیمان بود.

برخی از بنی اسرائیل، به عهد و پیمان‌شان وفا کردند ولی بسیاری به آن پشت پا زدند. و اگر همه به آن عمل می‌کردند اولین گروندگان به دین اسلام و آیین محمدی، یهودیان بودند و بین دو شریعت بزرگ آسمانی اختلاف پیش نمی‌آمد و یکپارچه و برادر وار، در کنار هم زندگی می‌کردند و این مشکلات و جنگ‌افروزی‌هایی که در فلسطین و دیگر نقاط مسلمان نشین مشاهده می‌شود پیش نمی‌آمد. (با توجه به اینکه، انحراف دین مسیحیّت نیز، به دست شخصی یهودی به نام پولس انجام گرفت).

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٦٤﴾﴾

اما پس از مدّتی از عهد و پیمان خود سربچی کردید. پس اگر لطف و رحمت خدا دستگیر و یاریگر شما نمی‌شد قطعاً از زیانکاران می‌شدید. (۶۴)

^۱ - بقره: ۴۱، ۶۳، ۸۳، ۸۴.

^۲ - اعراف: ۱۷۱.

﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي آلْسَبْتِ فُقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾﴾

و قطعاً شما سرگذشت کسانی را که در روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند می دانید. پس به آن‌ها گفتیم به بوزینگانی ذلیل تبدیل شوید. (۶۵)

* نکته: خداوند به یهود دستور داده بود که در روز شنبه به صید ماهی نپردازند. ولی از قضا، روز شنبه ماهیان بیشتری بر روی آب ظاهر می شدند. آن‌ها به فکر حيله افتادند، نهایتاً روز شنبه ماهی را به تله می انداختند و روز یک شنبه آن را از آب می گرفتند، خداوند آنان را به خاطر این حيله مجازات کرد و چهره شان را از شکل انسان به بوزینه (میمون) دگرگون ساخت.

﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾﴾

پس آن را درس عبرتی برای بقیه و برای آیندگان قرار دادیم و تا پندی برای متقیان باشد. (۶۶)

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْخُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالِ اعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ

مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾﴾

و آن هنگام که موسی به قومش گفت: خدا به شما دستور می دهد ماده گاوی را سر ببرید. آن‌ها در جواب گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟! موسی گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از نادانان باشم. (۶۷)

* نکته: در زمان پیامبر موسی علیه السلام قتلی رخ داده بود و مردم در شناسایی قاتل با هم اختلاف کرده بودند. موسی به آن‌ها گفت: خداوند دستور داده گاوی را سر ببرید و عضوی از آن را به مقتول بزنید تا مقتول زنده شود و قاتلش را معرفی کند. بنی اسرائیل که از این گفته موسی بسیار تعجب کرده بودند و چنین چیزی را غیر ممکن می دانستند؛ به موسی گفتند: آیا با ما شوخی می کنی؟! آن‌ها در قدرت خدا شک داشتند گویا خدا را نشناخته بودند. انگار فراموش کرده بودند که خداوند دریا را شکافته و آن‌ها را از وسط دریا عبور داده بود؛ دوازده چشمه را از سنگ برای آن‌ها روان کرده بود و...
شوخی بی جا از صفت جاهلان است و موسی به خدا پناه برد از این که از جاهلان باشد.

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّنَا يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ۚ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ ۗ

فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾﴾

گفتند: ای موسی! از خدایت بخواه تا ماهیت آن گاو را برای مان روشن کند. موسی گفت: او می‌گوید؛ گاوی باشد نه پیر نه جوان، بلکه میان سال باشد. آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید. (۶۸)

* سؤال: چرا به گاو پیر در عربی «فارض» گفته شده است؟

جواب: فَرَضُ یعنی قطع کردن و گاو پیر سنش چون در حال انقطاع و انتها است به آن فارض گفته شده است.^۱

﴿ قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْتُهَا تُسْرُ النَّظِيرِينَ ﴾



گفتند: از خدایت بخواه رنگ آن را برای ما مشخص کند. موسی گفت: او می‌گوید: رنگ گاو زرد خوش‌رنگ باشد که هر کس به آن نگاه کند لذت ببرد. (۶۹)

* نکته: رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ أَكْبَرَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحْرَمْ فَحُرِّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ»^۲ ترجمه: (بزرگترین جرم یک مسلمان این است که در مورد چیزی که حرام نشده سؤال کند و در اثر سؤال او، حرام شود).

﴿ قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴾

گفتند: باری دیگر از خدایت بخواه کاملاً ماهیت آن گاو را برای مان مشخص کند. زیرا به خاطر کثرت تعداد، نمی‌دانیم گاو مورد نظر کدام است. و ما به خواست خدا آن را پیدا خواهیم کرد. (۷۰)

﴿ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْفَنَ

جَعَت بِالْحَقِّ فَذَخُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴾

موسی گفت: خداوند می‌فرماید: گاو آنقدر رام نباشد که زمین را شخم زند و نه زراعت را آب دهد. همچنین گاو، بی‌عیب و از لحاظ رنگ، یکدست باشد. گفتند: اکنون حقیقت را روشن ساختی؛ پس گاو را سر بریدند، گرچه نزدیک بود این کار را نکنند. (۷۱)

﴿ وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارْتُمْ فِيهَا صَلَاتٌ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴾

^۱- کشاف (۱۱۶/۱).

^۲- بخاری، حدیث ۶۷۴۵، باب مایکره من کثرة السؤال و التکلف.

و آن هنگامی که انسانی را به قتل رساندید، سپس در باره‌ی قاتل به نزاع و کشمکش پرداختید ولی خداوند آن چیزی را که کتمان می‌کردید خارج ساخت. (۷۲)

* سؤال ۱: چرا خداوند صیغه جمع «قتلتم» به کار برد و قتل را به همه نسبت داد در حالی که قاتل یک نفر بود؟

جواب: قانون الهی بر این است که هرگاه کسی مرتکب گناهی شود و دیگران بر انجام آن گناه اطلاع یابند و قدرت نهی از آن را داشته باشند ولی از آن باز ندارند و به گناه او راضی باشند، در گناه با او شریکند. شخصی به نام قدار بن سالف، شتر پیامبر صالح علیه السلام را کشت اما چون بقیه‌ی کفار به این عمل راضی بودند، خداوند کشتن شتر را به همه‌ی آن‌ها نسبت داد و عذاب را بر سر همه فرود آورد.

* سؤال ۲: در بیان ترتیب داستان، ابتدا به ذبح گاو و صفات آن اشاره شد و بعد به مسأله‌ی قتل پرداخت. در صورتی که ابتدا مرتکب قتل شده بودند و سپس به ذبح گاو دستور داده شدند، دلیل تقدیم و تأخیر در بیان داستان چیست؟

جواب: تا به ما بفهماند که:

۱. عدم اجرای دستورات خدا و مسخره کردن از آن، گناهش بسیار سنگین‌تر از قتل است.

۲. بنی‌اسرائیل دستورات خدا و رسولش را به استهزا می‌گرفتند.

۳. قتل و آدم‌کشی در بین‌شان رایج بود.

و اگر داستان بدین‌گونه بیان نمی‌شد متوجه این قضایا نمی‌شدیم.^۱

* نکته: بنی‌اسرائیل در مورد شناسایی قاتل با هم اختلاف کردند و به نزاع و کشمکش پرداختند. چیزی نمانده بود بین آن‌ها آتش جنگ افروخته شود - اختلافات داخلی، سم مهلک برای هر جامعه است - خداوند برای جلوگیری از به وجود آمدن اختلاف، از بنی‌اسرائیل خواست هزینه‌ای صرف کنند تا مقتول را زنده گردانند.

مسلمانان نیز برای رفع اختلافات، باید برای آن وقت بگذارند و هزینه کنند.

﴿فَقَلْنَا أَضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۷۲﴾﴾

^۱ - کشف (۱/۱۲۱).

پس گفتیم: بعضی از آن را به مقتول بزنید. آری خداوند این گونه مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما نشان می‌دهد به امید اینکه تعقل کنید. (۷۳)

* نکته: کسی که توانست یک انسان را زنده کند می‌تواند بقیه انسان‌ها را نیز زنده گرداند. زیرا در قضیه‌ی زنده شدن پس از مرگ، انسان‌ها با یکدیگر تفاوتی ندارند.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فِيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾﴾

پس از این حادثه‌ی تکان‌دهنده، باز دل‌های شما سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر از آن، در حالی که بعضی از سنگ‌ها هستند که می‌شکافند و از لابه‌لای آن، نهرها جاری می‌شود و بعضی از آن‌ها می‌شکافند و از درون آن‌ها آب می‌تراود و برخی از آن‌ها از خوف خدا فرو می‌ریزند. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید ذره‌ای غافل نیست. (۷۴)

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ تَحَرَّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾﴾

آیا طمع دارید یهودیان شما را تصدیق کنند؟! در حالی که گروهی از ایشان، کلام خدا را شنیده و پس از فهم کامل، دست به تحریف آن می‌زدند در حالی که می‌دانستند. (۷۵)

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾﴾

و هنگامی که با مؤمنان روبه‌رو می‌شوند می‌گویند: ما نیز مثل شما ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با یکدیگر خلوت می‌کنند می‌گویند: آیا مطالبی را که خداوند به شما گفته است برای مسلمانان بازگو می‌کنید! تا در روز قیامت در پیشگاه پروردگارتان بر علیه شما حجت گیرند؟! مگر عقل ندارید!! (۷۶)

* نکته: برخی از یهودیان، زمانی که با مسلمانان هم کلام می‌شدند می‌گفتند: ما به کتاب شما و پیامبر شما ایمان داریم. و به همین اکتفا می‌کردند. ولی برخی از آنان که با انصاف‌تر بودند مسأله را می‌شکافتند و این گونه می‌گفتند: صفات محمد در کتاب ما وجود دارد و حتی صفات یاران او نیز در کتاب ما ذکر شده و

واقعاً دین اسلام بر حق است. بقیه‌ی یهودیان از فاش شدن این اسرار نگران شده و در خلوت و نشست‌های خصوصی به آن‌ها می‌گفتند: این حرف‌ها را ننید مبادا به خاطر این اعترافات، در روز قیامت علیه شما حجّت گیرند و دلیل بیاورند! این مسأله باز، گویای حماقت و عدم شناخت آن‌ها از خداست.

﴿أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾

آیا نمی‌دانند که الله از تمام آنچه پنهان می‌کنند و آشکار می‌سازند، آگاه است؟! (۷۷)

* نکته: خداوند متعال از آیه‌ی ۴۰ تا ۱۵۰ سوره‌ی بقره به شرح حال قوم بنی‌اسرائیل پرداخته و مستقیم یا غیر مستقیم، پیشینه و حال آنان را بیان می‌دارد. بیشتر این آیات، بنی‌اسرائیل زمان صدر اسلام و بعد از آن را مورد خطاب قرار داده و برخی اعمال کفرآمیز پدران‌شان را به آنان نسبت داده است، زیرا آنان نیز به اعمال پدران‌شان راضی و دنباله‌رو آنان بودند. در برخی آیات نیز روی سخن را به سوی رسول الله ﷺ و مسلمانان تغییر می‌دهد تا آنان را با حيله‌هایی که بنی‌اسرائیل به کار می‌بردند آشنا کند و به آنان هشدار دهد فریب آنان را نخورند و دیگر این‌که مسلمانان از عملکرد آنان عبرت گرفته و در مسیری که آنان رفته‌اند، گام نهند.

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾

و تعدادی از آنان بی‌سوادانی هستند که از کتاب خدا چیزی جز خیالات نمی‌دانند و به حدس و گمان دل خوش کرده‌اند. (۷۸)

* نکته ۱: «أُمِّيٌّ» به کسی گفته می‌شود که خواندن و نوشتن نمی‌داند. ریشه‌ی آن کلمه‌ی «أُمٌّ» به معنای «مادر» است و از آن جهت به او «أُمِّيٌّ» گفته می‌شود که از نظر علمی به همان حالتی که از مادر متولد شده است باقی مانده و از طریق خواندن و نوشتن بر معلومات او افزوده نشده است. کلمه‌ی «الْأُمِّيُّ» در اصل «أُمَّهَةٌ» بوده و جمع آن «أُمَّهَاتٌ» می‌باشد.

* نکته ۲: اُمِّيٌّ بودن، صفت نیکی برای یک شخص به شمار نمی‌رود، ولی برای رسول الله ﷺ از آن جهت که دلیلی بر حَقَّانِیَّتِ نبوت ایشان است، صفت نیک به شمار می‌رود. این مطلب در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی عنکبوت بیان شده است.

* نکته ۳: «أُمَانِيَّ» جمع «أُمْنِيَّة» و به معنای دلخوش کردن به امید و آرزوها و تصورات بی اساس است، تصوراتی که اساس علمی ندارد. دانشمندان یهود به منظور دلخوش نگه داشتن مردم، آن را به اسم دین، میان ملت خود رواج می دادند و مردم عوام و بی سواد نیز باور می کردند. ترویج این گونه افکار میان مردم عوام سبب می شد تعصبات دینی آنان برانگیخته شود و جز یهودیان، همه ی بندگان خدا را جهنمی بدانند. خداوند متعال بارها خصوصیات دانشمندان یهود را بیان نموده تا مبدا علمای امت محمد ﷺ به آن دچار شوند!

﴿ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُءُوسُهُمْ بِهِيَ ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿۷۹﴾ ﴾

پس وای به حال کسانی که کتاب را با دستان خود می نویسند و سپس می گویند: این از جانب خداست! تا در مقابل آن بهای اندکی را به دست آورند، پس وای به حال آنان از آنچه دستان شان نوشته است و وای به حال آنان از آنچه به دست می آورند! (۷۹)

* نکته ۱: در آیه ی قبل و این آیه، یهودیان به دو دسته تقسیم شدند:

۱. مردم عوام که علمی ندارند و با خرافات زندگی می کنند.
 ۲. دانشمندان مادی پرستی که فقط به دنبال مصالح دنیوی خود هستند و دین خدا نزد ایشان هیچ اهمیتی ندارد و حاضرند به خاطر کسب مادیات دست به هر کاری، حتی تحریف کتاب آسمانی بزنند.
- در مورد عوام، آیه را با لفظ «وَمِنْهُمْ» شروع کرد، ولی در مورد دانشمندان شان، به جای «وَمِنْهُمْ»، آیه را با تهدید و با لفظ «فَوَيْلٌ» آغاز نمود، زیرا آنان لباس دین به تن کرده و شعار تقوا و پرهیزگاری بر زبان داشتند، در حالی که به جهل و حرام آلوده بودند. آنان دروغ و اراجیف خود را به خدا نسبت می دادند، از دین خدا سوء استفاده می کردند و به نام دین از مردم پول و رشوه می گرفتند و از این طریق کسب درآمد می نمودند. کسی که مورد تهدید خدا قرار گیرد، هلاکت و نابودی او قطعی خواهد بود.

* سؤال ۱: دانشمندان یهود در مقابل تحریف کتاب آسمانی، ثروت هنگفتی را به دست می آوردند، ولی با این وجود، قرآن آن را «ثُمَّ قَلِيلًا» نامیده است، چرا؟

جواب: چون کالای دنیا هر اندازه زیاد باشد در برابر آخرت بسیار اندک است. خداوند متعال فرموده است: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»^۱ ترجمه: (کالای زندگی دنیا در برابر آخرت اندکی بیش نیست).

* سؤال ۲: بدیهی است که نوشتن کتاب با دست انجام می‌گیرد، پس چرا تأکید شده که کتاب را با دست‌نشان می‌نویسند؟

جواب: در زبان عربی اگر کسی به نوشتن چیزی دستور داده است می‌تواند بگوید من نوشته‌ام، ولی نمی‌تواند بگوید با دست‌نشان خودم نوشته‌ام. اگر در آیه قید «بِأَيْدِيهِمْ» نبود، ممکن بود این‌گونه برداشت شود که دانشمندان یهود، به دیگران اجازه‌ی دستکاری داده‌اند، اما خودشان به طور مستقیم در آن دست نداشته‌اند یا این‌که از کتاب تورات به درستی محافظت نکرده‌اند، لذا تا حدودی در تحریفی که دیگران انجام داده‌اند مقصرند. ولی با این قید روشن می‌شود که جسارت و بی‌ایمانی ایشان، آن قدر زیاد بوده است که خودشان با دست‌نشان خود چیزهایی را می‌نوشتند و به خدا نسبت می‌دادند.

* نکته ۲: یهودیان به دو طریق تورات را تحریف می‌کردند:

۱. زمانی که می‌خواستند تورات را به زبان‌های دیگر برگردانند، ترجمه‌ی آن را تحریف می‌کردند. (آیات ۴۶ سوره نساء و ۱۳ و ۴۱ سوره مائده به آن اشاره دارد). به همین جهت زمانی که یهودیان تورات را برای مسلمانان ترجمه می‌کردند، رسول خدا ﷺ می‌فرمود: (اهل کتاب را نه تصدیق و نه تکذیب کنید)^۲.
۲. هنگام شرح و تفسیر تورات، جملاتی را کم می‌کردند یا از خود می‌تراشیدند و به آن اضافه می‌نمودند که آیه‌ی فوق به این حالت دلالت دارد.

ممکن است میان ما مسلمانان نیز افرادی مشاهده شوند قرآن را طبق میل و افکار خود ترجمه و تفسیر نمایند و در راستای پیشبرد اهداف شخصی، از قرآن سوء استفاده کند، چنین کاری به هیچ وجه جایز نیست و شبیه به فعل یهود می‌باشد.

^۱ - توبه/۳۸.

^۲ - صحیح بخاری حدیث ۴۴۸۵.

﴿ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً ۚ قُلْ أَلْتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ تُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾

و گفتند: هرگز آتش دوزخ ما را لمس نخواهد کرد مگر چند روزی اندک! به آنان بگو: آیا با خدا چنین پیمانی بسته‌اید؟! که در این صورت هرگز خداوند خلاف وعده‌اش نمی‌کند، یا بی‌دلیل بر خدا دروغی می‌بندید که از آن آگاهی ندارید؟ (۸۰)

* نکته ۱: در صحیح بخاری به نقل از ابوهریره آمده است: (روزی یهودیان نقشه‌ی قتل رسول الله ﷺ را کشیدند و گوشت گوسفندی را که زهر آلود شده بود به ایشان هدیه کردند. با آمدن وحی، نقشه‌ی آنان بر ملا شد. رسول اکرم ﷺ دستور دادند یهودیانی را که آن‌جا حاضر بودند، جمع کنند! آن‌گاه با آنان وارد گفت و گو شدند و فرمودند: اگر در مورد چیزی از شما بپرسم، آیا راست می‌گویید؟ گفتند: بله. پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: جدّ شما کیست؟ گفتند: فلانی است.^۱ رسول الله ﷺ فرمودند: دروغ می‌گویید! بلکه جدّ شما فلانی^۲ است. گفتند: راست می‌گویی. رسول خدا ﷺ بار دیگر پرسیدند: اگر در مورد چیزی از شما بپرسم، راست می‌گویید؟ گفتند: بله، ای ابوالقاسم و اگر دروغ بگوییم شما می‌دانید، همان‌طور که در مورد پدرمان دانستید. رسول اکرم ﷺ پرسیدند: چه کسانی اهل دوزخ‌اند؟ گفتند: ما زمانی کوتاه در دوزخ به سر می‌بریم، سپس شما جانشین ما خواهید شد! نبی اکرم ﷺ فرمودند: در آن ماندگار شوید که به خدا قسم، هرگز ما جانشین شما نخواهیم شد! رسول خدا ﷺ برای بار سوم پرسیدند: اگر از شما در مورد چیزی بپرسم، آیا این بار راست می‌گویید؟ گفتند: بله، ای ابوالقاسم. رسول الله ﷺ پرسیدند: آیا گوشت گوسفند را زهر آلود کرده بودید؟ گفتند: بله. فرمودند: قصدتان از این کار چه بود؟ گفتند: قصد ما این بود که بدانیم در ادعای پیامبری‌ات راست می‌گویی یا خیر. اگر راست می‌گویی که ضرری به تو نخواهد رسید، ولی اگر دروغ می‌گویی از دست تو نجات پیدا می‌کنیم.^۳

* نکته ۲: خودپسندی و حبّ نفس از صفات مذموم انسان است. کسی که به این صفت مبتلا شود خود را یک سر و گردن بالاتر از دیگران می‌بیند و تصوّر می‌کند بر سر هر کس متّی دارد! یهودیان به این صفت مبتلا بودند، لذا خودخواهانه می‌گفتند: ما هرگز به آتش دوزخ وارد نخواهیم شد و در برابر گناہانی که

^۱ - نام پدری که یهودیان آن را معرفی کردند در جایی نیافتیم و به ظاهر هر کدام جدّ قبیله‌ای خود را نام برده‌اند.

^۲ - یعقوب (اسرائیل) فرزند اسحاق فرزند ابراهیم خلیل علیهم الصلاة والسلام.

^۳ - صحیح بخاری، حدیث ۳۱۶۹.

مرتکب می‌شویم تنها چند روزی اندک، گرمای آتش جهنم، پوست بدن ما را لمس خواهد کرد و آن‌گاه از جهنم رها شده و روانه‌ی بهشت خواهیم شد و افرادی دیگر جایگزین ما در جهنم خواهند شد!

آنان با این که مرتکب بدترین گناهان می‌شدند، ولی باز ادعا می‌کردند عذاب کمی به ایشان می‌رسد. «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ» حکایت از لمس سطحی پوست بدن دارد که انسان چندان احساس درد نمی‌کند و «أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» نیز حکایت از کوتاه بودن مدّت عذاب دارد؛ یعنی هم در مقدار عذاب و هم در مدت ماندن در عذاب، حداقل ممکن را بیان کرده‌اند. به خاطر همین باور غلط بود که هر جنایتی را علیه بشریت انجام می‌دادند و خم به ابرو نمی‌آوردند و هر گناهی را مرتکب می‌شدند و هیچ ترسی از مجازات نداشتند و اکنون نیز چنین‌اند.

* نکته ۳: هیچ کس و هیچ چیز در عالم هستی وجود ندارد که بتواند خدا را به انجام کاری وادار نماید، همان‌گونه که هیچ قدرتی وجود ندارد که خدا را از آنچه اراده نموده است، بازدارد. یک شخص زمانی خلاف وعده می‌کند که از انجام آن کار عاجز بماند و یا نیرویی برتر از نیروی او مانع انجام آن شود ولی خداوند متعال زمانی که به انجام کاری وعده دهد، حتماً آن را انجام می‌دهد و خلاف وعده‌اش نمی‌کند، چرا که خداوند متعال از انجام هیچ کاری عاجز نمی‌ماند و هیچ نیرویی نیست که از قدرت خداوند برتر باشد، لذا خداوند متعال تا کنون به تمام وعده‌هایش عمل کرده^۱ و از این به بعد نیز عمل خواهد کرد. در دو آیه‌ی بعد خداوند متعال وعده داده است مردگان را در روز قیامت زنده کند و بندگان نافرمانش را مجازات و بندگان فرمانبرش را به بهشت وارد سازد و آن را عملی خواهد کرد. بنی‌اسرائیل ادعا می‌کردند در روز قیامت، جز چند روزی اندک، به آتش دوزخ وارد نمی‌شوند، ولی خداوند متعال چنین وعده‌ای به آنان نداده بود و بر خدا دروغ می‌بستند. این آیه نمونه‌ای از آرزوهای بی‌اساس یهودیان را بیان می‌کند که در آیه‌ی ۷۸ به آن اشاره شد.

﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾﴾

آری؛ هر کس دنبال انجام گناه باشد و گناه او را احاطه کند، پس چنین کسانی اهل جهنم‌اند. آنان در آن ماندگارند. (۸۱)

۱ - همچون وعده‌ی برگرداندن موسی به مادرش هنگام انداختن او در رود نیل (قصص/۱۳) وعده‌ی پیروزی مومنان بر کافران (فتح/۲۲ و ۲۳).

* نکته ۱: خداوند متعال در این آیه، بر تصوّر بی‌اساس یهودیان، که در آیه‌ی قبل بیان شد، خطّ بطلان کشیده و می‌فرماید: هر کس مدام مرتکب گناه و خطا شود در قیامت برای همیشه در آتش جهنم ماندگار خواهد بود. در این آیه، برای گناه، دو خصوصیت ذکر شده است: کسب و احاطه. واژه‌ی «کَسَبَ» زمانی استعمال می‌شود که انسان، مدام در جست‌وجو و طلب چیزی باشد و رسیدن به آن را هدف خود قرار دهد و احاطه زمانی صورت می‌گیرد که اطراف آن به وسیله‌ی چیزی فرا گرفته باشد و در آن غوطه‌ور شده باشد.^۱ کسی که بر انجام گناه پافشاری کند، از ارتکاب آن لذّت ببرد، مدام در جست‌وجوی دوستان یا محافظی باشد که بتواند سر سفره‌ی آنان غرایز حیوانی و شهوانی خود را اشباع نماید و خدا را به فراموشی سپرده باشد، چنین شخصی چگونه ممکن است به بهشت خدا وارد شود؟! ولی بر اساس وسعت رحمت الهی، همین انسان و یا هر انسان دیگری می‌تواند با شستشو دادن وجودش به آب گرانهای توبه و روی آوردن به ایمان و عمل صالح، مسیر خود را از نابودی به سوی بهشت تغییر دهد، چنان‌چه در آیه‌ی بعد آمده است.

* نکته ۲: در این آیه و آیه‌ی بعد، معیارهای صحیح برای ورود به بهشت و جهنم بیان شده است. مشابه این آیه در سوره‌ی نساء آیه ۱۲۳ و ۱۲۴ نیز آمده است.

﴿ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۲﴾

و کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، آنان اهل بهشت‌اند. آنان در آن جاوداندند. (۸۲)

* نکته: کسانی که به خدا ایمان دارند و اعمال صالح انجام می‌دهند، جاودانه به بهشت وارد می‌شوند. البته منظور این نیست که این دسته افراد هرگز مرتکب گناه نمی‌شوند، بلکه منظور این است که هر چه زودتر از گناهان دست کشیده و به درگاه خدا اشک ندامت می‌ریزند.^۲

﴿ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۖ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ

وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ

مُعْرِضُونَ ﴿۸۳﴾

۱ - نگا: معجم مقاییس اللغة (۵/۱۷۹).

۲ - نساء/۱۷.

و آن هنگام که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز الله را پرستش نکنید و به پدر و مادر، نزدیکان، یتیمان و مسکینان نیکی کنید و با مردم سخن نیکو بگویید و نماز را بر پای دارید و زکات را بپردازید. اما همه‌ی شما جز تعدادی اندک از این پیمان سرپیچی کردید و روی گردان شدید. (۸۳)

* نکته ۱: هر چند جمله‌ی «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»، جمله‌ی خبری است (جز الله کسی را بندگی نمی‌کنید)، ولی معنای نهی را در بر دارد. استفاده از جمله‌ی خبری هنگام نهی، تأکید نهی را بیشتر می‌کند^۱ و استعمال فعل مضارع، هم لزوم و هم فوریت را می‌رساند.^۲

* نکته ۲: «قول حُسن» سخنی بزرگووارانه و محترمانه است که هیچ‌گونه بدی، ضرر، توهین و تحقیر در آن نباشد. هر فردی موظف است با همنوعش این‌گونه سخن بگوید.

* نکته ۳: افراد گنهکار دو دسته‌اند: دسته‌ی اوّل کسانی که از دستورات خدا سرپیچی می‌کنند، ولی بعداً دچار عذاب وجدان شده و از آن گناه دست می‌کشند و آن را ادامه نمی‌دهند. چنین اشخاصی گنهکار هستند، ولی «مُعْرِض» نیستند. دسته‌ی دوّم کسانی که از دستورات خدا سرپیچی می‌کنند و این عمل برای‌شان خوشآیند است و انجام آن را با افتخار ادامه می‌دهند. چنین کسانی «مُعْرِض» هستند. عقوبت گروه دوّم به مراتب از گروه اوّل بیشتر است. بیشتر بنی اسرائیل از دسته‌ی معرضان بودند. در آیه‌ی بعد نمونه‌ای از اعراض بنی اسرائیل بیان شده است.

* نکته ۴: تمام مواردی که خداوند متعال در تورات از بنی اسرائیل پیمان گرفته در قرآن کریم از ما مسلمانان نیز پیمان گرفته است و این امر نشان‌گر این است که همه‌ی ادیان آسمانی از یک سرچشمه هستند و این‌گونه همدیگر را تصدیق می‌کنند. به منظور پی بردن به صحّت این مطلب به آیات ۳۶ تا ۴۳ سوره‌ی نساء و آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی اسراء مراجعه نمایید.

* نکته ۵: خداوند متعال بنی اسرائیل را به بهترین فضایل دستور داده بود، ولی آنان به جای این‌که پایبند دستورات خدا باشند، از آن گریزان بودند. آنان خواهان فضایل نبودند و اجازه نمی‌دادند هیچ ملّتی

۱ - استعمال جمله‌ی خبری هنگام نهی، در زبان فارسی نیز کاربرد دارد، مثل این‌که معلم به دانش‌آموز بگوید: تا فردا درس‌هایت را آماده می‌کنی (آماده بکن).

۲ - البلاغة العربية نوشته عبد الرحمن بن حسن حَبَّكَة میدانی (۵۱۴/۱).

خواهان آن باشند و اگر می‌دیدند ملتی پایبند فضایل هستند، حسد ورزیده و علیه آنان به مبارزه بر می‌خاستند.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَيْرِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾



و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از سرزمین‌تان بیرون نکنید! سپس آن را با جان و دل پذیرفتید و اکنون نیز بر صحت آن گواهی می‌دهید. (۸۴)

* نکته: یک اصل که در ادیان آسمانی گذشته نیز وجود داشته این است که مؤمنان با یکدیگر برادرند و نباید موجبات آزار و اذیت یکدیگر را فراهم کنند. در آیات و احادیث فراوانی، این اصل مورد تأکید قرار گرفته است. به طور مثال رسول الله ﷺ فرموده است: «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَتَوَادُّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى»^۱ ترجمه: (مؤمنان در شفقت، دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند اعضای یک پیکرند که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اعضا در مریضی و تب با او بی‌قرار می‌گردند). در این آیه از یهودیان خواسته شده علیه یکدیگر اقدام نکنند تا مبنای اخوت و برادری‌شان خدشه‌دار نشود.

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَتُّوْلَاءٌ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دَيْرِهِمْ تَظْهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْآيَاتِ وَالْعَدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَفْذَرُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُؤْمِنُونَ بَعْضُ الْكُتُبِ وَتَكْفُرُونَ بَعْضٌ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

پس از آن باز هم شما یکدیگر را به قتل می‌رسانید و گروهی از همکیشان خود را از سرزمین‌شان بیرون می‌کنید و در این گناه و تجاوز علیه آنان با دیگران یکدست می‌شوید، ولی اگر به صورت اسیر نزد شما بیایند برای آزادی آنان فدیه می‌دهید، در حالی که اساساً بیرون راندن‌شان بر شما حرام بود. آیا به قسمتی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به قسمتی دیگر کافر می‌شوید؟! پس جزای کسانی از شما که

آن کار را انجام دهند چیزی نخواهد بود جز گرفتاری در زندگی دنیا و روز قیامت به شدیدترین عذاب‌ها مبتلا خواهند شد. و الله ذره‌ای از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست. (۸۵)

* نکته ۱: «بنی قُرَیظَه»، «بنی قَیْنُقَاع» و «بنی نَضِیر» سه قبیله‌ی یهود بودند که در مدینه زندگی می‌کردند و «اوس» و «خزرج» دو قبیله‌ی بومی مدینه بودند. این دو قبیله سالیان درازی با هم در نزاع و کشمکش بودند. قبیله‌ی بنی قینقاع و بنی نضیر با قبیله‌ی خزرج و قبیله‌ی بنی قریظه با قبیله‌ی اوس هم پیمان شده بودند تا هنگام جنگ از یکدیگر حمایت کنند. زمانی که جنگ در می‌گرفت یهودیان علیه همدیگر صف آرای می‌کردند و همکیشان یهودی خود را می‌کشتند.^۱ این در حالی بود که خداوند از آنان عهد و پیمان گرفته بود: یهودیان نباید سایر همکیشان یهودی خود را از سرزمین‌شان بیرون کنند یا با دیگران همدست شده و علیه آنان بجنگند. زمانی که جنگ به اتمام می‌رسید و مشاهده می‌کردند تعدادی از یهودیان به دست لشکر مقابل اسیر شده‌اند می‌گفتند: بر ما واجب است اسیرانمان را آزاد کنیم! آن‌گاه با هم همدست شده و اموال زیادی جمع می‌نمودند و یهودیان اسیر شده را آزاد می‌کردند و می‌گفتند: خداوند در کتاب مقدس به انجام این کار دستور داده است! خداوند آنان را مورد توبیخ قرار داد و فرمود: آیا به قسمتی از کتاب آسمانی ایمان دارید و به قسمتی دیگر کافر می‌شوید؟! و در پایان آیه آنان را به گرفتاری دنیا و عذاب آخرت تهدید نمود.^۲

یکی از گرفتاری‌های یهود در دنیا بدین شکل انجام گرفت که با ورود رسول الله ﷺ به مدینه، اختلافات میان اوس و خزرج از بین رفت و این دو قبیله با هم متحد شدند، در نتیجه، یهودیان، بی‌پناه ماندند و بیشتر آنان مجبور شدند شبه جزیره‌ی عربستان را ترک کنند و به نقاط دیگر کوچ نمایند. این مطلب در آیات اولیه‌ی سوره‌ی حشر مفصلاً بیان شده است.

* نکته ۲: یکی دیگر از ویژگی‌های یهود که در این آیه بیان شده، برخورد دوگانه‌ی آنان با آموزه‌های دینی است. مؤمن کسی است که تعامل او در برابر تمام احکام خدا یکسان باشد. اسلام در زمینه‌های مختلف همچون اخلاق، جهاد، خانواده، مالداری و اقتصاد و مسائل شخصی نظام و قوانینی دارد که رعایت آن‌ها آسایش همه‌ی انسان‌ها را به همراه دارد. برخی از مردم در امر ازدواج و خانواده، نظام اسلام را قبول دارند، چون منفعتی از آن حاصل می‌کنند ولی نماز، روزه و حج را قبول ندارند چون در آن مشقت

۱ - جنگ بُعات یکی از آن جنگ‌ها بود.

۲ - تفسیر ابن کثیر (۳۱۸/۱).

می‌بینند و یا قسمت‌هایی از نظام اقتصادی همچون بیع را قبول دارند و قسمت‌هایی همچون رباخواری را قبول ندارند، چون آن را مغایر با منافع شخصی خود می‌بینند. باید دانست که دین خدا قابل تجزیه و تفکیک نیست و مسلمان کسی است که در برابر همه‌ی احکام خدا تسلیم باشد. کسانی که میان احکام خدا تفاوت می‌گذارند، هم در دنیا گرفتار می‌شوند، هم در قیامت به اشدّ مجازات محکوم خواهند شد.

* نکته ۳: گناهان و نوع عقوبتی که برای آن‌ها در نظر گرفته شده است به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. گناهانی که انجام دهنده‌ی آن هم در دنیا گرفتار می‌شود و هم در آخرت؛ همچون تبعیض قایل شدن میان احکام خدا که در آیه‌ی فوق بیان شده است. (نوعی دیگر در آیه‌ی ۱۱۴ همین سوره بیان شده است).

۲. گناهانی که برای انجام دهنده‌ی آن، در دنیا عقوبت در نظر گرفته شده و با این عقوبت، از عقوبت اخروی در امان می‌ماند، همچون گناهانی که دارای حد هستند مثل دزدی، شرب خمر، تهمت و زنا. شخصی که مرتکب چنین گناهانی شد، سپس از انجام آن پشیمان گشت و حد بر او اجرا شد، گناهانش کفاره می‌شود و از عقوبت اخروی در امان می‌ماند. رسول خدا به یاران خود فرمودند: «بَابِعُونِي عَلَىٰ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَىٰ مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ»^۱. (ترجمه: (با من بیعت کنید بر اینکه غیر از الله کسی دیگر را عبادت نکنید و در عبادت، کسی را با او شریک نگردانید. دزدی نکنید، زنا نکنید، فرزندانتان را نکشید، به کسی تهمت و بهتان نزنید، و در کارهای خیر از الله و رسول او نافرمانی نکنید. هرکس از شما به این وعده‌ها وفا کند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد و هرکس، مرتکب عملی از اعمال فوق بشود و در دنیا مجازات گردد، این مجازات، باعث کفاره‌ی گناهانش خواهد شد. و اگر مرتکب آن شود و در دنیا مجازات نشود و خداوند گناهش را ببوشاند، کار او با خداست، اگر بخواهد او را می‌بخشد و اگر بخواهد او را مجازات می‌کند). پس حدودی که در اسلام وضع شده، هم به نفع خود شخص گنهکار است و هم به نفع جامعه؛ به نفع

گنهکار است، چون سبب بخشوده شدن گناهان او می‌شود و به نفع جامعه است، چون سطح امنیتی را در جامعه بالا می‌برد.

۳. گناهایی که انجام دهنده‌ی آن در دنیا عقوبت نمی‌شود و این امر به آخرت موکول می‌شود، همچون شرک، تکبر، بداخلاقی، غیبت و ...

* نکته ۴: ابن کثیر، ابن عامر، ابو عمرو، حمزه، ابو جعفر و خلف کلمه‌ی «تُفْنَدُوهُمْ» را «تَفْدُوهُمْ»، (با فتحه‌ی حرف تاء و سکون حرف فاء) قرائت کرده‌اند. اختلاف معنا در این دو قرائت چنین است: «تَفْدُوهُمْ» برای آزادی آنان، فدیة می‌دادید و «تُفْنَدُوهُمْ» برای آزادی آنان، در پرداخت فدیة با هم مشارکت می‌کردید.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا تَحْزَنُوا عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾

آنان کسانی هستند که زندگی دنیا را در مقابل آخرت خریده‌اند؛ بنابراین در عذاب ایشان تخفیفی داده نمی‌شود و یاری نخواهند شد. (۸۶)

* نکته ۱: فروشنده‌ای که کالایی را می‌فروشد، پس از فروش، هیچ سهمی در آن کالا ندارد و سهم او تنها چیزی است که در مقابل آن به دست آورده است. آنان زندگانی سرشار از نعمت و آسایش آخرت را به زندگانی دنیا فروخته‌اند و جز رنج و عذاب هیچ سهمی را برای خود در آخرت باقی نگذاشته‌اند؛ عذابی که در مقدار آن تخفیف داده نمی‌شود و کسی هم نمی‌تواند آنان را از آن نجات دهد. علت این‌که زندگانی آخرت را در برابر دنیا فروخته‌اند این است که زندگانی دنیا را بیش از آخرت دوست دارند. در آیه‌ی ۱۰۷ سوره‌ی نحل چنین آمده است: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اشْتَبَهُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». ترجمه: (و آن به این خاطر است که ایشان زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند و خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند).

* نکته ۲: کلمه‌ی دنیا و آخرت، هر کدام ۱۱۵ بار در قرآن تکرار شده‌اند و این خود گویای مطالب مهمی است، از جمله این‌که، همان‌گونه که مسلمانان به مسائل آخرت توجه دارند، باید به مسائل دنیوی، پیشرفت، صنعت و تکنولوژی نیز توجه داشته باشند. تلاش برای کسب مال و ثروت حلال، اگر شخص را از انجام واجبات باز ندارد و سهمی از حق جامعه که بر گردن اوست را پرداخت نماید، عبادت محسوب می‌شود. این مطلب در آیه‌ی ۲۰۱ سوره‌ی بقره و آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی قصص بیان شده است.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ ۖ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَنْفُسَ الْيَتَامَىٰ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۖ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ ﴿٨٧﴾

و به تحقیق ما به موسی کتاب دادیم و بعد از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و به عیسی فرزند مریم دلایل روشنی بخشیدیم و او را به وسیله‌ی روح القدس قوت بخشیدیم. پس چرا هرگاه پیامبری چیزی آورد که به مذاق شما خوش نیامد، تکبر ورزیدید، پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را به قتل می‌رسانید؟! (۸۷)

* نکته ۱: بنی‌اسرائیل معصیت‌های فراوانی مرتکب می‌شدند که شکستن عهد و پیمان خدا و تبعیض قرار دادن میان احکام او نمونه‌ای از آن بود. خداوند متعال برای اصلاح آنان پیامبران متعددی فرستاد که عیسی فرزند مریم - علیهما السلام - یکی از آنان بود، ولی آنان، با تکبری که داشتند، نه تنها خواهان هدایت نبودند، بلکه ابتدا نگاه می‌کردند! اگر پیامبرشان موافق با میل‌شان سخن می‌گفت، می‌پذیرفتند؛ در غیر این صورت یا تکذیب می‌کردند و یا او را به قتل می‌رساندند!!

خداوند متعال اعمال ناشایست بنی‌اسرائیل را به تفصیل در قرآن بیان نموده است تا ما مسلمانان به آن دچار نشویم. اما با این حال بسیار اتفاق می‌افتد که دعوتگری مصلح و خیرخواه، حکمی از احکام خدا را بر اساس قرآن و احادیث صحیح به اطلاع عموم می‌رساند، اما افرادی که آن را مطابق میل یا مذهب خود نمی‌بینند، مقابل او جبهه گرفته و سخنانش را رد می‌کنند! حال آنکه یکی از نشانه‌های ایمان راستین شخص این است که تسلیم حکم خدا شود، خواه مطابق میلش باشد یا خیر. خداوند متعال در آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی احزاب فرموده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا». ترجمه: (هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیامبرش داوری کرده باشند، حق اختیار و انتخاب ندارد و هر کس از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند به یقین به گمراهی آشکاری افتاده است).

* نکته ۲: برخی از پیامبرانی که پس از موسی علیه السلام بین بنی‌اسرائیل مبعوث شده‌اند و نام آنان در قرآن ذکر شده است عبارتند از: داود، سلیمان، عزیر، الیاس، یسع، یونس، زکریا، یحیی و عیسی - علیهم السلام -.

* نکته ۳: مریم دختر عمران پسر ماثان از نوادگان پیامبر یعقوب علیه السلام بود. وقتی مادرش به او باردار بود نذر کرد او را برای خدا وقف نماید. مریم قبل از تولد، پدرش را از دست داد و پیامبر زکریا علیه السلام که شوهر

خاله‌اش بود او را تحت تکفل خود در آورد. مریم پاکدامن و پرهیزگار در سن ۱۳ سالگی بدون ازدواج و تماس با هیچ مردی به اذن خدا به عیسی علیه السلام باردار شد. عیسی ۶۲۰ سال قبل از هجرت پیامبر، در بیت لحم در فلسطین به دنیا آمد. او ۳۳ سال در دنیا ماند و آن‌گاه خداوند او را به سوی خود بالا برد.^۱

* سؤال ۱: منظور از روح القدس کیست؟

جواب: منظور از روح القدس، جبرئیل است، زیرا در جای دیگر نیز جبرئیل به روح القدس نامیده شده است. خداوند متعال در آیه‌ی ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره‌ی نحل فرموده است: «وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» * قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ». ترجمه: (هرگاه آیه‌ای را به جای آیه‌ی دیگر قرار دهیم - و خدا خود بهتر می‌داند که چه چیز را نازل می‌کند - می‌گویند: تو داری بر خدا دروغ می‌بندی! خیر؛ چنین نیست. بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند. بگو: جبرئیل آن را از سوی پروردگارت به حق نازل کرده است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم گرداند و هدایت و بشارتی برای مسلمانان باشد).

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق حسان بن ثابت^۲ که با اشعارش از رسول خدا دفاع می‌کرد و از کفار بدگویی می‌نمود چنین دعا فرمودند: «اللَّهُمَّ أَيِّدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». ترجمه: (خدایا! او را توسط روح القدس تأیید کن) و در روایتی دیگر فرمودند: «أُجِبُّهُمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». ترجمه: (آنان را هجو کن که جبرئیل با توست).

* سؤال ۲: خداوند متعال فرمود: «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» ترجمه: (گروهی را تکذیب کردید و گروهی را به قتل می‌رسانید). چرا در مورد تکذیب، فعل ماضی (گذشته) و در مورد قتل، فعل مضارع (برای زمان حال و آینده) به کار برده شده است؟

جواب: تا به ما بفهماند یهودیان همچنان در صدد قتل انبیا و پیروان راستین آنان و انسان‌های آزاده و حَقُّو هستند، چنانکه در صدد قتل رسول الله صلی الله علیه و آله نیز برآمدند. زکریا و یحیی از پیامبرانی بودند که به دست یهودیان به قتل رسیدند.

^۱ - نگا: التحریر والتنویر ابن عاشور (۵۹۵/۱).

^۲ - حسان بن ثابت به شاعر رسول خدا مشهور است.

^۳ - بخاری حدیث ۶۱۵۲ و مسلم حدیث ۴۵۴۰.

^۴ - بخاری حدیث ۴۱۲۳ و مسلم حدیث ۲۴۸۶.

* سؤال ۳: چه هنگام یهودیان به زور و قتل متوسّل می شدند؟

جواب: هرگاه انسان متکبر نتواند با منطق و استدلال رقیبش را شکست دهد به زور متوسل شده و در صدد حذف او بر می آید تا از دستش رهایی یابد. یهودیان وقتی با پیامبری از پیامبران خدا مقابله می کردند و با استدلال و منطق نمی توانستند علیه او پیروز شوند به زور متوسّل شده و در صدد قتل او بر می آمدند. وجود این خصلت در شخص نشان از ضعف او می باشد.^۱

* نکته ۴: از این آیه فهمیده می شود انبیا در انجام رسالت و تبلیغ دین به عوام زدگی دچار نشده اند و برای به دست آوردن رضایت مردم و داشتن پیروان بیشتر، سخنان خود را مطابق میل و خواسته های آنان تغییر نمی دادند.

﴿ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾ ﴾

و گفتند: دل های ما در غلاف و پوشش است! بلکه خداوند آنان را به خاطر کفرشان لعنت کرده است، پس عده ای کمی ایمان می آورند. (۸۸)

* نکته: قلب غُلف به قلبی گفته می شود که حقیقت در آن نفوذ نمی کند انگار پوششی بر آن وجود دارد.^۲ رسول خدا ﷺ قرآن را بر یهودیان تلاوت می کرد و از آنان می خواست تا در آن تدبّر کنند، ولی آنان می گفتند: قلب ما مسدود شده و هیچ روزنه ای برای نفوذ این سخنان به درون آن وجود ندارد! داشتن قلب سلیم و پاک در هدایت انسان بسیار موثر است. رسول خدا ﷺ فرموده اند: «...أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». ^۳ ترجمه: (... و بدانید که در بدن، تکه گوشتی وجود دارد که اگر اصلاح شود، تمام بدن اصلاح می شود، و اگر فاسد گردد، تمام بدن فاسد می گردد. بدانید که آن قلب است).

انسان های متکبری که حق پذیر نیستند دروازه و دریچه های قلب خود را می بندند و پرده ها را می اندازند تا انوار حقیقت و پرتو معرفت به آن نفوذ نکند. چنین اشخاصی ملعون و دور از رحمت الهی هستند و هرگز به سوی حق رهنمون نمی شوند، مگر تعدادی بسیار اندک. در آیه ی بعد نمونه ای از قلب غُلف بیان شده و مورد لعنت خدا قرار گرفته است.

^۱ - نگا: تفسیر شعراوی (۱/ ۴۴۹).

^۲ - العین (۴/ ۴۱۹).

^۳ - بخاری و مسلم.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ ﴿۸۹﴾

و زمانی که از جانب خدا کتابی در راستای کتاب خودشان برای آنان آمد و پیش تر انتظار داشتند به کمک آن بر کافران پیروز گردند؛ پس هنگامی که به نزدشان آمد چیزی را که می‌شناختند به آن کفر ورزیدند! پس لعنت خدا بر کافران باد! (۸۹)

* نکته ۱: بسا انسان‌هایی هستند که در گفتار، ادعای حق‌پذیری دارند، ولی در عمل، به جای تسلیم شدن، به مبارزه با حق بر می‌خیزند! یهودیان در کتاب آسمانی خویش خوانده بودند که هجرت‌گاه پیامبر خاتم در منطقه‌ای بین دو کوه «عیر» و «احد» در دو طرف مدینه خواهد بود. لذا در جست و جوی محل مهاجرت پیامبر خاتم از سرزمین خود خارج شدند و در اقلیم جدیدی به امید بعثت پیامبر از میان خودشان، منزل گرفتند. آنان در مناطقی همچون «تیماء»، «فدک»، «خیبر» و البته بیشترشان در مدینه ساکن شدند. آنان در مدّت زمانی که در انتظار بعثت پیامبر خاتم بودند، سختی‌های زیادی کشیدند و هرگاه مورد ظلم و تعدّی قرار می‌گرفتند، می‌گفتند: (به زودی پیامبری به نام محمد ﷺ مبعوث خواهد شد و پس از ایمان آوردن به او قوّت خواهیم گرفت، آن‌گاه انتقام خود را از شما می‌گیریم!).

سرانجام، انتظار به پایان رسید و پیامبر موعود با همان اوصاف و نشانه‌های مذکور در کتاب‌شان مبعوث گشت. عده‌ی زیادی از مشرکان عرب که وعده‌ی بعثت پیامبر را از یهودیان شنیده بودند، دانستند که او حق است و به او ایمان آوردند، ولی یهودیان بعد از شناخت کامل به او کفر ورزیدند و در دشمنی با او صف‌آرایی کردند. آنان ناراحت بودند که چرا خداوند پیامبر را از میان یهودیان انتخاب نکرده است؟! چرا خداوند آیات خود را بر هر کس که خودش بخواهد نازل می‌کند؟! چرا خداوند حقّ انتخاب پیامبر را به آنان نداده است؟! چرا افرادی غیر از یهود در پذیرش ایمان از آنان سبقت بگیرند؟! چرا یهود، گردانندگان اصلی دین خدا نباشند؟! چرا...؟! چرا...؟! چرا...!.

* نکته ۲: سلمه بن سلامه رضی الله عنه یکی از یاران رسول خدا ﷺ و از کسانی است که در جنگ بدر حضور داشته است. او می‌گوید: ما همسایه‌ای یهودی داشتیم که در میان قبیله‌ی بنی عبدالاشهل زندگی می‌کرد. روزی او را دیدم که از خانه‌اش بیرون آمده و پیش روی قبیله‌ی بنی عبدالاشهل ایستاد و بحثی را از قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ برای مردمی بت‌پرست که هیچ‌گونه اعتقادی به قیامت نداشتند،

پیش کشید. مشرکان به او گفتند: مگر ممکن است کسی پس از مردن دوباره زنده شود و به بهشت یا دوزخ برود؟!

مرد یهودی گفت: بله، قسم به ذاتی که همه‌ی مردم به او قسم می‌خورند، در دوزخ آتشی است که حاضرم در این دنیا درون داغ‌ترین و بزرگ‌ترین کوره‌های آتش بسوزم، ولی از آن آتش نجات پیدا کنم! مردم گفتند: از کجا بدانیم راست می‌گویی؟ گفت: از این‌که به زودی پیامبری در این سرزمین (در حالی‌که با دستش به سوی مکه و یمن اشاره می‌کرد) مبعوث می‌گردد. مردم به او گفتند: او چه زمانی مبعوث می‌شود؟ آن مرد یهودی نگاهی به من انداخت (در آن ایام من بسیار کم سن و سال بودم) و گفت: اگر این پسر زنده بماند او را خواهد دید.

سلمه می‌گوید: به خدا سوگند، چیزی نگذشت که رسول خدا ﷺ مبعوث شد و ما به ایشان ایمان آوردیم، ولی همان مرد یهودی از روی کینه و حسد ایمان نیاورد. روزی به او گفتیم: وای بر تو ای مرد! مگر تو همان نبودی که درباره‌ی پیامبر این حرف‌ها را می‌زدی؟! او جواب داد: چرا، ولی این مرد آن پیامبری که من می‌گفتم نیست!!^۱

* نکته ۳: از وفات پیامبر موسی عليه السلام تا سالی که رسول الله ﷺ در جزیره‌العرب به پیامبری مبعوث شد، بیش از هزار سال می‌گذشت. در تمام این سال‌ها بزرگان و دانشمندان یهود مدعی بودند شخصی به نام احمد یا محمد در جزیره‌العرب به پیامبری مبعوث خواهد شد! اما پس از بعثت رسول الله ﷺ دانشمندان یهود به دو دسته تقسیم شدند: عده‌ای که ایشان را همان پیامبر موعود دانستند و به او ایمان آوردند و گروهی دیگر که گفتند: اوصاف این شخص با پیامبری که ما در انتظارش بودیم مطابقت ندارد!

بعد از رسول الله ﷺ تا کنون هیچ شخصی در جزیره‌العرب به پیامبری مبعوث نشده است و اکنون نیز هیچ فرد یهودی منتظر بعثت پیامبری در جزیره‌العرب نیست. با این وصف، یهودیان بر سر دو راهی قرار دارند. یا باید راه ذلت و حقارت را انتخاب کنند و اقرار نمایند که تمام بزرگان و دانشمندان گذشته‌شان، بیش از هزار سال در اشتباه بودند که می‌گفتند به زودی پیامبری در جزیره‌العرب مبعوث می‌شود! و یا این‌که تعصب و تکبر را کنار بگذارند و به رسول الله ﷺ به عنوان رسول خاتم ایمان بیاورند! (البته از آن زمان تا کنون، تعداد زیادی از یهودیان به دین اسلام وارد شده‌اند).

﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ فَبَاءُوا بِعِضْبٍ عَلَىٰ غَضْبٍ ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾﴾

آنان چه بد خود را فروختند که به کتابی که خدا نازل کرده است، کفر ورزیدند! آن هم از روی حسادت، که خداوند فضل خویش را بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند! پس زیر خشم پیاپی خدا قرار گرفتند و عذاب خوار کننده‌ای در انتظار کافران است. (۹۰)

* نکته ۱: فعل «اشْتَرَوْا» از ریشه «شَرَى» گاهی به معنی خریدن و گاهی به معنای فروختن می‌آید.^۱ در این آیه معنای فروختن مورد نظر می‌باشد. در آیه‌ی فوق انسان به کالایی تشبیه شده است که خود را با چیز دیگری مبادله می‌کند، ولی مبادله‌ای که انجام می‌دهد برای او بسیار زیانبار است، زیرا با این کار، خود را به هلاکت می‌رساند. رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «كُلُّ النَّاسِ يَعْدُو فَبَايِعَ نَفْسَهُ فَمُعْتَقُهَا أَوْ مُؤَبِّقُهَا»^۲. ترجمه: (همه‌ی مردم در آغاز روز، خودشان را در معرض فروش قرار می‌دهند، حال یا آن را نجات می‌دهند و یا آن را نابود می‌سازند). منظور از این گفته این است که هر انسانی روزانه در حال تلاش و کوشش است، کسانی تلاش خود را در راه طاعت خدا و به دست آوردن رضای او صرف می‌کنند؛ چنین کسانی در حقیقت دارند خود را به خدا می‌فروشند و با این کار، خود را از عذاب خدا نجات می‌دهند و دسته‌ای از مردم تلاش خود را صرف هوی و هوس و نافرمانی خدا می‌کنند. این دسته در حقیقت دارند خود را به شیطان می‌فروشند و با این کار خود را به هلاکت و نابودی می‌کشانند.^۳

یهودیان از بهترین سرمایه‌ها همچون زندگانی، شنوایی، بینایی، تعقل و ... که خداوند در اختیارشان گذاشته بود، نه تنها استفاده‌ی صحیح نکردند، بلکه آن‌ها را در راه کفرورزی و دشمنی با خدا صرف نمودند. آنان می‌توانستند با استفاده‌ی صحیح از این سرمایه‌ها، خود را به خدا بفروشند و رضایت خدا و بهشت را به دست آورند، ولی با استفاده‌ی نادرست، آن دو را از دست دادند و به خشم خدا و عذاب جهنم گرفتار شدند.

۱ - معجم مقاییس اللغة (۲۰۶/۳).

۲ - صحیح مسلم حدیث ۲۲۳.

۳ - نگا: صحیح مسلم شرح نووی (۱۰۲/۳).

* نکته ۲: بنی اسرائیل با سرپیچی از دستورات پیامبر موسی علیه السلام و تورات، مورد خشم خدا قرار گرفتند و پس از آن، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن نیز ایمان نیاوردند و بار دیگر گرفتار خشم خدا شدند. کسانی که بارها مورد خشم خدا قرار گیرند، چگونه ممکن است از عذاب بی‌نهایت و دردناک جهنم رهایی یابند؟!

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُنُومُنْ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۹۱﴾ ﴾

و چون به آنان گفته شود: به آنچه الله نازل کرده است ایمان بیاورید! می‌گویند: ما فقط به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خودمان نازل شده است! و به آنچه بعد از آن نازل شده است کفر می‌ورزند، در حالی که آن هم حق و در راستای کتاب خودشان است. به آنان بگو: پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را به قتل می‌رساندید، اگر مؤمن بودید؟! (۹۱)

* نکته ۱: از دیگر خصوصیات منفی یهود این است که قلب و زبان‌شان یکی نیست و قول و فعل‌شان با هم مغایرت دارد. زمانی که از آنان خواسته شد به قرآن ایمان بیاورند، بهانه آوردند که ما به کتابی که به سوی خودمان نازل شده است، ایمان داریم! آیات ۹۱، ۹۲ و ۹۳ ادله‌هایی را بیان می‌کند که ثابت می‌نماید آنان به کتاب آسمانی خودشان هم ایمان نداشتند، چرا که:

۱. پیامبران خدا را به قتل می‌رساندند، در حالی که در کتاب تورات از قتل انسان‌های بی‌گناه نهی

شده بود، چه رسد به قتل انبیا که مبلغین تورات هم بودند.

۲. دست به گوساله‌پرستی زدند، در حالی که پرستش هر چیزی غیر از الله در تورات ممنوع شده بود.

۳. تورات آنان را موظف ساخته بود دستوراتش را بشنوند و فرمان ببرند، ولی آشکارا اعلان کردند

گرچه بشنویم، ولی نافرمانی می‌کنیم.

در واقع آنان با این ادعا سعی داشتند مردم را فریب دهند و در حقیقت نه به تورات ایمان داشتند و نه قصد داشتند به قرآن ایمان بیاورند.

* نکته ۲: یهودیانی که این آیات را می‌شنیدند، به ناچار به صحت بیانات قرآن اعتراف می‌کردند، زیرا همه‌ی این حوادث در کتاب آسمانی خودشان و یا در کتاب‌های تاریخ بنی اسرائیل ذکر شده بود. بنی اسرائیل، تا مدت زمانی طولانی، هر پیامبری را که به سوی آنان مبعوث می‌شد، به قتل می‌رساندند، لذا

تا مدتی هیچ پیامبری به سوی آنان مبعوث نمی‌شد. یهودیان به دورانی که بعثت پیامبر میان آنان متوقف شده بود، «فترة الصمت المطلق» یا دوران سکوت مطلق می‌گویند.^۱

* نکته ۳: عبارت «مِن قَبْلُ» (پیش از این پیامبران خدا را به قتل می‌رساندید) این را می‌رساند که یهودیان نمی‌توانند رسول الله ﷺ را به قتل برسانند و اگر در صدد قتل او برآیند در انجام نقشی خود موفق نخواهند شد، چنان که بارها قصد جان رسول الله ﷺ را نمودند، ولی موفق نشدند. ضمانت حفظ جان رسول الله از توطئه‌ی اهل کتاب در آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده بیان شده است.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجَلَٰلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۹۲﴾﴾

و به تحقیق موسی نشانه‌های روشن برای شما آورد، ولی شما در غیاب او گوساله را معبود خود قرار دادید در حالی که ظالم بودید. (۹۲)

* سؤال ۱: منظور از بیّنات چیست؟

جواب: منظور نشانه‌های روشنی بود که بر حقایق رسالت موسی ﷺ دلالت داشت. برخی از آنها عبارت بودند از: تبدیل شدن عصا به مار، دست نورانی، جوشیدن ۱۲ چشمه از سنگ، فرود آمدن عذاب- های پیایی بر فرعون و طرفدارانش از قبیل: سیل، ملخ، شته، قورباغه، خون و در نهایت، شکافته شدن دریا و غرق شدن و به هلاکت رسیدن فرعون و سپاهش در آن.

* سؤال ۲: منظور از «مِن بَعْدِهِ» چیست؟

جواب: منظور بعد از رفتن پیامبر موسی ﷺ به کوه طور برای مناجات با الله است. این مطلب در آیه‌ی ۱۴۸ سوره‌ی اعراف و همچنین آیه‌ی ۸۳ تا ۹۸ سوره‌ی طه بیان شده است.

* نکته: زمانی که از انسان گناهی سرزند، ممکن است ظالم باشد یا نباشد. اگر انسان از گناه بودن امری آگاهی سطحی داشته باشد ولی هنوز با ادله‌های قطعی، گناه بودن آن برایش آشکار نشده و از بزرگی آن گناه اطلاع کافی ندارد و آن را انجام دهد، ظالم نیست (هر چند گناه انجام آن کار برای او ثبت می‌شود)، ولی اگر بعد از فهم کامل و دلیل‌های روشن دست به گناه زد، ظالم است. بنی‌اسرائیل در حالی به

۱ - محمد فی التوراة والإنجیل والقرآن ص ۲۱۹ مؤلف: ابراهیم خلیل احمد، یکی از علمای بزرگ مسیحی که به دین اسلام مشرف شده است.

گوساله پرستی روی آوردند که از بزرگی گناه شرک آگاه بودند و حجّت بر آنان کامل شده بود، لذا خداوند فرمود: (گوساله را معبود خود قرار دادید در حالی که ظالم بودید).

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا طُ قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ



و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان نگه داشتیم و گفتیم: این دستوراتی را که به شما داده‌ایم محکم بگیرید و گوش فرا دهید! گفتند: شنیدیم و مخالفت کردیم! و به خاطر کفر ورزیدن‌شان، گوساله در دل‌های‌شان جای گرفته است. بگو: ایمان شما چه دستورهای بدی به شما می‌دهد! اگر مؤمن بودید؟! (۹۳)

* سؤال ۱: منظور از «وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» چیست؟

جواب: این یک اصطلاح است و زمانی به کار می‌رود که حبّ کسی یا چیزی در قلب انسان جای گرفته باشد.^۱ یکی از مهم‌ترین موارد عهد و پیمان که خداوند متعال از بنی‌اسرائیل و سایر بندگان‌ش گرفته این است که غیر از او چیزی را پرستش نکنند، ولی بنی‌اسرائیل به این پیمان پشت کرده و بر پرستش غیر خدا پافشاری می‌کردند تا جایی که از موسی عليه السلام درخواست نمودند غیر از خدا، معبودی دیگر را برای آنان انتخاب کند! ولی موسی عليه السلام درخواست آنان را به شدّت رد کرد و آنان در غیاب او به گوساله پرستی روی آوردند. آنان به خاطر تمام ناسپاسی‌هایی که در مقابل خدا انجام می‌دادند، حبّ گوساله پرستی در اعماق جان‌شان نفوذ کرده بود. داستان سامری و چگونگی ساختن گوساله در آیات ۸۵ الی ۹۸ سوره‌ی طه بیان شده است.

* نکته ۱: یهودیان اعتقادات پاک و صحیح را رها کرده و به مخالفت با آن بر می‌خاستند و مدام در پی خرافات و امور شرک آمیز بودند. آنان از دستورات خدا و پیامبرانش سرپیچی می‌کردند، انبیا را به قتل می‌رساندند، کتاب آسمانی را تحریف می‌نمودند و در مقابل، گوساله را مخلصانه پرستش می‌کردند!

۱ - نگا: معجم مقاییس اللغة (۲۶۷/۳).

عجیب‌تر این‌که ادعای ایمان نیز داشتند! از این رو خداوند متعال به پیامبرش فرمود: به آنان بگو اگر ایمان این است، پس ایمان‌تان شما را به بد چیزهایی دستور می‌دهد!

* سؤال ۲: در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۱ موضوع قتل انبیا توسط بنی‌اسرائیل بیان شده و همین موضوع در آیه‌ی ۹۱ نیز تکرار شده است. همچنین در آیه‌ی ۵۱ بحث گوساله پرستی بیان و در آیه‌ی ۹۲ نیز تکرار شده است. ماجرای قرار گرفتن کوه طور بالای سر بنی‌اسرائیل در آیات ۶۳ و ۹۳ بیان شده است. دلیل این تکرار چیست؟

جواب: بسیاری از مباحث قرآن، به ظاهر بارها تکرار شده‌اند، ولی این‌گونه نیست، بلکه در هر کدام از این آیات، معانی مهم و جدیدی وجود دارد. همچنین قرآن کریم یک موضوع مهم را از زاویه‌های مختلف مورد بررسی قرار داده و هر یک را در محل مناسب خود بیان می‌کند تا فهم آن برای خوانندگان آسان‌تر باشد آن‌گونه که فرموده است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»^۱ ترجمه: (و ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم، آیا کسی هست که متذکر شود؟). اگر موضوعی تنها یکبار بیان می‌شد، پی بردن به تمام زوایای قضیه، محال بود. کسی که به این نکته توجه نکند، بسیاری از آیات قرآن را تکراری می‌پندارد.

به طور مثال سه موضوع قتل انبیا، گوساله پرستی و قرار گرفتن کوه طور بالای سر آنان که در آیات ۶۱، ۵۱ و ۶۳ بیان شده است مثال‌هایی هستند که در لابه‌لای یادآوری نعمت‌های خدا بر بنی‌اسرائیل آمده‌اند تا مقایسه کنند که خداوند در حق آنان چه لطف‌هایی کرده است ولی آنان چگونه الطاف خدا را پاسخ می‌دادند، ولی در آیات ۹۱، تا ۹۳ باز به همین سه موضوع پرداخته شده، اما این بار برای اثبات دروغ‌گویی بنی‌اسرائیل که ادعای ایمان به تورات داشتند، اما در عمل این‌گونه نبودند.

* نکته ۲: انسانی که گناه سرپایش را فرا گرفته و مدام به معصیت می‌افتد، لازم است اندکی در احوال قلب خویش تأمل کند و ببیند محبت چه چیزی در آن لانه کرده است. یهودیان مدت‌ها محبت گوساله را در قلب خود داشتند. قلبی که مملو از محبت گوساله‌ی سامری باشد، از آن انتظاری جز ارتکاب جرم و جنایت نمی‌رود. بسیاری از گنهکاران از ارتکاب گناه رنج می‌برند، ولی برای خلاصی از آن چاره‌ای نمی‌یابند، اما اگر به قلب خود رجوع و در آن بازبینی کنند و عشق‌های زمینی و تعلقات بی‌فایده را از آن

خارج و حبّ الله و رسولش را جایگزین آن سازند، می‌توانند قلب خود را نورانی و اندیشه‌ی خود را آسمانی کرده و دست از گناهان بشویند و بنده‌ی عبادت‌کاری برای خالق خویش گردند.

﴿ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ أَلْدَارُ الْأَخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾

بگو: اگر جهان آخرت نزد خدا، تنها به شما اختصاص دارد نه سایر مردم، پس تمنای مردن کنید اگر راست می‌گویید! (۹۴)

* نکته: زمانی‌که بنی‌اسرائیل ادعا کردند جهان آخرت و بهشت جاودان، تنها به آنان اختصاص دارد، خداوند از آنان می‌خواهد آرزوی مرگ کنند تا هر چه زودتر به منزلگاه ابدی و بهشت جاودان خویش وارد شوند اگر راست می‌گویند.

﴿ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴾

ولی هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، به خاطر اعمالی که برای خود از پیش فرستاده‌اند. و خداوند نسبت به انسان‌های ظالم داناست. (۹۵)

* نکته ۱: بسیاری از مردم از مرگ می‌هراسند و میل دارند هر چه بیشتر در این دنیا زندگی کنند، زیرا:

۱. برخی حیات پس از مرگ را باور ندارند و مرگ را نقطه‌ی پایان زندگی و لذت‌های خود می‌دانند.
۲. برخی حیات پس از مرگ را باور دارند، ولی چون در دنیا در منجلاب گناه و فساد فرو رفته‌اند، از مرگ و مجازات پس از مرگ می‌هراسند.

۳. برخی آن قدر به دنیا دل بسته‌اند که دل‌کندن از آن برای‌شان سخت شده است.

اما مرگ پایان زندگی نیست، بلکه آغاز زندگی نوین است. اسلام، مردم را به انجام کارهای نیک راهنمایی می‌کند تا هراسی از محاسبه‌ی اخروی نداشته باشند و آنان را از وابستگی زیاد به دنیا باز می‌دارد تا دل‌کندن از آن برای‌شان دشوار نباشد. مشابه آیه‌ی فوق در آیات ۶ و ۷ سوره‌ی جمعه نیز آمده است.

* نکته ۲: پس از این‌که از آنان خواسته شد برای اثبات صداقت‌شان آرزوی مرگ کنند، هیچ‌کدام از آنان حاضر به چنین کاری نشدند، زیرا از سابقه‌ی خویش با خبر بودند و اگر کسی از آنان آرزوی مرگ می‌کرد، هلاکت او قطعی بود.

﴿وَلْتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿۹۶﴾

و به تحقیق آنان را حریص‌ترین مردم بر زنده ماندن خواهی یافت، حتی از مشرکان! هر کدام از آنان آرزو دارد کاش هزار سال به او عمر داده شود! در حالی که اگر عمر طولانی به او داده شود، باز هم نجات بخش او از عذاب خدا نخواهد بود. و الله نسبت به کارهایی که انجام می‌دهند، بیناست. (۹۶)

* سؤال: به چه دلیل یهودیان بیش از مشرکان بر زنده ماندن حریصند؟

جواب: مشرکان، قیامت و زندگی پس از مرگ را باور ندارند و مرگ را خاتمه دهنده‌ی خوشی‌های دنیا می‌دانند، لذا آن را دوست ندارند. ولی یهودیان به زندگی پس از مرگ معتقدند و علاوه بر این که مرگ را خاتمه دهنده‌ی خوشی‌های دنیا می‌دانند، با رسوایی‌هایی که در زندگی دنیا به بار آورده‌اند، آن را شروع عذاب‌ها و شکنجه‌ها نیز می‌دانند، لذا زنده ماندن را به شدت دوست دارند و بیش از مشرکان از مرگ می‌هراسند.

* نکته ۱: عبارت «عَلَى حَيَاتِهِ» که به صورت نکره آمده است، به این مطلب اشاره دارد که آنچه برای یهودیان مهم است، زنده ماندن است نه زندگی کردن. به عبارتی دیگر کمیت زندگی برای‌شان مهم است نه کیفیت زندگی! لذا برای این که خود را زنده نگه دارند، دست به هر کاری می‌زنند، به هر ذلتی تن می‌دهند و هر حقی را ضایع می‌کنند.

* نکته ۲: یهودیان به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند نه تنها آرزوی مرگ نمی‌کنند، بلکه به داشتن عمر طبیعی یک انسان هم راضی نیستند و آرزوی عمر هزار ساله دارند! عمر ابلیس بسی طولانی است، ولی این عمر دراز هرگز او را از عذاب خدا نجات نخواهد داد. یهودیان نیز اگر چه هزار سال عمر کنند نه تنها نجات بخش آنان از عذاب خدا نخواهد بود، بلکه در حیات بی‌برکت خویش به گناهان بیشتری آلوده و در سرای آخرت متحمل عذاب بیشتری خواهند شد.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿۹۷﴾

بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد، پس به درستی که او قرآن را بر قلب تو به اذن خدا نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده‌ی تمام چیزهایی است که در پیش روی دارد و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است. (۹۷)

* نکته ۱: انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند: یکی از بزرگان یهود به نام عبدالله بن سلام از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤالاتی پرسید. پس از طرح سؤالات، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هم اکنون جبرئیل مرا از جواب این سؤالات با خبر ساخت. هنگامی که عبدالله بن سلام نام جبرئیل را شنید، گفت: از میان ملائکه، او دشمن یهود است. رسول الله صلی الله علیه و آله آیه‌ی «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» را تلاوت نمود و سپس به سؤالات عبدالله بن سلام پاسخ داد. عبدالله پس از این که پاسخ سؤالاتش را شنید، دانست که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق خداست و مسلمان شد. آن‌گاه گفت: ای رسول خدا! یهودیان قومی هستند که زود به انسان اتهام وارد می‌کنند و به او ناسزا می‌گویند و اگر بدانند من مسلمان شده‌ام با من نیز چنین کاری می‌کنند، پس قبل از این که از اسلام آوردنم باخبر شوند، درباره‌ی شخصیت من از آنان سؤال کن.

عبدالله خود را پنهان کرد و یهودیان از راه رسیدند. رسول الله صلی الله علیه و آله از آنان پرسید: شخصیت عبدالله بن سلام در میان شما چگونه است؟

گفتند: او داناترین ما و فرزند داناترین ما و بهترین ما و فرزند بهترین ماست.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر عبدالله بن سلام مسلمان شود، چه می‌گویید؟

گفتند: خدا او را نجات دهد از این که مسلمان شود.

آن‌گاه عبدالله بن سلام مقابل ایشان ایستاد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

یهودیان گفتند: درباره شخصیت او از ما پرسیدی؟ او بدترین ما و فرزند بدترین ماست. آن‌گاه به عبدالله بن سلام بد و بیراه گفتند و رفتند.

عبدالله بن سلام گفت: ای رسول خدا! این همان چیزی بود که به شما گفتم.^۱

* نکته ۲: خداوند متعال با آن همه عظمت و بزرگی، تمام بهانه‌هایی که بنی اسرائیل آن را دستاویز خود قرار داده بودند، مطرح نموده و به یکایک آن با منطق و استدلال پاسخ می‌گوید. چه خوب بود اگر والدین، مربیان، معلمان، دعوت‌گران و مسئولان برای ارشاد و اقناع مخاطبان خویش، چنین رویه‌ای را در پیش می‌گرفتند!

* نکته ۳: یهودیان نه تنها با پیامبران، بلکه با مقرب‌ترین ملائکه‌ی خدا نیز اعلان دشمنی می‌کردند. آنان با جبرئیل دشمن بودند در حالی که می‌بایست او را دوست داشته باشند، زیرا:

۱. جبرئیل مطیع فرمان خداست و به امر خدا، کتاب را نازل کرده است.

۲. جبرئیل کتابی نازل نموده که در اصول با تورات متفق است و این امتیاز بزرگی برای یهودیان محسوب می‌شود.

۳. جبرئیل کتابی نازل کرده که هدایت‌گر است و مردم را از سرگردانی نجات می‌دهد.

۴. این کتاب، آن‌ها را به زندگی دنیا امیدوار و به حیات پس از مرگ بشارت می‌دهد.

ولی اگر باز به دشمنی خود ادامه دهند، پس بدانند که:

﴿ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴾

کسی که با خدا، ملائکه‌اش، پیامبرانش، جبرئیل و میکال دشمن باشد، پس بدون شک، الله دشمن کافران است. (۹۸)

* نکته ۱: یکی از دلایلی که یهودیان با جبرئیل دشمنی می‌کردند این بود که او وحی را بر کسانی نازل می‌کرد که آنان راضی نبودند! بسیاری از اوقات جبرئیل به همراه میکائیل و یا ملائکه‌های دیگر انجام مأموریت می‌کردند که دامنه‌ی دشمنی یهودیان به آنان نیز کشانده می‌شد. نتیجه‌ی این دشمنی این بود که با پیامبر انتخاب شده نیز خصومت پیدا می‌کردند و چون همه‌ی آنان به دستور خدا انجام مأموریت می‌کنند، این خصومت یهودیان - خواه ناخواه - متوجه خدا نیز می‌شد.

* نکته ۲: کسی که ادعای ایمان دارد باید به الله، ملائکه، پیامبران، جبرئیل و میکائیل ایمان داشته باشد و کسی که با یکی از آنان دشمنی ورزد، کافر گشته و الله نیز دشمن کافران است. مؤمن باید به تمام پیامبران و ملائکه‌های خدا ایمان داشته باشد. کسی که با یکی از پیامبران یا ملائکه‌ها دشمنی ورزد، کافر گشته و الله نیز دشمن کافران است. در آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲ سوره‌ی نساء به این مضمون اشاره شده است.

* نکته ۳: جبرئیل و میکائیل بیش از سایر ملائکه با پیامبران خدا ارتباط داشتند و گاهی در کنار هم انجام مأموریت می‌کردند. نمونه‌ای از انجام مأموریت جبرئیل و میکائیل در صحیح بخاری از قول سمره بن جندب رضی الله عنه چنین آمده است: گاهی اوقات رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از نماز رو به مردم می‌کرد و می‌پرسید: آیا

دیشب کسی از شما خوابی دیده است؟ اگر کسی خوابی دیده بود، بیان می‌کرد. و رسول الله ﷺ آن طور که خدا می‌خواست آن را تعبیر می‌نمود.

روزی رسول الله ﷺ بر حسب عادت پرسید: آیا دیشب کسی از شما خوابی دیده است؟ گفتیم: خیر، سپس فرمودند: ولی من دیشب خوابی دیدم. خواب دیدم دو نفر نزد من آمدند، دستم را گرفتند و مرا به طرف سرزمین مقدس بردند. در آنجا دو شخص را دیدم که یکی نشسته و دیگری ایستاده بود و قلبی در دست داشت. شخص ایستاده، قلاب را در یک طرف دهان شخص نشسته فرو می‌برد و تا پشت گردنش می‌کشید. سپس آن را در طرف دیگر دهانش قرار می‌داد و تا پشت گردنش می‌کشید. در این فاصله، طرف اول دهانش درست می‌شد و به حالت اول بر می‌گشت. مرد ایستاده دوباره همان کارش را با او تکرار می‌کرد. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: برویم جلوتر.

به راهنمان ادامه دادیم تا اینکه به شخصی رسیدیم که به پشت خوابیده است و شخص دیگری کنارش ایستاده و سنگ بزرگی را که در دست دارد بر سرش می‌کوبد. و آن سنگ می‌غلند و دور می‌افتد. تا وقتی که آن شخص سنگ را بر می‌دارد، سر شکسته، دوباره به حالت اول بر می‌گردد و آن شخص، مجدداً سنگ را بر سرش می‌کوبد و این عمل را همچنان تکرار می‌کند. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: برویم جلوتر. به راه خود ادامه دادیم تا اینکه کنار دهانه‌ی سوراخی که مانند تنور بود، رسیدیم. دهانه‌ی آن تنگ و داخلش بسیار وسیع بود. و در زیر آن، آتشی افروخته شده بود. عده‌ای از زنان و مردان عریان در آن بودند. هنگامی که آتش شعله‌ور می‌شد، آن‌ها از شدت حرارت بالا می‌آمدند، طوری که نزدیک بود از دهانه‌ی خندق بیرون بیایند. و هنگامی که آتش فروکش می‌کرد، آرام می‌گرفتند. پرسیدم: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: به راهت ادامه بده.

سپس به راه افتادیم تا اینکه به نهری از خون رسیدیم و شخصی را دیدیم که وسط نهر است و شخصی دیگر کنار نهر ایستاده است و مقداری سنگ پیش رویش قرار دارد. مردی که وسط نهر بود، به راه می‌افتاد و می‌خواست از نهر خونین بیرون بیاید، اما شخصی که کنار نهر بود، سنگی به دهانش می‌کوبید و او را به وسط نهر بر می‌گرداند. و این کار همچنان تکرار می‌شد. پرسیدم: این کیست؟ گفتند: به راهت ادامه بده.

به راه خود ادامه دادیم تا اینکه به باغی بسیار سرسبز و شاداب رسیدیم که در آن درخت بسیار بزرگی وجود داشت و زیر آن یک پیرمرد و چندین کودک نشسته بودند. و نزدیک آن درخت، مردی آتش روشن می‌کرد. آن دو نفر مرا بالای درخت، به داخل ساختمانی بردند که هرگز ساختمانی به زیبایی آن ندیده بودم. عده‌ای پیرمرد، جوان، زن و کودک در آن ساختمان زندگی می‌کردند. سپس مرا از آن ساختمان

بیرون و به ساختمانی دیگر بردند که از ساختمان اول بسیار بهتر و زیباتر بود. در این ساختمان هم تعدادی پیرمرد و جوان زندگی می‌کردند. گفتم: تمام شب صحنه‌های مختلفی را به من نشان دادید، هم اکنون آن صحنه‌ها را برایم توضیح دهید.

آن دو نفر گفتند: آن شخصی که دهانش با قلاب پاره می‌شد، انسان دروغگویی بود که مردم دروغ‌های او را باور و آن را نقل می‌کردند، به طوری که دروغ‌هایش در جامعه پخش می‌شد. این مجازات دروغگو است تا روز قیامت. شخصی که سر او با سنگ کوبیده می‌شد کسی بود که خداوند به او قرآن یاد داده بود، ولی او شب‌ها می‌خوابید و روزها را به غفلت می‌گذراند و به احکام قرآن عمل نمی‌کرد. او تا قیامت در همین عذاب، گرفتار خواهد بود. کسانی را که برهنه در تنور دیدی، زنا کاران بودند و شخصی را که در نهر خون دیدی، رباخوار بود و این مجازات رباخواران است تا روز قیامت. مرد کهنسالی را که با تعدادی بچه‌های خردسال زیر درخت دیدی، ابراهیم علیه السلام بود که از فرزندان مسلمان که در سن طفولیت از دنیا رفته‌اند، سرپرستی می‌کرد. و آن که آتش را می‌افروخت، مالک، نگهبان دوزخ بود. اولین منزلی که داخل آن شدی، منزل عموم مؤمنان بود و اما منزل دوم که بسیار زیباتر بود، برای شهدا ساخته شده است. من جبرئیل هستم و این میکائیل است. اکنون سرت را بلند کن. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وقتی سرم را بلند کردم، بالای سرم چیزی به زیبایی ابر دیدم. آن دو به من گفتند: این منزل و جایگاه توست. گفتم: اجازه بدهید تا وارد منزل شوم. گفتند: هنوز عمر تو باقی است و آن را تمام نکرده‌ای. زمانی که عمرت به پایان رسید، آن‌گاه وارد آن خواهی شد.^۱

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿۹۹﴾﴾

و به یقین ما آیات روشنی را به سوی تو نازل کرده‌ایم و جز فاسقان آن را انکار نمی‌کنند. (۹۹)

* نکته: خداوند متعال برای اثبات حقانیت قرآن، آیات و نشانه‌های روشنی را نازل کرده است، ولی کسانی که حقیقت جو و حق‌پذیر نیستند، به آن کفر خواهند ورزید.

﴿أَوْ كَلِمًا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾

و مگر هر بار که عهده بستند، جمعی از آنان آن را پرت نکردند؟! بلکه اکثریت آنان ایمان نمی‌آورند.

(۱۰۰)

^۱ - صحیح بخاری (۱۰۰/۲) حدیث ۱۳۸۶.

* نکته: پیمان شکنی یکی از ویژگی‌های همیشگی قوم یهود بوده است. وجود این صفت منفی در شخص، نشان از نفاق و بی‌ایمانی اوست. لذا در آخر آیه فرمود: (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) و رسول خدا ﷺ نیز آن را یکی از علایم نفاق بر شمرده و فرموده است: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدْعَوهَا: إِذَا أَوْثَمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»^۱ (چهار خصلت هستند که اگر در یک فرد باشند او منافق خالص است و هر کسی خصلتی از آن‌ها در او باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد تا این که آن را ترک کند: هرگاه مورد اعتماد قرار گیرد، خیانت کند. هرگاه سخن بگوید، دروغ گوید. هرگاه عهد و پیمان ببندد آن را نقض کند و هرگاه با کسی خصومت پیدا کرد از حق تجاوز کرده و به هر فسق و فجور دست زند).

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾﴾

و هنگامی که فرستاده‌ای از جانب خدا به نزدشان آمد که مؤید چیزهایی بود که با خود دارند، باز هم گروهی از کسانی که کتاب به آن‌ها داده شده است، کتاب خدا را پشت سر انداختند، انگار نمی‌دانند. (۱۰۱)

* نکته: رسول خدا ﷺ مبعوث شد و تأیید کرد که کتاب‌های آسمانی گذشته که یهود و نصارا در دست دارند، همچون قرآن، از جانب خدا نازل شده است. آنان نیز با آنچه در کتاب‌هایشان وجود داشت و تحقیقاتی که انجام داده بودند، دانستند که محمد، رسول خدا است و باید به او ایمان بیاورند، ولی آنان کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آموزه‌های آن چیزی نمی‌دانند.

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطِينُ عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمَانَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هِرُوتَ وَمَرْوَتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا خُنَّ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾﴾

^۱ - بخاری و مسلم.

و از دروغ‌هایی پیروی کردند که شیاطین درباره‌ی فرمانروایی سلیمان ساخته بودند. سلیمان کفر نوزید، بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند، به مردم سحر و آنچه بر دو ملک در بابل (هاروت و ماروت) نازل شده بود می‌آموختند. آن دو به کسی چیزی یاد نمی‌دادند مگر اینکه می‌گفتند: ما وسیله‌ی آزمایش هستیم، پس کافر نشو! ولی آنان چیزهایی را از آن دو می‌آموختند که به وسیله‌ی آن، میان فرد و همسرش جدایی می‌انداختند - و آنان به وسیله‌ی آن هیچ ضرری به احدی نمی‌توانند برسانند مگر به اذن الله - و چیزهایی یاد می‌گرفتند که به زیان‌شان بود نه به نفع‌شان. و خوب می‌دانستند که هر کس خریدار این گونه چیزها باشد در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت. و آنان خود را به بد چیزی فروختند، اگر می‌دانستند! (۱۰۲)

* نکته ۱: آیه‌ی ۱۰۲ و ۱۰۳ در ادامه‌ی آیات قبل قرار دارد و بخش دیگری از اعمال کفرآمیز یهودیان را برای ما بیان می‌کند. در آیات قبل بیان شد که آنان به آیات روشنی که از جانب خدا آمده بود کفر می‌ورزیدند، پیمانی را که با خدا بسته بودند می‌شکستند و کتاب خدا را پشت سر می‌انداختند، ولی آنان به این نافرمانی‌ها قانع نشدند و دنبال آموزه‌هایی رفتند که شیاطین در مورد پادشاهی سلیمان می‌گفتند. همچنین پی‌جوی علمی را گرفتند که هاروت و ماروت در شهر بابل به مردم یاد می‌دادند، با وجود این که می‌دانستند اگر کسی دنبال چنین چیزهایی باشد جز گرفتاری دنیا و عقوبت آخرت چیزی نصیبش نخواهد شد.

* نکته ۲: این حجر در کتاب فتح الباری (شرح صحیح بخاری) و حاکم در کتاب مستدرک آورده‌اند: سحر و جادو از زمان نوح علیه السلام و موسی علیه السلام و هاروت و ماروت که قبل از سلیمان علیه السلام بوده‌اند، بسیار رایج بود. در زمان سلیمان علیه السلام دوباره جادو رونق گرفت، ولی سلیمان علیه السلام برای مبارزه با جادوگری کتاب‌ها و کاغذ نوشته‌های جادوگران را جمع‌آوری کرد و آن‌ها را در زیر کرسی خویش دفن نمود. هیچ کدام از شیاطین و جادوگران جرأت نداشتند به کرسی او نزدیک شوند تا این که سلیمان علیه السلام از دنیا رفت.

پس از وفات او و وفات دانشمندان بزرگ، بار دیگر جادوگران به کمک جنیان آن نوشته‌ها را بیرون آوردند و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند. برخی از جادوگران گستاخ به مردم می‌گفتند: سلیمان پیامبر نبود؛ بلکه جادوگر بوده و به کمک علم سحر، بادها و جنیان را مسخر خود کرده است!

به تدریج، نسل‌های بعدی یهود این شایعه را باور کردند و آن را میان مردم پخش نمودند و پیامبر سلیمان علیه السلام را کافر دانستند. زمانی که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد و سلیمان را از پیامبران معرفی نمود، یهودیان نبوت سلیمان را انکار کردند و گفتند: او ساحر و کافری بیش نبوده است! (نعوذ بالله). از این

رو خداوند متعال در دفاع از پیامبر سلیمان فرمود: (سلیمان کفر نورزید! بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم علم سحر آموختند...) و این گونه از دروغ یهودیان پرده برداشت.^۱

* سؤال ۱: هاروت و ماروت چه کسانی هستند؟

جواب: قرآن کریم در جای دیگر از این دو سخن نگفته و حدیث صحیحی نیز آنان را معرفی ننموده است. مطلبی که توضیح دقیق آن در قرآن و حدیث صحیح ذکر نشده باشد، محل اختلاف علما قرار می‌گیرد. برخی از علما هاروت و ماروت را دو ملک و برخی دو پادشاه و برخی دو قبیله از جن می‌دانند. آنچه در این تفسیر برگزیده‌ایم بدین شکل است:

در سرزمین بابل سحر و جادو بسیار رونق گرفته بود. جادوگران، بسیاری از مردم را جادو می‌کردند و اخلاق و روان آنان را به انحراف می‌کشاندند. خداوند برای نجات مردم از شرّ جادوگران، دو ملک به نام‌های هاروت و ماروت را به شکل دو انسان به زمین فرستاد تا علم سحر و شیوهی باطل نمودن آن را به مردم آموزش دهند.

از آن‌جا که احتمال می‌رفت کسانی پیدا شوند که از این علم سوء استفاده کنند، به مردم تذکر می‌دادند: ما وسیله‌ی امتحان هستیم، پس مواظب باشید و از این علم سوء استفاده نکنید تا ایمان خود را از دست ندهید! با این وجود، افرادی از علم سحر سوء استفاده می‌کردند و با استمداد از شیاطین، دست به مردم آزاری می‌زدند و میان زن و شوهر جدایی می‌انداختند - هر چند می‌دانیم که بدون اجازه‌ی خدا برگی از درخت نمی‌افتد و خارج از اجازه‌ی او کوچک‌ترین حرکتی انجام نمی‌گیرد - آنان در حوزه‌ی سحر وارد شدند، هر چند می‌دانستند سحر برابر با کفر است و سبب می‌شود تمام اعمال انسان نابود گردد.

* سؤال ۲: آیا ممکن است ملائکه به شکل انسان در بیاید؟

جواب: بله، زمانی که مشرکان قریش به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: اگر واقعاً پیامبر هستی پس چرا خداوند برای تأیید شما ملکی را نمی‌فرستد! خداوند متعال در آیه‌ی ۹ سوره‌ی انعام در جواب آن‌ها فرمود: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» ترجمه: (اگر ما برای تأیید او ملکی را می‌فرستادیم، حتماً او را به شکل انسانی در می‌آوردیم و باز ایشان را به همین اشتباهی که دارند، دچار می‌کردیم). این آیه صراحت دارد بر این‌که اگر قرار باشد ملائکه با انسان‌ها سر و کار داشته باشند به شکل انسان در

^۱ - نگاه: فتح الباری شرح صحیح البخاری (۲۲۳/۱۰) در شرح حدیث ۵۷۶۲ و المستدرک علی الصحیحین (۲/۲۹۱). امام ذهبی آن را صحیح دانسته است.

می‌آیند. در حدیثی که به «حدیث جبریل» مشهور است نیز آمده است که روزی جبرئیل علیه السلام به شکل مردی خوش سیما به منظور آموزش دین به مردم، در جمع پیامبر و یارانش وارد شد.^۱

* سؤال ۳: سحر به چه معناست؟ چه زمانی از سحر کمک گرفته می‌شود و چه تأثیری بر انسان دارد؟

جواب: به معنای حيله، نیرنگ و فریب است.^۲ زمانی از سحر کمک گرفته می‌شود که انسان از انجام کاری به صورت طبیعی عاجز بماند و به خاطر گناه بودن خواسته‌اش، آن را از خدا طلب نکند و دست به دامن کاهنان و ساحران شده تا خواسته‌اش را از جنیان بخواهند. تأثیر آن بیشتر بر روان انسان است. اخلاق را تغییر می‌دهد و قدرت تصمیم‌گیری درست را از انسان می‌گیرد که منشأ همه‌ی آن‌ها جنیان می‌باشند. گاهی اوقات جادو به صورت چشم‌بندی است و انسان را وارد خیالات می‌سازد. خداوند متعال فرموده است: «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ».^۳ ترجمه: (مردم را چشم بندی کردند و آنان را به هراس انداختند و سحر عظیمی به وجود آوردند). و در جای فرموده است: «قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصْفُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى».^۴ ترجمه: (موسی گفت: اول شما بیندازید، پس یکباره ریسمان‌ها و عصاهای جادوگران، به خاطر سحری که انجام می‌دادند، در خیال او می‌آمد که حرکت می‌کنند).

* سؤال ۴: سحر چگونه سبب جدایی میان زن و شوهر می‌شود؟

جواب: شخصی که جادو شده، در مورد همسرش دچار خیالات یا حالاتی می‌شود که زندگی با او برایش غیر قابل تحمل می‌گردد. از همسرش متنفر می‌شود و یا از چهره و اخلاق او بدش می‌آید و این سبب اختلاف شده و رفته رفته به جدایی می‌انجامد.

* سؤال ۵: منظور از «وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» چیست؟

جواب: جدایی انداختن میان زن و شوهر و یا هر ضرر دیگری که ساحر قصد آن را می‌کند، خارج از مشیت، قدرت و اجازه‌ی خدا نیست و اگر کسی تصور کند جادوگر بدون اذن خدا می‌تواند به کسی ضرر

۱ - این حدیث در کتاب ریاض الصالحین حدیث ۶۰ به روایت صحیح مسلم نقل شده است.

۲ - معجم مقاییس اللغة (۱۳۸/۳).

۳ - أعراف / ۱۱۶.

۴ - طه / ۶۶.

برساند، مرتکب خطای بزرگی شده است. چه بسیار جادوگرانی هستند که جادو نمودن انسانی را اراده می‌کنند، ولی در کار خود موفق نمی‌شوند، زیرا اذن خدا در انجام آن نبوده است.

* سؤال ۶: بهترین راه نجات از شرّ جادوگران چیست؟

جواب: رسول خدا به ما آموزش داده است که بعد از نمازهای پنجگانه، به خصوص نمازهای صبح و مغرب، با قرائت سوره‌های فلق و ناس، خود و خانواده‌ی خود را در پناه خدا قرار دهیم.

* سؤال ۷: شهر بابل در کدام کشور قرار دارد؟

جواب: عراق.

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾﴾

و اگر آنان ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، قطعاً پاداشی از جانب الله بهتر بود، اگر می‌دانستند.
(۱۰۳)

* نکته: خداوند متعال، پس از آن‌که اعمال کفرآمیز بنی‌اسرائیل را به تفصیل بیان نمود، از آنان می‌خواهد تا به طور قطع و یقین ایمان بیاورند و با توصیه به تقوا از آنان می‌خواهد تا از آن نافرمانی‌ها دست بکشند و به طاعت و بندگی او روی بیاورند که اگر چنین کنند به خودشان نفع رسانده‌اند و پاداش بی‌نهایت خداوند را نصیب خود نموده‌اند.

* سؤال: تقوا به چه معناست؟

جواب: تقوا در لغت از ریشه‌ی «وَقَى» و به این معناست که انسان حایلی را میان دو چیز قرار دهد.^۱ و در اصطلاح به سلسله‌ی اعمالی گفته می‌شود که انجام آن‌ها انسان را از خشم خدا و عذاب جهنم نجات می‌دهد و او را به بهشت وارد می‌سازد. یک فرد مسلمان برای رسیدن به تقوا باید این امور را پشت سر بگذارد:

۱. در حدّ استطاعت، اعمال خوب و بد را آن‌گونه که خدا معرفی کرده است، بشناسد.

۲. در حدّ استطاعت، به انجام کارهای خوب پایبند باشد.

۳. از کارهای بد دست بکشد.

۴. انجام کارهای خوب و پرهیز از کارهای بد باید به خاطر خدا باشد.

^۱ - معجم مقاییس اللغة (۶/ ۱۳۱).

۵. بعد از هر لغزش و اشتباهی بلافاصله به درگاه خدا توبه کند.

خداوند متعال ما مسلمانان و همه‌ی پیروان ادیان آسمانی گذشته را به رعایت تقوا سفارش نموده و فرموده است: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰتٰوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ اَنْ اَتَّقُوا اللّٰهَ وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا»^۱ (آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست و ما به کسانی که پیش از شما دارای کتاب آسمانی بوده‌اند و همچنین به شما سفارش نموده‌ایم که تقوای خدا را رعایت کنید و اگر کفر بورزید، پس بدانید که تمام آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین وجود دارد از آن خداست و خداوند غنی و حمید است).

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا لَا تَقُوْلُوْا رَاعِنَا وَقُوْلُوْا اَنْظُرْنَا وَاَسْمَعُوْا وَلِلْكَافِرِيْنَ عَذٰبٌ اَلِيْمٌ ﴿۱۰۴﴾﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نگویید: «راعنا» و بگویید: «انظرنّا» و گوش فرا دهید. و برای کافران عذاب دردناکی است. (۱۰۴)

* نکته ۱: اولین خطاب خداوند در قرآن با عبارت «يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ» است که برای تمام بندگان می‌باشد. دومین و سومین خطاب به بنی اسرائیل و چهارمین خطاب که این آیه باشد برای عموم مسلمانان آمده است. پس از این آیه، خداوند متعال حدود ۹۰ مرتبه مسلمانان را با صیغه‌ی «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا» مورد خطاب قرار داده است.

* نکته ۲: هرگاه رسول خدا ﷺ علوم دین را به یاران خود آموزش می‌داد، برخی که از استعداد کم‌تری برخوردار بودند، خالصانه می‌گفتند: «راعنا» یعنی: ای رسول خدا! حال ما را هم مراعات کن. (به ما فرصت بده تا آن را یاد بگیریم و حفظ کنیم). یهودیان نیز همین کلمه را به رسول خدا ﷺ می‌گفتند، ولی به قصد استهزا و تمسخر؛ زیرا این کلمه در زبان ایشان (عبری) معنای فحش و مسخره داشت. خداوند متعال مسلمانان را از گفتن این کلمه باز داشت و «انظرنّا» را جایگزین آن نمود. همچنین به آنان دستور داد به دقت به بیانات رسول الله ﷺ گوش فرا دهند تا از یادگیری علوم دینی باز نمانند و در پایان آیه نیز تکلیف استهزاکنندگان را مشخص نمود. تفصیل این مبحث در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی نساء آمده است.

* نکته ۳: یکی دیگر از ویژگی‌های یهود فرصت طلبی آنان است. آنان همیشه دنبال فرصت‌هایی بودند تا بتوانند از آن علیه اسلام و مسلمانان استفاده کنند. یهودیان در صدد ترور شخصیت رسول الله ﷺ بودند تا

از تأثیرگذاری او بر جامعه بکاهند. آنان برای رسیدن به این هدف خود از هیچ تلاشی فرو گذار نمی‌کردند و حتی در نهایت به امّ المؤمنین عایشه‌ی صدیقه، همسر بزرگوارشان نیز تهمت زدند. امروزه نیز بسیاری از مستشرقان و بی‌دینان با شبهه‌پراکنی و زیر سؤال بردن احکام دین و شخصیت رسول الله ﷺ، اهداف شوم خود را دنبال می‌کنند. مسلمانان راستین وظیفه دارند پیوسته از احکام دین، شخصیت رسول خدا ﷺ، اهل بیت و یاران او دفاع کنند.

* نکته ۴: یاران رسول خدا ﷺ بر یادگیری علم بسیار حریص بودند و خالصانه می‌گفتند «راعنا»، ولی خداوند متعال آنان را از گفتن این جمله باز داشت تا بهانه‌ای برای تمسخر در دست افراد سودجو قرار نگیرد. این واقعه این را می‌رساند که ما مسلمانان نیز باید کارهای خود را حساب شده و دقیق انجام دهیم، قصورات علمی، فرهنگی و فکری خود را برطرف سازیم و فضای سوء استفاده برای افراد مغرض و فرصت طلب ایجاد نکنیم.

عبارت «وَلَلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» که در پایان آیه آمده است تصریح دارد به این‌که مغرضینی که دنبال بهانه می‌گردند تا از خدا، پیامبر خدا، دین خدا و کتاب خدا استهزا کنند، عذاب دردناکی در انتظار دارند.

﴿مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَاللَّهُ تَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۰۵﴾﴾

کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند هیچ خیری از جانب پروردگارتان به شما برسد. ولی الله رحمت خود را به هر کس که بخواهد اختصاص می‌دهد و الله دارای فضل عظیم است. (۱۰۵)

* نکته: حرف «من» در «أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ» قابل توجه است؛ شاید کسی فکر کند کافران اهل کتاب و مشرکان با مسلمانان فقط در مسائل بزرگ و کلان اختلاف و حسادت است، ولی با توجه به حرف «من» که در اینجا به معنی (هیچ) ترجمه می‌شود این را می‌رساند که آنان دوست ندارند حتی کوچک‌ترین منفعتی به مسلمانان برسد! و اکنون که خداوند متعال بزرگ‌ترین خیرات خود را شامل حال مسلمانان کرده است، خصومت اهل کتاب و مشرکان نسبت به آنان دوچندان خواهد شد.

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۶﴾﴾

اگر آیه‌ای را نسخ کنیم یا به حال خود رهاش سازیم بهتر از آن یا همانند آن می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که الله بر هر چیزی قادر است؟ (۱۰۶)

❖ سؤال ۱: «نسخ» به چه معناست؟

جواب: نسخ به معنای انتقال، جابه‌جایی و جایگزین شدن چیزی به جای چیز دیگر است.^۱ هرگاه شارع، حکمی را به صورت عام و مطلق صادر کند، سپس حکم قبلی را خاص یا مقید سازد و یا حکمی را جایگزین حکمی دیگر کند، گفته می‌شود نسخ صورت گرفته است که به حکم اولی «منسوخ» و به دومی «ناسخ» گفته می‌شود. هر کدام از این احکام بر اساس حوادث و شرایط زمانی و مکانی خاصی انجام می‌پذیرد.

❖ نکته: خداوند متعال دستور داده بود هنگام نماز باید به سوی بیت المقدس روی کرده شود. بنابراین این حکم، هر کس به خدا ایمان داشت و نماز می‌خواند، برای صحت نمازش، می‌بایست به سوی بیت المقدس روی می‌کرد، مگر این‌که دوباره دستوری از جانب خدا می‌آمد و جهت قبله را تغییر می‌داد. رسول الله ﷺ و مسلمانان در مدینه به مدت ۱۶ ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند. خداوند اراده نمود قبله‌ی مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر دهد و حکم روی کردن به سوی بیت المقدس را منسوخ گرداند. لذا در این آیه به امکان نسخ در برخی احکام اشاره نموده و چند آیه جلوتر (آیه ۱۴۴ همین سوره) دستور روی کردن به سوی کعبه را صادر می‌نماید.

❖ سؤال ۲: «نسیها» به چه معناست؟

جواب: به دو معنا:

۱- به تأخیر انداختن.

۲- ترک کردن و وا گذاشتن چیزی به حالت قبلی و تغییر ندادن.^۲

نسخ یا عدم نسخ یک حکم و یا به تأخیر انداختن نزول آن حکم تا فراهم شدن بستر مناسب، بنابراین مشیت و حکمت خداوند متعال انجام می‌گیرد.

❖ سؤال ۳: آیا هم‌اکنون در قرآن آیات منسوخ وجود دارد؟

جواب: بله، ولی منظور از منسوخ این نیست که در قرآن آیه‌ای وجود دارد که فقط برای خواندن و کسب ثواب است و هیچ کاربرد عملی در زندگی انسان‌ها ندارد، بلکه منظور آیاتی است که مقدمه‌ای برای حکم

^۱ - معجم مقاییس اللغة (۴۲۴/۵).

^۲ - نگا: کتاب العین (۳۰۶/۷).

بعدی هستند و در برخی شرایط، غیر قابل اجرا و در برخی شرایط دیگر قابل اجرا می‌باشند. بیشتر آیات ناسخ و منسوخ به احکام فقهی مربوط می‌شوند که مثال‌های آن - ان شاء الله - در ذیل آیات مربوطه خواهد آمد.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾﴾

آیا نمی‌دانی که الله، پادشاهی آسمان‌ها و زمین برای اوست؟ و به غیر از الله، هیچ دوست و یاری برای شما نیست. (۱۰۷)

* نکته: زمانی که در مورد یک مسأله حکمی نازل می‌شد که با حکم قبلی متفاوت بود، یهودیان ایراد گرفته و می‌گفتند: چگونه ممکن است خداوند دستوری را صادر کند سپس آن را تغییر دهد؟! آنان با این شبهه پراکنی می‌خواستند مسلمانان را در دین‌شان به شک بیندازند، ولی جز این نیست که پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن الله است و بنابر مشیت و حکمت خود، هر حکمی را که بخواهد نازل و هر حکمی را که بخواهد منسوخ می‌گرداند و اگر کسی از دستورات خدا سرپیچی کند، عذاب سختی در انتظار اوست و هیچ کس نمی‌تواند او را از عذاب خدا نجات دهد.

﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۗ وَمَن يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾﴾

آیا می‌خواهید از پیامبران تقاضاهایی کنید که پیش از این از موسی می‌شد؟! مسلماً کسی که کفر را با ایمان مبادله کند به یقین راه راست را گم کرده است. (۱۰۸)

* نکته ۱: این آیه خطاب به مسلمانان است و آنان را نهی می‌کند از این‌که همچون یهودیان از پیامبرشان تقاضاهای بی‌مورد کنند. صدور حکم و وضع قانون و تصمیم بر نسخ یا عدم نسخ آن، تنها مربوط به خداست و هیچ کس حق اظهار نظر در مورد آن را ندارد. اکنون که یهودیان مغرض به قصد شک اندازی در اسلام از آن بهره‌برداری می‌کنند، شما ای مسلمانان، مواظب باشید و تحت تأثیر این تبلیغات قرار نگیرید و با طرح سؤالات جاهلانه یا درخواست‌های بی‌جا، دین و ایمان‌تان را به خطر نیاندازید. برخی از درخواست‌های بنی‌اسرائیل از پیامبر موسی در آیات ۱۵۳ سوره نساء و ۱۳۸ سوره اعراف بیان شده است.

* نکته ۲: یهودیان بر اساس بغض و کینه‌ی دیرینه‌ی خود با اسلام همیشه در تلاش‌اند بذر شبهات را میان مسلمانان بپاشند تا آنان را نسبت به اسلام متردد کنند و از این طریق، آنان را از دین‌شان برگردانند. یکی از اقدامات مهمی که در این راستا انجام داده‌اند به وجود آوردن مکاتب متعدد فکری است. مکتب‌هایی همچون لیبرالیسم، پلورالیسم، فمینیسم، امانیسم و ...^۱ که در آن حق و باطل را به هم آمیخته‌اند و با آب و تاب دادن به این جریانات فکری از یک جهت و انتقاد از احکام اسلام از جهتی دیگر سبب شده‌اند بسیاری از مسلمانان، به خصوص تحصیل کرده‌هایی را که از اسلام فقط معلوماتی سطحی دارند به شک و فتنه بیندازند. ولی باید دانست تمام جنبه‌های مثبت که در این مکاتب فکری وجود دارد و مورد پسند عقلای بشر است، همچون حقوق کودکان، حقوق زنان، حقوق طبیعت و ...، در اسلام نمونه‌های بهتر و کامل‌تر از آن وجود دارد. عمده‌ی ایراداتی که در مورد حقوق بشر به ویژه حقوق زنان از اسلام گرفته می‌شود، تهمت‌هایی بیش نیست و پاسخ به هر یک از این ایرادات ان شاء الله در ذیل آیات مربوطه خواهد آمد.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾﴾

بسیاری از اهل کتاب از روی حسادت و با وجود اینکه حق برای آنان کاملاً آشکار شده است، دوست دارند شما را بعد از ایمان‌تان به سوی کفر باز گردانند. پس تا زمانی که الله فرمانش را صادر کند آنان را عفو کنید و از اشتباهات‌شان چشم پوشی کنید. قطعاً الله بر هر چیزی قادر است. (۱۰۹)

* سؤال ۱: حسد به چه معناست؟

جواب: حسد عبارت است از آرزوی زوال و تباهی نعمت کسی را داشتن.^۲ اهل کتاب که خود پیرو کتاب آسمانی بودند، می‌بایست با نزول قرآن مسرور گردند، زیرا قرآن سبب دینداری مردم گشته و آنان را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند، ولی حسادت، این سعادت را از آنان گرفت و راضی شدند مردم کافر باشند، ولی مسلمان نباشند!

۱ - کسی که می‌خواهد به نقشه‌های این جریانات فکری بی‌برد ابتدا باید آگاهی پیدا کند که این مکاتب به چه هدفی و توسط چه کسانی به وجود آمده است.

۲ - معجم مقاییس اللغة (۴/۴۱۴).

* نکته: بسیاری از سردمداران مغرضِ اهل کتاب، برای این که مسلمانان را از ایمان به سوی کفر باز گردانند، کوشش‌های فراوانی انجام داده‌اند که مهمترین آن، به راه انداختن حرکت‌های تبشیری میان مسلمانان می‌باشد. این حرکت فکری از قرن‌ها پیش شروع شده است و اکنون نیز میان مسلمانان فعالیت وسیعی دارند. از مهمترین اهداف این حرکت، تبلیغ مسیحیت بین مسلمانان، جلوگیری از ورود غیر مسلمانان به اسلام، به بیراهه کشاندن جوانان مسلمان و بیگانه ساختن آنان از فرهنگ اسلامی و ورود فرهنگ غربی به زندگی ایشان می‌باشد. برای گروه تبشیر مهم نیست که مردم چه دینی داشته باشند، مهم این است که مسلمان نباشند!! تبشیریان برای رسیدن به اهداف خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند که نشریات و کانال‌های ماهواره‌ای دو نوع از آن به شمار می‌رود.^۱ از دیگر فعالیت‌های آنان حرکت استشراق، سلطه‌ی نظامی، سیاسی و فرهنگی بر ممالک اسلامی، دامن زدن به اختلافات مذهبی مسلمانان و برافروختن جنگ میان آنان می‌باشد.

* سؤال ۲: خداوند متعال با وجود این که در این آیه، دشمنی عمیق و حسادت بی‌اندازه‌ی بسیاری از یهودیان را نسبت به مسلمانان بیان می‌نماید، ولی دستور می‌دهد آنان را عفو کنید و از اشتباهات‌شان چشم پوشی کنید، چرا؟

جواب: اهل کتاب، نسبت به نعمت‌هایی که خداوند به مسلمانان عطا می‌نمود به شدت ناراحت بودند و بسیاری از اوقات، حسادت خود را با رساندن آزار و اذیت به مسلمانان بروز می‌دادند. مسلمانان در مقابل این آزار و اذیت دو راه چاره داشتند:

۱- تلافی کنند و بدی را با بدی پاسخ دهند.

۲- در برابر آزار و اذیت آنان صبر پیشه کنند.

از آن جا که احساساتی و منفعل شدن و بدی را با بدی پاسخ دادن، امری سازنده نیست و امنیت جامعه و حقوق شهروندی را پایمال می‌کند و همچنین سبب رکود و عقب ماندگی می‌شود، خداوند متعال از مسلمانان می‌خواهد تا در برابر آزار و اذیت آنان صبر پیشه کنند تا زمانی که شرایط عوض شود و خداوند متعال فرمانش را علیه آنان صادر کند. مسلمانان در عهد مکی نیز چنین تجربه‌ای داشتند. آنان از جانب مشرکان مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند تا از ایمان‌شان دست بردارند، ولی آنان به جای

۱ - نگا: مسیحیت در آیین‌های حقیقت، نوشته‌ی معتصم بالله.

مقابله، صبر پیشه کرده و در نهایت از آن شهر به شهر دیگر هجرت کردند. در آیات ۱۳ سوره ی مائده و ۱۸۶ سوره ی آل عمران این دستور تکرار شده است.

﴿ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ جَدُّوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾

و نماز را بر پای دارید و زکات را پرداخت نمایید. و هر کار خیری که پیشاپیش خود بفرستید، آن را نزد الله خواهید یافت. قطعاً الله به تمام آنچه انجام می‌دهید بیناست. (۱۱۰)

﴿ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ ۚ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾

و می‌گویند: هرگز داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی یا مسیحی باشد. این گونه سخنان، ناشی از آرزوهای خیالی آنان است. بگو: اگر واقعاً راست می‌گویید دلیل‌تان را بیاورید. (۱۱۱)

* نکته ۱: یهودیان می‌گفتند: جز آنان کسی به بهشت وارد نمی‌شود؛ و مسیحیان نیز می‌گفتند: جز خودشان کسی به بهشت وارد نمی‌شود؛ یهودیان و مسیحیان بدون این‌که به چگونگی اعمال خود توجه کنند، خودشان را اهل بهشت و دیگران را اهل جهنم می‌دانستند! در صورتی که خداوند متعال برای ورود به بهشت معیاری را در کتاب خود بیان نموده است که اهل کتاب نیز از آن باخبر بودند. متأسفانه برخی از مسلمانان - بدون این‌که به اصلاح اعمال خویش توجه داشته باشند می‌گویند: جز ما مسلمانان کسی به بهشت وارد نمی‌شود؛ و گفتاری همچون اهل کتاب را تکرار می‌کنند، در صورتی که اسم و القاب نزد خدا مهم نیست و آنچه نزد خدا مهم است اوصافی است که یک شخص خود را به آن متصف می‌کند، چنان‌که در آیات ۶۲ و ۸۱ و ۸۲ همین سوره بیان نمود و آیه‌ی بعد نیز به همین مطلب اشاره دارد. خداوند متعال در آیات ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره ی نساء این‌گونه مسلمانان را مورد خطاب قرار داده است: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِ بِهِ وَلَا تَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا»^۱. ترجمه: (به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا ولی و یاور خود نخواهد

یافت و کسی که چیزی از اعمال صالح انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد).

* نکته ۲: عبارت «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» حکایت از این دارد که هیچ انسانی نباید بدون دلیل و استدلال، ادعایی کند و یا نسبت به دیگران قضاوت نماید.

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۖ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾

آری؛ هر کس خود را تسلیم خدا کند در حالی که محسن باشد، پس پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهی. (۱۱۲)

* سؤال: در فرهنگ قرآنی «محسن» به چه کسی گفته می شود؟

جواب: به کسی که فرمانبری خدا را به خوبی و تحت مراقبت او انجام دهد، محسن گفته می شود. رتبه‌ی احسان بالاترین درجه‌ی بندگی است و برای رسیدن به آن باید از لحظه‌های غفلت و تاریک و خالی از یاد و ذکر و حضور پروردگار در زندگی کاست و حضور او را باید در لحظه‌ی زندگی احساس کرد و این کار جز با تمرین مستمر ممکن نیست. کسی که می خواهد به درجه‌ی احسان برسد باید سه مرحله را پشت سر بگذارد:

در مرحله‌ی نخست باید نسبت به انجام کارهای پسندیده و رعایت حدود خداوند حریص باشد. (مرحله‌ی اسلام).

در مرحله‌ی دوم باید کارهای پسندیده را به خاطر خدا انجام دهد و از کارهای بد به خاطر او دست بکشد. (مرحله‌ی ایمان).

در مرحله‌ی سوم باید لحظه‌های زندگی خویش را چنان سپری کند گو این که خدا را می بیند و اگر چنین نتوانست، پس بداند که خدا او را می بیند و هر لحظه ناظر اوست. (مرتبه‌ی احسان).

رسول خدا ﷺ در جواب جبرئیل که از ایشان پرسیدند احسان چیست، فرمودند: «الإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۱. ترجمه: (احسان این است که خدا را طوری عبادت کنی که گویی او را می بینی، پس اگر تو او را نبینی، او حتماً تو را می بیند). باید دانست که لفظ عبادت، تنها در

نماز و روزه منحصر نمی‌شود، بلکه لفظ عام است که تمام اعمال شخص را در بر می‌گیرد. کسی که اعمال روزمره‌ی خود را به نیت کسب رضای خدا انجام دهد برای او عبادت محسوب می‌شود.

* نکته: خداوند متعال دو معیار را برای ورود انسان‌ها به بهشت تعیین نموده است:

۱. خود را تسلیم خدا کند. هر کس برای حصول این ویژگی، ابتدا باید در جست‌وجوی دین حق برآید و پس از یافتن، از جان و دل به آن پایبند و به ارکان و اصولش معتقد باشد و کارهای خوب و بدی را که معرفی کرده بشناسد و تلاش کند در حدّ توان به کارهای خوب، پایبند باشد و از کارهای بد دست بردارد.

۲. پیوسته خود را در محضر خدا ببیند. هنگام انجام کارهای خوب و به جای آوردن تکالیف شرعی، باید آن را به خاطر خدا و در حضور خدا انجام دهد. کار بد را نیز، به خاطر خدا و کسب رضای او ترک کند.

کسی که خود را مسلمان می‌داند باید به ارکان دین اسلام (خدا، ملائکه، کتاب‌های خدا، پیامبران خدا، روز آخرت و قضا و قدر) ایمان داشته باشد و به کارهای خوبی که در این دین معرفی شده همچون شهادتین، نماز، روزه، حج، زکات، تحصیل علم و دانش، خوش‌اخلاقی، حلال‌خوری، عدالت‌خواهی، راستگویی و احترام به حقوق دیگران پایبند باشد و از کارهای بدی که دین اسلام از انجام آن نهی نموده همچون شرک به خدا، سرقت، زنا، مشروب‌خواری، قتل، تهمت، غیبت و ظلم در حق دیگران دست بکشد و همه‌ی آنها را برای خدا و در محضر خدا انجام دهد.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتَّبِعُونَ
الْكِتَابَ ۚ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ فَاللَّهُ سَخَّكُم بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾﴾

و یهودیان می‌گویند: مسیحیان پایه و اساس ندارند! و مسیحیان می‌گویند: یهودیان پایه و اساس ندارند! حال آنکه آنان کتاب آسمانی را تلاوت می‌کنند. مردم ناآگاه نیز سخنی همچون سخن آنان را تکرار کردند. پس الله در روز قیامت میان آنان در آنچه با هم اختلاف داشته‌اند، داوری خواهد کرد. (۱۱۳)

* نکته: ابن هشام روایت می‌کند: روزی چند تن از دانشمندان مسیحی اهل نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند. یهودیان ساکن مدینه با خبر شده و خود را به آن‌جا رساندند. ناگهان میان آنان مناظره‌ای در گرفت

و صدایشان بالا رفت. یهودیان گفتند: شما بر حق نیستید! آن گاه به عیسی علیه السلام و انجیل کفر ورزیدند! مسیحیان نیز همین را گفتند و به موسی علیه السلام و تورات کفر ورزیدند! یهودیان می دانستند آیین مسیحیت حق و از جانب خداست و مسیحیان نیز به همین صورت. ولی تعصب و خودخواهی چشم آنان را کور کرده بود و گفتاری عامیانه همچون انسان های نادان که اکثراً بت پرست بودند بر زبان جاری می کردند، زیرا بت پرستان آیین آسمانی را قبول نداشتند و می گفتند: نه یهودیان بر حق هستند و نه مسیحیان! ولی این خداوند است که میان آنان در روز قیامت داوری خواهد کرد.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَافِينَ ۗ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾﴾

و چه کسی ظالم تر است از کسی که مانع مساجد خدا شود که نام او در آن برده شود و سعی در ویرانی آن کند! چنین انسان هایی شایسته نیست به آن داخل شوند مگر با خوف و ترس! آنان در دنیا رسوایی و در آخرت عذاب عظیمی خواهند داشت. (۱۱۴)

* نکته ۱: مسجد پایگاه توحید و آموزش معارف اسلامی و بهترین مکان برای عبادت خداست. کسی که نمازگزاران را از نماز خواندن در مسجد باز دارد، در پی انهدام یا تعطیلی آن باشد یا در تضعیف شعائر دینی کوشش کند، ظالم ترین مردم است، زیرا در حق خود، جامعه و خدا ستم کرده است. بیشترین کسانی که مصداق این آیه قرار دارند اهل کتاب و مشرکان هستند. ویرانی مساجد ممکن است به دو طریق باشد: مستقیم یا غیر مستقیم. مستقیم این است که به تعطیلی یا تخریب مسجدی اقدام شود و غیر مستقیم این است که شخصی مسئولیت مسجدی را بر عهده گیرد در حالی که نه خود توان فعالیت داشته باشد و نه به دیگران مجال فعالیت دهد.

* سؤال: منظور از آیهی «أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَافِينَ» چیست؟

جواب: اهل کتاب به خدا و روز آخرت ایمان دارند، پس شایسته است تقوا پیشه کرده و زمانی که به این مکان عبادی (مساجد) وارد می شوند هیبت خدا را در قلب خویش احساس کنند، نه این که در پی از رونق انداختن مساجد خدا باشند!! از طرفی این آیه به مسلمانان دستور می دهد خود را از حیث فرهنگی، نظامی و ایمانی قوی گردانند تا آن جا که دشمنان اسلام حتی خیال انهدام مساجد را در ذهن شان نپرورانند.

* نکته ۲: یکی از گناهانی که عقوبت دنیوی و اخروی برای انسان در بر دارد این است که سدّ راه دیندار شدن مردم گردد.

* نکته ۳: مشرکان عرب از آغاز اسلام به مدّت ۱۹ سال (تا سال ششم هجری) پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان را از ورود به خانه‌ی خدا باز می‌داشتند. سال هفتم، هشتم و نهم هجری مسلمانان و مشرکان عرب هر کدام بر اساس فرهنگ خویش، نزد خانه‌ی خدا عبادت می‌کردند. از سال نهم هجری برای همیشه مشرکان از ورود به مسجدالحرام ممنوع شدند.

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِعَ عَلَيْهِمُ﴾

و مشرق و مغرب متعلق به خداست. پس به هر طرف رو کنید همان جا روی خداست. قطعاً خداوند واسع و داناست. (۱۱۵)

* نکته ۱: چند آیه جلوتر، حکم تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه صادر خواهد شد و این آیه به عنوان مقدمه‌ای برای آن حکم بیان شده است تا قبول و اجرای آن بر مسلمانانی که مدّت‌ها به سوی بیت‌المقدس نماز خوانده‌اند سنگینی نکند و از طرفی جلوی شبهه‌پراکنی یهودیان و مغرضان را بگیرد.

* نکته ۲: «واسع» به چه معناست؟

جواب: «واسع» از ریشه‌ی وَسَعَ به معنای وسعت، گستردگی و فراخی و متضادّ محدودیت و تنگی است.^۱ خداوند متعال بزرگتر از آن است که جهت، زمان و مکان او را محدود کند، پس برای ارتباط با خدا می‌توانید به هر طرف روی کنید.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ ۗ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ كُلُّ لَّهُ قٰنِیْنُوْنَ ﴿۱۱۶﴾﴾

و گفتند: الله فرزندی را برای خود اختیار کرده است! پاک و منزّه است الله؛ بلکه تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست. همگان برای او مطیع و فرمانبرند. (۱۱۶)

* نکته: این آیه ردّی است بر عقیده‌ی باطل بت‌پرستان، یهودیان و مسیحیان که هر کدام از آنان فرزندی را برای خدا تراشیده بودند. بت‌پرستان، ملائکه را دختران خدا، یهودیان، عُزَیْرُ الرَّحْمٰنِ^۱ و مسیحیان،

۱ - نگا: معجم مقاییس اللغة، ابن فارس (۶/ ۱۰۹).

۲ - صافات/ ۱۴۹، ۱۵۰.

عیسی عليه السلام را پسران خدا می دانستند. ولی چنین چیزی چگونه ممکن است در حالی که تمام آنچه در آسمان ها و زمین وجود دارد از آن خداست و همهی آنان از جمله ملائکه، عیسی عليه السلام و عزیر عليه السلام تسلیم و فرمانبر اویند و طوق بندگی او را بر گردن دارند.

رسول خدا ﷺ در حدیثی فرموده‌اند: (در مقابل آزار و اذیت، هیچ کس مثل خدا صبور نیست؛ مردم به او شرک می‌ورزند و برای او فرزند قایل می‌شوند، ولی خدا همچنان به آنان سلامتی می‌دهد و روزی می‌بخشد).^۲

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۳

پدیدآورندهی آسمان‌ها و زمین است و هنگامی که امری را اراده کند کافی است به آن بگوید: به وجود بیا! پس به وجود می‌آید. (۱۱۷)

* سؤال: کلمه‌ی (بدیع) به چه معناست؟

جواب: بدیع از ریشه‌ی "باء و دال و عین" است به معنای ابداع و ساختن چیزی برای بار اول، بدون این‌که پیش‌تر برای آن همانندی وجود داشته باشد.^۴ خداوند آسمان‌ها و زمین را بدون ماده‌ی اولیه و نمونه‌ی قبلی به وجود آورده است.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ^۵

تَشَبَّهت قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۶

و افراد نادان اعتراض داشتند که: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا نشانه‌ای به سوی ما نمی‌آید؟! افرادی که قبل از آنان بودند نیز مثل آنان سخن می‌گفتند. قلب‌های آنان شبیه هم است. قطعاً ما آیات و نشانه‌ها را برای قومی که اهل یقین‌اند، روشن ساخته‌ایم. (۱۱۸)

* نکته: مشرکان می‌گفتند: چرا خداوند با ما سخن نمی‌گوید؟! چرا معجزه‌ای به سوی ما نمی‌آید؟! آنان انتظار داشتند پیامبر شوند و معجزه‌ای هم در اختیارشان قرار داده شود!^۵ گویا نمی‌دانستند خداوند با تک

^۱ - توبه / ۳۰.

^۲ - توبه / ۳۰.

^۳ - متفق علیه.

^۴ - معجم مقاییس اللغة (۲۰۹/۱).

^۵ - مدثر / ۵۲.

تک افراد بشر سخن نمی‌گویند و به جای آن، یک انسان شایسته را به عنوان پیامبر انتخاب نموده و احکام خود را از طریق او به مردم می‌رساند! در آیات ۵۱ و ۵۲ سوره‌ی شوری به این مطلب اشاره شده است.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ﴾

ما تو را به حق به عنوان بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستاده‌ایم. و در مورد اهل جهنم از تو پرس و جو نخواهد شد. (۱۱۹)

* نکته ۱: رسالت پیامبر این است که دین خدا را به مردم برساند و آنان را بشارت و انذار دهد. مردم در قبال این رسالت به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. دسته‌ای که پیامبر را قبول دارند و دینی را که آورده است، می‌پذیرند.

۲. دسته‌ای که پیامبر را به عنوان یک انسان خوب قبول دارند ولی دینی که آورده است را نمی‌پذیرند.

۳. دسته‌ای که نه تنها پیامبر را قبول ندارند، بلکه علیه او توطئه می‌کنند و می‌جنگند.

عبارت «وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ» تأکید دارد بر این که پیامبر خدا در قبال دسته‌هایی که دین او را نمی‌پذیرند، هیچ‌گونه مسئولیتی نخواهد داشت.

* نکته ۲: در قرائت نافع و یعقوب خوانده شده است: «وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ» ترجمه: (و از حال و وضع اهل جهنم سؤال مکن!). این قرائت به زاویه‌ی دیگری از معنا توجه دارد و آن این‌که عذاب جهنم آن قدر هولناک است که هیچ‌کس، حتی پیامبر هم توان شنیدن آن را ندارد، لذا به پیامبر گفته می‌شود: راجع به وضعیّت اهل جهنم سؤال هم مکن!

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصْرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ

أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾

و یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد مگر این که از آیین آنان تبعیت کنی. بگو تنها هدایت خداوند، هدایت است. و اگر از خواسته‌های آنان پیروی کنی بعد از این‌که علم برایت حاصل شد در برابر خدا هیچ یار و یاورى نخواهی داشت! (۱۲۰)

* نکته ۱: یهودیان و مسیحیان تنها در یک صورت از پیامبر خدا و پیروان او راضی خواهند شد و آن این‌که دست از آیین خود بردارند و از آنان تبعیت کنند! ولی خداوند متعال به مؤمنان یادآور می‌شود که در

جواب آنان بگویند: راه راست، راهی است که خداوند متعال آن را به سوی ما نازل کرده است، پس هیچ گاه از شریعت تحریف شده‌ی شما تبعیت نمی‌کنیم؛ این جواب دندان شکن، باعث می‌شود آنان از شما قطع امید کنند. در پایان آیه به مؤمنان گوشزد می‌کند که اگر از دین پاک اسلام دست کشند و از امیال آنان تبعیت کنند، خشم خدا را به جان خریده‌اند و کسی که مورد خشم خدا قرار گیرد، نه فریاد رسی خواهد داشت و نه راه نجاتی!

* نکته ۲: این آیه بر تمام مکاتب فکری که به منظور جایگزینی قوانین آن با دین اسلام طراحی شده‌اند و بیشتر آن‌ها به دست یهودیان و مسیحیان ساخته شده‌اند، خط بطلان می‌کشد و به کسانی که از این مکاتب فکری پیروی می‌کنند انذار می‌دهد، لذا رسول الله ﷺ تا آخرین لحظه‌ی عمر خویش و پس از ایشان خلفای راشدین، محکم و استوار در برابر آنان ایستادند و هیچ گاه از خواسته‌شان پیروی نکردند و از موضع خویش عقب‌نشینی نمودند. اکنون ما باید این منهج را ادامه دهیم و هیچ‌گاه از خط مشی یهود و نصارا تبعیت نکنیم.

﴿الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ ۖ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾﴾

کسانی که کتاب آسمانی به آن‌ها داده‌ایم، آن‌گونه که حق تلاوت است آن را تلاوت می‌کنند، چنین کسانی به آن ایمان می‌آورند. و کسانی که به آن کفر بورزند، پس آنان همان خسارت‌دیدگان هستند. (۱۲۱)

* نکته ۱: کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شده است، اگر کتاب آسمانی خویش را آن‌گونه که شایسته‌ی آن است مطالعه و در آن تدبّر کنند و سعی در فهمیدن آن نمایند، بدون شک به حقایق قرآن پی خواهند برد، چرا که در تورات و انجیل نشانه‌هایی ذکر شده است که با اوصاف رسول الله ﷺ و حقایق قرآن کاملاً مطابقت دارد، ولی کسی که به کتاب آسمانی خویش توجه نکند، به خاطر منافع شخصی و غرض‌های دنیوی دیده‌ی خود را بر حقیقت ببندد و سعی کند چیزی نفهمد و یا فهم و شعور و منطق خویش را در غلافی از نفرت و تعصب حبس نماید، هرگز نمی‌تواند به حقیقت پی ببرد.

* نکته ۲: ما مسلمانان موظفیم قرآن را آن‌گونه که حق آن است تلاوت کنیم. منظور از حق تلاوت این است که مدام آن را بخوانیم، در آیاتش تدبّر کنیم، به حلال و حرامش پایبند باشیم، گفتار و کردار خویش

را با اوامر و نواهی آن مطابقت دهیم و از دستورات آن سرپیچی نکنیم. کسی که به تلاوت سطحی قرآن می‌پردازد، ولی به مفاهیم و دستورات آن توجهی ندارد، حق تلاوت آن را به جای نیاورده است.

﴿يَبْنَئِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾﴾

ای بنی اسرائیل! به یاد بیاورید نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و و شما را بر جهانیان زیادت بخشیدم. (۱۲۲)

* نکته: خداوند متعال نعمت‌های ویژه‌ی خود را بر بنی‌اسرائیل ارزانی بخشید و بیشترین فضل خود را شامل حال آنان نمود. نمونه‌هایی از فضل خداوند بر قوم بنی‌اسرائیل که در سایر اقوام کمتر وجود دارد عبارتند از:

۱. آنان قومی هستند که از نوادگان پیامبران بزرگ الهی همچون پیامبر یعقوب، اسحاق و ابراهیم - علیهم السلام - هستند و تا کنون نسل خود را حفظ کرده‌اند.
۲. خداوند متعال بیشترین پیامبران خود را از میان آنان انتخاب کرده است.
۳. خداوند متعال معجزات متعددی را به آنان نشان داده است.

قومی که این چنین مورد الطاف خدا قرار می‌گیرند، امید می‌رود بیش از دیگران خدا را بشناسند و در پیشگاه او متواضع‌تر شده و در جهت تقویت دین خدا بکوشند، ولی آنان به خود مغرور شده و توان و استعداد خود را در جهت تخریب دین خدا به کار گرفتند.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾﴾

﴿١٢٣﴾

و خود را نجات دهید از روزی که کسی به فریاد کسی دیگر نخواهد رسید و جریمه و غرامت از او پذیرفته نخواهد شد و هیچ نوع وساطت و میانجیگری به او نفعی نخواهد رساند و آنان یاری نخواهند شد. (۱۲۳)

* نکته: موضوع تفضّل بنی‌اسرائیل بر سایر امت‌ها، دو بار در قرآن تکرار شده است و در هر دو مورد، بلافاصله پس از آن، مسأله‌ی قیامت را بیان نموده و هول و هراس آن روز را به تصویر کشانده است تا بنی‌اسرائیل به خود مغرور نشوند و گمان نکنند که تفضّل آنان دلیل برتری آنان بر دیگران و بهتر بودنشان نزد خداوند است. روشن است، تنها نشانه‌ی برتری نزد خداوند، تقواست. خداوند متعال فرموده است:

«يَتَأْتِيَ النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱. ترجمه: (ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، قطعاً بهترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. همانا خداوند علیم و خبیر است). این مطلب در آیهی ۴۷ همین سوره توضیح داده شده است.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲

و هنگامی که خداوند ابراهیم را با دستوراتی آزمایش کرد، پس آن‌ها را به اتمام رساند. خداوند به او فرمود: همانا من تو را امام مردم قرار خواهم داد. ابراهیم گفت: و از ذریه‌ی من؟ فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد. (۱۲۴)

* نکته ۱: نام ابراهیم عليه السلام ۶۹ بار و در ۲۵ سوره از قرآن ذکر شده است.^۲ خداوند متعال به ابراهیم عليه السلام وعده داد او را امام مردم قرار می‌دهد. منظور از امام این است که اسوه و الگویی برای مردم باشد تا مردم در امور مختلفی همچون توحید و ایستادگی در برابر شرک به او اقتدا کنند. خداوند متعال در آیات ۴ تا ۶ سوره‌ی ممتحنه برخی از مواردی که باید در آن ابراهیم عليه السلام را اسوه‌ی خود قرار دهیم، بیان نموده است.

* سؤال: منظور از ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ چیست؟

جواب: منظور از «ابْتَلَىٰ» آزمایش است. خداوند متعال ابراهیم عليه السلام را همچون سایر مؤمنان مورد امتحان قرار داد.^۳ منظور از «بِكَلِمَاتٍ» دستورات سخت و سنگینی بود که ابراهیم عليه السلام با آن‌ها مورد امتحان قرار گرفت. برخی از آنان عبارت است از:

۱. دستور به قربانی کردن فرزندش.
۲. بردن همسر و فرزندش به سرزمین خشک و بی آب و علف و خالی از سکنه‌ی مکه و رها کردن آنان در آن جا.
۳. افکنده شدن به آتش بخاطر شکستن بت‌ها.

۱ - حجرات/۱۳.

۲ - تفسیر نمونه در ذیل توضیحات آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره.

۳ - عنکبوت/۱.

۴. بیرون رانده شدن از خانه و کاشانه‌ی خود توسط پدرش آزر.

* نکته ۲: ابراهیم علیه السلام از خداوند خواست همان‌گونه که او را امام قرار داده است، فرزندان و نواده‌های او را نیز امام قرار دهد تا الگوهای معرفتی برای مردم باشند. خداوند متعال درخواست او را اجابت کرد، ولی یک شرط بر آن گذاشت و آن این‌که ستمگر نباشند،^۱ زیرا عهد خدا به ظالمان نمی‌رسد. لذا مشاهده می‌کنیم اکثر پیامبران از نسل ابراهیم علیه السلام بوده‌اند.

ابراهیم علیه السلام دو فرزند داشت که هر دو پیامبر بودند. اسماعیل علیه السلام فرزند بزرگش بود که رسول الله صلی الله علیه و آله از نسل اوست. اسحاق علیه السلام نیز دومین فرزند ابراهیم علیه السلام بود که از او یعقوب علیه السلام به دنیا آمد و فرزندان و نوادگان یعقوب به بنی اسرائیل معروفند که خداوند متعال، پیامبران زیادی همچون یوسف، داود، سلیمان، یحیی و زکریا - علیهم السلام - را از میان آنان مبعوث کرد. از این جهت نسل بنی اسرائیل و رسول الله صلی الله علیه و آله در ابراهیم به هم می‌رسند.

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّیً ۖ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾﴾

و هنگامی که خانه‌ی کعبه را محل بازگشت برای مردم و مرکز امنی قرار دادیم. و از مقام ابراهیم محلّ نمازی را برای خود انتخاب کنید. و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم که خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان، اعتکاف‌کنندگان و رکوع و سجده‌کنندگان پاکیزه نگه دارید. (۱۲۵)

* سؤال ۱: منظور از «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ» چیست؟

جواب: «مَثَابَةً» از ریشه‌ی «تَوَبَّ» به معنای رجوع و بازگشت است.^۲ و منظور رجوع مداوم مردم به سوی خانه‌ی خدا می‌باشد. با این‌که مردم برای زیارت خانه‌ی خدا مسافت‌های طولانی را می‌پیمایند و هزینه‌های سنگینی را متحمل می‌شوند، ولی باز هم نه تنها از تعداد زائرین کاسته نمی‌شود، بلکه هر ساله بر تعداد آنان افزوده می‌شود.

* نکته ۱: خداوند متعال خانه‌ی کعبه را مرکزی امن قرار داد تا حجّاج بیت الله الحرام از هر جهت در آن احساس امنیت کنند و این از برکت دعای پیامبر ابراهیم علیه السلام است همان‌گونه که در آیه‌ی بعد بیان می‌شود.

۱ - از نسل ابراهیم دسته‌ای نیکوکار و دسته‌ای ستمگر بودند. صافات/۱۱۳.

۲ - معجم مقاییس اللغة (۱/۳۹۳).

❖ سؤال ۲: منظور از مقام ابراهیم چیست؟

جواب: منظور جای پای ابراهیم علیه السلام است که بر سنگی که هنگام بالا بردن دیوار کعبه بالای آن می‌ایستاد، نقش بسته است. آن سنگ هنوز هم وجود دارد و در محلی نزدیک خانه‌ی کعبه قرار گرفته است. حُجاج بیت الله الحرام، پس از اتمام طواف خانه‌ی خدا، مقام ابراهیم را وسط خود و کعبه قرار داده و روبه‌روی آن نماز می‌خواند.

ابتدا مقام ابراهیم کنار دیوار کعبه قرار داشت و دسته‌ای از حُجاج طواف می‌کردند و دسته‌ای به سوی مقام ابراهیم نماز می‌خواندند. در زمان عمر رضی الله عنه با توسعه‌ی قلمرو اسلامی و افزوده شدن بر تعداد حُجاج، این مسأله برای طواف کنندگان مزاحمت ایجاد می‌نمود، لذا خلیفه‌ی دوم دستور داد مقام ابراهیم را از دیوار خانه‌ی کعبه فاصله دهند.^۱

❖ نکته ۲: در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: در سه مورد، نظر من با وحی پروردگار موافق گردید: یکی این‌که گفتم: ای رسول خدا! چه قدر خوب است روبه‌روی مقام ابراهیم نماز بخوانیم. خداوند این آیه را نازل نمود: «وَأَخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ». دوم اینکه گفتم: ای رسول خدا! چه قدر خوب بود همسران خود را دستور می‌دادید تا از پشت پرده با مردم سخن بگویند، زیرا برخی از کسانی که با آنان سخن می‌گویند انسان‌های خوبی نیستند. آن‌گاه آیه‌ی حجاب نازل شد. سوم، زمانی‌که میان رسول خدا و همسران او مشکل خانوادگی پیش آمد به همسرانش گفتم: خوب بود رسول خدا همه‌ی شما را طلاق می‌داد و خداوند همسران بهتری را جایگزین شما می‌کرد! آن‌گاه، آیه‌ی «عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ» نازل شد.^۲

❖ سؤال ۳: چرا در قرآن کریم به اثر پای پیامبر ابراهیم علیه السلام (مقام ابراهیم) توجه شده و دستور داده شده روبه‌روی آن نماز خوانده شود؟

جواب: تاریخ، در هر عصری به دست افراد ناآگاه یا سودجو مورد تحریف قرار می‌گیرد. بسیار اتفاق می‌افتد ملت‌ی صفحه‌های سیاه تاریخ خود را که به نفع‌شان نیست نقل شود، تحریف و آن را معکوس جلوه دهند و از طرفی تمدن و فرهنگ سایر ملت‌ها را به خود نسبت دهند. به طور مثال، یهودیان در داستان ابراهیم، ذبح فرزند بزرگش اسماعیل را به ذبح فرزند کوچکش اسحاق تغییر داده‌اند! زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله از

^۱ - تفسیر ابن کثیر (۱/ ۴۱۷)، تعلیل از مؤلف است.

^۲ - بخاری حدیث ۴۰۲، مسلم حدیث ۲۳۹۹. این حدیث از لفظ بخاری است.

نسل اسماعیل است و خودشان از نسل اسحاق می‌باشند!! آنان با این کار می‌خواستند این شرافت را به خود نسبت دهند. یا در داستان فریب خوردن آدم و حوا از شیطان، نوشته‌اند: حوا، آدم را فریب داد تا از درخت ممنوعه بخورد!! چرا که زن در تفکرات یهود شیطان است و برای او ارزشی قابل نیستند و خواسته‌اند داستان را با افکار خویش مطابقت دهند و نمونه‌هایی از این قبیل.

بنای کعبه توسط ابراهیم خلیل یکی از قوی‌ترین دلایل بر حقیقت اسلام می‌باشد، زیرا بعثت پیامبر خاتم از همان دیار بوده و این مسلمانانند که به گرد کعبه می‌چرخند و این ثابت می‌کند مسلمانان پیروان واقعی ابراهیم علیه السلام هستند نه یهودیان! همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^۱. ترجمه: (همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از وی پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است). لذا بعید نیست یهودیان این بار هم دست به تحریف تاریخ زده و بنای کعبه توسط ابراهیم را انکار کنند از این جهت به اثر پای پیامبر ابراهیم علیه السلام به عنوان مستند تاریخی توجه شده و دستور داده شده روبه‌روی آن نماز خوانده شود تا این واقیعت نسل به نسل منتقل شود و به فراموشی سپرده نشود. (والله اعلم)

* نکته ۳: خداوند به دو پیامبر بزرگوارش به نام‌های ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام سفارش نمود تا خانه‌ی او را برای بندگان عبادت‌کارش پاکیزه نگه دارند. بدین ترتیب ما نیز موظف به اجرای این دستور برای سایر مساجد خدا در زمین هستیم.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾﴾

و آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! این مکان را شهر امنی قرار بده و از اهل آن تنها به کسانی که به خدا و روز آخرت ایمان دارند، از ثمرات مختلف روزی عطا فرما. خداوند فرمود: و کسی که کافر است نیز اندکی به او امکانات زندگی می‌بخشم، سپس او را به سوی عذاب آتش می‌کشانم و چه بد جایگاهی است!

(۱۲۶)

* نکته ۱: ابراهیم علیه السلام برای سرزمین حرم، دو مرتبه به درگاه خداوند دعای خیر و برکت فرمود:

بار اوّل زمانی که می‌خواست همسر و فرزندش را کنار خانه‌ی خدا رها کند. در آن هنگام هیچ‌گونه آبادی و ساخت و سازی وجود نداشت، لذا فرمود: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا». (خدایا! این مکان را شهری قرار بده که امن باشد). و از خدا خواست این زمین برهوت را به شهری امن تبدیل کند.

بار دوّم زمانی که قبیله‌هایی آن‌جا ساکن شده بودند و اطراف خانه‌ی خدا آباد شده بود. این بار فرمود: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا»^۱ (خدایا! این شهر را شهر امنی قرار بده).^۲

* نکته ۲: ابراهیم علیه السلام امنیّت و برکت در رزق و روزی را برای اهل مکه از خداوند مسألت نمود، ولی آن را تنها برای مؤمنان خواست! خداوند متعال ضمن اجابت، دعای وی را اصلاح نمود و فرمود: کسانی که کافر شده‌اند نیز آنان را در دنیا بی‌بهره نخواهم گذاشت و مجازات کفرشان را به جهان آخرت محوّل خواهم نمود. در سوره‌ی یونس چنین آمده است: «قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» * متّع فی الدنیا ثمّ إلینا مرّجّعهم ثمّ نذیقهم العذاب الشدید بما كانوا یكفرون^۳ ترجمه: (بگو: قطعاً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد. بهره‌ی کمی در این دنیا دارند، سپس به سوی ما برمی‌گردند و آن‌گاه عذاب شدیدی به سبب کفری که ورزیده‌اند به آنان خواهیم چشاند). امنیّت و اقتصاد پویا سبب آبادانی هر جامعه‌ای است، هرگاه یکی از این دو نباشد، موانع و مشکلات، آن جامعه را از رشد و شکوفایی باز خواهد داشت.

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

و در حالی که ابراهیم پایه‌های خانه را به کمک اسماعیل بالا می‌برد، گفت: (پروردگارا! از ما بپذیر. بی‌گمان تو شنوای دانایی). (۱۲۷)

* نکته: خداوند متعال در آیه‌ی ۱۴۴ همین سوره، به تغییر قبله از سمت بیت‌المقدس به سوی کعبه دستور داده است، اما قبل از آن، قدمت کعبه و شخصیت‌هایی که آن را بنا نموده‌اند را بیان نموده است تا مردم به اهمیّت قبله‌ی جدید پی ببرند و دستور خدا را بهتر انجام دهند.

۱ - ابراهیم / ۳۵.

۲ - نکا: (تفسیر القرآن للقرآن)، عبد‌الکریم خطیب (۱/۸۴۱).

۳ - یونس / ۶۹ و ۷۰.

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ﴾

(پروردگارا! ما دو تن را تسلیم خودت قرار بده و از ذریه‌ی ما امتی که تسلیم تو باشند به وجود بیاور و روش عبادت کردن‌مان را به ما نشان ده و توبه‌ی ما را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر مهر ورزی). (۱۲۸)

* نکته ۱: بهترین طریقه‌ی دعا این است که فرد ابتدا برای خود، سپس خانواده و نسل و ذریه‌ی خویش و آن‌گاه برای سایر مردم دعا کند، چنانکه پیامبر ابراهیم دعا نمود. خداوند دعای ابراهیم و اسماعیل را مستجاب نمود و بسیاری از ذریه‌ی ایشان را جزو مسلمانان قرار داد.

* نکته ۲: به تمام ارکان و اعمالی که حجّاج در ایام حج انجام می‌دهند از قبیل: احرام بستن، طواف کعبه، رمی جمرات، سعی میان صفا و مروه، ماندن در صحرای عرفات، قربانی و غیره مناسک حج می‌گویند.

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

پروردگارا! در میان فرزندان و ذریه‌ی ما پیامبری را از خودشان مبعوث کن تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و تزکیه‌شان نماید. قطعاً تو عزیز با حکمت هستی. (۱۲۹)

* نکته ۱: خداوند این دعای پیامبر ابراهیم عليه السلام و اسماعیل عليه السلام را نیز قبول فرمود و محمد صلى الله عليه وآله را که از نسل ایشان و اهل مکه^۱ است به پیامبری مبعوث کرد و کتاب را که همان قرآن و حکمت را که سنت نبوی جزوی از آن است، به ایشان عطا فرمود.

* نکته ۲: رشد و صلاح هر جامعه در دو چیز است:

۱. تزکیه‌ی درون و تربیت صحیح افراد جامعه.
۲. تحصیل دانش و پیشرفت‌های علمی.

* نکته ۳: آیه‌ی فوق چهار مورد از وظایف رسول الله صلى الله عليه وآله را بیان می‌کند:

۱. تلاوت آیات خدا: الفاظ قرآن را همان‌گونه که نازل شده است، به مردم برساند.

۱ - با توجه به قید «مِنْهُمْ»، باید پیامبر منتخب، بومی اهل مکه باشد.

۲. آموزش کتاب خدا؛ معنا و مفهوم قرآن را به مردم آموزش دهد.
۳. آموزش حکمت: آموزش عملی قرآن و شیوهی تطبیق آن در زندگی را به مردم یاد دهد.
۴. تزکیه: با وعظ و ارشاد مستمر و تربیت صحیح درون آنان را از آلودگی‌ها پاک کند و آنان را در راه رسیدن به خودسازی یاری کند تا به درجه‌ی اعلای انسانیت برسند.

رسول الله ﷺ تمام این وظایف را به نحو احسن ادا نمود و رسالتش را با تمام و کمال به پایان رساند و شاگردانی را همچون ابوبکر، عمر، عثمان، علی و سایر صحابه رضی الله عنهم تربیت نمود که از جان و دل برای اسلام فداکاری کردند و اسلام را تا نقاط دور دست جهان رساندند.

﴿ وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَاهَةٍ نَفْسُهُ ۗ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا ۗ وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ ﴿۱۳۰﴾

و کیست که از آیین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که برای خودش ارزشی قایل نباشد. و قطعاً ما ابراهیم را در این جهان برگزیدیم و بدون شک در جهان آخرت از زمره‌ی صالحان خواهد بود. (۱۳۰)

* نکته: مؤمن کسی نیست که نسب خویش را به ابراهیم خلیل رضی الله عنه برساند و یا ادعای تبعیت از او را داشته باشد ولی در عمل، خلاف آن را انجام دهد. مؤمن واقعی کسی است که حقیقت از آیین ابراهیم پیروی کند. بارزترین خصوصیتی که ابراهیم رضی الله عنه داشت، تسلیم شدن در برابر امر پروردگار بود، چنانچه در آیه‌ی بعد ذکر شده است. پس تنها انسان‌های اندیشمند کسانی هستند که ابراهیم‌وار در برابر فرامین الهی تسلیم باشند.

﴿ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ ۗ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ ﴿۱۳۱﴾

هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو! گفت: در برابر صاحب جهانیان تسلیم شدم. (۱۳۱)

﴿ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَبْنَٰی ۚ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ ۚ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ ﴿۱۳۲﴾

و ابراهیم فرزندانش را به آن وصیت کرد و همین طور یعقوب که: ای فرزندان من! بدون شک خداوند این دین را برای شما برگزیده است. پس مرگ شما فرا نرسد مگر این‌که تسلیم باشید. (۱۳۲)

* نکته ۱: هر چند برای یهودیان و مسیحیان ثابت شده است که قرآن، کتاب خدا و محمد ﷺ پیامبر خداست، ولی بسیاری از آنان، ویژگی «تسلیم شدن» در برابر آن را ندارند. ابراهیم و یعقوب - علیهما السلام - در برابر اوامر خدا تسلیم بودند و فرزندان شان را نیز، در واپسین لحظات عمر خویش، به آن وصیت نمودند. بنی اسرائیل از نسل یعقوب و ابراهیم هستند و این وصیت شامل حال آنان نیز می شود. پس یهودیان و مسیحیانی که از دین اسلام روی گردانند، در حقیقت وصیت پدران خود را زیر پای می گذارند. خداوند متعال به اشکال مختلف بنی اسرائیل را مورد خطاب قرار می دهد تا اگر کسی وجدان زنده ای دارد، بیدار گردد.

* نکته ۲: انسان مؤمن، فرزندانش را بر اساس تقوای خدا تربیت می نماید، زیرا آرزو دارد آنان نیز پس از او همچنان مسیر بندگی خدا را در پیش گیرند. لحظات واپسین زندگانی و سخنان آخر عمر، با حزن و اندوه و عطف در هم تنیده شده است و آنچنان بر بازماندگان تأثیر می گذارد که آن را هرگز فراموش نخواهند کرد، لذا انسان مؤمن این فرصت را غنیمت شمرده و آخرین وصیت خیرخواهانه ی خویش را رعایت تقوا قرار می دهد.

* سؤال: چگونه ابراهیم و یعقوب - علیهما السلام - به فرزندان شان وصیت نمودند: (مرگ تان فرا نرسد مگر این که مسلمان باشید) حال آن که هیچ انسانی زمان مرگ خویش را نمی داند؟
جواب: منظور این است که همیشه و در تمام لحظه های عمر خویش، مطیع امر خدا باشید تا هر زمان که مرگ آنان فرا رسد در حالی باشند که تسلیم امر خدا هستند.

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ

ءِ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید شما حاضر بودید؟ آن هنگامی که به فرزندانش گفت: بعد از من چه چیزی را بندگی می کنید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را. همان خدای یگانه و ما تسلیم او هستیم. (۱۳۳)

* نکته: منبج ابراهیم ﷺ و پدر بنی اسرائیل یعنی یعقوب ﷺ بر اساس تسلیم شدن در برابر خدا و حقیقت بود و فرزندان شان را نیز بر همین منبج تربیت و وصیت نمودند. فرزندان دوازده گانه ی یعقوب نیز به این

وصیت اقرار و عمل کردند. متأسفانه نسل‌های بعدی از این مسیر درست منحرف شدند و به جای تسلیم شدن در برابر حق به مبارزه علیه آن برخاستند و همچنان این مسیر غلط را ادامه می‌دهند.

﴿ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾ ﴾

آنان امتی بودند که زمانه‌شان سپری شده است، هر کار خوبی انجام داده‌اند برای خودشان بود و هر آنچه شما انجام می‌دهید برای خودتان است و به خاطر کارهایی که آنان انجام می‌دادند شما بازخواست نخواهید شد. (۱۳۴)

* نکته: معیار خوشبختی انسان در جهان آخرت، اعمال خوبی است که با دستان خویش از پیش فرستاده است و صالح بودن اجداد و نیاکان هیچ‌گاه او را از عذاب خدا نجات نخواهد داد. بنی‌اسرائیل چون از نسل یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بودند گمان می‌کردند این مسأله نجات بخش آنان در روز قیامت خواهد بود. در این آیه به آنان گفته شده: آن‌ها امتی بودند که عمر خود را در این دنیا سپری نموده و به سوی آخرت جاوید کوچ کرده‌اند و هر آنچه انجام داده‌اند نصیب خودشان می‌شود و اعمال نیک آنان تأثیری در سرنوشت شما نخواهد داشت. رسول خدا ﷺ در همین رابطه می‌فرماید: «مَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ». ^۱ ترجمه: (کسی که عملش او را عقب بیندازد، نسبش نمی‌تواند او را به جلو بیندازد).

﴿ وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ تَهْتَدُوا ۗ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۗ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾ ﴾

و می‌گویند: یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت بیابید! بگو: اما ما از آیین ابراهیم که از تمام ادیان باطل رویگردان بود پیروی می‌کنیم و او از مشرکان نبود. (۱۳۵)

* نکته ۱: تجزیه و تعدد ادیان و نامگذاری آن‌ها به نام یهودیت و مسیحیت از جانب خداوند نبوده است، بلکه یهودیان و مسیحیان، خودشان این نام‌ها را بر خود نهاده‌اند. دینی که خداوند متعال برای سعادت بشر فرستاده است، یک دین و آن هم اسلام است. همه‌ی پیامبران، از نوح عليه السلام گرفته تا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، همگی بر آن دین بوده‌اند. خداوند متعال فرموده است: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...» ^۲ ترجمه: (خداوند متعال دینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه به سوی تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و

۱ - صحیح مسلم، حدیث ۲۶۹۹.

۲ - شوری/۱۳.

عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید). این مطلب در آیات ۱۳۰ تا ۱۴۰ همین سوره به شکل‌های مختلف تکرار شده است.

* نکته ۲: بسیاری از یهودیان و مسیحیانی که از دستورات خدا نافرمانی می‌کردند، به خود جسارت داده و به مؤمنان راستین می‌گفتند: اگر می‌خواهید هدایت شوید راه ما را در پیش بگیرید! اکنون نیز بسیاری از کسانی که از مسیر دین آسمانی منحرف شده‌اند و از مکاتب زمینی پیروی می‌کنند، خود را محور حقیقت معرفی نموده و دیگران را به سوی افکار و عقاید خود دعوت می‌دهند.

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ

مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾

بگوئید: ما به خدا و به تمام آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به سوی ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل گردیده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه که به سایر پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده است، ایمان داریم. بین هیچ کدام از آنان تبعیض قایل نیستیم و ما فقط در برابر او تسلیم هستیم. (۱۳۶)

* نکته ۱: خداوند متعال پس از این‌که در آیات متعددی اثبات نمود که اهل کتاب در ایمان خود به خداوند صادق نیستند و با برخی از کتاب‌های آسمانی و بسیاری از انبیای گذشته خصومت دارند، به رسول الله ﷺ و مسلمانان امر می‌کند اعتقاد راستین خویش را مبنی بر ایمان به خدا و تمام کتاب‌ها و پیامبران خدا بدون این‌که میان آنان تبعیضی قایل شوند، اعلام دارند.

* نکته ۲: در عربی به نوه‌های یک شخص و فرزندان آنان سبط گفته می‌شود. نوادگانی که از فرزندان دوازده‌گانه‌ی یعقوب متولد شده‌اند، نوادگان یعقوب هستند که به اسباط معروفند.

* نکته ۳: در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است: اهل کتاب، تورات را به زبان عبری می‌خواندند و آن را به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌نمودند. رسول الله ﷺ فرمودند: (اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه به آنان بگوئید: «قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...»^۱). موضع گیری پیامبر با توجه به سابقه‌ای که خداوند از اهل کتاب بیان می‌دارد این است که به آنان

نمی‌توان اعتماد کرد که آیا متن تورات را به درستی ترجمه و تفسیر کرده‌اند یا خیر؛ و انسان تا از صدق یا کذب مطلبی اطمینان نداشته باشد، نباید آن را تصدیق و یا تکذیب کند. با وجود این تعلیم نبوی، متأسفانه باز هم برخی از مفسران مسلمان آموزه‌ها و روایات اهل کتاب را بدون این‌که به صحت آن پی ببرند در کتاب‌های خویش نقل و به آن استدلال کرده‌اند و برخی از فیلم‌سازان مسلمان نیز طبق آن روایات بی-اساس از زندگانی انبیا فیلم‌ها ساخته‌اند.

﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ ۖ فَقَدِ اهْتَدَوْا ۗ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ ۖ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾﴾

پس اگر ایمان بیاورند به مثل آنچه شما ایمان آورده‌اید، پس یقیناً هدایت شده‌اند، ولی اگر سرپیچی کنند در جنگ و اختلاف افتاده‌اند. پس الله تو را از شر آنان حفظ خواهد کرد و او شنونده‌ی داناست. (۱۳۷)

* نکته: خداوند متعال ایمان صحابه و یاران مخلص و تربیت یافته‌ی مکتب رسول خدا را به عنوان میزان و معیار صحت ایمان معرفی نموده است و دیگران را در صورتی تأیید می‌کند که همچون آنان، ایمان بیاورند.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ۗ وَخَنَّ لَهُمْ عَبْدُونَ ﴿۱۳۸﴾﴾

رنگ خدایی! و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر. و ما تنها او را بندگی می‌کنیم. (۱۳۸)

* نکته: مردم هر جامعه بر اساس قوانین و احکامی که بر آنان حاکم است به همان شکل و ظاهر در می‌آیند. جامعه‌ای که بر اساس احکام خدا عمل می‌کند، رنگ خدایی به خود می‌گیرد. پس ای مؤمنان: بگویید ما رنگ خدایی را برای خویش انتخاب کرده‌ایم و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر؟! و ما همگی طوق بندگی او را بر گردن نهاده‌ایم.

﴿قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ۗ وَلِنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ ۗ وَخَنَّ لَهُمُ مَخْلُصُونَ ﴿۱۳۹﴾﴾

بگو: آیا در مورد الله با ما مشاجره می‌کنید در حالی‌که او پروردگار ما و پروردگار شماست؟! و اعمال ما برای خودمان و اعمال شما برای خودتان است و ما مخلص برای او هستیم. (۱۳۹)

* نکته: الله تنها ذاتی است که نمی‌توان در باره‌ی او به مشاجره پرداخت. هر کس در مورد خدا مشاجره کند، با هر دلیلی که باشد، دلایلش بوج و باطل است.^۱ زمانی که قوم ابراهیم با او در مورد خدا به مشاجره پرداختند، ابراهیم به آنان چنین گفت: «وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ...»^۲ (و قومش با او به مشاجره پرداختند. گفت: آیا در مورد الله با من مشاجره می‌کنید؟! در حالی که او مرا هدایت نموده است...).

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ۚ قُلْ ءَأَنْتُمْ

أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾

آیا می‌گویید که ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط، یهودی یا مسیحی بوده‌اند؟! بگو: شما بهتر می‌دانید یا الله؟ و چه کسی ظالم‌تر از کسی که شهادتی را که از جانب الله نزد اوست، کتمان کند!! و الله ذره‌ای از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست. (۱۴۰)

* نکته: سوء استفاده از شخصیت بزرگان یکی دیگر از خصوصیات اهل کتاب است. آنان برای این‌که خود و اعمال کفرآمیزشان را توجیه کنند می‌گفتند: ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب نیز مسیحی و یهودی بوده‌اند و اعمالی همچون اعمال ما داشته‌اند! ولی خداوند متعال ادعای آنان را انکار کرده و به پیامبرش دستور داد از آنان بپرسد: خدا داناتر است یا شما؟! البته خودشان هم می‌دانستند که ابراهیم نه یهودی بوده نه مسیحی، زیرا آنان زمانی زندگی می‌کردند که هنوز کتابی به نام تورات و انجیل نازل نشده بود و دینی به نام یهودیت و مسیحیت به وجود نیامده بود.^۳ و تنها برای این‌که منافع‌شان به خطر نیفتد حقیقت را کتمان می‌کردند، لذا فرمود: و چه کسی ظالم‌تر است از کسی که حقیقت را بداند و آن را کتمان کند؟! و در پایان آیه با عبارت «وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» آنان را مورد تهدید قرار داد.

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ ۖ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾

^۱ - اشاره به آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی شوری.

^۲ - انعام / ۸۰.

^۳ - آل عمران ۶۵ تا ۶۷.

آنان امتی بودند که زمانه‌شان سپری شده است. هر کار خوبی انجام داده‌اند برای خودشان بود و هر آنچه شما انجام می‌دهید برای خودتان است و به خاطر کارهایی که آنان انجام می‌دادند، شما بازخواست نخواهید شد. (۱۴۱)

* نکته: این آیه با فاصله‌ای اندک دو بار تکرار شده است. اهل کتاب گاهی می‌گفتند: همین که ما از نسل ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستیم برای ما کافی است و ما را در روز قیامت شفاعت می‌کنند. و گاهی می‌گفتند: دین ما همان دینی است که ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب داشته‌اند، پس سرنوشت آنان هر چه شد سرنوشت ما هم همان می‌شود! تکرار این آیه به این خاطر است تا بر این دو ادعای اهل کتاب خطّ بطلان بکشد.

﴿ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَدْنَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۴۲﴾ ﴾

برخی از مردم سفیه خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبله‌یشان که بر آن بودند باز گرداند؟! بگو مشرق و مغرب از آن خداست. هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. (۱۴۲)

* نکته ۱: در آیه ۱۰۶ سوره بقره بیان شد که خداوند متعال هر حکمی را که بخواهد نسخ و هر حکمی را که بخواهد ابقا می‌نماید، زیرا که الله بر هر کاری قادر است و پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن اوست. در آیه ۱۰۸ از مسلمانان خواست که همچون بنی اسرائیل بهانه‌گیر نباشند و در آیات ۱۰۹ تا ۱۲۳ نمونه‌هایی از ادعاهای نابجای یهودیان و مسیحیان را بیان نمود. در آیه ۱۲۴ از شخصیت والای ابراهیم علیه السلام سخن به میان آمد و سپس در مورد اهمیت خانه‌ی کعبه و همچنین ساخته شدن آن به دست ایشان و فرزندشان اسماعیل علیه السلام سخن گفته شد. تسلیم امر خدا بودن در خوشی و ناخوشی از ویژگی‌های بارز انبیا است که در آیات ۱۲۸ تا ۱۳۳ نمونه‌هایی از آن بیان شد. در ادامه تأکید نمود که داشتن اسم و رسم و ادعا مهم نیست، مهم داشتن ایمان و تسلیم بودن در برابر امر پروردگار است. در آیه ۱۳۷ از یاران رسول خدا سخن به میان آورد و پس از تأیید ایشان، بر دیگران لازم دانست، به هر آنچه اصحاب به آن ایمان آورده‌اند ایمان بیاورند. در آیه ۱۴۰ مسیر صحیح پیامبران بزرگی همچون ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب علیهم السلام - را از مسیر منحرف یهودیان جدا نمود و بیان داشت که از خوب بودن آنان چیزی عاید یهودیان نمی‌شود و سپس به امر تحویل قبله پرداخت.

* سؤال ۱: «سفیه» به چه کسی گفته می‌شود؟ و در این آیه منظور چه کسانی هستند؟

جواب: «سفیه» از ریشه‌ی «سفه» و در لغت به معنای خفت و سبکی است^۱ و در اصطلاح به انسان کم‌خرد گفته می‌شود. سفیه در این آیه شامل یهودیان، مشرکین، منافقین و مسلمانان سست ایمان می‌باشد که از روی تعجب و استهزا می‌پرسیدند چه چیز آنان را از قبله‌شان برگرداند؟! در مورد تغییر قبله هر کدام از آنان برای خود ادله‌ها و تصوراتی داشتند که در این آیه و آیه‌ی بعد به آنها پاسخ داده می‌شود:

عده‌ای گمان می‌کردند پیروان هر دینی برای خود قبله‌ای دارند و خدا را تنها در آن سمت می‌توان عبادت کرد! ولی به آنان پاسخ داده شد مشرق و مغرب از آن خداست و به هر جهت که اراده نمود می‌تواند جهت قبله را تغییر دهد.

عده‌ای می‌پنداشتند دین یهودیت و مسیحیت از اسلام بهتر است، چون کعبه که اکنون قبله‌ی مسلمانان است، بتکده‌ی مشرکان است! ولی با بیان وسط بودن امت رسول الله و شهادت آنان در روز قیامت بر سایر امت‌ها، این پندار را باطل نمود.

عده‌ای تصور می‌کردند تغییر قبله سبب بطلان عبادت‌های گذشته یا آینده می‌شود که در نتیجه، ایمان فرد پایمال می‌گردد! ولی به آنان پاسخ داده ممکن نیست خداوند ایمان شما را ضایع گرداند.

کسانی که واقعاً خواهان دانستن علت تغییر قبله هستند در جواب‌شان می‌گویند: تغییر قبله برای امتحان مردم بود، تا بدانیم چه کسی از پیغمبر پیروی می‌کند و چه کسی به کفر باز می‌گردد. برای خدا مکان و زمان یا بیت المقدس و مسجدالحرام تفاوتی نمی‌کند، زیرا مشرق و مغرب از آن خداست.

استهزا نمودن و اعتراض کردن بر احکام خدا جایز نیست. یک انسان عاقل و خردمند هیچ‌گاه احکام خدا را مسخره نمی‌کند. بدون شک کسی که به احکام خدا اعتراض می‌کند یا از آن استهزا می‌نماید، کم‌خرد و سبک مغز است، هر چند از نظر مردم عاقل و تحصیلکرده باشد.^۲

* سؤال ۲: این آیه پیش‌بینی می‌کند افراد سفیه پس از تغییر قبله حرف‌های اعتراض آمیز می‌زنند.

فایده‌ی این پیش‌بینی چیست؟

۱ - معجم مقاییس اللغة (۷۹/۳).

۲ - در توضیح باید گفت کسی که سؤالاتی در ذهن دارد و دنبال یافتن جواب‌هایی برای آن است و از دیگران می‌پرسد، و سؤالات او از باب اعتراض بر دین خدا نباشد، این کار او ممانعت شرعی ندارد. او چه به جواب برسد و یا نرسد و چه حکمت حکم خدا را بداند یا نداند، فرمان خدا را اجرا می‌کند و بنای پذیرش خود را مشروط به آن نمی‌داند.

جواب: آگاه‌سازی قبل از وقوع حادثه، بسیار مهم است. اگر انسان قبل از وقوع حادثه، از آن آگاهی داشته باشد، خود را برای آن آماده می‌کند، تحمل آن آسان‌تر می‌شود، اعتماد به نفس خود را از دست نمی‌دهد و می‌تواند در مورد آن تصمیم منطقی بگیرد، ولی اگر آگاهی نداشته باشد تحت تأثیر آن حادثه قرار می‌گیرد.^۱ پس از دستور به تغییر قبله، افرادی پیدا شدند که همان حرف‌های پیش‌بینی شده را تکرار می‌کردند، ولی مؤمنان چون به نسبت آن آگاهی داشتند تحت تأثیر قرار نگرفتند و زبان به اعتراض نگشودند.

* نکته ۲: خداوند متعال در عبارت «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هدایت مردم را تنها به مشیت و خواست خودش نسبت می‌دهد. در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی کهف ایمان و کفر مردم را به خواست و اراده‌ی خود مردم نسبت داده و فرموده است: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَمَّ ۖ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۗ» ترجمه: (بگو حق از سوی پروردگارتان است، پس هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد). پس جمع این دو آیه چنین می‌شود که برای هدایت یک شخص، هم خواست خدا مطرح است و هم خواستن خود شخص. خداوند متعال در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی مائده همین مطلب را این‌گونه توضیح می‌دهد: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ ۗ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». ترجمه: (خداوند توسط آن (قرآن)، کسانی را به راه‌های نجات هدایت می‌کند که خواهان خشنودی خدا باشند و آنان را به اذن خودش، از تاریکی‌ها خارج و به سوی روشنایی راهنمایی می‌کند و آنان را به راه راست هدایت می‌دهد). پس یک شخص برای یافتن مسیر هدایت و خشنودی خدا لازم است تکبر را از خود دور کند و متواضعانه آن را از خدا بخواهد و خود نیز برای رسیدن به آن تلاش کند. خداوند متعال فرمود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲. ترجمه: (کسانی که در راه ما تلاش کنند

ما آنان را به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم، و قطعاً الله با نیکوکاران است).

۱ - نگا: تفسیر الکشاف (۱/۱۵۲).

۲ - عنکبوت/۶۹.

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ ۗ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۳﴾ ﴾

و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد. و قبله‌ای که بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای این که بدانیم چه کسی از پیغمبر پیروی می‌کند و چه کسی به گذشته‌اش باز می‌گردد. مسلماً آن امر جز برای کسانی که خداوند آنان را هدایت کرده دشوار است. و در شأن خدا نیست که ایمان شما را ضایع گرداند. قطعاً الله نسبت به مردم رؤوف رحیم است. (۱۴۳)

* نکته ۱: در صحیح بخاری نقل شده است که براء بن عازب رضی الله عنه گفت: زمانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مکه را ترک نمود و به مدینه تشریف آورد، نزد خویشاوندان انصاری خود (بنی نجار) سکونت نمود و پس از ورود به مدینه، حدود شانزده تا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواند، ولی دوست داشت به طرف کعبه نماز بخواند.^۱ دیری نگذشت که این خواسته برآورده شد و قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت. نخستین نمازی که ایشان به سوی کعبه اقامه نمود، نماز عصر بود که جمعی از صحابه نیز با ایشان نماز می‌خواندند.^۲ سپس، یکی از کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده بود از کنار مسجدی می‌گذشت که نماز گزاران آن به طرف بیت المقدس نماز می‌خواندند. او با صدای بلند گفت: خدا را گواه می‌گیرم که چند لحظه قبل من با رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی کعبه نماز خواندم. با شنیدن این سخن، مردم در حین نماز، به سمت کعبه رو نمودند.

تا زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف بیت المقدس نماز می‌خواند، اهل کتاب از او خشنود بودند. اما هنگامی که قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت، این امر را نپسندیدند.^۳

* سؤال ۱: حرف «کاف» در «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» برای تشبیه است به معنی «همان گونه که، همان طور که». خداوند متعال در این آیه چه چیزهایی را به هم تشبیه کرده است؟

۱ - وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه بود هنگام نماز به گونه‌ای می‌ایستاد که همزمان هم به سوی کعبه باشد و هم به سوی بیت المقدس، ولی پس از هجرت به مدینه دیگر چنین چیزی ممکن نبود.

۲ - رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد بنی سلمه نماز ظهر را به سوی بیت المقدس خواند و نماز عصر را در همان مسجد به سوی کعبه خواند. این مسجد به مسجد قبلتین مشهور است.

۳ - صحیح بخاری (۱۷/۱) حدیث ۴۰.

جواب: در آیات قبل، اسامی برخی از پیامبرانی که بنی اسرائیل ادعای پیروی از آنان را داشتند، بیان نمود و اثبات کرد که آن پیامبران بر مسیر حق و اعتدال بودند و سپس رسول الله ﷺ و امتش را به آنان تشبیه کرد و فرمود شما نیز همچون آنان بر مسیر اعتدال و میانه هستید.^۱

* سؤال ۲: منظور از «امت وسط» در عبارت «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» چیست؟

جواب: منظور از آن دو ویژگی است که خداوند متعال به رسول الله ﷺ و امتش داده است: ۱. بهتر بودن. ۲. متعادل و میانه‌رو بودن.^۲

خداوند متعال در مورد بهتر بودن امت رسول الله ﷺ فرموده است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ».^۳

و منظور از میانه‌رو بودن این است که در تمام مسایل، نه راه افراط را در پیش می‌گیرند و نه راه تفریط. پس از پیامبر ابراهیم دو امت بزرگ به نام‌های یهودیان و مسیحیان پدید آمدند که می‌بایست دنباله‌رو او باشند، ولی هر کدام از جاده‌ی میانه منحرف شدند و راه افراط یا تفریط را در پیش گرفتند. خداوند متعال امت رسول الله ﷺ را برگزید تا راه میانه را در پیش گیرد و بر صراط مستقیم باقی بماند. خداوند متعال فرمود: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۗ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۗ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۗ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ۗ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ».^۴

ترجمه: (و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید. او شما را برگزید. و در دین برای شما هیچ مشقت و سختی قرار نداد. این همان آیین پدر شما ابراهیم است. او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید تا پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم؛ بنابراین نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جوئید که او مولای شماست، چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته‌ای!).

۱ - نگا: تفسیر البسيط، نیشابوری، (۳۶۹ ۳).

۲ - تهذيب اللغة (۲۱/۱۳).

۳ - آل عمران/۱۱۰.

۴ - حج/۷۸.

* نکته ۲: اساس بهتر بودن و میانه‌رو بودن امت رسول الله ﷺ به شعار و ادعا نیست، بخاطر پابندی آنان به دین خدا و اجرای دستورات او می‌باشد. یک شخص مسلمان یا گروهی از مردم، زمانی ویژگی بهتر بودن را دارند که قرآن و رسول خدا را پیشوای خود بدانند.

* نکته ۳: کسی که میانه‌رو و در جاده‌ی مستقیم در حرکت است، می‌تواند کسانی که افراط یا تفریط می‌کنند و یا از جاده‌ی مستقیم منحرف می‌شوند را تشخیص دهد، از این جهت خداوند متعال پس از بیان وسط بودن امت رسول الله ﷺ، مسأله‌ی گواه بودن‌شان را مطرح می‌کند. رسول الله ﷺ و امتش در روز قیامت بر دسته‌های مختلف مردم که از جاده‌ی اعتدال خارج شده‌اند، گواهی می‌دهند. گفتنی است دین حق به بسیاری از مردمان می‌رسد و از آن اطلاع می‌یابند، ولی از آن پیروی نمی‌کنند. آنان روز قیامت در پیشگاه خدا عذر می‌آورند که در دنیا کسی دین حق را به آنان نرسانده است. اینجاست که خداوند متعال دعوتگران مسلمان را احضار می‌کند و از آنان می‌پرسد که دین را به آنان رسانده‌اند یا خیر. دعوتگران نیز گواهی می‌دهند که دین حق را به آنان رسانیده‌اند و این‌گونه بهانه از دست آنان گرفته می‌شود و به جزای اعمال خود می‌رسند.

این نوع گواهی دادن حتی در مورد امت‌های گذشته نیز صادق است، زیرا مسلمانان به تمام پیامبران خدا ایمان دارند و با مطالعه‌ی قرآن کریم و فرموده‌های رسول الله ﷺ می‌توانند به یقین برسند که تمام پیامبران خدا در رساندن دین به مردم از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند. از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل شده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «بجیء نوح وأمنه، فيقول الله تعالى، هل بلغت؟ فيقول نعم أي رب، فيقول لأمنه: هل بلغكم؟ فيقولون لا ما جاءنا من نبي، فيقول لنوح: من يشهد لك؟ فيقول: محمد صلي الله عليه وسلم وأمنه، فنشهد أنه قد بلغ، وهو قوله جل ذكره: وكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس». ^۱ ترجمه: (روز قیامت نوح فراخوانده می‌شود و خداوند متعال از او می‌پرسد: (آیا آنچه را که به تو گفته بودم، به مردم رساندی؟) نوح جواب می‌دهد: بله. سپس از امتش می‌پرسد: (آیا نوح دین را به شما رساند؟) می‌گویند: خیر! هیچ بیم‌دهنده‌ای نزد ما نیامد. خداوند به نوح می‌فرماید: (چه کسی به نفع تو گواهی می‌دهد؟) می‌گوید: محمد ﷺ و امتش. رسول خدا فرمود: آنگاه ما گواهی می‌دهیم که او ابلاغ کرده است و سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا».

* نکته ۴: شهادت دادن بر مردم یکی از مواضع سخت در روز قیامت است. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: برایم قرآن بخوان. گفتم: چگونه برایت قرآن بخوانم در حالی که قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود: دوست دارم آن را از دیگران بشنوم. پس سوره ی نساء را برای ایشان تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (چگونه خواهد بود آنگاه که از هر ملتی، گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواه بر ایشان بیاوریم). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کافی است. به وی نگاه کردم دیدم اشک از چشمانشان جاری است.^۱

* سؤال ۳: شکی نیست که خداوند متعال از تمام حوادث گذشته و آینده آگاه است و می داند که پس از تغییر قبله، چه کسی از پیامبر پیروی و چه کسی نافرمانی می کند، پس چرا فرمود ما این کار را کردیم تا بدانیم چه کسی از پیامبر پیروی و چه کسی نافرمانی می کند؟!

جواب: علمی که به وسیله ی آن افراد فرمان بر از متخلف شناخته می شوند، دو نوع است:

۱. علمی که نزد خود شخص است و به وسیله ی آن انسان فرمان بردار و نافرمان را می شناسد و به هیچ دلیل، شاهد و مدرکی نیاز ندارد.

۲. علمی که نزد دیگران است و برای شناخت فرمان بر از نافرمان، به شاهد، دلیل و مدرک نیاز است.

خداوند متعال هر دو علم را در اختیار دارد، ولی بر اساس رحمت خویش در تعامل با بندگانش از علم نوع اول استفاده نمی کند و یا جزا و پاداش نمی دهد. خداوند متعال برای جزا و پاداش در روز قیامت از علم نوع دوم استفاده می کند که انسان در رفتارش اثبات کرده و ملائکه آن را نوشته اند و موجوداتی دیگر همچون زمین و اعضای بدن بر انجام آن شاهد بوده اند. خداوند متعال می فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».^۲ (روزی که زبانها و دستها و پاهای شان علیه آنان به اعمالی که مرتکب می شدند، گواهی می دهند). خداوند متعال قبله را تغییر داد تا با دلیل و برهان اثبات شود چه کسی از رسول الله صلی الله علیه و آله تبعیت می کند و چه کسی راه نافرمانی در پیش می گیرد.

۱ - صحیح بخاری (۱۹۶/۶) حدیث ۵۰۵۰.

۲ - نور/۲۴.

﴿ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ۗ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴾

قطعاً ما چرخاندن چهره‌ات را در آسمان می‌بینیم، پس حتماً تو را به سوی قبله‌ی مورد نظرت می‌چرخانیم، روی خود را به سمت مسجدالحرام کن و هر جا که بودید روی خود را به آن سمت کنید. و بدون شک کسانی که کتاب به آنان داده شده است خوب می‌دانند که آن حق از جانب پروردگارشان است. و الله ذرّه‌ای از آنچه انجام می‌دهند، غافل نیست. (۱۴۴)

* نکته ۱: خانه‌ی کعبه و بیت المقدس هر دو دارای شرف و جایگاه بزرگ هستند، زیرا به ترتیب به دست دو پیامبر بزرگ الهی، ابراهیم علیه السلام و اسحاق علیه السلام بنا شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدود ۱۶ ماه پس از هجرتش به مدینه به سوی بیت المقدس نماز خوانده بود، ولی از آن جهت که خانه‌ی کعبه به دست جدّ وی، ابراهیم علیه السلام ساخته شده، در شهر مکه قرار داشت و از قدمت بیشتری برخوردار بود^۱ دوست داشت قبله از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر یابد، لذا چشم به آسمان دوخته و بی‌صبرانه منتظر بود دستور تغییر قبله صادر شود. با نزول این آیه، به خواسته‌ی درونی رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت داده شد و قبله به سوی کعبه تغییر یافت.

* نکته ۲: اهل کتاب در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که قبله‌ی فعلی آنان کم رونق می‌شود و کمتر کسی به سوی آن نماز می‌خواند. در انجیل یوحنا آمده است: زنی از نوادگان یعقوب به عیسی مسیح علیه السلام گفت: پدران ما در این کوه سجده کرده‌اند و شما می‌گویید شایسته است به سوی اورشلیم سجده کنید؟! مسیح به آن زن گفت: باور کنید به زودی زمانی می‌آید که کسی نه به سوی این کوه سجده می‌کند و نه به سوی اورشلیم.^۲ اهل کتاب این قضیه را می‌دانستند و زمانی که مطلع گشتند مسلمانان از روی کردن به سوی بیت المقدس منصرف شده‌اند، دانستند که این همان چیزی است که پیش‌تر در کتاب آسمانی‌شان به آن اشاره شده و دین اسلام حق است، ولی باز هم بر این حقیقت سرپوش گذاشتند و به آن ایمان نیاوردند

۱ - در حدود سال‌های ۱۹۰۰ قبل از میلاد مسیح ساخته شده است.

۲ - انجیل یوحنا ۴/۱۹-۲۱. متن عربی آن چنین است: (۱۹). قَالَتْ لَهُ الْمَرَأَةُ: «يَا سَيِّدُ أَرَىٰ أَنَّكَ نَبِيٌّ ۖ ۲۰. آيَاؤُنَا سَجَدُوا فِي هَذَا الْجَبَلِ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ إِنَّ فِي أُورُشَلِيمَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُنْبَغِي أَنْ يُسَجَدَ فِيهِ». ۲۱. قَالَ لَهَا يَسُوعُ: «يَا امْرَأَةُ صَدِّيقِي إِنَّهُ تَأْتِي سَاعَةٌ لَأَ فِي هَذَا الْجَبَلِ وَلَا فِي أُورُشَلِيمَ تَسْجُدُونَ لِلآبِ.»

و با این کار، ایمان خود را تباه ساختند، لذا در آخر آیه مورد تهدید قرار گرفتند که خداوند از عملکردشان غافل نیست.

﴿وَلَيْنَ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَيْنَ آتَبَعْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٥﴾﴾

و برای کسانی که کتاب به آنان داده شده است، اگر هر نشانه و دلیلی بیاوری، باز هم از قبله‌ی تو تبعیت خواهند کرد و تو هم تبعیت کننده‌ی قبله‌ی آنان نیستی و خودشان هم تبعیت کننده‌ی قبله‌ی یکدیگر نیستند. و اگر از خواسته‌های آنان تبعیت کنی پس از این که آگاهی به تو رسید، در این صورت مسلماً از ستمگران خواهی بود! (۱۴۵)

* نکته ۱: این آیه با «واو» عطف آغاز شده است که نشانه‌ی پیوستگی دو آیه به هم است. خداوند متعال در آیه‌ی قبل بیان نمود که اهل کتاب، علم و اطلاع کافی دارند که روی کردن به سوی کعبه، حق و از جانب پروردگارشان است و در این آیه بیان می‌کند که اگر پیامبر خدا هر نشانه‌ای برای شان بیاورد باز هم ایمان نمی‌آورند، زیرا عدم فرمانبری آنان از ناآگاهی و بی‌اطلاعی نیست، بلکه از روی تکبر، لجاجت و حسادت است و انسان لجوج با دلیل قانع نمی‌شود. خداوند متعال در آیات متعدد خصوصیات یهود و نصارا را به طور مفصل برای ما بیان نموده است تا آنان را بشناسیم و بدانیم که آنان دوست ما نیستند، هیچ‌گاه به حقانیت دین ما اعتراف نمی‌کنند و حتی در صدد نابودی هویت و فرهنگ اسلامی و جوانان ما هستند و برای رسیدن به اهداف خود از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند.

در ادامه‌ی آیه خداوند متعال به پیامبرش فرمود: تو از قبله‌ی آنان تبعیت نمی‌کنی تا مسلمانان بدانند دین اسلام از دین یهودیت و مسیحیت جداست و هیچ‌گاه نباید مسلمانان از فرهنگ و آیین آنان تقلید کنند.

* نکته ۲: یهودیان به طرف صخره‌ی بیت‌المقدس، مسیحیان به طرف مشرق و مسلمانان به طرف کعبه نماز می‌خوانند. هیچ یک از پیروان این سه آیین حاضر نیستند از قبله‌ی دیگری تبعیت کنند. هرچند در ظاهر، عمل آنان مثل هم است، ولی در حقیقت بسیار با هم تفاوت دارند. تبعیت نکردن یهودیان و مسیحیان از قبله‌ی یکدیگر در اثر عداوتی است که بین آنان وجود دارد و تبعیت نکردن آنان از قبله‌ی مسلمانان نیز در اثر رقابت و لجاجت‌شان است که در هر صورت از فرمان الهی تخلف می‌کنند، ولی تبعیت نکردن مسلمانان از قبله‌ی آنان بخاطر اجرای دستور خداست نه انگیزه‌ی دیگر.

﴿ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ ﴿١٤٦﴾

کسانی که ما کتاب آسمانی به آنان داده‌ایم او را چنان می‌شناسند که پسران‌شان را می‌شناسند. و بی‌شک گروهی از آنان حق را کتمان می‌کنند در حالی که می‌دانند. (۱۴۶)

* نکته ۱: هر پدری فرزند خود را از سایر مردم تشخیص داده و در شناخت او به شک و تردید نمی‌افتد. شناخت یهود و نصارا نسبت به رسول الله ﷺ کمتر از شناخت پدر نسبت به فرزندش نیست، زیرا به اندازه‌ای نشانه‌های رسول خاتم در کتاب آسمانی‌شان آمده که جای هیچ شک و تردیدی برای آنان باقی نگذاشته است، ولی باز هم آن را انکار می‌کنند!

* نکته ۲: خداوند متعال در انتهای آیه، کتمان آگاهانه را تنها به گروهی از اهل کتاب نسبت داد و همه‌ی آنان را به ارتکاب این عمل ناجوانمردانه متهم نکرد و کسانی که ناآگاهانه حق را انکار می‌کنند از کسانی که عمداً و با آگاهی کامل حق را کتمان می‌کنند، جدا نمود. کسی که قرآن را با دقت مطالعه کند، متوجه می‌شود که این انصاف حتی در قبال دشمنان نیز رعایت شده و به مسلمانان نیز دستور داده است تا در مقابل دشمنان انصاف را رعایت کنند. خداوند متعال فرموده است: «يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِ اللَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۗ أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.»^ط (ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید. مبدا دشمنی با قومی شما را وادار کند که عدالت نکنید! عدالت کنید که به تقوا نزدیک‌تر است و تقوای الله پیشه کنید که الله به آنچه انجام می‌دهید آگاه است).

﴿ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴾ ﴿١٤٧﴾

حق از جانب پروردگار توست، پس هرگز در زمره‌ی تردیدکنندگان مباش. (۱۴۷)

* نکته: در این آیه به رسول الله ﷺ و مؤمنان یادآور شده که هر چه از جانب پروردگار برای آنان نازل شده حق است، تا همچون اهل کتاب به خود تردید راه ندهند و تحت تأثیر عملکرد آنان قرار نگیرند.

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۗ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

و برای هر گروه قبله‌ای است که به سمت آن رو می‌کند، پس در انجام کارهای خیر از یکدیگر پیشی بگیرید. هر کجا باشید الله همه‌ی شما را می‌آورد. بدون شک الله بر هر چیزی تواناست. (۱۴۸)

* نکته: سنت خدا بر این است که در این جهان، اختلاف ادیان و تنوع افکار وجود داشته باشد و چه بسا پیرو یک آیین باطل، بر اساس تعصبی که دارد، با هیچ دلیلی حاضر نباشد دست از آیین باطل خود بردارد و از حق تبعیت کند. در چنین شرایطی اهل اسلام، به جای جدل بی‌نتیجه و اتلاف وقت، باید به اعمال خیر روی بیاورند و در انجام آن از یکدیگر سبقت گیرند. «خیر» عکس «شر» است و در اینجا به صورت مطلق ذکر شده و شامل تمام کارهای نیکی که در آن رضای خدا و خدمت به خلق خدا است، می‌شود. در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مائده نیز همین معنا تکرار شده است.

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۗ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ ۗ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

و از هر جا که بیرون رفتی، پس چهره‌ات را به سمت مسجدالحرام کن و بدون شک آن حق است از جانب پروردگارت. و الله ذره‌ای از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست. (۱۴۹)

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۗ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ۗ لِغَلَا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَنَّيْ عَلَىٰ كُفْرِهِمْ ۗ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾

و از جایی که خارج شدی، روی خود را به سمت مسجدالحرام کن. و هر جا بودید روی خود را به آن سمت کنید تا برای مردم علیه شما حجّتی باقی نماند. مگر کسانی از آنها که ستم کردند، پس از آنان نترسید و از من بترسید. و تا این‌که نعمت خود را بر شما به کمال برسانم و تا هدایت شوید. (۱۵۰)

* نکته ۱: خداوند متعال در این آیه سه هدف برای تغییر قبله بیان می‌نماید:

۱. اتمام حجّت بر مردم تا عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.
۲. نعمت خود را در حق مؤمنان به کمال برساند، زیرا تغییر قبله، دلیلی دیگر بر حقانیت دین اسلام است.

۳. مؤمنان با دیدن این نشانه‌ها بر یقین‌شان افزوده شده و در مسیر هدایت قرار گیرند.

* سؤال: چرا حکم روی کردن به سوی قبله سه بار در سه آیه (آیات ۱۴۴، ۱۴۹ و ۱۵۰) تکرار شده است؟

جواب: این مسأله سه بار تکرار شده تا هر بار زاویه‌ای از موضوع را بیان کند:

در موضوع تغییر قبله، رسول الله ﷺ و اهل کتاب دو طرف اصلی قضیه هستند. در آیه‌ی ۱۴۴ تکلیف هر یک از آنان را مشخص نموده است؛ از یک طرف رسول الله ﷺ آرزو داشت قبله تغییر کند و از طرفی اگر قبله تغییر می‌کرد، اهل کتاب زبان به طعن می‌گشودند، لذا به رسول الله ﷺ و سپس امتش فرمود: شما هر جا بودید به سوی مسجد الحرام رو کنید و به اهل کتاب گفت: شما می‌دانید که آن حق و از جانب خداست و در مقابل طعنه‌های احتمالی، خداوند از آنچه انجام می‌دهید ذره‌ای غافل نیست.

پس از تغییر قبله و موضع خصمانه‌ی اهل کتاب، ممکن است برخی از منافقان و مسلمانان سست ایمان، به تقلید از اهل کتاب، زبان به طعنه بگشایند و اقدام به شبهه پراکنی کنند که در آیه‌ی ۱۴۹ روی سخن را متوجه آنان کرد و آنان را تهدید نمود که خدا از حال و وضع شما نیز غافل نیست.

پس از تهدید اهل کتاب، منافقان و مسلمانان سست ایمان، خداوند متعال در آیه‌ی ۱۵۰ اهداف خود را از تغییر قبله بیان نمود.

* نکته ۲: منظور از «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» معاندینی هستند که با وجود استدلال‌های قوی، همچنان بر موضع باطل خود اصرار می‌ورزند و بخاطر موضع خصمانه با طرف مقابل، حاضرند دست به هر کاری بزنند. در هر جامعه‌ای چنین افرادی وجود دارند و اگر دعوتگر از چنین افرادی واهمه داشته باشد، دعوت موفق نخواهد داشت. دعوتگران مؤمن بر خدا توکل دارند و ترس ایشان تنها از اوست و به این یقین دارند که انسان‌ها به ذات خود، منبع خیر و شر نیستند.

﴿ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴾ ﴿١٥١﴾

همان‌گونه که در میان شما پیغمبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را تزکیه می‌کند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما آموزش می‌دهد. (۱۵۱)

* نکته ۱: خداوند متعال در آیه‌ی قبل برخی از الطاف خود را از قبیل اتمام نعمت بر مؤمنان و نشان دادن راه هدایت برای آنان بیان نمود و در این آیه موارد دیگری از الطاف بی‌کرانش را ذکر می‌نماید که عبارت است از: فرستادن پیغمبر از میان خودشان، آموزش کتاب الهی و

* نکته ۲: خداوند متعال در این آیه پنج رسالت رسول خدا ﷺ را بیان نموده است:

۱. آیات خدا را بر مردم تلاوت کند.
۲. آنان را از خصایص ناپسند، پاک و تزکیه نماید.
۳. کتاب خدا را به آنان آموزش دهد.
۴. نحوه‌ی اجرای دستورات قرآن را که همان حکمت است، به آنان آموزش دهد.
۵. سایر آموزه‌ها را که از کانال وحی (غیر از قرآن) و از طریق تدبر در قرآن کسب کرده است، به مردم آموزش دهد.

* نکته ۳: علاوه بر این آیه، در سه آیه‌ی دیگر نیز رسالت رسول الله ﷺ تکرار شده است که عبارتند از: آیه‌ی ۱۲۹ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی آل عمران و آیه‌ی ۲ سوره‌ی جمعه. در سه آیه از آیات چهارگانه، ابتدا تزکیه و سپس تعلیم کتاب و حکمت آمده است و در یک مورد، ابتدا تعلیم کتاب و حکمت و سپس تزکیه ذکر شده است. در سه آیه‌ای که تزکیه بر تعلیم کتاب و حکمت مقدم شده است، از قول خداوند متعال و در آیه‌ی که تعلیم کتاب و حکمت بر تزکیه مقدم شده است، از قول پیامبر ابراهیم علیه السلام می‌باشد.

در سه موردی که ابتدا تزکیه و سپس تعلیم کتاب و حکمت آمده است، در مقام بیان لطف و منت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است. زمانی لطف و منت خداوند بر شخص کامل می‌شود و به خوشبختی می‌رسد که با داشتن تزکیه، آموزه‌های کتاب و حکمت را یاد بگیرد. کسی که آموزه‌های کتاب و حکمت را یاد گرفته، ولی خود را تزکیه نمی‌نماید، آن آموزه‌ها نمی‌تواند او را به خوشبختی جاودان برساند. و از آن جهت که خداوند متعال دنبال رشد بندگانش است، تزکیه را بر تعلیم مقدم داشته است

اما تقدیم تعلیم بر تزکیه در دعای پیامبر ابراهیم علیه السلام است که از خداوند متعال برای امت رسول الله ﷺ درخواست نموده است. او امنیت در شهر مکه، وجود روزی فراوان در آن، بعثت پیامبر خاتم، آموزش کتاب و حکمت و تزکیه را از خداوند متعال می‌خواهد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود توجه پیامبر ابراهیم به اسباب رشد و اسباب رسیدن به خوشبختی است که در اختیار مردم قرار بگیرد. تعلیم کتاب و حکمت یکی از اسباب رشد است که وجود آن به اراده‌ی خدا بستگی دارد و پیامبر ابراهیم می‌تواند آن را از خدا تقاضا کند، ولی تزکیه، نتیجه‌ی یادگرفتن کتاب و حکمت می‌باشد و به اراده‌ی شخص بستگی دارد. کسی که خواهان تزکیه است به آن دست می‌یابد و کسی که

خواهان آن نیست، از دسترسی به آن محروم می‌گردد. پیامبر ابراهیم چون دنبال اسباب رشد است، تعلیم را بر تزکیه مقدم نموده است.

* نکته ۴: از این آیه فهمیده می‌شود مردم جامعه‌ای که خواهان رشد و ترقی و دست یابی به مکارم اخلاقی و ارزش‌های انسانی هستند، باید روی به فراگیری علم و دانش بیاورند. نیز فهمیده می‌شود جامعه‌ای که در آن علم و دانش فراگیر است، ولی مردم آن خواهان ارزش‌های انسانی و اخلاق زیبایی اسلامی نیستند، هیچ‌گاه تبدیل به جامعه‌ی رشد یافته و پیشرفته نمی‌شوند هرچند از نظر صنعت و تکنولوژی توسعه یافته باشند.

﴿ فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴾ ﴿۵۲﴾

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و برایم سپاس گذارید و به من کفر نورزید! (۱۵۲)

* نکته: پرداختن به دو عمل ذکر و شکر و اجتناب از کفر و کفران از مهمترین وظایف بندگی است. خداوند متعال انسان را آفریده است و دوست دارد بنده‌اش او را یاد کند. ابوهیره رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: خداوند متعال می‌فرماید: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأِ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً.»^۱ ترجمه: (من با بنده‌ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می‌نمایم. هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم. اگر تنهایی مرا یاد کند، من هم او را تنهایی یاد می‌کنم و اگر مرا میان جمعی یاد کند، من هم او را میان جمعی بهتر از آن یاد می‌کنم و اگر به اندازه‌ی یک و جب به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک گز به او نزدیک می‌شوم و اگر به اندازه‌ی یک گز به من نزدیک شود، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله باز کردن دو دوست) به او نزدیک می‌شوم و اگر قدم زنان به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او خواهم آمد).

﴿ يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾ ﴿۵۳﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از صبر و نماز یاری بجوئید. قطعاً الله با صابران است. (۱۵۳)

* نکته: این آیه مؤمنان را به صبر و نماز توصیه می‌کند. قبل از این آیه، موضوع تغییر قبله و طعن‌های سفیهان مطرح شده که مستلزم صبر است و پس از این آیه، مبحث جنگ و جهاد در راه خدا و آزمون‌های

الهی مطرح شده است که باز صبر می‌طلبید. انسان مؤمن باید هنگام مشکلات صبر پیشه کند و به سوی نماز و راز و نیاز با خدا روی آورد.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مُردگان نگوئید! بلکه زندگانند، ولیکن شما درک نمی‌کنید.
(۱۵۴)

* نکته ۱: تحویل قبله در سال دوم هجری (ماه رجب یا شعبان) رخ داد و اولین جنگ میان اسلام و کفر نیز در همین سال (ماه مبارک رمضان) اتفاق افتاد. آیات ۱۴۲ تا ۱۵۲ به موضوع تحویل قبله اختصاص داده شد و پس از اتمام بحث تحویل قبله، به موضوع جنگ و جهاد در راه خدا پرداخت تا مسلمانان برای جنگ بدر و جنگ‌هایی که پس از آن اتفاق خواهد افتاد، آمادگی پیدا کنند.^۱

* نکته ۲: انسان مؤمن دین خدا را بر حیات خویش مقدم می‌دارد و برای تقویت آن حاضر می‌شود جان خود را نیز فدا کند. کسی که جان خود را برای خدا و در راه خدا تقدیم کرد، خداوند متعال به او حیاتی دیگر می‌بخشد و به او رزق و روزی می‌دهد. انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، وَأَنَّ لَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ، غَيْرُ الشَّهِيدِ، فَإِنَّهُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ، فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكَرَامَةِ». ^۲ ترجمه: (هر کس وارد بهشت شود، نمی‌خواهد به دنیا برگردد هر چند که تمام آنچه روی زمین است، به او داده شود جز شهید. او چون مقام رفیع خویش را در بهشت مشاهده کند، دوست دارد به دنیا برگردد و ده بار دیگر در راه خدا کشته شود). حیات و رزقی که خداوند متعال برای شهید در حیات برزخ در نظر گرفته است، همچون زندگانی دنیای ما نیست، لذا برای ما انسان‌ها قابل درک نیست. از این جهت خداوند متعال فرمود: (وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ).

* نکته ۳: زمانی که کسی از دنیا رفت، مردم به او «مُرده» می‌گویند یا او را «مُرده» تصور می‌کنند، ولی خداوند متعال در این آیه و در آیه‌ی ۱۶۹ سوره‌ی آل عمران در مورد شهید فرمود: نه به او مُرده بگوئید و نه او را مُرده تصور کنید!

۱ - نگا: التحرير والتنوير (۵۲/۲-۵۳).

۲ - متفق عليه.

* نکته ۴: بنابر گفته‌ی خداوند متعال، ما مسلمانان معتقدیم شهیدان در حیات برزخ زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند و در آنجا مسرور و شادمانند، ولی از کیفیت و چگونگی آن هیچ اطلاعی نداریم؛ البته منظور این نیست که آنان همچون گذشته در دنیا هستند و صدای ما را می‌شنوند. شخص پس از شهید شدن، در زمین دفن می‌شود و اموال او به عنوان میراث تقسیم می‌شود و همسران آنان می‌توانند مجدداً ازدواج نمایند، زیرا زنده بودن آنان مربوط به حیات برزخ است که جدای از زندگی ماست.

﴿وَلَنْبَلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرَاتِ ۗ وَكَثِيرٍ مِّنَ الصَّابِرِينَ﴾

و قطعاً ما شما را با مقداری از ترس، گرسنگی، کم شدن از اموال و افراد و ثمرات آزمایش می‌کنیم و به صابران بشارت بده! (۱۵۵)

* نکته: کلمه «شیء» به معنی «چیزی، قسمتی و مقداری» می‌باشد. خداوند متعال در این آیه با تأکید خبر می‌دهد که حتماً شما را مورد آزمایش قرار می‌دهیم. چون انسان ضعیف و این خبر برای او نگران کننده است، در ابتدای آن «شیء» گفته تا از نگرانی او کاسته شود.

* سؤال: چرا از میان موارد آزمایش، ترس را پیش از همه ذکر شده است؟
جواب: زیرا اساسی‌ترین نیاز هر انسان امنیت است. کسی که امنیت ندارد، نمی‌تواند در زندگی آسایش داشته باشد، اگر چه از نظر امکانات تأمین باشد.

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

کسانی که هرگاه مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما متعلق به خداییم و به سوی او باز می‌گردیم! (۱۵۶)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل مواردی که مردم با آن امتحان می‌شوند ذکر شده و در پایان آیه به صابران مژده می‌دهد. در این آیه بیان می‌شود که صابران چه کسانی هستند و در آیه‌ی بعد مواردی که به صابران بشارت داده می‌شود، بیان شده است.

* نکته ۲: بلا و مصیبت مخصوص مسلمانان یا قشر خاصی نیست. هر کس که در این دنیا زندگی می‌کند، مؤمن باشد یا غیر مؤمن، به انواع مصایب و مشکلات مبتلا می‌گردد و طعم تلخ آن را می‌چشد. اما کسی

که مؤمن است و هنگام مصیبت صبر پیشه می‌کند، از آن مصایب فوایدی برای او حاصل می‌شود از قبیل: کسب ثواب، محو شدن گناهان، کاسته شدن فشار روحی، رفع درجه در بهشت و خشنودی خدا. این امتیازات برای غیر مؤمن و یا مؤمنی که هنگام مصیبت صبر پیشه نمی‌کند وجود ندارد. از صهیب بن سنان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ، فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَاءٌ، صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ».^۱ ترجمه: (کار مؤمن شگفت‌آور است. همه‌ی کارش برایش خیر است و این ویژگی جز برای مؤمن برای هیچ کس نیست؛ اگر نعمت و خوشی به او برسد، سپاس و شکر آن را به جای می‌آورد و همین نعمت برای او خیر است و اگر ضرر و آسیبی به او رسید، صبر می‌کند و این هم برای او خیر است). کسی که هنگام مصیبت زبان اعتراض بر خداوند می‌گشاید، نه تنها اجری ندارد، بلکه ممکن است ایمانش را در ورطه‌ی نابودی قرار دهد. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»^۲ ترجمه: (کسی که هنگام مصیبت بر سر و صورت خود بزند و گریبانش را پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد، از ما نیست).

* سؤال: صابران چه کسانی هستند؟

جواب: صابران کسانی هستند که هنگام مصیبت، خدا را به یاد می‌آورند و با گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» رضایت خود را نسبت به تقدیرات الهی اعلان می‌کنند و می‌دانند که تحت مالکیت خدا هستند. آنان معتقدند خداوندی که صاحب و مالک تمام چیزهاست هر طور که بخواهد می‌تواند در مخلوقاتش دخل و تصرف کند و هیچ کس حق اعتراض بر او را ندارد. آنان می‌دانند که خودشان هم از آن خدایند و پس از گذراندن عمرشان، دوباره به سوی خدا بر می‌گردند و مورد محاسبه و حساب و کتاب قرار می‌گیرند، لذا خود را برای آن روز آماده می‌کنند و علاوه بر داشتن باور صحیح، کرداری پسندیده و گفتاری سنجیده دارند، در حق کسی ظلم نمی‌کنند و حقوقی را که بر گردن دارند، اعم از حقوق خدا و حقوق بندگان خدا، رعایت می‌کنند. چنین کسانی لایق بشارت از جانب الله از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، صلوات و رحمت‌های الله نصیب‌شان می‌شود و هدایت یافته هستند.

۱ - صحیح مسلم حدیث ۲۹۹۹.

۲ - متفق علیه.

* نکته ۳: در صحیح مسلم روایت شده است که ام سلمه -رضی الله عنها- همسر بزرگوار رسول خدا ﷺ گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: هر بنده‌ای که مصیبتی به او برسد و این دعا را بخواند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مُصِيبَتِي، وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا». ترجمه: (ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، خدایا! در مقابل مصیبتی که به من اجر و پاداش بده و بهتر از آن را برایم جایگزین کن)، خداوند متعال در مقابل مصیبتش به او اجر می‌دهد و بهتر از آن را برایش جایگزین می‌کند. سپس ام سلمه می‌گوید: وقتی که همسرم ابوسلمه وفات کرد، من این دعا را خواندم و خداوند متعال بهتر از او را برای من جایگزین نمود و رسول خدا ﷺ به خواستگاری من آمد.^۱

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُمْتَدُونَ﴾

آنان صلوات و رحمتی از جانب پروردگارشان نصیبشان می‌شود و آنان همان هدایت شدگان هستند. (۱۵۷)

* نکته: «صلوات» جمع «صلاة» و به معنی دعا می‌باشد.^۲ زمانی که نسبت به کسی خیرخواهی و در حق او دعای خیر شود، به آن «صلاة» می‌گویند. خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».^۳ ترجمه: (از اموال آن‌ها صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن، آنان را پاک سازی و پرورش دهی، و برای آنان دعا کن که دعای تو مایه‌ی آرامش آن‌ها است و خداوند شنوا و دانا است.) زمانی که «صلاة» به خدا نسبت داده می‌شود به معنی لطف، رحمت، احسان، مغفرت و تزکیه است که خداوند متعال به وسیله‌ی آن می‌خواهد به بنده‌اش خیر و خوبی برساند.^۴ در شریعت اسلام به نمازی که می‌خوانیم نیز «صلاة» گفته شده، زیرا در آن دعا و تسبیحات و قرائت قرآن و رکوع و سجود است که برای بنده‌ی نمازگزار سراسر خیر و خوبی به همراه دارد.

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾

۱ - صحیح مسلم حدیث ۹۱۸.

۲ - معجم مقاییس اللغة (۳/۳۰۰).

۳ - توبه/۱۰۳.

۴ - نگا: التحریر والتنویر (۲/۵۷-۵۸).

بدون شک صفا و مروه از شعائر خداست. پس هر کس حج خانه و یا عمره را به جای آورد، پس ایرادی بر او نیست که به آن دو طواف کند. و هر کس با طیب خاطر کار نیکی را انجام دهد، پس خداوند سپاسگزار و داناست. (۱۵۸)

* نکته ۱: برخی از مردم بنابر میراث باقی مانده از جاهلیت، تصور می‌کردند هر کس میان صفا و مروه سعی کند گناه‌کار است، خداوند متعال، این پندار غلط را در این آیه تصحیح می‌نماید. سعی میان صفا و مروه جزو مناسک حج و از زمان پیامبر ابراهیم علیه السلام بوده است و بنابر گفته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله این عمل، یادگار عمل هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام است که جهت یافتن آب، هفت بار میان دو کوه صفا و مروه چرخید.^۱ روزی عروه بن زبیر رضی الله عنه از خاله‌اش، ام المؤمنین عایشه -رضی الله عنها- درباره‌ی این آیه پرسید و گفت: بخدا سوگند اگر کسی بین صفا و مروه سعی نکند، برایش گناهی نیست. عایشه -رضی الله عنها- فرمود: ای خواهرزاده، سخن بدی به زبان آوردی! اگر اینگونه بود که شما تفسیر کردید، خداوند می‌فرمود: «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا»، ولی آیه فوق، در مورد انصار نازل شد. آنان قبل از اینکه مسلمان شوند، برای بت منات که در مُشَلَّل^۲ قرار داشت، احرام می‌بستند و کسی که احرام می‌بست، سعی بین صفا و مروه را گناه می‌دانست. هنگامی که مسلمان شدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد پرسیدند و گفتند: ای رسول خدا، ما سعی بین صفا و مروه را گناه می‌دانستیم. در پاسخ آن‌ها، خداوند این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ..» عایشه -رضی الله عنها- همسر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله که یکی از دانشمندان بزرگ اسلام است در ادامه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با عمل خود، سعی بین صفا و مروه را فرض گردانید. پس هیچ کس حق ندارد آن را ترک نماید.^۳

* نکته ۲: عبارت «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» که در آخر آیه آمده است بر امور مستحبی دلالت دارد که یک شخص به اختیار خود و به منظور کسب ثواب بیشتر انجام می‌دهد. خداوند متعال آن را از رحمت خویش و برای ارتقای سطح ایمانی بندگانش و رفع درجه‌ی آنان در بهشت قرار داده است. امور مستحب در بسیاری از عبادات وجود دارد، همچون نمازهای مستحب که علاوه بر نمازهای پنجگانه وجود دارد.

۱ - صحیح بخاری حدیث ۳۳۶۴.

۲ - دامنه‌ی کوهی است که از آنجا به سوی محلی به نام قدید سرازیر می‌شدند.

۳ - صحیح بخاری حدیث ۱۶۴۳.

روزه‌های مستحب که علاوه بر روزه رمضان وجود دارد. صدقات مستحب که علاوه بر زکات واجب وجود دارد. حج مستحب که علاوه بر حج واجب وجود دارد.

* نکته ۳: در پایان آیه دو صفت «شاکر» و «علیم» آمده است. «شاکر» کسی است که نه تنها احسان و تلاش دیگران را نادیده نمی‌گیرد، بلکه آن را به بهترین شکل پاسخ می‌گوید و «علیم» کسی است که از احوال و شرایط اطلاع کافی دارد و عمل دیگران بر او مخفی نمی‌ماند. شخصی که می‌خواهد بعد از تکالیف واجب، امور مستحب را نیز انجام دهد و متحمل زحمات بیشتر شود با مشاهده این دو صفت زیبای خداوند، با اطمینان خاطر بیشتر به مستحبات روی می‌آورد، زیرا می‌داند که خدا شاکر و علیم است.

* نکته ۴: حج یکی از ارکان اسلام است و بر شخصی که توانایی دارد واجب است در عمر یک بار این فریضه را به جای بیاورد. مناسک حج در ماه ذی الحجه انجام می‌شود. کسی که توانایی رفتن به حج ندارد، اما توانایی انجام عمره را دارد، مستحب و بنابر قول دسته‌ای از علما واجب است که عمره را به جای بیاورد.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴾

قطعاً کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را که از دلیل‌های روشن و هدایت نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم روشن ساختیم، چنین کسانی خداوند آنان را لعنت می‌کند و همه‌ی لعن‌کنندگان نیز بر آنان لعنت می‌فرستند. (۱۵۹)

* نکته ۱: خداوند متعال انسان را آفرید و دنیا را برای او میدان آزمایش قرار داد و بهشت را جایگاه کسی قرار داد که از این آزمایش سربلند بیرون آید و جهنم را برای کسی قرار داد که اسیر هوای نفس شده و خود را آلوده سازد. در باطن هر انسانی هوای نفس وجود دارد که او را به سوی شهوات سوق می‌دهد و از طرفی دیگر شیطا‌تین جن و انس نیز در تلاش‌اند تا انسان را به گمراهی بکشانند، به این دلیل خداوند متعال برای حفظ بندگانش از گمراهی و نمایاندن مسیر هدایت به آنان، پیامبران زیادی فرستاده و چندین کتاب نازل نموده است. اما پیامبران همچون سایر انسان‌ها، پس از گذراندن عمر خویش از این دنیا می‌روند و تنها چیزی که بندگان خدا به وسیله‌ی آن می‌توانند راه هدایت را پیدا کنند کتاب خدا است. اکنون باید کتاب خدا در دسترس همگان قرار گیرد و فرصت فراگیری آن برای همه میسر باشد، ولی

برخی از علمای یهود و نصارا کتاب آسمانی را میان خود منحصر کردند و به هر کسی اجازه نمی‌دادند از کتاب خدا سر در بیاورد، لذا به راحتی آیات خدا را کتمان می‌کردند. آن دانشمندان دینی دست به کار خطرناک دیگری نیز می‌زدند و آن تحریف کتاب آسمانی بود که در آیه‌ی ۷۹ همین سوره به این قضیه اشاره شده است.

* نکته ۲: مسلمانان از سده‌های اول تلاش می‌کردند قرآن را در جهان گسترش دهند تا آن را از انحصاری بودن خارج کنند. بسیاری از مسلمانان قرآن را حفظ می‌کردند و بدون توجه به ملیت، زبان یا محدوده‌ی جغرافیایی، آن را در دسترس همگان قرار می‌دادند. آنان مراکز علمی فراوانی جهت گسترش علوم قرآنی در مناطق مختلف همچون کوفه، بصره، حمص، فلسطین و مصر تأسیس کردند و این روند تاکنون در جهان اسلام ادامه دارد و مراکز علمی و کلاس‌های حفظ قرآن کریم و حتی کلاس‌های آموزش قرآن و مکتب‌خانه‌ها در این راستا تلاش می‌نمایند.

* نکته ۳: ابوهریره رضی الله عنه یکی از صحابه بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ، وَلَوْلَا آيَاتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُونَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» إِلَى قَوْلِهِ «الرَّحِيمِ» إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانُوا يَسْأَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْأَنْصَارِ كَانُوا يَسْأَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانُوا يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَبْعِ بَطْنِهِ، وَيَحْضُرُ مَا لَا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لَا يَحْفَظُونَ.»^۱ ترجمه: (مردم می‌گویند ابوهریره در روایت حدیث زیاده‌روی کرده است!! اگر این دو آیه در کتاب خدا نبود، هیچ حدیثی را روایت نمی‌کردم. سپس این دو آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» تا «الرَّحِيمِ» برادران مهاجران در بازار مشغول تجارت بودند و برادران انصار ما هم مشغول کشاورزی. اما ابوهریره کاری نداشت و همیشه همراه پیامبر بود و فقط به سیرشدن شکمش بسنده می‌کرد و دنبال علم و دانش بود. جایی که بقیه حاضر نبودند، او حضور داشت و آنچه را که دیگران حفظ نمی‌کردند، او حفظ می‌کرد.

* نکته ۴: «یکتُمون» که در این آیه آمده، فعل مضارع است و بر حال و آینده دلالت دارد و شامل تمام اهل کتاب در زمان حال و آینده می‌شود. مسلمانی که حقیقت را کتمان کند نیز مشمول این آیه می‌گردد. همچنین از این آیه پی می‌بریم اهل کتاب پیوسته در تلاشند آیات خدا در تورات و انجیل را از مردم پنهان

کنند. فعل «یلعنهم» نیز به شکل مضارع آمده است، یعنی همان گونه که آنان پیوسته آیات خدا را انکار می کنند، خدا و لعنت کنندگان هم پیوسته آنان را لعنت می کنند.

سؤال: منظور از «یلعنهم اللاعنون» چه کسانی هستند؟

جواب: به هر کسی که لعنت می کند «لاعن» (لعنت کننده) گفته می شود. لعنت کنندگان شامل چند دسته می شوند:

۱. الله

۲. ملائکه.

۳. علمای متدینی که می دانند علمای غیر متدین احکام خدا را انکار می کنند.

۴. مردمی که می دانند احکام دین توسط علمای غیر متدین تحریف شده است.

لعنت به معنای دور شدن از خیر و خوبی و از رحمت خداست. آنان چون با کتمان آیات خدا، مردم را از رحمت خدا محروم ساخته اند، خود نیز مستحق همان مجازات قرار می گیرند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾

مگر کسانی که توبه کنند و راه صلاح را در پیش گیرند و آشکار سازند، پس توبه‌ی آنان را می پذیرم و من بسی توبه پذیر و مهربانم. (۱۶۰)

* نکته: هر کس چیزی را که خدا به عنوان بینه و هدایت نازل کرده است، از مردم کتمان کند، مورد لعنت قرار می گیرد، مگر کسی که این سه کار را انجام دهد:

۱. دست از این کار بردارد و از اعمال قبلی خود پشیمان باشد.

۲. فسادهایی را که از کتمان‌های گذشته به بار آورده اصلاح کند.

۳. از آن پس در رساندن احکام خدا به مردم کوشا باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾

بدون شک کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، بر آنان است لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم.

(۱۶۱)

* نکته: در آیات ۱۵۹ و ۱۶۰ تکلیف کسانی که آیات خدا را کتمان می‌کنند، مشخص نمود و در آیات ۱۶۱ و ۱۶۲ مجازات کسانی را بیان می‌نماید که آیات خدا به آنان می‌رسد، ولی دست از کفر خود بر نمی‌دارند و متکبرانه در مقابل آن می‌ایستند و با همان حالت از دنیا می‌روند.

* سؤال: کفر به چه معناست و چند نوع کافر وجود دارد؟

جواب: کفر در زبان عربی به معنای پوشاندن است. به کسی که چیزی را می‌پوشاند «کافر» یعنی پوشاننده گفته می‌شود. به کشاورزی که دانه‌های بذر را زیر خاک مخفی می‌کند نیز کافر گفته می‌شود.^۱ اما کفر در اصطلاح شرعی برعکس ایمان است و به کسی کافر گفته می‌شود که حقایق ایمانی را می‌پوشاند. کفر چهار نوع است:

۱. قلباً حقیقت را درک می‌کند، ولی بر آن سرپوش می‌گذارد که به آن کفر جحود می‌گویند.
۲. قلباً حقیقت را درک می‌کند، ولی با زبان آن را انکار می‌کند که به آن کفر معاند می‌گویند.
۳. در ظاهر و با زبان به حق اقرار می‌کند، ولی قلباً آن را قبول ندارد که به آن کفر نفاق می‌گویند.
۴. هم قلباً و هم با زبان حق را انکار می‌کند که به آن کفر انکار می‌گویند.^۲

وجه مشترکی که در همه‌ی این کفرها وجود دارد، لجابت و تکبر در مقابل حقیقت است، یعنی همان چیزی که ابلیس به وسیله‌ی آن مورد لعنت خدا قرار گرفت.

﴿ خَالِدِينَ فِيهَا لَا تُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴾

در آن ماندگارند، نه عذاب‌شان کم می‌شود و نه مهلت به آنان داده خواهد شد. (۱۶۲)

* نکته: دستیابی به خوشبختی دنیا و آخرت گرانباترین مرواریدی است که در صدف وقت و زمان یافت می‌شود. انسان تا زنده است فرصت دارد گذشته‌اش را جبران کند. مرگ سوت پایان زندگیست و پس از سوت پایان، جبران معنا ندارد. کسی که با کفر زندگی کرد و با کفر از دنیا رفت به اشدّ مجازات محکوم می‌شود. در این آیه و آیه‌ی قبل شش عقوبت برای کافران بیان شده است:

۱. لعنت خدا

۲. لعنت ملائکه

۱ - معجم مقاییس اللغة (۵/۱۹۱).

۲ - العین (۵/۳۵۶).

۳. لعنت عموم مردم
۴. ماندگاری در عذاب
۵. عدم تخفیف در عذاب
۶. عذاب پیوسته و بدون وقفه.

﴿وَاللَّهُ كَرِيمٌ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

و خدای شما خدای یگانه است. هیچ معبودی جز او نیست. رحمان و رحیم است. (۱۶۳)

* نکته: کافرانی که مستحق لعنت شدند و طعمه‌ی آتش جهنم گردیدند، به مسأله‌ای که در این آیه آمده است، ایمان نداشتند. اگر آنان به خداوند متعال و یگانگی او ایمان داشتند و دست نیاز را تنها به سوی او بلند و در پیشگاه او کرنش می‌کردند، هرگز به آن عقوبت‌های طاقت فرسا مبتلا نمی‌گشتند، زیرا انسان مؤمن، به وسیله‌ی توحید می‌تواند بیشترین سهم را از رحمت خداوند دریافت کند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

به راستی در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا حرکت می‌کنند تا به مردم سود برسانند و آنچه خداوند از آسمان آب نازل کرده که با آن زمین را پس از مردنش زنده نماید و انواع جنبندگان را در آن پراکنده کرده و در به چرخش در آوردن بادها و ابرهایی که بین زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است برای مردمانی که می‌اندیشند. (۱۶۴)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل معبود حقیقی برای مردم معرفی شد و در این آیه، نشانه‌هایی بیان می‌کند که انسان را به سوی این معبود حقیقی راهنمایی کند.

* سؤال ۱: اختلاف به چند معنا می‌آید؟

جواب: اختلاف به دو معنا می‌آید: ۱. جابه‌جایی ۲. تغییر کردن.

* سؤال ۲: منظور از اختلاف شب و روز چیست؟

جواب: منظور دو چیز است:

۱. اختلاف شب و روز در جابه‌جایی. بدین معنا که شب در پی روز و روز در پی شب می‌آید و این‌گونه همدیگر را دنبال می‌کنند. مردم می‌توانند در روز به کار و فعالیت و در شب به استراحت بپردازند. این اختلاف شب و روز با حرکت انتقالی زمین به دور خورشید حاصل می‌شود که از آن فصل‌ها نیز به وجود می‌آید. این معنا در آیه‌ی ۷۱ و ۷۲ سوره‌ی قصص آمده است.
۲. اختلاف شب و روز در تغییر زمان آن. بدین معنا که گاهی شب کوتاه و روز طولانی و گاهی روز کوتاه و شب طولانی می‌شود. این اختلاف شب و روز با حرکت وضعی زمین به دور خود حاصل می‌شود. این معنا در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی فاطر آمده است.

در بسیاری از آیات قرآن، نظم کلمات و عبارات به گونه‌ای است که در آن واحد، دو یا چند معنا را می‌رساند. برای رسیدن به معانی متعدد، به تدریج‌های زیاد و مستمر نیاز است. خداوند متعال ما را امر نموده تا در قرآن تدبر کنیم.^۱ بسیاری از کسانی که در قرآن تدبر می‌کنند، معانی جدیدی را از آیات کشف می‌کنند.

* نکته ۲: چرخش باد فواید بسیار زیادی برای بشر داشته و دارد؛ در قرن‌های گذشته کشتی‌ها توسط بادهای به حرکت در می‌آمده‌اند، بادهای آب دریا را مواج می‌کنند و به کمک ماه و حرکت جزر و مد، مانع از متعفن شدن دریا می‌شوند،^۲ بادهای ابرهایی که بین آسمان و زمین مسخر هستند را به حرکت در می‌آورند و به مناطق مختلف می‌برند تا هر جا امر خدا بود بارندگی شود و اگر باد، ابرها را به حرکت در نمی‌آورد باران فقط بر روی دریا می‌ریخت.

* نکته ۳: همه‌ی این جهان هستی گواه بر وجود و وحدانیت خداست و آثار رحمت او در تمام هستی هویدا است. در این آیه ۹ نشانه از نشانه‌های خدا بیان شده است. در پایان آیه از انسان‌ها خواسته شده تا در این نشانه‌ها تعقل کنند. هر چند این مسایل در زندگی بسیاری از مردم به صورت امری عادی در آمده، ولی شایسته است همچون کسی که برای نخستین بار می‌بیند به این نشانه‌ها نگاه کنند و در چگونگی آفرینش و فواید آن به تفکر بپردازد. دانشمندان بزرگ، طی سالیان درازی برای پی بردن به عجایب خلقت آسمان‌ها و زمین، گردش شب و روز، کشتی‌هایی که بر سطح دریا جریان دارند، آبی که از ابر می‌بارد، سبزه‌ها و درختانی که با آب باران از زمین خشک می‌روید، حیوانات و پرندگان که در خشکی و

۱ - محمد/۲۴.

۲ - بیش از سه چهارم کره‌ی زمین از آب تشکیل شده است و اگر آب دریا متعفن گردد، کره‌ی زمین محل مناسبی برای زندگی انسان‌ها نخواهد بود.

ماهی‌هایی که در دریا زندگی می‌کنند، حرکت بادها و ابرهایی که بین زمین و آسمان معلق هستند، تحقیقات بسیار زیادی انجام داده‌اند و با کشف فرمول‌هایی که بر این جهان حاکم است، به اختراعات بسیار مهمی از قبیل اتومبیل، هواپیما، فضاپیما، اقیانوس‌پیما و ... دست زده‌اند. هنوز نیز نکته‌های مجهول بسیاری وجود دارد که دانشمندان در صدد کشف آن هستند و امروزه در دانشگاه‌های سراسر دنیا رشته‌های گسترده‌ای از علوم تجربی و فیزیک راه اندازی شده و دانشجویها در آن رشته‌ها تحقیق و پژوهش انجام می‌دهند.

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿۱۶۵﴾ ﴾

و بعضی از مردم، غیر خدا را همتایان خدا می‌گیرند که آن‌ها را همچون خدا دوست دارند! و کسانی که ایمان آورده‌اند اوج حبشان برای خداست. و کسانی که ظلم کرده‌اند اگر ببینند آن زمانی که عذاب را مشاهده می‌کنند! این‌که تمام قوت و قدرت به دست خداست و الله دارای مجازات شدید است. (۱۶۵)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل نشانه‌هایی بیان شد که انسان را به سوی معبود حقیقی راهنمایی می‌کند و در این آیه از مردمی نام می‌برد که به این نشانه‌ها توجه نکرده و از معبود حقیقی به سوی معبودهای باطل روی آورده‌اند. دو آیه‌ی بعد نیز عاقبت تأسف بار آنان را به تصویر می‌کشد.

* سؤال ۱: «آنداد» به چه معناست؟

جواب: «آنداد» جمع «ند» است به معنای شبیه و مثل.^۱ به هر آنچه در اسم یا صفت یا عبادت برابر با خدا قرار گیرد، «ند» گفته می‌شود؛ خواه بت باشد یا انسان و یا هر موجود دیگر.

* نکته ۲: مشرکان در پرستش انداد حالت‌های مختلفی داشتند: عده‌ای از مشرکان معبودانی دیگر همچون بت‌ها و ستارگان و... را پرستش می‌کردند و در عین حال به وجود الله اعتراف داشتند و همه را در یک ردیف قرار می‌دادند.^۲ عده‌ای دیگر الله را به عنوان معبود بزرگ قبول داشتند، ولی بت‌ها را که نماد انسان‌های صالح بودند، پرستش می‌کردند تا به این وسیله خود را به خدای بزرگ نزدیک کنند.^۳ آیه‌ی

۱ - جمهرة اللغة (۱/۱۱۵).

۲ - عقیده تئلیت مسیحیان این‌گونه است.

۳ - سوره‌ی زمر آیه‌ی سه بر این مطلب اشاره دارد.

فوق هر دو گروه مشرکان را نکوهش می‌کند. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: من از رسول خدا پرسیدم: بزرگترین گناه نزد الله چیست؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ». ترجمه: (این که برای خدا همتایی قرار دهی، در حالی که او تو را آفریده است).^۱

* نکته ۳: زمانی که انسان از چیزی خوشش آمد، آن را دوست می‌دارد. دوست داشتن ممکن است معمولی و ساده یا بسیار شدید و عمیق باشد. اگر دوست داشتن چیزی، شدید و عمیق باشد تا جایی که حب آن از هر چیزی بیش‌تر باشد، در زبان عربی به «أشدَّ حب» تعبیر می‌شود. مشرکان معبودان باطل را پرستش می‌کردند و آن‌ها را بسیار دوست داشتند. خداوند متعال در این آیه مشرکان و مؤمنان را در دوست داشتن معبودشان با هم مقایسه می‌کند. مشرکان، انداد را همچون خدا دوست دارند، ولی مؤمنان نسبت به خدا اشدَّ حب دارند، زیرا وجود خود را از او می‌دانند و زندگانی خود را زیر سایه‌ی الطاف رحمت او می‌بینند.

* سؤال ۲: ممکن است انسان مؤمن، به غیر از خدا، اشخاص یا اشیای دیگر را نیز دوست داشته باشد. آیا این نوع دوست داشتن جایز است؟
جواب: دوست داشتن دو نوع است:

۱. دوست داشتن معمول بشری، همچون دوست داشتن پدر، فرزند، برادر، همسر، مال و ثروت، شغل و کار، خانه و منزل و... . این نوع دوست داشتن تا زمانی که میزان آن از دوست داشتن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و جهاد در راه او بیشتر نباشد، اشکالی ندارد. این مطلب در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی توبه آمده است.
۲. دوست داشتن موجودات به اعتقاد این‌که آن‌ها سهمی از خدایی دارند یا صفاتی دارند که ویژه‌ی خداست. این نوع دوست داشتن کم باشد یا زیاد، جایز نیست.

* نکته ۴: حرف «لو» در عبارت «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ» شرط است و عبارت: (کسانی که ظلم کرده‌اند، اگر عذابی را که در آخرت مشاهده خواهند کرد، ببینند)، اسم شرط است و جواب شرط حذف شده است. اگر مشرکان می‌توانستند عذابی که قرار است در آخرت دامنگیرشان شود، در دنیا مشاهده کنند، بدون شک اتفاقات خاصی رخ می‌داد، ولی آن اتفاقات را حذف کرده و کشف و فهم آن را

به ذهن خواننده واگذار نموده است. این یک نوع از سبک بیانی قرآن است که در زبان عربی مرسوم است و در زبان فارسی نیز وجود دارد. به طور مثال، به کسی گفته شود: تو که فلان کار را انجام داده‌ای، اگر ببینی آن روزی را که دستم به تو برسد با تو چه می‌کنم!

برخی از برداشت‌هایی که از این عبارت قرآن به ذهن خواننده می‌رسد، عبارت است از:

۱. عذاب قیامت بسیار وحشتناک و دارای هول و هراس فراوان است.
۲. مشرکان در روز قیامت وقتی عذاب را مشاهده کنند، از کار خود به شدت پشیمان می‌شوند.
۳. اگر مشرکان عذاب قیامت را جدی می‌گرفتند، با کرنش در مقابل بت‌ها، عمر خود را هدر نمی‌دادند.
۴. و ...

* نکته ۵: در قرائت دیگر به جای «یری»، «تری» آمده است. «وَلَوْ تَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ». در این قرائت، مورد خطاب پیامبر خدا و هر خواننده‌ی قرآن است و معنای آن چنین است: و تو ای خواننده! اگر ببینی کسانی که ظلم کردند، در روز قیامت، زمانی که عذاب را مشاهده می‌کنند، چه حالتی دارند!

* نکته ۶: آیه با این عبارت ختم شده است: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ». این عبارت هول و هراس روز قیامت را برای مشرکان دوجندان می‌کند، زیرا دیگر هیچ مانعی برای عذاب باقی نگذاشته است. برای انجام شکنجه سه رکن وجود دارد:

۱. شکنجه شونده: خداوند متعال در روز قیامت بار دیگر همه‌ی مردم را زنده و جمع می‌کند.
۲. وسیله و ابزار عذاب دادن: جهنم با تمام وسایل و امکانات وحشتناک و عجیب و غریبش ابزار عذاب است که برای مجرمان آماده شده است و تحت اختیار و اراده‌ی خدا قرار دارد.
۳. شکنجه کننده: خداوند متعال وعده داده مشرکان را عذاب می‌دهد. او قدرت این کار را دارد و قطعاً به وعده‌اش عمل می‌کند. تمام قوت و قدرت از آن خداست و دارای مجازات شدید است. این عذاب سخت زاییده‌ی دست خودشان بود، زیرا به آیات و احکامی که خداوند متعال برای هدایت‌شان در کتاب خود آورده بود، کمترین توجهی نمی‌کردند، بت‌ها و معبودان باطلی را که خود مخلوق و محتاج خدایند، همسان با خدا قرار داده بودند و همچون خدا آن‌ها را دوست می‌داشتند.

* نکته ۷: برای خداوند متعال در قرآن کریم هم صفات رحمت ذکر شده است و هم صفات عذاب. برخی از مردم تنها به صفات رحمت خدا توجه می‌کنند و از صفات عذاب غفلت می‌ورزند. این پندار غلط سبب

شده است مرتکب بسیاری از گناهان شوند و هیچ واهمه‌ای به خود راه ندهند، به گمان این که خدا آنان را می‌بخشد.

﴿ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴾

هنگامی که رهبران از رهروان (پیروان) اعلان برائت و بیزاری می‌کنند و عذاب را می‌بینند و تمام اسباب نجات از آنان قطع می‌شود. (۱۶۶)

* نکته: یکی از صحنه‌هایی که مشرکان در روز قیامت دارند این است که با سردهسته‌ها و بزرگان خود در دنیا که دین‌شان را از آنان می‌گرفتند، ملاقات می‌کنند و بین آنان مشاجره‌ای رخ می‌دهد. این آیه به توصیف این صحنه پرداخته است.

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴾

و مردمی که تبعیت می‌کردند، می‌گویند: کاش به دنیا بازگشتی داشتیم تا از آنان بیزاری می‌جستیم، چنان‌که از ما بیزاری جستند! این‌چنین خداوند اعمال‌شان را به آنان نشان می‌دهد تا مایه‌ی حسرت‌شان گردد و آنان به هیچ عنوان از آتش خارج نمی‌شوند. (۱۶۷)

* نکته ۱: مردم عوام که از سران کفر تبعیت کرده‌اند و در دنیا خدمتگذاران آنان بوده‌اند، در روز آخرت وقتی عذاب را مشاهده می‌کنند و به یقین می‌رسند که تمام اسباب نجات از آنان قطع شده است، به سمت رؤسای خود می‌روند تا شاید آنان بتوانند به دادشان برسند، ولی رؤسا از آنان می‌گریزند و اعلان بیزاری می‌کنند. وقتی می‌بینند که رؤسای‌شان نیز به دردشان نمی‌خورند، یأس مطلق آنان را در بر می‌گیرد و با بغض در مورد رؤسای‌شان می‌گویند: اگر بار دیگر به دنیا بر گردیم دیگر از آنان تبعیت نمی‌کنیم و مسیر خود را از آنان جدا می‌سازیم، همان‌گونه که اکنون آنان این کار را می‌کنند. همچنین خداوند متعال اعمال کفرآمیز آنان را که با توصیه‌های رؤسای‌شان انجام می‌دادند نشان‌شان می‌دهد تا بر حسرت‌شان افزوده شود و با چنین وضعیت روحی نامناسبی وارد آتش شده و هیچ‌گاه از آن خارج نخواهند شد.

* نکته ۲: انسانی که خداوند متعال به او عقل داده است، در قبال اعمالی که انجام می‌دهد، بازخواست می‌شود. عذر آوردن به این‌که دیگری او را گمراه کرده و یا او را به سوی فساد کشانده است، به هیچ وجه

در پیشگاه خداوند پذیرفته نمی‌شود، زیرا از انسان عاقل انتظار می‌رود عقل خویش را در انتخاب مسیر به کار بندد و پیرو بی‌چون و چرای دیگران نباشد. در روز قیامت مسئولیت اعمال هر کس بر عهده‌ی خودش گذاشته می‌شود و بر اساس آن محاسبه شده و جزای آن را می‌بیند.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلٰلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ﴾



ای مردم! از آنچه در زمین، حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. (۱۶۸)

* نکته ۱: در این آیه دو صفت «حلال و طیب» برای خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها بیان شده است. «طیب» متضاد «خبیث» است. علما این آیه و آیات مشابه را قاعده‌ی حلال و حرام در مورد خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی می‌دانند که شریعت در مورد آن‌ها سخنی نگفته است. هر آنچه طبع انسان‌ها از آن خوشش می‌آید و برای انسان منفعت خالص دارد یا منفعت آن بیشتر از ضررش است، طیب محسوب می‌شود و حلال است و هر آنچه با طبع انسان ناسازگاری دارد و برای جسم یا روان انسان کاملاً ضرر دارد یا ضرر آن بیشتر است، خبیث محسوب می‌شود و حرام است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «يَسْأَلُوْنَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبٰتُ...»^۱ (ترجمه: (از تو می‌پرسند چه چیزهایی برای‌شان حلال شده است، بگو: طیبات برای شما حلال شده است) و فرمود: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبٰتُ»^۲ (ترجمه: (امروز طیبات برای شما حلال شد).

* نکته ۲: خداوند متعال با عبارت «یا ایها الناس»، همه‌ی مردم را مورد خطاب قرار داده است که شامل غیر مسلمانان نیز می‌شود. خداوند متعال از آنان می‌خواهد از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال تناول کنند و به دنبال وسوسه‌های شیطان نروند. حلال‌خوری و پرهیز از وسوسه‌های شیطان سبب می‌شود درون شخص پاک باقی بماند و زمینه‌ی پذیرش ایمان در او ایجاد شود، ولی کسی که این دو اصل را رعایت نمی‌کند، دیر یا زود در فساد و فحشا غرق می‌شود و قلب او تیره و تار می‌گردد و درون آلوده مانع ایمان

۱ - مانده/۴.

۲ - مانده/۵.

آوردن و رشد و توسعه‌ی شخص می‌شود. چه زیباست که دعوتگران، مربیان و والدین موانع موجود بر سر راه رشد افراد و دانش‌آموزان و فرزندان‌شان را شناسایی کنند و در صدد رفع آن برآیند.

*** سؤال:** منظور از «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» چیست؟

جواب: منظور از خطوات شیطان، وسوسه‌هایی است که در ذهن و قلب شخص ایجاد می‌شود و اشتیاق او را نسبت به انجام کاری زیاد می‌کند، بدون این‌که به عاقبت آن بیندیشد. یکی از نشانه‌هایی که مشخص می‌شود یک شخص مورد وسوسه‌ی شیطان قرار گرفته این است که هنگام اقدام به عمل، زمانی را برای تأمل، تفکر و کسب آگاهی اختصاص نمی‌دهد، احساسات بر او غالب شده و عجلولانه به انجام کار تصمیم می‌گیرد و پس از اتمام کار، پشیمان شده و خود را بخاطر انجام آن کار ملامت می‌کند. این اقدام عجلولانه ممکن است در گفتار، رفتار و یا اعتقاد باشد. اکثر وسوسه‌های شیطان در ارتکاب شهوات، انجام محرمات، ترک واجبات و پایمال نمودن حقوق دیگران می‌باشد.

﴿ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾

در حقیقت او شما را به بدی‌ها و زشتی‌ها فرمان می‌دهد و از شما می‌خواهد چیزهایی به خدا نسبت دهید که نمی‌دانید. (۱۶۹)

*** نکته ۱:** در آیه‌ی قبل بیان شد که شیطان دشمن آشکار شماست و این آیه دشمنی او را اثبات می‌کند. دوستی یا دشمنی امری درونی است و هیچ‌کس نمی‌تواند از آن اطلاع پیدا کند. در تشخیص دوست یا دشمن باید به اعمال او و نتیجه‌ی آن توجه کرد. شیطان ما را به کارهای پر ضرر و قبیح دستور می‌دهد و از ما می‌خواهد تا ندانسته بر خدا دروغ ببندیم. دشمنی کسی که ما را به چنین کارهایی امر می‌کند، کاملاً آشکار است.

*** سؤال:** معنی دو کلمه‌ی «سوء» و «فحشاء» چیست؟

جواب: کلمه‌ی «سوء» اسم جامعی است و به هر عملی که در آن ضرر و آفت وجود دارد گفته می‌شود.^۱ ولی «فحشاء» به عملی گفته می‌شود که در آن قباحت و زشتی وجود دارد.^۲ به طور مثال، قتل یک عمل سوء است و زنا عمل فحشاء.

۱ - العین (۳۲۷/۷).

۲ - معجم مقاییس اللغة (۴۷۸/۴).

* نکته ۲: از عبارت «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» دانسته می‌شود تا زمانی که یقین حاصل نکرده‌ایم مطلبی از جانب خدا هست یا خیر، حق نداریم آن را به خدا نسبت دهیم و برای تشخیص گفته‌ی خدا از دیگری، هیچ راهی جز آگاهی از وحی (قرآن و سنت صحیح) وجود ندارد.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا أُولُو كَأَبِ ءِآبَائِهِمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾﴾

و چون به آنان گفته شود: از آنچه الله نازل کرده است پیروی کنید! می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هرچند پدران‌شان هیچ تعقلی نمی‌کردند و بر راه هدایت نبودند؟ (۱۷۰)

* نکته: در پایان آیه‌ی قبل بیان شد: انسان تا اطمینان حاصل نکرده که مطلبی از جانب خداست، نباید آن را به خدا نسبت دهد، ولی مشرکانی که تابع سران کفر بودند، دقیقاً عکس آن را انجام می‌دادند. هر چه را خدا فرموده، به خدا نسبت می‌دادند، به اسم خدا، بسیاری از حلال‌ها را حرام و بسیاری از حرام‌ها را حلال می‌نمودند^۱ و هر آنچه خدا به آن امر نموده را رها می‌کردند، چون آن فرموده‌ها را با آنچه که پدران‌شان بر آن یافته بودند، مخالف می‌دیدند!

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾﴾

و حکایت کسانی که کافر شدند، همچون کسی است که بر سر حیوان فریاد (نهییب) می‌زند که جز آوایی و صدایی نمی‌شنود. گزند، لال‌اند، کورند، لذا چیزی نمی‌فهمند! (۱۷۱)

* نکته: سوره‌ی بقره در مدینه نازل شده است. در مکه به مدت ۱۳ سال، برای مشرکان مکه و پیروان‌شان بیش از هزار آیه و دلیل نازل شد که یگانه معبود شما الله است، ولی کافران هنوز همتایانی را برای خدا قرار می‌دهند، آنان را به اندازه‌ی خدا دوست دارند، دنباله‌رو دسیسه‌های شیطانند، بر خدا دروغ می‌بندند، رسم خرافی پدران‌شان را بر آیات خدا ترجیح می‌دهند و... آنان در مقابل آیات قرآن و در مقابل کسی که آنان را به سوی حق دعوت می‌دهد، همچون چهارپایانی هستند که از دعوت او فقط داد و فریاد

می‌شنوند و معنایی را دریافت نمی‌کنند، گویی کردند و تا کنون هیچ آیه‌ای به گوش‌شان فرو نرفته است، گویی لال‌اند یا کور!! انگار چیزی برای تعقل ندارند!!

* سؤال: «دعاء» و «نداء» به چه معناست؟

جواب: این دو کلمه در معنا به هم نزدیک‌اند. «دعاء» یعنی صدا زدن شخصی به منظور متوجه نمودن او به سوی خود.^۱ و «نداء» یعنی صدا زدن با آواز بلند تا او را متوجه خود کند. در این آیه، دعاء و نداء صوت‌هایی هستند که چوپان‌ها هنگام چراندن حیوانات از آن استفاده می‌کنند. این اصوات ممکن است با داد زدن و توییح همراه باشد، ولی چیزی که به گوش گوسفندان می‌رسد صوت‌ها و صداهایی است که به ذات خود هیچ معنایی ندارند. البته گوسفندان گرچه معنی آن را نمی‌فهمند ولی با نوع اصوات و آواها و شدت و قلیق آن می‌دانند که باید چه کنند، ولی کافران همین اندازه نیز نمی‌دانند؛ از این جهت کافران از حیوانات نیز بدتر هستند. بدتر بودن کافران از چهارپایان در آیات ۱۷۹ سوره‌ی اعراف و ۴۴ سوره‌ی فرقان بیان شده است.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که روزی شما نموده‌ایم، بخورید و برای خدا سپاس گزارید، اگر تنها او را می‌پرستید. (۱۷۲)

* نکته: در آیه‌ی ۱۶۸ بیان نمود تا مردم از حلال‌های پاک‌ی که در زمین وجود دارد، تناول کنند و نگفت: پاک‌ی‌هایی که ما روزی‌شان کرده‌ایم، چون خطاب به «یا ایها الناس» بود و در میان مردم، کافر و مشرک هم وجود دارد که این واقعیت را قبول ندارند که روزی از نزد خداست؛ ولی در این آیه فرمود: از پاک‌ی‌هایی که ما روزی شما کرده‌ایم، تناول کنید، چون خطابش به «یا ایها الذین آمنوا» است و همه‌ی آنان اعتقاد دارند که تمام روزی‌ها از جانب خداست. در آیه‌ی ۱۶۸ به این‌که مردم دنبال شیطان نروند اکتفا کرد و آنان را به شکرگزاری دستور نداد، چون آنان هنوز نپذیرفته‌اند که خدا صاحب نعمت است، ولی در این آیه به شکرگزاری دستور داده شده، چون آنان در مکتب اسلام ثبت‌نام نموده‌اند، چنان‌که در پایان آیه فرموده است: «إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ».

﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنِزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ أَضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ ﴿۱۷۳﴾

به یقین مردار، خون، گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام نموده است، پس کسی که مضطر شد بدون این که ظلم کننده و زیاده خواه باشد، پس گناهی بر او نیست. بی گمان خداوند غفور و رحیم است. (۱۷۳)

* نکته ۱: خداوند متعال در آیه‌ی قبل فرمود از پاک‌ها بخورید و در این آیه گوشه‌ای از خوردنی‌های حرام را ذکر نمود. این آیه قصد ندارد تمام خوردنی‌های حرام را بیان کند، بلکه تنها حرام‌هایی را بیان می‌کند که مشرکان آن را حلال می‌دانستند. مشرکان خوردن مردار (حیوانی که بدون ذبح شرعی مرده باشد) و خون و گوشت خوک را حلال می‌دانستند^۱ و گمان می‌کردند خدا به آن دستور داده است، ولی در این آیه خوردن آن حرام دانسته شده است. مشرکان هنگام ذبح حیوان، نام بت‌ها را بر آن می‌بردند و سپس گوشت آن را می‌خوردند، ولی در این آیه این گونه ذبح کردن و خوردن آن را حرام اعلام می‌کند.

* نکته ۲: برخی از ساحران و جن‌گیران و دعانویسان که با جنیان در ارتباطاند، برای طلسم کردن یا برای باطل کردن طلسم، به مراجعه کنندگان خود سفارش می‌کنند حیوانی را قربانی کنند و نام خدا را بر آن نبرند تا جنیان آن قربانی را قبول و خواسته‌شان را اجابت کنند؛ خوردن گوشت این نوع قربانی و کمک گرفتن از جنیان و جن‌گیران جایز نیست.

* سؤال: عبارت «فَمَنْ أَضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» حکم چه چیز را بیان می‌کند؟

جواب: این عبارت حکم کسی را بیان می‌کند که نیاز شدید به تغذیه داشته باشد تا جایی که خطر مرگ او را تهدید می‌کند. به چنین شخصی مضطر می‌گویند. در ابتدای آیه مواردی را نام برد که خوردن آن جایز نیست، ولی کسی که به اضطرار افتاد به چند شرط جایز است از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حرام تناول کند:

۱. مضطر باشد.

۲. در حق دیگران ظلم نکنند و چیزی را که حق او نیست، نگیرند.^۱ (مضطر حق دزدی یا غصب

اموال دیگران را ندارد)

۳. در خوردن زیاده روی نکنند و بیش از اندازه‌ی نیاز تناول ننمایند.

برای حالت اضطرار این شروط گذاشته شده است، زیرا شخص مضطر ممکن است دست به ظلم و تعدی بزند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

قطعا کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را که خدا از کتاب نازل کرده است و در مقابل آن بهای ناچیزی به دست می‌آورند چنین کسانی جز آتش چیزی در شکم‌هایشان فرو نمی‌برند و روز قیامت خداوند با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را پاک نمی‌کند و عذاب دردناکی خواهند داشت. (۱۷۴)

* نکته ۱: با توجه به این آیه، بیشترین انگیزه‌ای که سبب می‌شود عالمان و دانایان، آیات خدا و حقیقت را از مردم کتمان کنند عبارتند از:

۱. طمع بر خورداری از مال و ثروت و سایر امتیازات دنیوی. آنان از افراد خاصی رشوه می‌گیرند و حقیقت را از مردمی که خواهان حقیقت هستند، کتمان می‌کنند و در مقابل این کار، پولی را دریافت می‌کنند.

۲. حفظ موقعیت و پست و مقام دنیا و داشته‌های قبلی که توسط آن می‌توانند اموال بیشتری به دست بیاورند.

ولی آنان در حقیقت در شکم‌هایشان آتش فرو می‌برند، زیرا همین پول‌ها و رشوه‌ها آنان را به مکانی می‌برد که در آنجا شکم و بلکه تمام وجودشان از آتش پر می‌شود و شعله‌ی آتش، درون‌شان رامی‌سوزاند و خداوند بر آنان غضب گرفته و با آنان سخن نمی‌گوید و هیچ‌گاه از گناه پاک نمی‌شوند و در عذاب دردناک باقی می‌مانند.

* سؤال: منظور از «ولا یزکیهم» چیست؟

جواب: در روز قیامت بسیاری از گنهکاران وارد جهنم می‌شوند، ولی برخی چون اندک ذره‌ای ایمان داشته‌اند، پس از این‌که تاوان گناهان خود را پس دادند و به اندازه‌ی گناهان‌شان در آتش سوختند، از گناه پاک شده و از جهنم خارج می‌شوند،^۱ ولی کسی که دست به کتمان آیات خدا بزند، هیچ‌گاه از گناه پاک نمی‌شود تا از جهنم خارج شود، زیرا:

۱. کتمان او باعث شده است حق جوینان بسیاری به حقیقت نرسند و در گمراهی خود باقی بمانند و این روند ممکن است قرن‌ها ادامه پیدا کند. اکنون او باید تاوان گمراهی افراد بسیار زیادی را نیز پس دهد. این تاوان هیچ‌گاه پایان یافتنی نیست. چنین شخصی هیچ‌گاه از گناه پاک نمی‌شود و برای همیشه در جهنم باقی می‌ماند.

۲. کسانی که آیات خدا را کتمان می‌کنند گرچه به ظاهر اهل ایمان هستند، ولی بنابر آیه‌ی بعد، ایمان خود را با گمراهی و مغفرت خدا را با عذاب عوض کرده‌اند، پس دیگر اهل ایمان نیستند و لیاقت مغفرت ندارند، لذا حکم کسی که اهل ایمان نیست بر او اجرا می‌شود و هیچ‌گاه از گناه پاک نمی‌شود و برای همیشه در جهنم باقی می‌ماند.

* نکته ۲: در آیه‌ی ۱۵۹ مجازات کسانی بیان شد که آیات خدا را کتمان می‌کنند، خواه از این کار خود بهره‌ی مادی حاصل بکنند یا نکنند، ولی در این آیه مجازات کسانی را بیان می‌نماید که در مقابل کتمان آیات خدا بهره‌ی مادی به دست می‌آورند. این دسته افراد علاوه بر مجازاتی که در آیه‌ی ۱۵۹ بیان شد، چهار مجازات دیگر نیز در انتظار دارند:

۱. فرو بردن آتش در شکم‌های‌شان؛

۲. محرومیت از سخن گفتن خدا با او؛

۳. پاک نشدن از گناه؛

۴. عذاب دردناک.

کسی که آیات خدا را کتمان کند، خود را در معرض لعنت خدا و لعنت سایر لعنت‌کنندگان قرار داده است و مطمئناً این لعنت‌ها بی‌تأثیر نخواهد بود. مجازات‌هایی که در این آیه ذکر شده است، شاید تأثیر همان لعنتی باشد که خدا و سایر لعنت‌کنندگان بر او فرستاده‌اند. زمانی که انسان به گناه خطرناک دست زد و آن را ادامه داد، طولی نخواهد کشید که دستش به گناهان بزرگ‌تر نیز باز خواهد شد و پس از مدتی چنان

۱ - احادیث بسیاری بر خروج اهل ایمان از جهنم روایت شده است.

غرق در گناه خواهد شد که تنها با تلاش بسیار می‌تواند خود را از آن نجات دهد، لذا شایسته است انسان مسلمان بر انجام گناه اصرار نوزد و در صورت ارتکاب گناه، زود به درگاه خدا توبه کند.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ ۚ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾ ﴿۱۷۵﴾

آنان کسانی هستند که گمراهی را در مقابل هدایت و عذاب را در مقابل آمرزش خریده‌اند. پس چقدر در برابر آتش صبورند!! (۱۷۵)

* نکته: عبارت «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» برای اظهار تعجب است و در آن تهدید نیز وجود دارد. کسانی که آیات خدا را کتمان می‌کنند، بدون شک عذاب طاقت فرسایی را که در آیه‌ی قبل بیان شد، خواهند چشید و ترحمی هم به آنان نمی‌شود، ولی همچنان افراد زیادی مشاهده می‌شوند که آیات خدا را به خاطر کسب مال دنیا کتمان می‌کنند و گمراهی و عذاب را می‌خرند و هدایت و مغفرت را می‌فروشند! چه چیز سبب شده است تا به خود جرأت دهند و با آیات خدا بازی کنند؟! شاید فکر می‌کنند شعله و حرارت آتش جهنم اندک است؟! ولی خیر! آنان می‌دانند کسی که آتش جهنم را روشن کرده است، خداست! و بسیار شعله‌ور و سوزناک است! پس چه چیزی به آنان جرأت می‌دهد تا با آیات خدا بازی کنند؟! ممکن است طاقت آنان زیاد است و به راحتی می‌توانند آتش جهنم را تحمل کنند و اگر چنین باشد طاقت و صبر آنان بر آتش واقعاً شگفت‌انگیز است!!

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ ﴿۱۷۶﴾

آن بدین خاطر است که خداوند، کتاب را به حق نازل کرده است و کسانی که در کتاب اختلاف کردند در ستیزه‌ای دور به سر می‌برند. (۱۷۶)

* نکته ۱: از آیه‌ی ۱۵۹ تا کنون مباحث تکان دهنده‌ای از عاقبت سه گروه بیان شد:

۱. متولیان امور دینی که احکام خدا را کتمان می‌کنند.
 ۲. رؤسا که بدون برهان و دلیل مردم را به اطاعت از خود وادار می‌کنند.
 ۳. توده‌ی مردم که کورکورانه از رؤسا یا پدران‌شان تبعیت می‌کنند.
- هر انسان عاقلی باید این مباحث را جدی بگیرد، چشم بصیرت بگشاید و در مسیر هدایت، حق و راستی گام بردارد تا جزو یکی از این سه گروه قرار نگیرد.

* نکته ۲: کتاب خدا مرجع اصلی مردم است. تا زمانی که کتاب خدا اعتبار خود را از دست نداده است، امید بازگشت مردم به سوی هدایت وجود دارد، ولی اگر کتاب خدا باز یچه قرار گرفت و در آن اختلاف شد و مرجعیت خود را از دست داد، مردم در ستیزی می‌افتند که هیچ‌گاه پایانی ندارد. یهودیان و مسیحیان با اختلاف در کتاب آسمانی خود و تحریف آن، خود و ملت خود را در گمراهی همیشگی قرار دادند. رسول خدا ﷺ ما را از اختلاف در قرآن نهی کرده و فرموده است: «لَا تَمَارُوا فِيهِ فَإِنَّ الْمِرَاءَ فِيهِ كُفْرٌ». ترجمه: (در قرآن با یکدیگر جدال و نزاع نکنید، زیرا منازعه در آن کفر است). هم اکنون در تمام جهان، تنها کتاب آسمانی که پیروان آن درباره‌ی آن اختلافی ندارند، قرآن است.

﴿ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ
السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴾

نیکی به این نیست که چهره‌های‌تان را به سمت مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکوکار کسی است که به خدا، روز آخرت، ملائکه، کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد و مال را با وجود علاقه‌ای که به آن دارد به خویشاوندان، یتیمان، مسکینان، در راه ماندگان، سائلان و در راه آزادسازی بردگان صرف نماید و نماز را بر پای دارد و زکات را پردازد و هنگامی که عهد بستند به عهدشان وفادارند، به ویژه صبر کنندگان در سختی و مصیبت و هنگام جنگ. آنان کسانی هستند که راست گفتند و آنان همان متقیان‌اند. (۱۷۷)

* سؤال ۱: «بر» به چه معناست؟

جواب: «بر» به اعمال خیری گفته می‌شود که در مراتب‌اعلای نیکی قرار دارد و خدا از آن کارها بسیار خشنود می‌گردد.^۲

* نکته ۱: برخی تصور می‌کنند بهترین عمل خیر آن است که رو به سوی قبله نمایند، هرچند این عمل بسیار مهم است، ولی مسایل دیگری وجود دارد که از آن نیز مهم‌تر است. مسایلی که در این آیه ذکر شد،

۱ - مسند امام احمد حدیث ۳۰۱۶۵.

۲ - التحرير و التنوير (۱۲۸/۲).

همان‌هایی است که تمام پیامبران خدا به خاطر آن‌ها مبعوث شده‌اند. روی کردن به سوی قبله، وسیله‌ای برای رسیدن به آن کارهای مهم‌تر است.

*** سؤال ۲:** عبارت «وَأَتَى الْوَالِدَ عَلَيْهِ» به چه معناست؟

جواب: هر انسانی مال و ثروتش را دوست دارد. یکی از خصلت‌های مؤمن این است که قسمتی از اموالش را جهت کسب رضای خدا به هموعانش کمک کند و اموالی را برای این کار انتخاب کند که برای او دوست داشتنی باشد. برخی از مردم اموال بی‌ارزش خود را که نزد آنان هیچ محبوبیتی ندارد، صدقه می‌دهند. هر چند این عمل ممکن است ثواب داشته باشد، ولی در زمره «بر» قرار ندارد.

*** نکته ۲:** در این آیه دو بار از بخشش اموال سخن گفته است:

بار اول: صدقات مستحب «وَأَتَى الْوَالِدَ عَلَيْهِ...».

بار دوم: زکات واجب «وَأَتَى الْوَالِدَ عَلَيْهِ».

شخصی که می‌خواهد جزو ابرار (نیکوکاران) باشد، باید علاوه بر واجبات، به امور مستحب نیز اهمیت دهد.

*** نکته ۳:** در این آیه شش دسته اعمال را جزو «بر» قرار داده است:

۱. اعتقادات که مهمترین آن ایمان به خدا، روز آخرت، ملائکه، کتاب‌ها و پیامبران خداست.

۲. خرج کردن اموال در حق خویشاوندان، ایتم، مساکین، مسافران، سائلان و آزادسازی بردگان.

۳. برپا داشتن نماز و دادن زکات.

۴. وفای به عهد و ماندن سر قرار.

۵. صبر کردن هنگام مصایب زندگی.

۶. استقامت ورزیدن هنگام نبرد با دشمن.

کسی که به این شش دسته اعمال «بر» پایبند باشد، جزو «ابرار» قرار می‌گیرد. خداوند متعال در مورد ابرار فرموده است: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ». ^۱ ترجمه: (مسلماً ابرار در نعمت فراوان هستند). در آیات ۵ الی ۲۲ سوره‌ی انسان، ویژگی‌های ابرار و پاداش آنان به طور مفصل بیان شده است.

* نکته ۴: بخشیدن مال به خویشاوندان امری پسندیده است، خواه فقیر باشند یا ثروتمند، زیرا مهم مستحکم ساختن ارتباط خویشاوندی است و دادن هدیه به خویشاوند ثروتمند نیز امری پسندیده‌ای است.

* سؤال ۳: سه کلمه‌ی «الْبَاسَاءُ» و «الضَّرَاءُ» و «حِينَ الْبَاسِ» به چه معنایی هستند؟

جواب: «الْبَاسَاءُ» به مشکلاتی گفته می‌شود که خارج از جسم و روح انسان پیش می‌آید، مثل ضرر مالی، تنگدستی، ورشکستگی و ...

«الضَّرَاءُ» به مشکلاتی گفته می‌شود که بر جسم یا روح انسان وارد می‌شود، همچون مریضی و افسردگی.

«حِينَ الْبَاسِ» به لحظات شدید و سخت در میدان جنگ گفته می‌شود.

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۗ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ ۗ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ۗ ذَٰلِكَ خَفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره‌ی کشتگان، قصاص بر شما نوشته شده است. آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس اگر کسی از جانب برادرش چیزی مورد عفو قرار داده شد، پس پی‌گیری باید به شکل پسندیده و پرداخت به او باید به نیکی باشد. آن تخفیفی و رحمتی است از جانب پروردگارتان. پس هر کس که بعد از آن تجاوز کند، برای او عذاب دردناکی خواهد بود. (۱۷۸)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل انواع حقوق فردی و اجتماعی بیان شد که هر انسان موظف است آن را رعایت کند. برخی افراد نه تنها حقوق دیگران را رعایت نمی‌کنند، بلکه در حق آنان ظلم نیز روا می‌دارند. ظلم در حق دیگران درجات متفاوتی دارد که عظیم‌ترین آن گرفتن حق حیات از شخص است. کسی که چنین ظلمی در حق دیگری انجام داد، باید عمل او مورد پیگرد قرار گیرد و به مقدار جنایتی که انجام داده است، مجازات شود. پی‌گیری مجازات جانی، بر عهده‌ی اولیای دم گذاشته شده است. اولیای دم همان ورثه‌ی مقتولند که از حق قصاص یا عفو جانی برخوردارند. اولیای دم، توسط حاکم و حکم قضایی، می‌توانند جانی را قصاص کنند.

* نکته ۲: کلمه‌ی قصاص از ریشه‌ی «قَصَّ» گرفته شده است و در لغت به دو معنا می‌آید: پی‌گیری نمودن اثر چیزی^۱ و قطع کردن.^۲ زمانی که شخصی در حق کسی دیگر مرتکب قتل، نقص عضو، جراحت و یا ضرب و شتم شد، مقابله به مثل می‌شود که به آن قصاص (انتقام) می‌گویند. به عنوان مثال اعدام قاتل به سبب انجام قتل یا کور کردن فردی که بینایی دیگری را از او گرفته است قصاص نامیده می‌شود. اصل قصاص در تمام ادیان الهی وجود داشته و در طول تاریخ بین حقوق‌دانان و قانون‌نویسان مطرح بوده و امروزه نیز در قوانین جزایی بسیاری از کشورها وجود دارد. با پی‌گیری جرم و اجرای قصاص بر مجرم، بسیاری از عداوت‌ها و تعدی‌ها قطع می‌شود.

* نکته ۳: در فرهنگ جاهلیت خون انسان‌ها با هم برابر نبود. وقتی یک فرد شریف کشته می‌شد، در مقابل او، دو، سه و حتی ده‌ها نفر را می‌کشتند. اگر یک فرد عادی، مرد شریفی را می‌کشت، برای تلافی، کسی دیگر را که در شرف همتای او بود، می‌کشتند. اگر زنی، مردی را می‌کشت، زن را نمی‌کشتند، بلکه برای جبران آن، مردی از خویشاوندان آن زن را می‌کشتند. این سبب می‌شد که افراد بی‌گناه دیگری کشته شوند و قبیله‌ی قاتل نیز که اکنون انسان‌های بی‌گناهی از آنان کشته شده است، شبانه به آن‌ها حمله نموده و افراد زیادی را از قبیله‌ی مقابل می‌کشتند و همواره این جنگ‌ها تا سالیان درازی ادامه داشت. هرگاه تعداد جنگجویان آنان کم می‌شد و قدرت آنان تضعیف می‌گشت با قبایل دیگر هم پیمان می‌شدند و این‌گونه چندین قبیله بخاطر یک نفر به جان هم می‌افتادند و هزاران نفر کشته می‌شدند.

* نکته ۴: در فرهنگ اسلامی خون انسان‌ها با هم برابر است و کسی حق ندارد در مقابل یک نفر، دو نفر را بکشد و کسی حق ندارد به جای قاتل، کسی دیگر را به قتل برساند. اگر زنی، مردی را به قتل رساند، آن زن کشته می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، آن مرد کشته می‌شود. رسول خدا ﷺ فرموده است: «الْمُسْلِمُونَ تَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ».^۳ ترجمه: (مسلمانان خون‌شان با هم برابر است). این حکم نه تنها در اسلام، بلکه در دیگر ادیان آسمانی گذشته نیز وجود داشته است. خداوند متعال در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی مائده فرمود: «وَكُتِبَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَاللِّسَانَ بِاللِّسَانِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا».^۴ ترجمه: (و در آن (تورات) بر آنان نوشتیم که نفس در برابر نفس، و چشم در برابر چشم، و بینی

۱ - معجم مقاییس اللغة (۱۱/۵).

۲ - الزاهر فی غریب ألفاظ الشافعی (۲۴۱/۱) و تهذیب اللغة (۲۱۰/۸).

۳ - سنن ابن ماجه (۸۹۵/۲) و شیخ آلبنی آن را صحیح دانسته است.

در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان، و جراحت‌ها قصاص دارد، ولی در عصر کنونی یهودیان در ازای کشته شدن یک نفر یهودی، تعداد زیادی از زنان، کودکان و مردان فلسطینی را به قتل می‌رسانند.

* نکته ۵: خداوند متعال در ابتدای آیه فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى» و تأکید کرد که خون انسان‌ها با هم برابر است. هر قاتلی که مرتکب قتل شد، قصاص بر او واجب است، صرف‌نظر از این‌که مقتول چه کسی باشد، زن باشد یا مرد؛ آزاد باشد یا برده؛ زیرا مهم، انسان بودن است. این معنا در آیات متعددی آمده است. خداوند متعال فرمود: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۱ ترجمه: (به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته است و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را زنده کرده است). در این آیه کلمه‌ی «نفساً» به صورت نکره آمده و هر شخصی را شامل می‌شود.

در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی اسراء فرمود: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» ترجمه: (و کسی که خداوند خونش را حرام شمرده است، به قتل نرسانید جز به حق، و آن کس که مظلومانه کشته شد، برای ولی‌اش قدرت قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند، به یقین او یاری شده است). در این آیه کلمه‌ی «النفس» با الف و لام جنس آمده و شامل هر شخصی می‌شود.

رسول خدا فرمود: «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا يَأْخُذَ ثَلَاثَ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّبِّبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ»^۲ ترجمه: (هر مسلمانی که گواهی دهد هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و من فرستاده‌ی او هستم، ریختن خونش جایز نیست، مگر به یکی از این سه مورد: جان در مقابل جان، متاهل زناکار و کسی که از دین خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند). این حدیث نیز مجرد نفس در مقابل نفس و تساوی انسان‌ها را بیان می‌نماید.

۱ - مائده/۳۲.

۲ - صحیح بخاری حدیث ۶۸۷۸.

و در این آیه نیز اساس را نفس انسان قرار داد صرف نظر از زن یا مرد بودنش و یا برده و آزاد بودنش. با توجه به مطالبی که گذشت و با توجه به عبارتی که در صدر آیه آمده است این آیه قصد دارد عادت جاهلیت را که خون انسان‌ها را با هم برابر نمی‌دانست، باطل و بیان کند که قصاص بر قاتل واجب است. این آیه در مقام پاسخ‌گویی به این سؤال که مقتول زن باشد یا مرد، آزاد باشد یا برده تا قاتل قصاص شود یا نشود، نیست و برای رسیدن به جواب، باید آیات و احادیث دیگر را مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر، این آیه در ردّ فرهنگ جاهلیت آمده است و پاسخ‌گوی این مسایل است:

۱. زمانی که یک مرد آزاد که در سطح پایین جامعه است، یک مرد آزاد را کشت که در رتبه‌ی بالای اجتماعی قرار دارد، به جای او چند نفر باید کشته شوند؟ آیه می‌گوید: «الحر بالحر» پس فقط همان یک نفر کشته می‌شود.

۲. وقتی برده‌ی مردی ضعیف، برده‌ی یک شخصیت مهم را کشت، آیا جایز است در مقابل آن برده، صاحب برده را کشت؟ آیه می‌گوید: «العبد بالعبد» پس صاحب برده مهم نیست که چه کسی باشد و در مقابل برده، برده کشته می‌شود.

۳. اگر برده‌ای که در جامعه هیچ جایگاهی ندارد، برده‌ای دیگر را کشت، آیا نیاز است که به این مسأله اهمیت دهیم و برده‌ی قاتل را قصاص کنیم؟ با توجه به صدر آیه و عبارت «العبد بالعبد» بله.

۴. اگر یک زن معمولی، زن اشراف زاده را کشت، آیا جایز است به جای او، شوهرش یا پدرش یا فرزندش را قصاص کنیم؟ آیه می‌گوید: زن‌ها با هم برابر است، خواه اشراف زاده باشد یا خیر (الائتی بالائتی).

در مبحث قتل سؤالات دیگری نیز مطرح می‌شود که جواب آن در این آیه نیست و باید در آیات و احادیث دیگر جواب آن‌ها را یافت، مثلاً:

۱. اگر شخص آزاد، برده‌ای را کشت، آیا قصاص می‌شود؟

۲. اگر مردی، زنی را کشت آیا قصاص می‌شود؟

۳. و ...

خلاصه‌ی مطلب این است که با توجه به آیات مختلف اصل بر این است که قاتل باید قصاص شود، مگر این‌که دلیلی دیگر بیاید و برخی قاتل‌ها را استثنا کند. به طور مثال رسول خدا فرموده‌اند: «لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ»

بِكَافِرٍ^۱». ترجمه: (مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود).^۲ این که آیا آزاد در مقابل برده کشته می‌شود یا خیر؟ باید دنبال دلیل دیگری بود و کسی نمی‌تواند به عدم قصاص آزاد در مقابل برده به این آیه استدلال کند، زیرا اگر از این آیه چنین استدلال کرد، پس در همین آیه گفته شده که (زن در مقابل زن کشته می‌شود) و طبق استدلال او، مرد در مقابل زن نباید کشته شود؛ در حالی که جمهور علمای اهل سنت بر این هستند که مرد در مقابل زن کشته می‌شود.^۳

* نکته ۶: برخی می‌پندارند کسی که مرتکب گناه کبیره‌ای همچون قتل شود، کافر و از دین خارج می‌گردد. یکی از ادله‌ی بطلان این سخن همین آیه است، زیرا با لفظ «أَخِيه» بین قاتلی که مرتکب قتل عمد شده و خانواده‌ی مقتول رابطه‌ی اخوت برقرار می‌کند و آنان را برادران دینی یکدیگر می‌نامد.^۴ خداوند متعال در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی حجرات مؤمنان را برادر یکدیگر نامیده است، زیرا آنان در اساس اعتقادات با هم اتفاق دارند، همان‌گونه که برادرهای نسبی در اساس تولد (پدر و مادر) با هم متفق‌اند، پس کسی حق ندارد مسلمانان اهل قبله را که به اساس معتقدات اسلامی پایبند هستند، به بهانه‌ی اختلافات جزئی در احکام یا عقیده کافر بداند. خوارج از کسانی بودند که مسلمانان را با ارتکاب گناه کبیره کافر می‌دانستند. ابن عباس رضی الله عنهما با استدلال به این آیه گفته‌ی آنان را رد می‌کرد.

* نکته ۷: هر چند خانواده‌ی مقتول و قاتل با هم بر دیه‌ای توافق کرده باشند، ولی چون مسأله‌ی قتل در میان است و خانواده یکی از عزیزان‌شان را از دست داده است و از طرفی قاتل را جلوی چشمان‌شان زنده می‌بینند، از این جهت ممکن است اولیای دم، پس از عفو نیز، به قاتل فشار بیاورند و شروط سختی جلوی پای او بگذارند و او را به چیزی وادار نمایند که در توانش نیست؛ این آیه به اولیای دم سفارش می‌کند تا قضیه را «بِالْمَعْرُوفِ» دنبال کنند و با عبارت «وَأَدَاءِ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» به قاتل نیز امر می‌کند بدون تاخیر و بدون کم و کاست و با ادب و اخلاق حسنه، دیه را بپردازد. با این وجود باز ممکن است خانواده‌ی مقتول پس از رضایت و گرفتن دیه پشیمان شوند و به جان قاتل سوء قصد کنند و یا ممکن

۱ - ترمذی (۲۵/۴) حدیث ۱۴۱۳. شیخ آلبنی آن را صحیح دانسته است.

۲ - اینکه منظور، کافر حربی است یا کافر ذمی، بین علما اختلاف است. برخی بر این باورند که مسلمان در مقابل کافر ذمی کشته می‌شود و برخی می‌گویند کشته نمی‌شود ولی در مقابل کافر حربی همه متفق هستند که مسلمان کشته نمی‌شود.

۳ - و برخی نیز ادعای اجماع کرده‌اند. فقه اسلامی وادله (۵۶۷۱/۷) امام شافعی - رحمه الله - فرموده است: کسی از اهل علم ندیده‌ام مخالف این باشد که مرد در مقابل زن، کشته می‌شود. الأم (۲۲/۶).

۴ - البته این به شرطی است که قاتل معتقد به جواز قتل نباشد.

است قاتل بخاطر دیه‌ی سنگین به خلاف‌های دیگری دست بزند، از این جهت خداوند متعال در پایان آیه با عبارت «فَمَنْ أَعَدَّيْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» کسی را که پس از صلح، از حق تجاوز کند، مورد تهدید قرار داده است.

* نکته ۸: خداوند متعال برای کاهش مشاجرات و شکایات، مؤمنان را به رعایت تقوا و ترس از خدا سفارش می‌کند و آنان را از عذاب دنیوی و اخروی می‌ترساند. در جامعه‌ای که مردم آن تقوای الهی را رعایت می‌کنند، اختلافات اندک است، زیرا همه چیز را در زندگی زودگذر دنیا نمی‌بینند و چپاول اموال مردم را نوعی زیرکی نمی‌پندارند. چه زیباست مسلمانان موقع مشاجره با برادران خود، تقوا و اخلاق حسنه و رفتار نیکو را فراموش نکنند. طلبکاران بیش از اندازه به بدهکاران تنگدست خود سخت نگیرند و بدهکاران به نیکی به دنبال پرداخت بدهی‌شان باشند و از اموال دیگران سوء استفاده نکنند.

* نکته ۹: از عبارت «كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى» برداشت می‌شود که بر خانواده‌ی مقتول واجب است قاتل را قصاص کنند، ولی از جمله‌ی «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» فهمیده می‌شود که قصاص واجب نیست، چون حق خانواده‌ی مقتول است که می‌توانند از این حق استفاده کنند و می‌توانند برادرشان را ببخشند و به جای قصاص، دیه دریافت کنند. خداوند متعال از رحمت خویش به خانواده‌ی قاتل و مقتول این تخفیف ویژه را قایل شده است، ولی برخی از اطرافیان هستند که اولیای دم را به قصاص تشویق می‌کنند و به آنان سفارش می‌کنند تا به دیه راضی نشوند، می‌گویند: دیه مثل این است که شما خون مقتول را قیمت‌گذاری می‌کنید!! این عمل آنان مخالف رحمتی است که خداوند متعال برای بندگان‌ش قرار داده است. (این آیه در مورد قتل عمد سخن می‌گوید و حکم قتل غیر عمد در آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی نساء بیان می‌شود).

* نکته ۱۰: خداوند متعال حکم قصاص را برای مسلمانان به پرداخت دیه تخفیف داده است، در صورتی که این تخفیف در ادیان گذشته نبوده است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: در میان بنی‌اسرائیل فقط قصاص بود و اجازه‌ی بخشش قاتل یا گرفتن دیه را نداشتند.^۱ چنانچه در تورات سفر خروج اصحاب سوم فصل ۲۱ آمده است: «(۱۲) مَنْ ضَرَبَ إِنْسَانًا فَمَاتَ يُقْتَلُ قِتْلًا (۱۳) وَلَكِنَّ الَّذِي لَمْ يَتَعَمَّدْ بِلِ أَوْقَعِ اللَّهُ فِي يَدِهِ فَأَنَا أَجْعَلُ لَهُ مَكَانًا يَهْرَبُ إِلَيْهِ». ترجمه: (۱۲) و کسی که انسانی را زد و مُرد، کشته می‌شود. (۱۳) ولی کسی

که بدون عمد کسی را کشت، یعنی خدا او را در دستانش انداخت، پس من راه چاره‌ای را برای او فراهم می‌سازم).

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يٰۤاُولِيَ الْاَلْبٰبِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ﴿۱۷۹﴾﴾

و در قصاص برای شما حیات است ای خردمندان، باشد که تقوا پیشه کنید. (۱۷۹)

* سؤال: چگونه در اجرای قصاص، حیات وجود دارد در حالی که با اجرای قصاص، قاتل حیات خود را از دست می‌دهد؟!

جواب: قصاص به شیوه‌های مختلفی برای انسان‌ها سبب حیات می‌شود که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. اصل قانون قصاص موجب بازدارندگی از وقوع جرم می‌شود، چرا که اگر کسی بداند در مقابل جنایتش، قصاص و مقابله به مثل وجود خواهد داشت، از ارتکاب جرم دوری می‌کند و حیات انسان‌ها در امان می‌ماند.
۲. در مشاجره میان خانواده‌ی قاتل و مقتول ممکن است افراد زیادی جان خود را از دست بدهند، ولی با قصاص، مشاجره میان دو خانواده خاتمه پیدا می‌کند و با کشتن فرد گنهکار، جان افراد بی‌گناه در امان می‌ماند و این‌گونه، حیات دیگران حفظ می‌شود.
۳. وقتی قاتل قصاص شود فرصت قتل دیگر از او سلب می‌شود و باعث حیات دیگران می‌شود.
۴. اولیای دم و خانواده‌ی مقتول با قصاص تا حدودی آرامش قلب پیدا می‌کنند و به حیات خود ادامه می‌دهند.

* نکته: از عبارت: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يٰۤاُولِيَ الْاَلْبٰبِ» فهمیده می‌شود هیچ‌گاه خردمندان از حدود اسلام همچون قصاص، سنگسار، قطع دست دزد و ... ایراد نمی‌گیرند و کسانی که ایراد می‌گیرند، خردمند نیستند.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدُكُمْ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ ۗ حَقًّا عَلٰى الْمُتَّقِينَ ﴿۱۸۰﴾﴾

هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد و دارایی فراوانی از خود به جای گذارد و وصیت کردن به طور شایسته بر شما واجب است، برای پدر و مادر و نزدیکان. حقی است بر متقیان. (۱۸۰)

* نکته ۱: در آیه ۱۷۷ حقوقی را که یک شخص بر عهده دارد، بیان نمود و سپس در مورد قصاص سخن گفت تا کسی که می‌خواهد مهم‌ترین حق را از انسان بگیرد، عدالت در حق او اجرا شود و اکنون در موضوع وصیت و احکام آن سخن می‌گوید تا از نظر مالی در حق کسی ظلم نشود.

* نکته ۲: در عبارت «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» منظور از خیر در اینجا مال است. برخی از علما «خیر» را به معنی مال زیاد دانسته‌اند. اصل خیر به معنای چیزی است که انسان به سوی آن میل و رغبت دارد و متضاد «شر» می‌باشد. در این آیه به جای کلمه «مال» از «خیر» استفاده شده چون بحث وصیت است و به صاحب مال گوشزد می‌کند در وصیتش دقت کند تا بعد از او اموالش برای او خیر باشد.^۱

* نکته ۳: انسان موجودی اجتماعی است و اطرافیان فرد نیز در اموالی که او به دست می‌آورد، نقش دارند. نقشی که خویشاوندان می‌توانند داشته باشند، به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. نقش غیر مستقیم یا نقش معنوی: پدر و مادر فرزند را پرورش می‌دهند، تجربیاتشان را به او منتقل می‌کنند و فرزندشان وقتی بزرگ شد، درآمد کسب می‌کند. همسر در خانه آرامش را فراهم می‌کند، در غیاب همسر، از فرزندان و خانه و اموال شوهر محافظت می‌کند و شوهر با خاطری آسوده سراغ کار و درآمد می‌رود. فرزندان نیز در کارهای کوچک به پدر و مادر کمک می‌کنند و وقتی بزرگ شدند عصای دست آنان خواهند شد. برادر و سایر خویشاوندان نیز هنگام مشکلات از او حمایت می‌کنند.

۲. نقش مستقیم یا نقش مادی: پدر، برادر بزرگ‌تر و سایر خویشاوندان اگر از نظر مادی وضعیت مناسبی داشته باشند، مقداری سرمایه در اختیار شخص قرار می‌دهند تا او را در زمینه‌ی مادی ترقی دهند.

* نکته ۴: در جاهلیت وقتی شخصی احساس می‌کرد مرگش نزدیک است، وصیت می‌کرد تمام اموالش به پسر بزرگش یا برادرش و یا به رئیس قبیله برسد و همسر و دختران و بقیه‌ی فرزندان کوچکش را از ارث محروم می‌کرد، ولی این آیه دستور می‌دهد هر کس هنگام وصیت، پدر، مادر و نزدیکان را در نظر بگیرد و برای هر نفر سهمی به صورت عادلانه و معروف تعیین کند تا حسادت و اختلاف بین آنان پیش نیاید.

پس از نزول این آیه، مسلمانانی که در بستر مرگ قرار می‌گرفتند وصیت می‌کردند اموالشان به چه نحوی بین خویشاوندان‌شان تقسیم شود، ولی طولی نکشید که آیات میراث نازل شد^۲ و خداوند متعال میراث بران

۱ - تاج العروس من جواهر القاموس (۱۱/۲۳۹).

۲ - نساء/۱۱ و ۱۲ و ۱۷۶.

و سهم هر یک را مشخص نمود و از آن پس، این آیه منسوخ گشت و دیگر هیچ کس حق ندارد کم تر یا بیش تر از آن اندازه‌ای که خدا در آیات میراث تقسیم کرده است وصیت کند و رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ فَلَا وَصِيَّةَ لِرِوَاثٍ»^۱ ترجمه: (همانا خداوند به هر صاحب حقی، حقس را داده است؛ لذا وصیت به وارث جایز نیست).

* سؤال: آیا این آیه پس از نزول آیات میراث کاربرد دارد؟

جواب: بله، در برخی شرایط ممکن است موقعیتی پیش بیاید که شخص لازم باشد در اموالی که پس از خود به جای می‌گذارد وصیت کند و ممکن است مثال‌های فراوانی داشته باشد:

مثال اول: شخصی بیش از یک همسر دارد و هر یک از خانواده‌های او در مناطق مختلف زندگی می‌کنند و هیچ یک از آنان از همدیگر خبر ندارند. این شخص اگر بدون وصیت از دنیا برود اموال او بین یک خانواده تقسیم می‌شود و سایر خانواده‌ها از اموالش محروم می‌شوند. در چنین موقعیتی این آیه به او دستور می‌دهد تا اطرافیان‌ش را وصیت کند که اموالش را به معروف (طبق تقسیم آیات میراث) بین همه‌ی خانواده‌اش تقسیم کنند.

مثال دوم: ممکن است یک شخص جهت درآمد، نیاز به سرمایه داشته باشد. پدر، مادر، برادر و یا یکی دیگر از خویشاوندان دور یا نزدیک او دارای سرمایه‌ای باشند و بخواهند سرمایه‌ی خود را در اختیار آن شخص قرار دهند تا با آن به صورت شراکت یا مضاربه کار کند، ولی چون آن دو شریک، پدر و فرزند یا مادر و فرزند هستند و یا برادر یکدیگرند و یا قوم و خویش‌اند، جهت حساب و کتاب به صورت رسمی عمل نمی‌کنند و پس از مدتی ممکن است سرمایه و سود حاصله آنقدر در هم آمیخته شود که هیچ کس، جز خود شخص، نتواند حق هر شریک را از هم تفکیک کند. اگر آن شخص بمیرد و اموال به صورت ارث بین خویشاوندان تقسیم شود در حق سرمایه‌گذار ظلم شده است، در این حالت شخص باید وصیت کند که چه درصدی از اموالش حق آن خویشاوند است. قبل از تقسیم میراث، ابتدا حق صاحب سرمایه از اموال میت کسر می‌شود سپس بین میراث بران تقسیم می‌شود. خداوند متعال نیز فرموده است: «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ»^۲ تقسیم میراث پس از انجام وصیت و پرداخت قرض است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيتُ لِيَلْتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»^۳ ترجمه: (برای مسلمانی

۱ - سنن ابی داود. شیخ آلبنی و شیخ شعبی ارنووط آن را صحیح دانسته‌اند.

۲ - نساء/۱۱.

۳ - بخاری حدیث ۲۷۲۸ و مسلم حدیث ۱۶۲۷.

که چیزی دارد و باید دریاره‌ی آن وصیت کند، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد مگر اینکه وصیتش نوشته شده و نزدش باشد).

* نکته ۵: وصیت دو نوع است:

۱. وصیت مستحب: یک شخص برای کسب ثواب، عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از فوتش به شخص یا امور خیریه به صورت مجانی تملیک می‌کند. به این نوع وصیت، وصیت تملیکی نیز می‌گویند. وصیت مستحب برای میراث‌بر جایز نیست. کسی که در بستر مرگ قرار گرفت، اجازه ندارد بیش از یک سوم اموالش را وصیت کند. کسی که وصیت مستحب نکرد گناهکار نمی‌شود.

۲. وصیت واجب: وصیتی است که یک شخص یک یا چند نفر را برای انجام کاری واجب مأمور نماید. مثل این‌که شخصی را وصی نماید تا بعد از مرگش بدهی‌های او را پرداخت کند. به این نوع وصیت، وصیت عهدی نیز می‌گویند. انجام این نوع وصیت، واجب است، زیرا اگر وصیت نکند حقوق دیگران ضایع می‌شود. وصیتی که در این آیه آمده وصیت واجب است و وجوب آن از عبارت «کتب علیکم» و «حقا علی المتقین» دانسته می‌شود.

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

پس کسی که آن را بعد از شنیدنش تغییر داد، پس گناه آن بر عهده‌ی کسانی است که آن را تغییر می‌دهند. قطعاً خداوند شنوای داناست. (۱۸۱)

* نکته ۱: هر وصیتی باید با حضور دو شاهد عادل و مسلمان انجام گیرد. خداوند متعال فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ»^۱ ترجمه: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد در موقع وصیت دو نفر عادل را از میان خود به شهادت بطلبید). کسی که وصیت خود را در حضور دو شاهد عادل انجام داد، تکلیف شرعی خود را انجام داده است. شاهدان نیز موظفند بر اساس آن وصیت، عمل کنند، ولی اگر وصیت را تغییر دادند گناه بر گردن شاهدان است.

* نکته ۲: ارتباط دو صفت «سمیع و علیم» که در پایان آمده، با موضوع آیه در این است که اگر آن دو شاهد با هم تبانی کردند و خواستند با توجیهاات و ادله‌ی واهی وصیت را تغییر دهند، بدانند که خداوند

متعال آن وصیت را شنیده است و توجیهاات بی‌اساس آنان را می‌داند. این آیه تهدیدی است برای کسی که از موقعیت خود سوء استفاده می‌کند و امور را از مصارف خود منحرف می‌سازد.

﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

پس کسی که از انحراف یا گناه وصیت کننده ترسید، آنگاه میان آنان صلح ایجاد کرد، پس گناهی بر او نیست. قطعاً خداوند غفور رحیم است. (۱۸۲)

* سؤال: «جنف» و «اثم» چه تفاوتی با هم دارند؟

جواب: «جنف» به معنای میل و انحراف از حق است.^۱ و زمانی به یک شخص «جنف» نسبت داده می‌شود که قصد اجرای عدالت داشته باشد، ولی در تشخیص عدالت دچار اشتباه شده و وصیتی کند که عادلانه نباشد.

«اثم» به معنی گناه است.^۲ و زمانی به یک شخص «اثم» نسبت داده می‌شود که عدالت را تشخیص می‌دهد، ولی از روی عمد به گونه‌ای وصیت می‌کند که حق کسی را ضایع می‌کند.

* نکته: زمانی که مجریان وصیت از ناعدالتی ترس داشتند و ظن غالب آنان این بود که این وصیت عادلانه نیست، حق دارند آن را بر وجه اصلاح تغییر دهند و نیاز نیست به یقین قطعی برسند. در پایان آیه دو صفت «غفور و رحیم» آمده است تا به آنان جرأت دهد وصیتی که به احتمال قوی عادلانه نیست را به صورتی عادلانه در بیاورند و واهمه‌ای از گناه تغییر مفاد وصیت را نداشته باشند. رسول خدا فرموده است: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ».^۳ ترجمه: (هرگاه حاکم اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که اشتباه باشد، پس یک پاداش به او می‌رسد).

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾



۱ - جمهرة اللغة (۱/ ۴۸۸-۴۹۹).

۲ - «اثم» در اصل به معنای دنبال افتادن و عقب افتادن است و گناه چون انسان را از خیرات و از خوشبختی به عقب می‌اندازد به آن نامگذاری شده است. (معجم مقاییس اللغة ۶۰/۱)

۳ - صحیح بخاری حدیث ۷۳۵۲.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما نوشته شد همان‌گونه که بر کسان قبل از شما نوشته شده است تا به تقوا برسید. (۱۸۳)

* نکته ۱: مشرکان قریش در عاشورا (روز دهم محرم) روزه می‌گرفتند.^۱ وقتی رسول الله ﷺ به مدینه هجرت کرد مشاهده نمود که یهودیان نیز همان روز را روزه می‌گیرند. علت را پرسید، گفتند: این روز، روز خوبی است. در این روز خداوند متعال بنی اسرائیل را از دست دشمن نجات داد و پیامبر موسی علیه السلام این روز را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: من از شما به موسی نزدیک‌ترم. پس خودش روزه گرفت و به یارانش دستور داد که این روز را روزه بگیرند.^۲ سال دوم هجری زمانی که این آیه نازل شد و روزه‌ی رمضان واجب گشت، رسول خدا ﷺ در مورد روزه‌ی عاشورا فرمود: «مَنْ شَاءَ صَامَهُ، وَمَنْ شَاءَ لَمْ يَصُمْهُ»^۳ ترجمه: (هر کس خواست روزه بگیرد و هر کس نخواست روزه نگیرد). از آن پس، روزه‌ی عاشورا به عنوان روزه‌ی مستحب که کفاره‌ی گناهان یک سال می‌شود،^۴ در اسلام باقی ماند.

* نکته ۲: روزه‌ی عاشورا، عمل پسندیده‌ای بود که اهل کتاب و مشرکان آن را انجام می‌دادند و دین اسلام نیز آن را در خود جای داد. اسلام دین کاملی است و تمام خصیصه‌های خوب را در خود جمع کرده است. هیچ عمل خوبی در ادیان دیگر وجود ندارد مگر این که همان یا بهتر از آن در اسلام وجود دارد. ممکن نیست، عملی صحیح و زیبا، در دین یا مکتبی وجود داشته باشد و در دین اسلام همان یا همانند آن نباشد. عملی که در دین اسلام مورد تأیید قرار نگرفته است، بدون شک دارای مضراتی است، هر چند آن عمل، ظاهری زیبا و فریبنده داشته باشد و بسیاری از مردم فریب رنگ و جلای آن بخورند.

* سؤال ۱: روزه‌ی ما و روزه‌ی امت‌های گذشته در چه چیزهایی با هم شبیه است؟

جواب: در واجب بودن و امساک. یعنی همان‌گونه که ما عملی به نام روزه داریم و انجام آن بر ما واجب است و از برخی کارها باید دست بکشیم، امت‌های گذشته نیز روزه داشته‌اند که بر آنان واجب بود و از برخی کارها دست می‌کشیدند. اما در کیفیت روزه و تعداد روزها و جزئیات آن نیازی نیست که مثل هم باشد.

۱ - صحیح بخاری حدیث ۱۸۹۳.

۲ - صحیح بخاری حدیث ۲۰۰۴.

۳ - صحیح بخاری حدیث ۴۵۰۱.

۴ - صحیح مسلم (۸۱۸/۲).

* نکته ۳: دین اسلام، دین حق و از جانب خداست. ارکان دین اسلام در طول تاریخ دعوت انبیا ثابت بوده و تمامی پیامبران خدا پیروان‌شان را به سوی این ارکان که برخی از آن‌ها شامل توحید، نماز، زکات، روزه، حج، اخلاق حسنه و ... می‌شود دعوت می‌نمودند.

* سؤال ۲: خداوند متعال فرموده است همان‌گونه که روزه بر شما واجب است بر امت‌های گذشته نیز واجب بوده است. این عبارت چه فایده‌ای برای مسلمانان دارد؟

جواب: مسلمانان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ای که از نظر ایمانی قوی هستند و می‌خواهند با دیگران در انجام عمل صالح و به دست آوردن رضای خداوند رقابت کنند،^۱ این آیه آنان را وارد رقابت می‌کند که اگر نمی‌خواهند در کسب رضایت خداوند از امت‌های گذشته عقب بیفتند به نحو احسن رمضان را روزه بگیرند.

دسته‌ای که از نظر ایمانی در سطح پایین‌تری قرار دارند و می‌خواهند حداقل تکالیف شرعی خود را انجام دهند و خواهان مسابقه با دیگران و انجام تکالیف سخت و طاقت‌فرسا نیستند. این آیه به آنان می‌گوید: با وجوب روزه، گمان نکنید که تکالیف شما سخت‌تر و زیادتر از دیگران است، زیرا روزه‌ای که بر شما واجب شده، بر امت‌های گذشته نیز واجب بوده است. آنان از عهده‌ی انجام آن بر آمده‌اند، پس شما نیز از عهده‌ی آن بر می‌آیید.

* نکته ۴: روزه رسالتی دارد و آن، رسانیدن انسان به تقوا است. کسی که هنگام روزه به رعایت حدود خدا توجه ندارد، بهره‌ای از روزه‌اش نخواهد برد. رسول خدا می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلِ بِهِ، فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ»^۲. ترجمه: (کسی که گفتار ظالمانه و عمل به آن را ترک نکند، خداوند نیازی ندارد که او خوردن و نوشیدنش را ترک کند!). وقتی روزه انسان را از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و از شهوات جایز باز می‌دارد، از باب اولی از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حرام و شهوات ناجایز و سایر گناهان همچون غیبت، تهمت، دروغ، ظلم و ... باز خواهد داشت. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «الصَّيَّامُ جُنَّةٌ، وَإِذَا كَانَ يَوْمُ صَوْمِ أَحَدِكُمْ فَلَا يَرْفُثُ وَلَا يَصْخَبُ، فَإِنْ سَابَّهُ أَحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ، فَلْيَقُلْ إِنَّي أَمْرٌ صَائِمٌ»^۳ ترجمه: (روزه، بازدارنده است. زمانی که کسی از شما روزه‌دار است، پس نباید ناسزا

۱ - اشاره به سوره‌ی حدید آیه‌ی ۲۱.

۲ - صحیح بخاری حدیث ۱۹۰۳.

۳ - صحیح بخاری حدیث ۱۹۰۴.

بگوید و دعوا و داد و فریاد راه بیندازد. اگر کسی به او ناسزا گفت یا با او درگیر شد، در جوابش بگوید: من شخصی روزه‌دار هستم). خداوند عزوجل در حدیث قدسی می‌فرماید: «الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، يَدْعُ شَهْوَتَهُ وَأَكْلَهُ وَشُرْبَهُ مِنْ أَجْلِي». ترجمه: (روزه برای من است و من خودم پاداش آن را می‌دهم، چرا که روزه‌دار تمایلات جنسی و خوردن و آشامیدن را به خاطر من ترک می‌کند).

﴿ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾

روزه‌هایی است معین. پس کسی از شما که بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد، روزه‌های دیگر روزه بگیرد و بر کسانی که با مشقت بسیار آن را می‌گیرند، فدیة لازم است و آن غذای مسکینی است؛ پس کسی که به دلخواه کار خیری را انجام دهد، آن برای او بهتر است، و این‌که روزه بگیرد برای شما بهتر است اگر بدانید. (۱۸۴)

* نکته ۱: در آیهی قبل مطلقاً حکم وجوب روزه را برای همگان بیان نمود، ولی از آن جهت که دین اسلام بر پایه‌ی رحمت خداوندی استوار است، در این آیه تبصره‌هایی را برای کسانی که از روزه گرفتن عاجزند بیان نمود. در این آیه سه قشر تبصره قایل شده است:

۱. مریض: شامل هر کسی می‌شود که در سلامتی او اختلال به وجود آمده و روزه گرفتن برای او طاقت فرسا است و یا روزه، بیماری او را شدیدتر می‌کند. زن باردار و زن شیرده که روزه سبب آسیب جدی به وی، جنین یا نوزادش می‌شود، شامل مریض می‌شود. او باید روزه‌اش را پس از بهبودی، به همان تعداد، بعد از رمضان بگیرد. «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ».

۲. مسافر: عبارت «عَلَى سَفَرٍ» بر کسی صدق می‌کند که در حال مسافرت است و با توجه به کلمه‌ی «عَلَى» شامل کسی که عازم سفر است، ولی هنوز سفرش را شروع نکرده است، نمی‌شود. او نیز همچون مریض، قضای روزه‌اش را در ایام دیگر به جای می‌آورد.

۳. کسی که عاجز است و به طور کلی قدرت روزه گرفتن را ندارد.^۱ چون انتظار قضای روزه پس از رمضان از او نمی‌رود، باید کفاره دهد. (در ازای هر روز، به یک مسکین غذا دهد). او تشویق شده است در صورت توانایی، بر مقدار کفاره‌ی خود بیفزاید.

* سؤال: «یطیقونه» به چه معناست؟

جواب: «یطیقونه» از ریشه‌ی «طوق» به معنای دور چیزی فراگرفتن است. به بندی که دور گردن انداخته می‌شود، طوق می‌گویند.^۲ زمانی که انجام کاری برای شخص طاقت فرسا باشد و او را به سختی و مشقت بیندازد، از این فعل استفاده می‌شود. در دین اسلام انسان‌ها به انجام فعلی که در حد استطاعت‌شان است، مکلف هستند و به شخصی که کاری را به راحتی انجام می‌دهد، «مستطیع» می‌گویند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۳ ترجمه: (تقوای خدا را به اندازه‌ای که استطاعت دارید رعایت کنید). ولی به شخصی که کاری را با زحمت فراوان انجام می‌دهد «مطیق» می‌گویند. مطیق زمانی است که انجام آن کار در نهایت استطاعت شخص و در حال رسیدن به درجه‌ی عجز باشد. کسانی که گرفتن روزه آنان را به حرج می‌اندازد، روزه را افطار نموده و قضای آن را بعد از رمضان می‌گیرند و کسانی که بعد از رمضان نیز نمی‌توانند قضای آن را بگیرند، اجازه دارند روزه‌شان را افطار نموده و در ازای هر روز به مسکینی غذا دهند.

* نکته ۲: عبارت «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» که در پایان آیه آمده، تشویقی است برای روزه گرفتن و تا این که انسان‌ها بدانند روزه گرفتن به نفع دنیا و آخرت و جسم و روح آنان است و این واجب را با جان و دل بپذیرند و از بهانه جویی و عذر تراشی بی‌مورد دست بردارند.

﴿ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ۚ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ۗ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٠١﴾

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است که سراسر هدایت است برای مردم و دلیل‌های روشنی از هدایت و جداکننده میان حق و باطل، هر کس که در آن ماه حاضر باشد، پس باید روزه بگیرد

۱ - التحریر و التنبیر (۱۶۶/۲).

۲ - العین (۱۹۳/۵).

۳ - تغابن/۱۶.

و کسی که بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می‌خواهد و خواهان مشقت شما نیست و تا آن تعداد روزها را تکمیل کنید و تا خدا را به پاس اینکه شما را هدایت کرده است، بزرگ دارید و تا این که شکرگزار باشید. (۱۸۵)

* نکته ۱: خداوند متعال پس از بیان حکم روزه و برخی احکام متعلق به آن، اکنون ایامی را معرفی می‌نماید که باید در آن روزه گرفت. اما قبل از آن به فضیلت و برکات ماه رمضان اشاره می‌کند. ماه رمضان برای روزه انتخاب شده چون شروع نزول قرآن بر رسول الله ﷺ در این ماه است و از این جهت این ماه بر سایر ماه‌ها فضیلت داده شده است. قرآن دارای سه ویژگی مهم است:

۱. مردم را راهنمایی می‌کند تا به هدایت دست یابند.

۲. برای معرفی راه هدایت، دلیل‌های روشن و آشکار می‌آورد.

۳. مرزهای دقیق بین حق و باطل را از هم جدا می‌کند.

* نکته ۲: در آیه ۱۸۴ حکم مریض و مسافر بیان شد و باری دیگر در این آیه نیز تکرار می‌گردد. آیه ۱۸۴ تمرکز سخن بر روی مکلفین بود تا تکلیف آنان و رخصتی که به آنان تعلق گرفته است را بیان کند و به این جهت در آیه قبل، از قید «منکم» در عبارت «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ» استفاده شده است و همچنین پس از آن، حکم مطبق را نیز بیان نمود که این دو در آیه ۱۸۵ نیست. در آیه ۱۸۵ تمرکز سخن بیش‌تر بر حکمت و علت رخصت برای مریض و مسافر است. به عبارتی دیگر: در آیه قبل رخصت را بیان می‌کند و در این آیه علت و حکمت رخصت را.

* سؤال: حکمت و علت رخصت چیست؟

جواب: در این آیه به چهار مورد اشاره شده است:

۱. اثبات لطف و رحمت خدا در حق بندگان و این که خداوند خواهان به زحمت انداختن بندگان نیست، چون آسانی و یسر آنان را می‌خواهد.

۲. فرصتی باشد تا کسانی که نتوانسته‌اند در ماه رمضان روزه بگیرند، روزه‌های‌شان را در سایر ماه‌ها کامل کنند.

۳. مؤمنان به بزرگی و عظمت و جلال الله پی ببرند و خدا را تکبیر بگویند. (شامل تکبیراتی که پس از اتمام روزه در روز عید فطر گفته می‌شود، نیز می‌شود).

۴. مسلمانان بخاطر رخصت‌هایی که در دین وجود دارد، خدا را سپاس گویند و الطاف او را با عبودیت و بندگی پاسخ دهند.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾﴾

و هر گاه بندگان من از تو در باره‌ی من سؤال کنند، من نزدیکم. دعای دعا کننده را هرگاه مرا فرا بخواند اجابت می‌کنم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا به رشد و کمال برسند. (۱۸۶)

* نکته ۱: پس از بیان رخصت‌های روزه و بیان حکمت‌های زیبای آن، در یک فضای معنوی، خداوند متعال در این آیه خودش را معرفی می‌کند که من نزدیک و در دسترس شما هستم و دعای هر دعا کننده‌ای را می‌پذیرم. هر چند مردم از رسول خدا سؤال می‌کنند، ولی چون خداوند متعال نزدیک است و نزدیک نیاز به واسطه ندارد، جواب آنان را خودش و بدون واسطه می‌دهد.

* نکته ۲: بسیاری از انسان‌ها دنبال رسیدن به رشد و توسعه‌ی خود هستند و راه رسیدن به رشد و توسعه‌ی انسانی را در مسایل گوناگون می‌دانند. برخی رشد و توسعه را تنها در به دست آوردن پول و ثروت و برخی در جسم و برخی در پست و مقام و برخی در سواد و مدرک و... می‌دانند، ولی خداوند متعال رشد و توسعه‌ی انسان‌ها را در ایمان و استجابت فرمان خود می‌داند. (کسب علم و دانش، تلاش در به دست آوردن مال و ثروت، توجه به رشد جسمی و سایر امور پسندیده در فرامین خدا وجود دارد که انسان مؤمن باید به آن اهتمام ورزد.)

﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ۗ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ ۖ فَالْكَفَنُ بِشُرُوهُنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ۚ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ۖ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ ۚ وَلَا تُبَشِّرُوهُنَّ ۚ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ ۚ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ۗ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾﴾

در شب‌های روزه‌داری آمیزش با همسران‌تان برای شما حلال شده است، آنان پوششی برای شما هستند و شما نیز پوششی برای آنان هستید. خداوند می‌داندست که شما به خود خیانت می‌کردید، پس توبه‌ی شما را

پذیرفت و شما را مورد عفو قرار داد، پس اکنون با آنان آمیزش کنید و آنچه را که خدا بر شما مقرر داشته است، طلب نمایید. و بخورید و بیاشامید تا برای شما رشته‌ی سفید فجر از رشته‌ی سیاه آشکار گردد، سپس روزه را تا شب به اتمام برسانید و در حالی که در مساجد به اعتکاف مشغول هستید با زنان آمیزش نکنید، آن حدود الهی است، پس به آن نزدیک نشوید، خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد تا تقوا پیشه کنند. (۱۸۷)

* نکته: پس از بیان حکم روزه، سؤالاتی در مورد احکام آن مطرح می‌شود که این آیه به آن سؤالات پاسخ می‌دهد. در ابتدا یاران رسول خدا تصور می‌کردند کسی که می‌خواهد فردا روزه بگیرد، پس از پاسی از شب باید از خوردن، نوشیدن و مباشرت با زنان پرهیز کند. اما برخی از آنانی که به این حکم معتقد بودند گاهی خلاف آن را انجام می‌دادند. خداوند متعال فرمود: خدا می‌دانست که شما به خودتان خیانت می‌کردید، ولی از شما چشم‌پوشی کرد و شما را بخشید. سپس در ادامه‌ی آیه حکم مسأله را تبیین کرد که خوردن، آشامیدن و آمیزش با همسران در شب‌های روزه تا موقع نمایان شدن شعاع روشنایی فجر محدودیتی ندارد.

﴿ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَآ إِلَى الْحُكْمِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾

و اموال یکدیگر را بین خود به ناحق مخورید! و آن را به سوی حکام می‌کشانید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید در حالی که می‌دانید. (۱۸۸)

* نکته ۱: مال و دارایی می‌تواند یکی از اسباب رفاه در زندگی باشد. برخی از مردم بخاطر به دست آوردن آن به اموال مردم دست درازی می‌کنند. خوردن اموال دیگران از طریق غارت، قمار، غصب، فریب، دروغ، ربا و ... حرام است و خداوند متعال آن را «اکل به باطل» نامیده است. خداوند متعال در بخش اول آیه، مسلمانان را از «اکل به باطل» نهی می‌کند. در بخش دوم آیه یکی از راه‌های دست درازی به اموال مردم را بیان می‌نماید. گاهی یک شخص تلاش می‌کند سهمی از اموال دیگران را به باطل تصاحب کند، ولی توانش نمی‌رسد. اینجاست که از قدرت کسانی دیگر استفاده می‌کند تا با کمک آنان به آن مال دست یابد. بهترین کسی که دارای قدرت است، قاضی می‌باشد. آن شخص به قاضی متوسل شده و از طریق

رشوه خودش را به او نزدیک می‌کند و زمانی که قاضی را حامی خود دید، قصدش را اجرا می‌سازد. اکنون اگر کار به شکایت بکشد قاضی به نفع او حکم خواهد کرد.

* نکته ۲: رشوه از نظر اجتماعی پیامدهای ناگواری دارد و به فساد و ظلم در حق دیگران منجر می‌شود. رشوه انسان را در انجام جرم، جسور می‌کند، زیرا می‌داند که هرگاه مشکلی برایش پیش بیاید، به وسیله‌ی رشوه می‌تواند مشکلش را حل کند. عبدالله بن عمرو روایت می‌کند: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ».^۱ ترجمه: (رسول خدا رشوه دهنده و رشوه گیرنده را لعنت کرد). قاضی در دین اسلام و در جامعه‌ی انسانی از شأن مهمی برخوردار است. قاضی صالح، جامعه را به سوی صلاح سوق می‌دهد و قاضی غیر صالح، جامعه را به سوی تباهی می‌کشاند. رسول خدا فرموده‌اند: «الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ: قَاضِيَانِ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ فِي الْجَنَّةِ، رَجُلٌ قَضَىٰ بَغْيِ الْحَقِّ فَعَلِمَ ذَاكَ فَذَاكَ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ لَا يَعْلَمُ فَأَهْلَكَ حُقُوقَ النَّاسِ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَقَاضٍ قَضَىٰ بِالْحَقِّ فَذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ»^۲ ترجمه: (قاضی‌ها سه دسته‌اند: دو دسته در آتش‌اند و یک دسته در بهشت. مردی که حق را می‌داند، ولی عکس آن را حکم می‌کند، در آتش است و مردی که قضاوت را نمی‌داند و حقوق مردم را پایمال می‌کند، او نیز در جهنم است. قاضی‌ای که اصول قضاوت را می‌داند و به حق حکم می‌کند، او در بهشت است). گاهی بدون این‌که قاضی رشوه گرفته باشد، از روی اشتباه، حق را به کسی دیگر می‌دهد که مستحق نیست، در حالی‌که خود شخص می‌داند که حقش نیست. در چنین موقعیتی شخص اجازه ندارد آن حق را تصاحب کند. رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أُبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ، فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا».^۳ ترجمه: (من بشری مثل شما هستم. هرگاه، برای حل خصومتی نزد من آمدید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خیال اینکه راست می‌گویند، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را به ناحق به او دادم، در واقع قطعه‌ای از آتش را به او داده‌ام، پس آن را بگیرد یا رها کند).

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

۱ - سنن ابوداود (۳۰۰/۳) حدیث ۳۵۸۰ و شیخ آلبنی آن را صحیح دانسته است.

۲ - سنن ترمذی (۶۰۵/۳) حدیث ۱۳۲۲.

۳ - صحیح بخاری حدیث ۲۴۵۸.

درباره‌ی هلال‌های ماه از تو سؤال می‌کنند، بگو: آن‌ها شناسه‌های زمانی برای مردم و موسم حج هستند. و اوج نیکی این نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه اوج نیکی، کار کسی است که تقوا پیشه کند و وارد خانه‌ها از درب‌شان بشوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید. (۱۸۹)

* سؤال: «مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» به چه معناست؟

جواب: مواقیت به معنای زمانی است که مردم در آن زمان کارهای خاصی انجام می‌دهند. چرخش ماه و هلال آن فواید بسیاری برای مردم دارد که در این آیه دو فایده ذکر شده است:

۱. گذاشتن قرارهایی که مردم بین خود بر اساس ماه قمری تعیین می‌کنند. شروع و پایان برخی عبادت‌ها نیز با ماه تعیین می‌گردد، همچون شروع و پایان ماه مبارک رمضان.
۲. دانستن زمان حج. سالیانه یکبار مسلمانان جهان برای مراسم حج دور هم جمع می‌شوند و اگر زمان آن توسط ماه برای تمام اهل کره‌ی زمین مشخص نشود، افراد در ماه‌ها و روزهای مختلف به حج خواهند آمد و هدف اساسی حج برآورده نمی‌شود، لذا حج را به صورت ویژه ذکر کرده است.^۱

* نکته: عمل نیک آن نیست که شخص به سلیقه‌ی خود آن را نیک پندارد، عمل نیک آن است که خدا و رسول آن را نیک بدانند. برخی از مردم در زمان جاهلیت معتقد بودند کسی که در حالت احرام است نباید از درب منزل وارد شود^۲ و قسمتی از دیوار پشت خانه‌شان را سوراخ می‌کردند و از آن طرف وارد منزل‌شان می‌شدند و این کار را جزو بهترین کارهای نیک قرار می‌دادند. در اسلام برخی از مسلمانان هنوز به آن معتقد بودند، تا این‌که این آیه آنان را از این کار خرافی بازداشت و دستور داد مؤدبانان از درب منزل وارد شوند.

﴿ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴾

و بجنگید در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، و تعدی نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

(۱۹۰)

۱ - نگا: التحریر والتنویر (۱۹۶/۲).

۲ - صحیح بخاری حدیث ۴۵۱۲.

* نکته ۱: در عهد مکی هر چند مشرکان مسلمانان را شکنجه می‌دادند، ولی مسلمانان اجازه نداشتند با آنان بجنگند، چون آنان در ضعف بودند و توان دفاع از خود و مقابله با آنان را نداشتند. در اواخر عهد مکی و اوایل عهد مدنی با نزول آیهی ۳۹ سورهی حج به مسلمانان اجازه داده شد با آن دسته از مشرکان که با آنان می‌جنگند و در حق آنان ظلم می‌کنند، بجنگند. با نزول این آیه، کار از اجازه جلوتر رفت و به عنوان یک واجب شرعی به مسلمانان دستور داده شد تا در راه خدا با مشرکانی که با آنان می‌جنگند، جهاد کنند.

* نکته ۲: این آیه با عبارت «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» به مسلمانان دستور می‌دهد حتی در جنگ نیز اخلاق کریمه را رعایت کنند. خداوند متعال از این‌که مسلمانان شروع کننده‌ی جنگ باشند یا در حین جنگ اعمالی ناجوانمردانه، همچون کشتن زن، کودک، پیر و... انجام دهند، نهی می‌کند و در پایان آیه کسی که از این حدود تجاوز کرد را تجاوزکار نامید و فرمود که خدا آنان را دوست ندارد. عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند: در جنگی مشاهده شد که زنی کشته شده بود. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. ایشان ناراحت شدند و نهی نمودند از این‌که در جنگ، زنان و کودکان کشته شوند.^۱

﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۗ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُفْتَلُوا فِيهِ ۚ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ۚ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۗ﴾

و آنان را بکشید هر جا که برآنان مسلط شدید و آنان را اخراج کنید از همان جایی که شما را اخراج نموده‌اند و فتنه از قتل شدیدتر است. و با آنان نزد مسجدالحرام جنگ نکنید تا زمانی که با شما بجنگند. پس وقتی با شما جنگیدند شما نیز با آنان بجنگید؛ چنین است سزای کافران. (۱۹۱)

* نکته ۱: دستور به جنگ و جهاد مخصوص دین اسلام نیست، بلکه در سایر ادیان الهی همچون یهودیت و مسیحیت نیز وجود داشته است. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».^۲ (خداوند از مؤمنان

۱ - صحیح بخاری حدیث ۳۰۱۴ و ۳۰۱۵.

۲ - توبه/۱۱۱.

جان‌ها و اموال‌شان را خریداری کرده است که در برابر آن بهشت برای آنان باشد. در راه خدا پیکار می‌کنند، پس می‌کشند و کشته می‌شوند، این وعده‌ی حقی است بر او در تورات و انجیل و قرآن. و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است. اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید و این همان پیروزی بزرگ است).

وجود حکم جهاد در یک دین جامع و کامل ضروری است، زیرا در هر زمان و مکانی افرادی نابکار و تجاوزکار وجود دارند که علیه ادیان آسمانی و مؤمنان به جنگ اقدام می‌نمایند. یکی از فرزندان آدم علیه السلام برای اولین بار علیه برادر مؤمنش اقدام کرد و او را کشت. پس از آن پیامبرانی همچون پیامبر نوح، هود، صالح، لوط، شعیب، موسی و ... علیهم السلام - مردم را به سوی دین خدا دعوت می‌دادند، ولی مورد بی‌مهری، تمسخر، شکنجه و قتل افراد تجاوزکار قرار گرفتند. خداوند متعال به دو صورت دشمنان دین را در دنیا مجازات و آنان را نابود نموده است:

۱. با عذاب آسمانی: غالب پیامبرانی که افراد زیادی به آنان ایمان نیاوردند و توسط یاران‌شان قدرت نگرفتند، خداوند متعال دشمنان‌شان را با عذاب آسمانی نابود کرد همچون نوح، هود، صالح و شعیب.

۲. با جهاد مؤمنان: پیامبرانی که پس از ایمان آوردن انسان‌های فرهیخته قدرت گرفتند، خداوند متعال بر آنان واجب کرد تا با دشمنان دین مقابله کنند و در مقابل اجر فراوانی را به آنان وعده داد، همچون پیامبر موسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله.

* سؤال: چرا در ادیان الهی به جهاد علیه کافران دستور داده شده است؟

جواب: هدف و حکمت از وجوب جهاد زیاد است که سه مورد از آن‌ها عبارتند از:

۱. برقراری مساوات: خداوند متعال انسان‌ها را به طور مساوی خلق نموده تا او را عبادت کنند و برای عبادت بهتر امکاناتی را در دنیا فراهم ساخته است تا از آن بهره‌مند شوند.^۱ بسیاری از سران کفر خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند و امکانات را به تصرف خویش در آورده و فرعون‌وار دیگران را به استثمار و بندگی خود می‌کشند. ادیان الهی با صدور حکم جهاد، با سران کفر می‌جنگند تا مردم را از استثمار آنان خارج کنند.

۲. تحقق آزادی: در این دنیا هر انسانی در انتخاب دین خود آزاد است. خداوند متعال پیامبرانش را فرستاده است تا مردم را به سوی دین حق دعوت دهند، ولی برخی از ظالمان اجازه نمی‌دهند مردم دین اسلام را انتخاب کنند و اگر کسی مسلمان می‌شد، با عذاب و شکنجه او را مجبور می‌کردند تا از دینش دست بردارد. ادیان الهی با دستور جهاد، ظالمان را از بین می‌برند تا مردم آزادانه دین خود را انتخاب کنند و با پذیرش دین اسلام به خوشبختی دنیا و آخرت برسند.
۳. جهانی شدن دین خدا و امر به معروف و نهی از منکر: دین اسلام دینی جهانی است. خداوند متعال دین حق و کلام خود را بر پیامبرش نازل کرد تا آن را به تمام مردم جهان برساند. ولی بسیاری از قدرتمندان و دولت‌های کفر سد راه دین خدا شده و مانع گسترش آن می‌شدند و به جنگ با مؤمنان به پا می‌خاستند و از طرفی دین باطل خود را بر مردم تحمیل می‌کردند. ادیان الهی با صدور دستور جهاد، دولت‌های قدرتمند کفر را از بین برده تا بتوانند دین خدا را به مردم جهان عرضه و آنان را امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

* نکته ۲: به ظاهر شاید چیزی بدتر از قتل نباشد، ولی این آیه، فتنه را بدتر و شدیدتر از قتل معرفی می‌کند. یکی از مصادیق فتنه تحمیل فکر خود بر دیگران است.

﴿ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾

پس اگر دست کشیدند، خداوند بس آمرزنده‌ی مهربان است. (۱۹۲)

* نکته: خداوند متعال در این آیه، کافرانی که هتک حرمت مسجدالحرام نموده‌اند، ولی به اشتباه خود اعتراف نموده و از این کار دست برداشته‌اند را نیز از مغفرت و رحمت خود ناامید نمی‌کند. خداوند متعال برای آنان نیز غفور و رحیم است. وقتی رحمت خدا این چنین افرادی را نیز در بر می‌گیرد، پس مسلمانی که خود را با گناهان آلوده ساخته، زمانی که به سوی خدا توبه کند و اشک ندامت ریزد، امیدوار باشد که خداوند متعال مغفرت و رحمتش را از او دریغ نخواهد کرد.

﴿ وَقَتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴾

و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین از آن خدا گردد. اگر دست کشیدند، پس عدوان و دشمنی جز بر ستمکاران روا نیست. (۱۹۳)

* نکته ۱: خداوند متعال به رسول الله ﷺ و مؤمنان دستور داد تا آنجا با کفار بجنگند که هیچ فتنه‌ای باقی نماند. رسول خدا نیز با کافران جنگید تا این که قوت مشرکان در هم شکسته شد و اکثریت مشرکان جزیره العرب مسلمان شدند. در زمان خلفای راشدین نیز این روند در خارج از جزیره العرب ادامه داشت تا این - که شوکت دو امپراطوری قدرتمند زمان، دولت ایران و روم، شکسته شد و مردم آزادانه دین اسلام را پذیرفتند.

* نکته ۲: خداوند متعال در این آیه از جنگیدن با غیر مسلمانانی که با مسلمانان دشمنی ندارند، مردم را به فتنه نمی‌اندازند، مانع تبلیغ دین خدا نمی‌شوند و حرمت مقدسات مسلمانان را نگه می‌دارند، نهی نموده است. خداوند متعال در آیه ۸ سوره‌ی ممتحنه می‌فرماید: «لَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبْرَهُمْ وَتُقَسِّطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» ترجمه: (خداوند شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان بیرون‌تان نکرده‌اند، نهی نمی‌کند. بی‌شک خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد).

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ ۚ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾﴾

ماه حرام در برابر ماه حرام و حرمت‌ها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، به همان مقداری که بر شما تعدی کرده است، بر او تعدی کنید! و تقوای الله را پیشه کنید و بدانید که الله با متقیان است! (۱۹۴)

* نکته: انسان‌ها و برخی از مکان‌ها و زمان‌ها دارای حرمت خاص هستند که باید آن را نگه داشت. کسی که حرمت آن‌ها را نگه ندارد، حرمتی ندارد. در آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ اجازه داده شده است تا پاسخ حرمت شکنان داده شود.

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٥﴾﴾

و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دستان خود به هلاکت نیندازید. و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (۱۹۵)

* نکته ۱: خداوند متعال در پنج آیه مبحث جنگ و جهاد را مطرح نمود و اکنون به مسلمانان دستور می‌دهد انفاق کنند و خود را به هلاکت نیندازند. تأمین هزینه‌ی جنگ و فراهم ساختن تجهیزات نظامی

برای پیروزی، بسیار مهم است که با انفاق و مشارکت همگانی مسلمانان امکان پذیر است. اگر مسلمانان خود را از نظر تجهیزات آماده نکنند و به میدان نبرد بروند، گویا با دستان خود، خود را به هلاکت انداخته‌اند. هر چند نصرت و پیروزی از جانب خداست، ولی این آیه به مسلمانان درس می‌دهد تا از اخذ اسباب مادی غافل نباشند و صعود را بدون اسباب طلب نکنند و برای پیروزی، مقدمات آن را مهیا سازند.

* نکته ۲: خداوند متعال در پایان آیه ما را به احسان امر کرد و فرمود که محسنان را دوست دارد. احسان به هر عمل نیکی گفته می‌شود که دارای دو ویژگی باشد:

۱. به نحو احسن و به تمام و کمال انجام شود.

۲. تحت مراقبت خدا و با اخلاص انجام شود.

زمانی که انسان مؤمن مسئولیتی را می‌پذیرد و یا بر سرِ شغل و حرفه‌ی خود می‌رود، باید آن کار را به نحو احسن و با احساس مراقبت خدا انجام دهد. خداوند متعال به پیامبر داود علیه السلام که شغل آهنگری داشت، سفارش می‌کند شغل خود را به درستی انجام دهد و در انجام وظیفه کوتاهی نکند. خداوند متعال می‌فرماید: «أَنْ اَعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرْ فِي السَّرْدِ وَاَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۱. ترجمه: (زره‌های خوب و گشاد بساز و ترتیب و اندازه‌ی حلقه‌ها را خوب رعایت کن. و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می‌دهید بینا هستم). در دین اسلام، رعایت احسان در حق غیر انسان‌ها نیز واجب است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصابی که می‌خواهد حیوانی را ذبح کند چنین دستور می‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ، وَلْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ، فَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»^۲. ترجمه: (خداوند احسان را بر هر چیز واجب کرده است، لذا هرگاه کشتید به بهترین روش بکشید، و هرگاه ذبح کردید به بهترین روش ذبح کنید، و باید یکی از شما کاردش را قبل از ذبح تیز کند، و حیوان مورد ذبحش را راحت بگرداند).

﴿ وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ

۱ - سیأ/۱۱.

۲ - صحیح مسلم حدیث ۱۹۵۵.

وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١٦﴾

و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید. و اگر باز داشته شدید، پس هر چه از قربانی که برای تان میسر باشد انجام دهید. و سرهای خود را تراشید تا قربانی به محلش برسد و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت، پس فدیة دهد از روزه یا صدقه یا قربانی. و هرگاه در امان بودید، پس کسی که از عمره به همراه حج بهره ببرد، لازم است آنچه از قربانی که برای او میسر است، انجام دهد و هر کس نیافت، پس روزه گرفتن سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می‌گردید! این ده روز کاملی است. این برای کسی است که خانواده‌اش مقیم مسجدالحرام نباشند و تقوای الله پیشه کنید و بدانید که الله شدید العقاب است! (۱۹۶)

* نکته ۱: خداوند متعال پس از اتمام مبحث جنگ، به مبحث مهم دیگری در اسلام به نام حج و عمره می‌پردازد که از آیه‌ی ۱۹۶ شروع شده و تا آیه‌ی ۲۰۳ ادامه دارد.

* نکته ۲: این آیات در سال ششم هجری هنگام صلح حدیبیه نازل شده است. رسول خدا ﷺ و مسلمانان عازم خانه‌ی خدا به منظور به جای آوردن عمره بودند که مشرکان جلوی آنان را گرفتند و نگذاشتند وارد مکه شوند. کسی که عازم حج یا عمره شد، ولی در مسیر، راه بر او بسته شد و نتوانست حج یا عمره‌اش را انجام دهد، ابتدا قربانی‌ای که برایش میسر است، انجام می‌دهد (اگر امکان دارد باید قربانی را به مکه و به محل قربانی بفرستد تا همان جا قربانی شود) و سپس موی سرش را کوتاه می‌کند و از احرام بیرون می‌آید. کسی که بخاطر مریضی مجبور شد موی سرش را قبل از قربانی کوتاه کند، باید فدیة بدهد و مختار است که روزه بگیرد یا به مستمندان صدقه دهد و یا قربانی کند.

* نکته ۳: کسی که در مسیر رفتن به سوی خانه‌ی خدا، بخاطر دشمن، مریضی و یا هر مشکل دیگر، از رفتن به سوی خانه‌ی خدا باز داشته شد، برخی از اعمال حج یا عمره همچون قربانی و حلق سر را به جای می‌آورد، تا از برخی فواید و ثواب‌های حج بهره‌مند گردد.^۱ چنین شخصی در صورت امکان، قضای آن حج یا عمره را باید در سال‌های آینده به جای آورد.

* نکته ۴: کعب بن عُجْرَةَ رضی الله عنه یکی از صحابه‌ی بزرگوار نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه متوجه من شد که سرم شپش زده است. فرمود: شپش‌ها اذیتت می‌کنند؟ عرض کردم: بله. آنگاه فرمود: پس موهایت را بتراش و به خاطر آن، سه روز، روزه بگیر یا سه صاع^۱ غذا میان شش مسکین تقسیم کن و یا آنچه برایت میسر است قربانی کن. کعب می‌گوید: این آیه درباره‌ی من نازل شد: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ»^۲ و از آن پس هر کس به چنین مشکلی دچار شد به این آیه عمل می‌کند.

* نکته ۵: به طور کلی یک شخص مناسک حج و عمره را به یکی از این چهار شکل می‌تواند انجام دهد:

۱. حج مفرده: فقط برای حج احرام ببندد.
۲. عمره مفرده: تنها برای عمره احرام ببندد.
۳. قران: احرام برای حج و عمره با هم ببندد و بدون اینکه از احرام بیرون بیاید، مناسک حج را پس از اعمال عمره به جای بیاورد.
۴. حج تمتع: در ماه‌های حج ابتدا عمره را به جای بیاورد و پس از فراغت از اعمال عمره، از احرام بیرون آمده و سپس برای حج احرام ببندد و به مناسک حج بپردازد.

* نکته ۶: در ایام جاهلیت بسیاری از مردم معتقد بودند حج تمتع جایز نیست و ماه‌های حج مخصوص اعمال حج است و نباید عمره را در ماه‌های حج به جای آورد. این اعتقاد با نزول این آیه از بین رفت.^۳ تمتع از ریشه‌ی «مَتَعَ» به معنی استفاده کردن و منفعت بردن و مدت بیشتر در خیر ماندن است.^۴ از آن جهت، حج تمتع نامگذاری شده است که شخص از حج خود منفعت اضافی حاصل می‌کند؛ منفعت او هم منفعت مادی است که حج و عمره را با یک سفر و با هزینه‌ی کمتر انجام می‌دهد و هم منفعت معنوی است که حج و عمره را با هم به جای می‌آورد و ثواب هر دو را کسب می‌کند. شخصی که به چنین منفعتی دست می‌یابد و اجازه‌ی بهره‌مندی از این فرصت را دارد، باید فدیة بدهد. فدیة‌ای که برای او تعیین شده، قربانی است و در صورت عدم توانایی، روزه گرفتن ۱۰ روز. این تبصره برای کسی است که ساکن مکه نیست، زیرا کسی که ساکن مکه است به راحتی می‌تواند در ایام دیگر عمره را به جای بیاورد.

۱ - صاع پیمانه است که حدود ۲ کیلو و ۷۰۰ گرم گنجایش دارد.

۲ - صحیح بخاری حدیث ۱۸۱۵ و صحیح مسلم حدیث ۱۲۰۱.

۳ - التحریر والتنویر (۲/۲۲۷).

۴ - معجم مقاییس اللغة (۵/۲۹۳).

﴿ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ ۖ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ۗ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ۗ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ۗ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾ ﴾

حج ماه‌های معینی است. پس کسی که در آن ماه‌ها نیت حج کرد، بداند که در اثنای حج آمیزش جنسی و گناه و جدال وجود ندارد. و آنچه از کارهای نیک انجام می‌دهید، خدا آن را می‌داند. و توشه تهیه کنید که بدون شک بهترین توشه تقوا است. و تقوای مرا پیشه کنید ای خردمندان. (۱۹۷)

* نکته ۱: ماه‌های حج معین است و آن ماه‌هایی است که در آن‌ها برای حج احرام بسته می‌شود و به ترتیب عبارتند از: شوال، ذی قعدة و ذی حجه.

* نکته ۲: نماز، روزه و حج اعمالی هستند که در حین انجام آن‌ها انسان باید زبان خود را از سخنان ناشایست و اعضای خود را از اعمال ناپسند باز دارد و آن را مدیریت کند. این تمرینی است تا انسان بتواند در سایر اوقات و حالات نیز زبان و سایر اعضای خود را کنترل نماید.

﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ ۚ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ۖ وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الصَّالِينَ ﴿١٩٨﴾ ﴾

بر شما گناهی نیست که در طلب فضل پروردگارتان باشید و هنگامی که از عرفات سرازیر شدید، خدا را کنار مشعرالحرام یاد کنید. او را یاد کنید همان‌گونه که شما را هدایت نمود و هر چند شما پیش از این از زمره‌ی گمراهان بودید. (۱۹۸)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل سخن از بهره‌گیری معنوی و کسب تقوا بود. شاید کسانی گمان کنند تجارت یا پرداختن به امور مادی در سفر حج ممنوع است و با تقوا منافات دارد. این آیه حکم جایز بودن آن را بیان می‌کند.

* نکته ۲: ممکن است انسان‌هایی باشند که در گذشته گمراه بوده و مرتکب اعمال ناشایست زیادی شده‌اند، ولی از آن پشیمان شده و به سوی خدا بازگشته‌اند و اکنون اعمالی شایسته دارند. با توجه به عبارت «وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الصَّالِينَ» دانسته می‌شود که شرف انسان در وضعیتی است که اکنون در آن قرار دارد، لذا کسی حق ندارد آنان را بخاطر اعمال گذشته‌شان مورد نکوهش قرار دهد.

* سؤال: «مشعر الحرام» به چه معناست؟

جواب: «مشعر» به معنی عَلم و بارز است و منظور از آن، سرزمین مزدلفه است. سرزمین مزدلفه چون در منطقه‌ی حرم قرار گرفته است به آن «مشعرالحرام» می‌گویند. ایستادن در مزدلفه یکی از اعمال حج است.^۱ حاجیان در مزدلفه وقوف می‌کنند و در آنجا به ذکر و نیایش می‌پردازند.

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

سپس از همان جایی که مردم سرازیر می‌شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش بطلبید که خدا آمرزنده‌ی مهربان است! (۱۹۹)

* نکته ۱: در این آیه دو تفسیر وجود دارد:

۱. همه‌ی مردم غیر از قریش در روز نهم ذی حجه به زمین عرفه می‌رفتند و در آنجا وقوف می‌کردند، ولی قریشیان ننگ می‌دانستند که در زمین عرفه وقوف کنند و به جای آن به مزدلفه می‌رفتند، زیرا زمین مزدلفه در سرزمین حرم قرار دارد، ولی زمین عرفه خارج از محدوده‌ی حرم است. آنان معتقد بودند مکانی همچون عرفه، که جزو حرم نیست، اگر مورد توجه قرار گیرد، از شأن سرزمین حرم و قریش کاسته می‌شود. در صحیح بخاری و مسلم نقل شده است که عایشه -رضی الله عنها- فرمود: قریش و هم کیشان‌شان در مزدلفه، وقوف می‌کردند و به آن‌ها حُمس (متعصب و تندرو) می‌گفتند. اما سایر عرب در عرفات وقوف می‌کردند. هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیامبرش دستور داد تا به عرفات برود و در آنجا وقوف کند و سپس از آنجا روانه‌ی مزدلفه شود. خداوند متعال فرمود: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ».^۲ و به قریشیان دستور داد از همان جایی که مردم سرازیر می‌شوند، سرازیر شوند و مردم نیز در سرزمین عرفه توقف می‌کردند و از آنجا سرازیر می‌شدند. با این تفسیر، در پایان آیه به قریشیانی که چنین عمل متکبران‌های داشتند و از رفتن به عرفه سر باز می‌زدند، می‌فرماید: «وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

۲. پس از ایستادن در سرزمین عرفه و سرازیر شدن به سوی مشعرالحرام (مزدلفه) که در آیه‌ی قبل بیان شد، اکنون نوبت این است که از مزدلفه نیز روانه‌ی سرزمین مینا شوند و این آیه در مورد رفتن از مزدلفه به مینا می‌باشد. در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است که فرمود: (ثُمَّ لِيَنْطَلِقُ حَتَّى يَقِفَ بَعْرَفَاتٍ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ يَكُونَ الظُّلَامُ، ثُمَّ لِيَدْفَعُوا مِنْ عَرَفَاتٍ إِذَا أَفَاضُوا مِنْهَا حَتَّى يَبْلُغُوا جَمْعًا الَّذِي يُتَبَرَّرُ فِيهِ، ثُمَّ لِيَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا، وَأَكْثِرُوا التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ قَبْلَ أَنْ تُصْبِحُوا، ثُمَّ أَفِيضُوا فَإِنَّ النَّاسَ كَانُوا يُفِيضُونَ،

۱ - تفسیر ابن کثیر (۱/۵۵۴).

۲ - صحیح بخاری حدیث ۴۵۲۰ و صحیح مسلم حدیث ۱۲۱۹.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» حَتَّى تَرْمُوا الْجَمْرَةَ^۱ ترجمه: (... شخص حج گذار از نماز عصر تا تاریکی شب برای وقوف به عرفه وقت دارد. سپس از عرفه به سوی تجمع مردم در مزدلفه حرکت می‌کند و زمانی که به آنجا رسید، با تکرار «الله اکبر» و «لااله الا الله» خدا را زیاد یاد می‌کند و تا قبل از نماز صبح این کار را انجام می‌دهد. سپس از آنجا نیز حرکت می‌کند، زیرا مردم نیز از آنجا در حال حرکت هستند. و خداوند متعال فرمود: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» و در آنجا جَمْرَه را رمی کنند). چون مناسک حج رو به پایان است، آنان را به استغفار دستور داد و فرمود: «وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». در آیه‌ی بعد نیز سخن از اتمام اعمال حج است.

* نکته ۲: در دین اسلام، پس از انجام بسیاری از عبادت‌های مهم، به استغفار دستور داده شده است. به طور مثال پس از اتمام نماز، مستحب است شخص نمازگزار سه مرتبه استغفار کند.^۲ پس از عبادت‌های شبانه، مستحب است هنگام سحر به استغفار بپردازد.^۳ در این آیه نیز پس از اتمام مناسک حج به استغفار دستور داده شده است. انسان مؤمن در پایان عبادتش از خداوند متعال طلب بخشش می‌کند، چون امکان دارد آن عبادت را آنگونه که شایسته است، انجام ندهد و همچنین از خدا طلب بخشش می‌کند تا مبادا به عبادت‌های خویش مغرور شود و سر به طغیان بردارد.

﴿ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾ ﴾

و هنگامی که مناسک خود را به پایان رساندید، پس خدا را یاد کنید، همانند یاد کردن پدران تان حتی از آن هم بیش‌تر. بعضی از مردم می‌گویند: خداوندا! به ما در دنیا نیکی عطا کن. ولی در آخرت بهره‌ای ندارند. (۲۰۰)

* نکته: این آیه مردم را تشویق می‌کند تا خدا را همیشه یاد کنند، همان‌گونه که افتخارات پدران خویش را همیشه یاد می‌کنند و همچنین آنان را تشویق می‌کند تا در شناخت خدا به آن معرفتی برسند که نسبت به پدران خود رسیده‌اند و حتی از آن هم بیشتر. کسی که به چنین معرفتی رسید هیچ‌گاه از خدا غفلت نمی‌ورزد و حضور او را همیشه و در هر جا احساس می‌کند و با قلب و زبان همیشه او را یاد می‌کند.

۱ - صحیح بخاری حدیث ۴۵۲۱.

۲ - صحیح مسلم (۴۱۴/۱) حدیث ۱۳۵.

۳ - ذاریات/۱۷ - ۱۸.

﴿ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴾ ﴿۲۰۱﴾

و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی عطا کن! و ما را از عذاب آتش نگاه دار! (۲۰۱)

* نکته: مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای که چشمان حقیقت‌بین ندارند و نگاه‌شان تنها به دنیاست و به آن دل بسته‌اند. آنان حتی اگر به سفر معنوی حج هم بروند، نه درون‌شان تزکیه می‌شود و نه از پاداش آخرت چیزی نصیب‌شان می‌شود، زیرا شهره‌ی حاجی شدن و ستایش مردم غایت آن‌هاست. دسته‌ی دوم کسانی‌اند که چشمان حقیقت‌بین دارند و هدف غایی خود را دنیا قرار نمی‌دهند. آنان در دنیا دنبال پیشرفت و اعمال حسنه هستند و نسبت به آخرت نیز خواهان رضای خدا و بهشت هستند و برای رسیدن به آن اعمال نیک انجام می‌دهند و از اینکه به عذاب جهنم دچار شوند، هراسانند و نجات از آن را از خداوند متعال خواستارند، لذا نتیجه‌ی کارهای خود را در پایان خواهند دید.

﴿ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾ ﴿۲۰۲﴾

آنان بخاطر کارهایی که انجام داده‌اند، نصیب و بهره‌ای دارند، و خداوند، سریع‌الحساب است. (۲۰۲)

﴿ وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ ۚ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ لِمَنِ اتَّقَىٰ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾ ﴿۲۰۳﴾

و خدا را در روزهایی معین یاد کنید. پس هر کس که آن را در دو روز خلاصه کند گناهی بر او نیست و هر کس به تأخیر اندازد نیز گناهی بر او نیست. این برای کسی است که تقوا پیشه کند. و تقوای خدا را رعایت کنید و بدانید که شما به سوی او سوق داده می‌شوید. (۲۰۳)

* نکته ۱: خداوند متعال در آیه‌ی ۲۰۰ و آیه‌ی مذکور، حُجَّاج را به ذکر و نیایش دستور داده است. در آیه‌ی ۲۰۰ کیفیت ذکر را بیان نمود و در این آیه از کمیت ذکر سخن می‌گوید. هر چند که باید همیشه خدا را یاد کرد، ولی در ایام حج روزهای مشخصی به ذکر خدا اختصاص داده شده است. این روزهای مشخص، سه روز است که پس از عید قربان قرار دارد و به ایام تشریق مشهور است. حجاج در این ایام در سرزمین منا به سر می‌برند و علاوه بر ذکر خدا، قربانی و رمی جمرات انجام می‌دهند.

پس از اتمام مناسک حج، بسیاری از حاجیان آهنگ بازگشت به وطن یا بازدید از اماکن مهم و تاریخی را دارند و فرصت زیادی برای ماندن در سرزمین منا را ندارند، خداوند متعال در این آیه به آنان اجازه داده است اعمال نهایی حج را در ۲ روز خلاصه نموده، طواف وداع را انجام داده و از احرام خارج شوند. از طرفی بسیاری دیگر به اندازه‌ی کافی وقت دارند و خواهان ماندن بیشتر در سرزمین منا هستند، آنان نیز اجازه دارند قربانی و رمی جمرات را تا روز سوم به تأخیر بیندازند.

* نکته ۲: ایام تشریق به سه روز پس از عید قربان گفته می‌شود. تشریق از ریشه‌ی «شَرَقَ» و به معنای روشنایی آفتاب است. در زمان‌های گذشته حاجیان گوشت‌های حیوانات قربانی را تکه تکه می‌کردند و برای خشک شدن، زیر آفتاب قرار می‌دادند، از این جهت، این سه روز به ایام تشریق مشهور شده است.^۱

* نکته ۳: یکی از اعمالی که در ایام تشریق انجام می‌گیرد رمی جمرات است. رمی به معنای پرتاب کردن و جمرات ستون‌های سه گانه‌ای است که حجاج اطراف آن جمع می‌شوند و تکبیرگویان به طرف هر یک از آنها ۷ عدد سنگ پرتاب می‌کنند. این عمل، نماد سنگ انداختن به سوی شیطان است. رمی جمرات جزو واجبات حج می‌باشد. این ستون‌های سه گانه در نزدیکی مسجد «خیف» در سرزمین منا قرار دارد.

* سؤال: قید «لِمَنْ أَتَى» چه مناسبتی با آیه دارد؟

جواب: کسی که عجله دارد و می‌خواهد اعمال ایام تشریق را در ۲ روز خلاصه کند، ممکن است بخاطر عجله، مناسک پایانی حج را به درستی انجام ندهد و یا حین انجام مناسک به حقوق دیگران تعدی کند. یک شخص به شرطی می‌تواند اعمالش را در ۲ روز خلاصه کند که مرتکب این اعمال نشود.

اکثر مردم به صورت کاروان رهسپار حج می‌شوند. در یک کاروان افراد متفاوتی وجود دارند که برخی از آنان ممکن است مایل نباشند سه روز در زمین منا بمانند، لذا یک شخص به شرطی می‌تواند اعمالش را تا سه روز به تأخیر اندازد که سبب رنجش دیگران نشود.

* نکته ۴: شخص حاجی در ایام حج، باید به بهترین شکل عباداتش را انجام دهد و از تجاوز به حقوق دیگران خودداری کند. پس از بازگشت از حج نیز باید همین مسیر را ادامه دهد و بداند که در پیشگاه الله حاضر می‌شود. رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ حَجَّ لِلَّهِ فَلَمْ يَرْفُتْ وَلَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَيَوْمٍ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ».^۲

^۱ - نگا العین (۵ / ۳۸).

^۲ - صحیح بخاری حدیث ۱۵۲۱.

ترجمه: (هرکس بخاطر رضای خدا حج نماید و در اثنای حج از مسایل جنسی و گناه بپرهیزد، در حالی از حج بر می‌گردد که گویا تازه از مادر متولد شده است).
و نیز فرموده است: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا، وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ».^۱ ترجمه: (عمره تا عمره موجب کفاره‌ی گناهان می‌شود و حج صادقانه‌ای که مقبول خداوند واقع شده است پاداشی جز بهشت ندارد).

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ ۗ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾ ﴾

و از مردم کسانی هستند که سخن او درباره‌ی زندگی دنیا تو را به شگفت می‌آورد و خدا را بر آنچه در دلش است گواه می‌گیرد، حال که او دشمنی بسیار سرسخت است. (۲۰۴)

* نکته: مردم به دسته‌های بسیار مختلفی تقسیم می‌شوند. برخی دارای خصلت‌های پسندیده و در بالاترین درجات و برخی دارای خصلت‌های ناپسند و در پست‌ترین مراتب قرار دارند. بیش از ۱۰ آیه از قرآن کریم با عبارت «از مردم کسانی هستند که ...» به معرفی دسته‌های مختلف مردم پرداخته است. این آیه از مردی سخن می‌گوید که در مورد زندگی دنیا معلومات بسیار عالی دارد. وقتی دهان به سخن می‌گشاید، شنونده را شگفت زده می‌کند. او خود را دلسوز و خیرخواه مردم معرفی می‌کند و خدا را بر صدق سخنان خود گواه می‌گیرد. اگر این اشخاص در ادعای خود صادق باشند ایرادی بر آنان نیست، اما حقیقت این است که آنان نسبت به خدا و خلق خدا دشمنی سرسخت هستند، زیرا:

﴿ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا تُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾ ﴾

و هرگاه پشت کرده است، در زمین تلاش کرده است تا در آن فساد راه بیندازد و دستاوردها و نسل‌ها را نابود کند، در حالی که خدا فساد را دوست ندارد. (۲۰۵)

* نکته ۱: فساد متضاد صلاح است.^۲ به کارهایی که به زندگی مردم نظم می‌بخشد، امنیت جانی، مالی، شغلی، شخصیتی و ... را در جامعه برقرار می‌کند، سطح معنویت را در افراد بالا می‌برد و جامعه را به جهت توسعه سوق می‌دهد، صلاح و به کسی که باعث ایجاد صلاح در جامعه می‌شود، مصلح یا اصلاح‌گر

۱. صحیح بخاری حدیث ۱۷۷۳ و صحیح مسلم حدیث ۱۳۴۹.

۲ - العین (۲۳۱/۷).

گفته می‌شود. فساد عکس آن است و به کسی که ناامنی، فحشا، بی‌بندوباری و ... را در جامعه ترویج دهد و یا با مصلحان مقابله کند مفسد یا مخرب گفته می‌شود.

❖ سؤال: حرث و نسل به چه معناست؟

جواب: کلمه‌ی «حرث» شامل دو چیز می‌شود:

۱. محصولات که از راه زراعت و کشاورزی به دست می‌آید.

۲. دارایی‌هایی که از طریق کسب و کار، خرید و فروش و ... به دست می‌آید.^۱

و «نسل» به فرزندی که از زاد و ولد به وجود می‌آید گفته می‌شود.^۲ انسان و حیوانات دارای نسل هستند.

❖ نکته ۲: خداوند متعال طبیعت را با تمام امکانات و زیبایی‌ها آفریده تا مردم از آن بهره برداری کرده و از آن لذت ببرند. خداوند متعال در آیات متعدد و پیامبر خدا ﷺ در احادیث فراوان دستور داده‌اند مردم از طبیعت محافظت کنند و آن را توسعه دهند. تخریب طبیعت در دین اسلام از گناهان بزرگ است و برای کسی که دست به چنین کاری بزند وعده‌ی عذاب داده شده است. این معنا در آیات ۴۱ سوره روم نیز بیان شده است.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ ﴿۲۱﴾﴾

و هرگاه به او گفته شود تقوای خدا را رعایت کن! غروری که ناشی از گناه است او را فرا می‌گیرد. پس دوزخ برای او کافی و چه بد جایگاهی است. (۲۰۶)

❖ نکته: این مجموعه آیات، صفات رذیله‌ی یک انسان مخرب را چنین بیان می‌کند:

۱. گفتار، کردار و نیتش با هم متناقض است.

۲. فساد را در زمین ترویج می‌دهد.

۳. از مردم و سایر مخلوقات خدا متنفر است.

۴. حرث و نسل که ادامه‌ی حیات انسان به آن بستگی دارد را نابود می‌سازد.

۵. هیچ کس جرأت ندارد از رفتار بی‌رحمانه‌ی او انتقاد کند.

بسیاری از این ویژگی‌ها در آیات ۸ تا ۲۰ نیز بیان شد.

^۱ - نگا: العین (۲۰۵/۳).

^۲ - همان (۲۵۶/۷).

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُبْتِغَاءً مَّرَضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴾

و از مردم کسانی هستند که جان خود را به خاطر به دست آوردن خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگان بس مهربان است. (۲۰۷)

* نکته: این آیه نیز با عبارت «و از مردم کسانی هستند که ...» دسته‌ی دیگر مردم را معرفی می‌کند. خصوصیت آنان بر خلاف دسته‌ی قبل است. آنان برای دست یافتن به رضای خدا حتی حاضرند جان خود را نیز فدا کنند. خداوند متعال در پایان آیه، مهربانی خود را نسبت به آنان اعلان نموده است.

* سؤال: فعل «یشری» و «یشتری» چه تفاوتی با هم دارند؟

جواب: «یشری» به معنای فروختن و «یشتری» به معنای خریدن می‌باشد.

﴿ يَتَّبِعُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

مُبِينٌ ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به تمام و کمال به اسلام داخل شوید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید. بی‌گمان او برای شما دشمنی آشکار است. (۲۰۸)

* نکته ۱: در آیه‌ی ۲۰۵ بیان شد که انسان مفسد در دو زمینه فعالیت می‌کند:

۱. فساد در زمین که بیشتر با تهاجم فرهنگی و دینی و ترویج فساد اخلاقی انجام می‌شود.

۲. از بین بردن حرث و نسل که با اختلاف اندازی و جنگ نظامی شکل می‌گیرد.

خداوند متعال در این آیه مسلمانان را از ورود به این دو زمینه باز می‌دارد و آن را جزو تبعیت از گام‌های شیطان معرفی می‌کند.

* نکته ۲: کلمه‌ی «السلم» به دو قرائت خوانده شده است. عاصم، حمزة، أبو عمرو، ابن عامر و حفص

«السِّلم» (با کسره‌ی سین) و ابن کثیر، نافع و کسائی «السَّلْم» (با فتحه‌ی سین) خوانده‌اند.

* سؤال: تفاوت معنای کلمه‌ی «السِّلم» (با کسره‌ی سین) و «السَّلْم» (با فتحه‌ی سین) چیست؟

جواب: «السِّلم» (با کسره‌ی سین) به معنای اسلام است و معنا چنین است که همه‌ی شما به تمام و کمال در اسلام وارد شوید و به گونه‌ای نباشید که از برخی دستورات اسلام فرمانبری و از برخی دیگر نافرمانی کنید، زیرا دینی که نزد خدا پذیرفته می‌شود، دین کامل و خالص است. خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ

الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱ ترجمه: (همانا دینی که نزد خدا مقبول است، تسلیم شدن کامل است). کسی که نماز بخواند، ولی رباخوار باشد یا روزه بگیرد، ولی حقوق مردم را پایمال کند یا بالعکس، کاملاً به دین اسلام وارد نشده و از گام‌های شیطان تبعیت کرده است.

«السَّلَام» (با فتحه‌ی سین) به معنای صلح است و معنا چنین است که همه‌ی شما با هم با برادری و برابری زندگی کنید و از انجام کارهایی که امنیت و صلح پایدار را بر هم می‌زند پرهیزید. کسی که دنبال اختلافات و جنگ افروزی باشد، به این آیه عمل نکرده و از گام‌های شیطان تبعیت نموده است.

* نکته ۳: یکی از موضوعاتی که در قرآن بارها تکرار شده موضوع دشمنی شیطان با انسان است. یک انسان مسلمان باید باور داشته باشد که شیطان دشمن اوست و دشمنی شیطان را ساده نپندارد. شیطان آتش جنگ را میان مردم می‌افروزد و آنان را از عمل به دین خدا باز می‌دارد. شیطان برای گمراه سازی انسان از گناهان کوچک شروع می‌کند و گام به گام او را به سمت گناهان بزرگ سوق می‌دهد، به گونه‌ای که خود انسان متوجه فریب شیطان و گمراهی خود نمی‌شود.

﴿فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

پس هرگاه به لغزش افتادید بعد از اینکه نشانه‌های روشن سراج شما آمد، پس بدانید که الله قدرتمند و باحکمت است. (۲۰۹)

* نکته: خداوند متعال در آیه‌ی قبل به داخل شدن کامل در اسلام و صلح پایدار امر نمود و در این آیه از اینکه افرادی این دستورات را نقض کنند هشدار می‌دهد، زیرا اگر مسلمانان مجموعه‌ای از دستورات اسلام را انجام دهند و مجموعه‌ای دیگر را زیر پای بگذارند و یا دنبال جنگ افروزی و اختلافات باشند، چهره‌ی نازیبایی را از اسلام به نمایش خواهند گذاشت و سبب خواهند شد دیگران از دین اسلام نفرت پیدا کنند، همچنین سبب می‌شود آرامشی که قرار است دین اسلام برای مردم به ارمغان بیاورد به نامنی مبدل شود.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾



آیا جز این انتظار می‌کشند که الله و ملائکه در سایه‌هایی از ابرها به سراغشان بیایند و کار از کار بگذرد؟! و همه کارها قطعاً به سوی الله باز گردانده می‌شود. (۲۱۰)

* نکته: برای انسان مجرم و گنهکار دو موقعیت پیش می‌آید که متوجه جرم و گناهش می‌شود:

۱. زمانی که از طرف خداوند آیات روشن برای او بیاید: پیامبران و دعوتگران، دستورات خدا را به مردم می‌رسانند تا مردم زندگی خویش را بر اساس آن مدیریت کنند. هر کس چنین کند، مسیر خوشبختی را برای خویش فراهم کرده است.

۲. زمانی که قیامت برپا شود: در روز قیامت، نظم خورشید، ماه و ستارگان به هم خواهد ریخت، ملائکه از آسمان نازل خواهند شد و خدا عز و جل برای حسابرسی مردم تحت سایه‌ی ابر خواهد آمد. مجرمان اگر در دنیا عبرت نگرفتند و از گناهان خویش دست نکشیدند، حتماً در روز قیامت متوجه اشتباهات خود خواهند شد و اظهار ندامت خواهند نمود، ولی در آن روز چه سود؟! خدا عز و جل در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۱۵۸ می‌فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ». (ترجمه: (آیا جز این انتظار می‌کشند که ملائکه به سراغشان آید یا پروردگارت و یا برخی از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟ روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت بیاید ایمان آوردن هیچ کسی که قبلاً ایمان نداشته است و یا خیری در ایمانش کسب نکرده است به او سودی نخواهد داد. بگو: انتظار بکشید که ما هم منتظریم).

* سؤال: چگونه خداوند متعال و ملائکه در سایه‌هایی از ابر سراغ انسان می‌آیند؟

جواب: این یکی از حوادث روز قیامت است که چگونگی آن برای هیچ کس مشخص نیست. البته موضوع آیه نیز بیان کیفیت برپایی حساب و کتاب روز قیامت نیست، بلکه موضوع آیه این است که انسان مجرم قبل از اینکه کار از کار بگذرد دست از گناهانش بردارد و به طور کامل به اسلام وارد گردد و نابودسازی نسل و حرث و دنباله‌روی از شیطان را کنار بگذارد.

﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ ﴿٢١١﴾

از بنی اسرائیل پیرس که چقدر از نشانه‌های روشن به آنان داده‌ایم و کسی که نعمت الله را پس از آنکه به سراغش آمد تغییر دهد، پس همانا الله شدید العقاب است. (۲۱۱)

* نکته ۱: بسیاری از گناهکاران و ظالمان در این دنیا از کارهای بدشان دست بر نمی‌دارند تا اینکه مرگ‌شان فرا می‌رسد. علت دست نکشیدن از گناه و ظلم این نیست که خدا عز و جل به اندازه‌ی کافی آیات روشن را برای‌شان فرستاده است، بلکه بالعکس. خداوند آیات و نشانه‌های فراوانی را به سوی آنان فرستاده، ولی خودشان به آن توجه نکرده‌اند، آیات خدا را از مسیر عبرت خارج و خود را به کارها و باورهای یوچ مشغول ساخته‌اند. خدا عز و جل برای اینکه دیگران را قانع کند که آیات زیادی فرستاده فرموده است: از بنی‌اسرائیل پرسید که چقدر نشانه‌های روشن برای‌شان آمده است. زمانی که خداوند متعال برای هدایت بندگانش آیه‌ای فرستاد، وظیفه‌ی بندگان این است که به آن توجه و عمل کنند. خدا در پایان آیه اعلان فرموده است: هر کس با بی‌توجهی از کنار آیاتش بگذرند او را به شدت عقوبت خواهد کرد.

* نکته ۲: معجزات و نشانه‌هایی که برای امت‌های گذشته آمده برای ما هم هست و گذر زمان دلیلی بر اینکه شخص به آنها بی‌توجه باشد نیست. در امت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز علاوه بر نشانه‌های گذشته، نشانه‌های دیگری نیز اضافه شده است که برای هر کس خواهان هدایت باشد کفایت می‌کند. خدا عز و جل در سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۴۹ فرموده است: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيْنَتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَحْجِدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ». ترجمه: (بلکه آن آیات روشنی است در سینه‌های کسانی که دانش به آنان داده شده است و کسی جز ظالمان، آیات ما را انکار نمی‌کند). و در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی عنکبوت فرموده است: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». ترجمه: (آیا برای‌شان همین کافی نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بر ایشان تلاوت می‌شود؟! بی‌گمان در آن رحمت و پندی است برای قومی که ایمان می‌آورند).

﴿ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱۱۲﴾ ﴾

زندگی دنیا برای کسانی که کفر ورزیدند زینت داده شده است و کسانی را که ایمان آورده‌اند مسخره می‌کنند، حال کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند روز قیامت بالاتر از ایشان هستند و الله به هر کس که بخواهد بدون حساب روزی می‌بخشد. (۲۱۲)

* نکته ۱: خدا ﷻ دنیا را زیبا آفریده است. همه‌ی مردم می‌توانند از زیبایی‌های دنیا لذت ببرند و لذت‌های دنیا اختصاص به کافران ندارد، اما آنچه مهم است نباید دنیا را بر دین خدا ترجیح داد. کسی که به دنیا وابستگی پیدا کرد، آرزو می‌کند کاش هزار سال زندگی کند!

در این آیه بیان شده است کافران، معیار خوشبختی را داشته‌ها، امکانات مادی، لذت‌های بی‌قید و شرط جنسی، دیداری، شنیداری و ... می‌دانند و هر کس خود را از این خوشبختی‌ها محروم کند عقب افتاده می‌پندارند. خدا ﷻ در این آیه معیار خوشبختی را داشتن درجه‌ی رفیع در سرای آخرت معرفی نموده است که کافران از آن محرومند.

* نکته ۲: مسخره کردن هیچ انسانی جایز نیست، زیرا مسخره ریشه در تکبر دارد. در اختیار داشتن امکانات دنیوی نشانه‌ی برتری انسان نیست. کسی که از نظر جسمی سالم است، حق ندارد ناقص الخلقه یا مریض را مسخره کند، زیرا سلامت جسمانی نشانه‌ی بهتر بودن او نیست. کسی که از نظر چهره و اندام زیباست حق ندارد کسی را که از زیبایی کمتری برخوردار است مسخره کند، زیرا زیبایی نشانه‌ی بهتر بودن او نیست. کسی که دارای ثروت، امکانات رفاهی، مسکن و ماشین گرانقیمت است حق ندارد کسی را که فقیر است مسخره کند، زیرا پول و ثروت نشانه‌ی بهتر بودن او نیست. خدا ﷻ در سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۱۳ معیار بهتر بودن را چنین معرفی نموده است: «يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». ترجمه: (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را به صورت نژاد و قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. قطعاً گرامی‌ترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست. بدون شک خداوند دانا و آگاه است). تقوا یک امر درونی است که فقط خدا ﷻ از حقیقت آن با خبر است. پس کسی که خود، اهل نماز و عبادت بسیار است حق ندارد کسی را که در ظاهر، عبادتش کمتر است مسخره کند و خود را بهتر و بالاتر از او بداند، زیرا میزان تقوا در روز قیامت مشخص می‌شود. کسی که با مسخره کردن، دیگران را کوچک بشمرد به بهشت وارد نمی‌شود. رسول خدا ﷺ فرموده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ». فقال رجل: إن الرجل يحب أن يكون ثوبه حسناً، ونعله حسناً، قال: «إن الله جميلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ الْكَبِيرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمَطُ النَّاسِ»^۱ ترجمه: (کسی که ذره‌ای تکبر در قلبش باشد، داخل بهشت نمی‌شود. شخصی گفت: یک مردی هست که

دوست دارد لباس و کفشش خوب و زیبا باشد؛^۱ آیا این نیز تکبر است؟ فرمود: خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. تکبر، نپذیرفتن حق و کوچک شمردن دیگران است.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ



مردم یک امت بودند، پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده و هشدار دهنده برانگیخت و کتاب را به حق با آنان نازل کرد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. اما در آن اختلاف نکردند جز کسانی که کتاب به آنان داده شده پس از اینکه دلیل‌های روشن به سراغشان آمد در اثر عداوتی که میان خودشان داشتند. پس الله کسانی که ایمان آوردند را با اجازه‌ی خویش هدایت کرد در آنچه از حق که اختلاف ورزیده بودند. و الله هر کس را بخواهد به سوی راه راست راهنمایی می‌کند. (۲۱۳)

* نکته ۱: این آیه تاریخچه‌ی بشر، در تعامل با ادیان آسمانی را بیان می‌کند. در این آیه مطالب زیر بیان شده است:

۱. ابتدا همه‌ی انسان‌ها یک امت بودند: در یک جامعه، به طور طبیعی، انواع مردم زندگی می‌کنند. برخی سلطه‌جو هستند. آنان تبدیل به رؤسا و بزرگان شهر می‌شوند و تصمیمات مهم را آنان می‌گیرند و برخی سلطه‌پذیرند. آنان تصمیمات رؤسا و بزرگان را اجرا می‌کنند. رؤسا بخاطر مدیریت شهر سعی می‌کنند کنترل همه چیز را به دست بگیرند و چه بسا با هر گونه تفکری که موقعیت آنان را متزلزل می‌کند مخالفت کنند و فکر و اعتقادی که جایگاه آنان را حفظ می‌کند ترویج دهند و بدین شکل، مردم را به استثمار بکشند. از طرفی طبیعی است که افرادی آزاده پیدا شوند که تن به این وضعیت ندهند، ولی قدرت تغییر وضعیت را نداشته باشند. آزادگان، کسی را ندارند تا از آنان حمایت کند. لذا در ظاهر، مردم امت واحده هستند و هیچ گونه جنگ و اختلافی بین آنان نیست.

^۱ - نام آن شخص مالک بن مرارة است. صحیح مسلم شرح امام نووی (۹۲/۲).

۲. خداوند متعال پیامبران را می‌فرستد تا بشارت دهنده و هشدار دهنده باشند: خداوند متعال پیامبران را می‌فرستد تا تفکرات و اعتقادات صحیحی را که از منبع وحی گرفته‌اند، بین مردم ترویج دهند. بیشتر رؤسا با پیامبران مخالفت می‌کنند، چون جایگاه خود را در خطر می‌بینند. مردم آزاده به پیامبران ایمان می‌آورند، لذا پیامبران، سلطه‌گران مخالف را از عقوبت الهی می‌ترسانند و از حق جویان حمایت نموده و آنان را به پیروزی علیه متکبران و به رستگاری در آخرت مژده می‌دهند.
۳. خداوند متعال کتاب می‌فرستد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف دارند داوری کند: زمانی که جنگ میان حق و باطل آغاز شود، بسیاری از مردم به تردید می‌افتند که جبهه‌ی حق کدام است. خداوند متعال کتاب می‌فرستد و در آن با مردم سخن می‌گوید و جبهه‌ی حق را با دلیل برای آنان معرفی می‌کند. بدین شکل بین حق و باطل جدایی انداخته و بین مردم داوری می‌کند.
۴. در کتاب اختلاف نکردند جز کسانی که کتاب به آنان داده شده پس از اینکه دلیل‌های روشن به سراغشان آمد: پس از مدتی مبارزه، حق بر باطل پیروز می‌گردد و قدرت کافران فرو می‌ریزد و مدیریت جامعه دست مؤمنان می‌افتد. خدا ﷻ کتاب خود را به مؤمنان سپرده تا نسل‌های بعدی نیز بر اساس همان عمل کنند. در این میان افرادی پرورش می‌یابند که متون کتاب را حفظ می‌کنند و معنا و مفهوم آن را یاد می‌گیرند تا آن را به نسل‌های بعدی انتقال دهند. در این میان افرادی سودجو و حسود نیز ادعای علم سر می‌دهند و با گروه اول به مخالفت بر می‌خیزند. آنان از کتاب خدا سوء استفاده نموده و آن را بر اساس منافع خویش تحریف می‌کنند و بدین شکل، بار دیگر میان کسانی که کتاب به آنان داده شده است نزاع و اختلاف پیش می‌آید.
۵. الله مؤمنان را در آنچه با هم اختلاف کرده بودند، هدایت می‌کند: وقتی میان پیروان یک کتاب اختلاف ایجاد شود، مردم نمی‌توانند تشخیص دهند که حق با کدام گروه است، لذا دسته‌ای دست از هر دو گروه می‌کشند و بی‌دین می‌گردند، دسته‌ای ناخواسته به گروه باطل می‌پیوندند و دسته‌ای که صادقانه دنبال هدایت باشند و اصول تحقیق را رعایت کنند، به خواست خدا به سوی حق هدایت می‌شوند.

* نکته ۲: علمای یهود و نصارا در کتاب آسمانی خویش اختلاف کردند، لذا آیین‌های متعددی در میان آنان به وجود آمد. آنان حتی در مبانی دین همچون توحید و معاد نیز با هم اختلاف دارند. دومه^۱، ماسونی^۲ و صهیونی سه گروه یهود هستند. ارتودوکس، کاتولیک، پروتستان، مارونی و مورمون گروه‌های نصاری هستند که همه‌ی آنان امروزه در دنیا وجود دارند و از نظر اعتقادی میان آنان اختلافات عمیقی وجود دارد. خداوند متعال این مطلب را بدین منظور بیان نمود که علما و دانشمندان مسلمانان به چنین سرنوشتی دچار نشوند و اگر دچار شدند، عامه‌ی مردم صادقانه به دنبال هدایت باشند تا خداوند آنان را به سوی حق راهنمایی کند.

* نکته ۳: اختلاف دو نوع است:

۱. اختلاف تنوع و تعدد: این نوع اختلافات به جزئیات دین مربوط می‌شود و وحدت و انسجام میان پیروان یک دین را از بین نمی‌برد. اختلاف تنوع و تعدد به نقش مدیریتی دین در جامعه کمک می‌کند.

۲. اختلاف تضاد: این نوع اختلافات به اصول و پایه‌های یک دین مربوط می‌شود که وحدت را از بین برده و نقش مدیریتی دین در جامعه را تضعیف می‌کند.

اختلافی که در این آیه بیان شده و پیروان ادیان الهی را بخاطر آن مذمت نموده و ما را از آن نهی کرده اختلاف نوع دوم است. در دین اسلام مذاهب فقهی متعددی همچون مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی به وجود آمده است که همه‌ی آنها از نوع اول است و در مبانی ایمان همچون توحید، نبوت، معاد و ... با هم مشترک‌اند.

* نکته ۴: جز قرآن، در تمام کتابهای آسمانی گذشته اختلاف به وجود آمده است. پیروان کتاب‌های آسمانی گذشته، خودشان نیز در صحت کتاب خویش شک دارند. خداوند متعال در سوره‌ی هود فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ^۴ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ^۵ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ^۳﴾

ترجمه: (و ما به موسی کتاب دادیم، ولی در آن اختلاف شد و اگر سخنی از پروردگارت از پیش بر این نرفته بود، بدون شک میان آنان (با آمدن عذاب در همین دنیا) داوری می‌شد و آنان هنوز به شدت در شک و تردید به سر می‌برند). رسول خدا ﷺ مسلمانان را از اختلاف در قرآن نهی نموده و این کار را کفر

۱ - Donmeh

۲ - Mason

۳ - هود / ۱۱۰.

دانسته است. از رسول خدا ﷺ نقل شده است: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ، عَلَيَّ أَيَّ حَرْفٍ قَرَأْتُمْ، فَقَدْ أَصَبْتُمْ وَلَا تَمَارَوْا فِيهِ، فَإِنَّ الْمِرَاءَ فِيهِ كُفْرٌ).^۱ ترجمه: (این قرآن به ۷ حرف (قرائت) نازل شده است که بر هر حرفی که خواندید کار پسندیده‌ای کرده‌اید و در قرآن مجادله نکنید که جدال در قرآن، کفر است).

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّا نَصْرُ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^ط

آیا گمان می‌برید به بهشت داخل می‌شوید در حالی که هنوز مشابه چیزهایی که بر سر گذشتگان آمده بر سر شما نیامده است؟! به آنان سختی و مصیبت فراوان رسید و آنچنان به تکاپو افتادند که پیامبر و کسانی که همراه او بودند گفتند: «یاری الله کی می‌رسد؟!» بدانید که یاری الله نزدیک است. (۲۱۴)

* نکته: در آیه‌ی قبل، از گمراهی تا رسیدن به هدایت سخن گفت و این آیه از هدایت تا رسیدن به بهشت سخن می‌گوید. هر کس به هدایت دست یافت، انواع سختی‌ها و مصیبت‌ها سراغ او می‌آید و این قانون خداست و هیچ کس از آن مستثنی نیست. این آیه از امت‌های گذشته مثال زده که به سختی‌هایی گرفتار شده‌اند و مدت‌ها در آن سختی به سر برده‌اند و خبری از یاری خدا نبوده است، آنگاه از سوز دل ندا زده‌اند که چه موقع یاری خدا می‌آید؟! وقتی سختی به این مرحله رسید و باز هم بندگی خدا را رها نکردند، آنگاه یاری خدا آنان را در می‌یابد.

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾^ط

از تو می‌پرسند چه انفاق کنند؟ بگو هر آنچه از چیزهای خوب انفاق کردید، پس برای مادر، پدر، نزدیکان، یتیمان، مستمندان و درماندگان در راه باشد. و هر کار خیری انجام دهید، پس قطعاً الله نسبت به آن داناست. (۲۱۵)

* نکته ۱: سؤال و جوابی که در این آیه مطرح شده بسیار آسان است، ولی بسیاری از انفاق‌کنندگان آن را اجرا نمی‌کنند. شخصی که با برنامه‌ریزی، سرمایه‌گذاری و پشتکار، پولی را به دست آورده است، یا آن را خرج نمی‌کند و یا اگر خرج کند، جایی که منفعت مادی یا معنوی همچون شهرت و قدرت برای او در

^۱ - مسند امام احمد حدیث ۱۷۸۲۱.

بر داشته باشد، خرج می‌کند، در حالی که خداوند متعال فرموده است انفاق کننده باید انفاق خود را بدین ترتیب اولویت بندی کند:

۱. پدر و مادر که وجود انسان به سبب ایشان شکل گرفته است.
۲. خویشاوندان که خوشی و ناخوشی آنان با هم گره خورده و در سختی‌ها باید حامی یکدیگر باشند، همچون خواهر، برادر، عمو، عمه، خاله، دایی و ...
۳. نیازمندیانی که جهت تأمین مایحتاج زندگی خویش نیازمند حمایت هستند، همچون ایتام، فقرا و مسافرانی که در راه مانده‌اند.

در این نوع انفاق کردن، منفعتی که در نظر گرفته شده، منفعت انفاق گیرنده است. انفاق کننده نباید بر اساس منافع دنیوی خویش، انفاق‌های خود را تنظیم کند، بلکه باید به منفعت اخروی خود بیندیشد و بداند خداوند از انفاق او آگاه است و در روز قیامت از او قدردانی خواهد کرد، لذا در پایان آیه فرمود: ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾.

✽ نکته ۲: در این آیه یک سؤال مطرح شده است: چه انفاق کنیم؟ و در مقابل، دو پاسخ به آن داده شده است:

پاسخ اول: هر چیز خوبی که در توان شماست انفاق کنید.

پاسخ دوم: به پدر، مادر، نزدیکان و نیازمندان انفاق کنید. این پاسخ، اگر چه سوالش در آیه نیست، اما از آنجا که انفاق کننده باید بداند که اموالش را در چه راهی مصرف کند، پاسخ آن را نیز بیان نموده است.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾

جنگیدن بر شما واجب شده در حالی که برای‌تان ناخوشایند است و ممکن است از چیزی خوش‌تان نیاید در حالی که همان برای شما خیر باشد و ممکن است از چیزی خوش‌تان بیاید در حالی که همان برای شما شر باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۱۶)

✽ سؤال: با وجود اینکه «جنگ» ناخوشایند است، ولی خداوند آن را واجب کرده است. چرا؟

جواب: زیرا خداوند متعال اراده نموده که دین در دنیا ماندگار باشد. همه دوست دارند در دنیا صلاح، حق و عدالت حکم‌فرما باشد، ولی خواه ناخواه افرادی مفسد که اجرای عدالت به ضرر آنان است به مقابله با

حق خواهند پرداخت و گروهی از مردم نیز از اهل باطل جانبداری خواهند کرد و قدرت خواهند گرفت و به جنگ با اهل حق خواهند پرداخت. در این مرحله اگر اهل حق از گزینه‌ای به نام جنگ استفاده نکنند از بین خواهند رفت.

پیروان دین اسلام، همچون سایر ادیان، حق دارند دین خود را معرفی کنند تا هر کس دوست داشت بتواند آزادانه آن را انتخاب کند. در این میان ممکن است افرادی زورگو و قدرت طلب، جلو ترویج دین را بگیرند یا آزادی را از مردم سلب کنند و اگر کسی دین اسلام را پذیرفت، مورد شکنجه قرار دهند. اگر پیروان دین اسلام به وسیله‌ی جنگ، علیه قدرت‌های زورگو قیام نکنند، در نسل‌های بعدی دین ضعیف‌تر خواهد شد و به مرور زمان از بین خواهد رفت. بخاطر اینکه چنین اتفاقی نیفتد خدا ﷻ جنگ را واجب کرده است.

* نکته: عبارت ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ یک قانون عام است. عمر فرد محدود و بینش او کوتاه است. یک عمل هر چند از نظر او سخت و ناخوشایند باشد، ولی ممکن است در دراز مدت به نفع او، خانواده و جامعه‌اش باشد. هر چند که جنگ، آرامش شخص را از بین می‌برد، او را از اهل و خانواده‌اش دور می‌کند و جسمش را در معرض نابودی قرار می‌دهد، ولی به نفع انسانیت است، زیرا حق و عدالت را زنده نگه می‌دارد، خانواده‌اش و سایر اقشار جامعه را از ظلم ظالمان نجات می‌دهد، برای نسل‌های بعدی آرامش به ارمغان می‌آورد و خودش نیز به رضایت و بهشت خدا دست می‌یابد. عکس این قضیه نیز صادق است. ممکن است شخصی نسبت به کاری علاقه داشته باشد، ولی در دراز مدت به ضرر او، خانواده یا جامعه‌اش ختم شود، لذا ما سود و ضرر خیلی چیزها را نمی‌دانیم ولی خدا می‌داند.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْهَرَامِ قُلْ فِيهِ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ
عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧٧﴾﴾

از تو درباره‌ی جنگیدن در ماه حرام می‌پرسند. بگو: جنگیدن در آن بسیار بزرگ است، ولی بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و ممانعت از مسجد الحرام و اخراج نمودن اهلس از آن نزد خداوند بزرگ‌تر

است و فتنه از قتل بزرگ‌تر است و پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین‌تان برگردانند. و هر کس از شما که از دینش برگردد و در حالی که کافر است بمیرد، آنان اعمال‌شان در دنیا و آخرت ناپود می‌شود و آنان اهل آتش‌اند همیشه در آن ماندگارند. (۲۱۷)

* نکته ۱: پس از بیان وجوب جنگ، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا در ماه‌های حرام نیز باید جنگید؟ این آیه به این سؤال پاسخ می‌دهد.

* سؤال ۱: ماه حرام یعنی چه و شامل چه ماه‌هایی می‌شود؟

جواب: ماه حرام یعنی ماه‌هایی که دارای حرمت ویژه هستند. ثواب کارهای خوب و گناه کارهای بد در آن مضاعف می‌شود. خداوند متعال جنگیدن در ماه‌های حرام را گناهی بزرگ می‌داند. ماه‌های حرام عبارتند از: ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب.

* سؤال ۲: حکمت اینکه خداوند متعال جنگ را در ماه‌های حرام ممنوع کرده است چیست؟

جواب: دارای حکمت‌های فراوانی است که دو مورد آن چنین است:

۱. حداقل در یک سوم سال، جنگ متوقف می‌شود، امنیت برقرار می‌گردد و طرف‌های جنگ، فرصت فکر و مذاکره به دست می‌آورند تا شاید جنگ به طور کامل متوقف شود.
۲. مسلمانان بتوانند در این فرصت، فریضه‌ی حج و عمره را با خاطری آسوده انجام دهند.

* نکته ۲: قریش از نسل دو پیامبر بزرگ خدا به نام‌های ابراهیم و اسماعیل -علیهم‌السلام- بودند که از برخی اعتقادات آنان پیروی می‌کردند و از بسیاری دیگر منحرف شده بودند. مشرکین قریش برای ماه‌های حرام ارزش قایل بودند و جنگ در این ماه‌ها را گناه بزرگی می‌شمردند، ولی آنان برای خیلی چیزهای دیگر ارزشی قایل نبودند و آن را زیر پا می‌گذاشتند. خداوند متعال برخی اعمال آنان را در این آیه با هم مقایسه می‌کند تا آنان را متوجه کند که چگونه میان ارزش‌ها تبعیض قایل می‌شوند:

۱. آنان سد راه خدا می‌کنند و نمی‌گذارند کسی به دین یکتاپرستی وارد شود.

۲. به خدا کفر می‌ورزند.

۳. از اینکه مسلمانان به مسجد الحرام وارد شوند ممانعت می‌کنند.

۴. شهروندان را از شهر خود اخراج می‌کنند.

۵. مردم را در دین‌شان به فتنه می‌اندازند.

۶. تا مردم را از دین شان برنگردانند، با آنان می‌جنگند.

در این مقایسه معلوم می‌شود که تعصب، چگونه چشمان آنان را کور ساخته و از بسیاری اعمال ارزشمند محروم کرده است. آنان اکنون اگر طالب اعمال خوب و رضای خدا هستند، باید دست از تعصب خویش بردارند.

* نکته ۳: خداوند متعال که مطلع از احوال بندگانش در گذشته، حال و آینده است خبر می‌دهد که مشرکان تا شما را از دین تان منحرف نکرده‌اند دست از جنگ با شما مسلمانان بر نخواهند داشت. امروزه نیز مشاهده می‌کنیم که کافران هر جا که بتوانند علیه مسلمانان در خاک مسلمانان جنگ به راه می‌اندازند و اگر نتوانستند، به وسیله‌ی رسانه‌ها به جنگ فرهنگی علیه مسلمانان آمده و تلاش می‌کنند آنان را از نظر عبادی، فکری و اخلاقی منحرف کنند. در پایان آیه خداوند متعال هر کس را مسئول اعمال خویش دانسته و بیان می‌کند: کسی که تحت تأثیر آنان قرار گرفت و دست از دینش برداشت و با حالت کفر از دنیا رفت، تمام اعمال شایسته‌ی او نابود می‌شود و برای همیشه در آتش دوزخ ماندگار خواهد شد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

بی‌شک کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت نمودند و در راه الله جهاد کردند، آنان به رحمت الله امیدوارند و الله آمرزنده‌ی مهربان است. (۲۱۸)

* نکته: در روز قیامت، پس از اینکه مردم از آرامگاه خویش بلند شدند، هر کس آرزو می‌کند کاش مشمول رحمت و عنایت خدا ﷻ قرار گیرد تا از حوادث وحشتناک صحرای محشر، یل صراط و عذاب‌های طاقت فرسای جهنم نجات پیدا کند. در آیه‌ی قبل از کسانی سخن گفته شد که با ورود به دایره‌ی کفر، تمام اعمال نیک‌شان بر باد رفته بود. آنان دیگر نمی‌توانند امیدی به رحمت خدا داشته باشند، اما در این آیه صفاتی بیان شده است که هر کس خود را بدان متصف کند به رحمت الله می‌تواند امیدوار باشد.

* سؤال ۱: هجرت به چه معناست و مهاجران در راه خدا چه کسانی هستند؟

جواب: هجرت ضد وصلت است. هجرت به معنای ترک کردن چیزی یا ترک مکانی و رفتن به مکانی دیگر است.^۱ مهاجران در راه خدا به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

۱. دسته‌ای از یاران رسول خدا ﷺ در صدر اسلام که از مکه به مدینه هجرت نمودند: این هجرت تا زمان فتح مکه معتبر بود، زیرا قبل از فتح مکه، قدرت سیاسی مکه دست مشرکین بود، ولی پس از این که رسول خدا ﷺ در ماه رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح نمود، قدرت سیاسی آن به دست رسول الله ﷺ و مسلمانان افتاد و دیگر هجرت از مکه معنا نداشت. ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ...»^۲. ترجمه: (هجرتی بعد از فتح نیست، ولی جهاد و نیت جهاد به حال خود باقی است و هرگاه به جهاد دعوت شدید، پس به سوی آن بشتابید).

۲. کسانی که در شهر یا کشوری زندگی می‌کنند که مجال دینداری و اجرای احکام خدا را ندارند و تغییر شرایط نیز برای‌شان میسر نیست: چنین کسانی باید به مکانی دیگر هجرت کنند. خدا ﷻ در آیه ۹۷ سوره نساء می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ أُنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾﴾. ترجمه: (بدون شک کسانی که ملائکه روح آنان را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنان می‌گویند شما در چه حال و وضعیتی بودید؟ جواب می‌دهند: ما در زمین، مستضعف بودیم. می‌گویند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید؟ پس آنان جایگاه‌شان جهنم است و سرانجام بدی خواهند داشت. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که تحت فشار بوده و راه چاره و نجات نداشته‌اند. پس امید است که الله آنان را مورد عفو قرار دهد و الله عفو کننده و آمرزنده است).

۳. کسانی که برای رساندن دین خدا به مردم و آرزاسازی مظلومان، شهر و کاشانه‌ی خود را ترک کردند و در راه خدا جهاد می‌کنند و همچنین کسانی که صادقانه نیت جهاد را داشته باشند:

^۱ - نگا: معجم مقاییس اللغة (۳۴/۶).

^۲ - متفق علیه.

رسول خدا ﷺ فرموده است: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَبَيْتَةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا».^۱
ترجمه: (هجرتی بعد از فتح نیست، ولی جهاد و نیت جهاد به حال خود باقی است و هرگاه به جهاد دعوت شدید، پس به سوی آن بشتابید).

۴. کسانی که محرّمات و گناهان را ترک می کنند و به سوی حلال ها و عبادات روی می آورند: رسول خدا ﷺ فرموده است: (الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ).^۲ ترجمه: (مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند و مهاجر کسی است که از آنچه خدا نهی کرده است دست بکشد).

* سؤال ۲: منظور از جهاد در راه خدا در عبارت «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» چیست؟

جواب: به هر نوع تلاش دینی که یک مؤمن در راه خدا انجام می دهد و بخاطر آن در مشقت می افتد، جهاد در راه خدا گفته می شود. جنگیدن با کفار یکی از بالاترین انواع جهاد است و شامل سایر فعالیت های دینی نیز می شود.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ۗ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْاَعْفُو ۗ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱۹﴾﴾
از تو درباره ی شراب و قمار می پرسند، بگو: در آن دو، گناهی بس بزرگ است و منافی هم برای مردم در بر دارد، ولی گناه آن دو از نفعشان بزرگ تر است و از تو می پرسند که چه چیزهایی را انفاق کنند؟ بگو: ما زاد نیازمندی خود را. این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد تا تفکر کنید. (۲۱۹)

* سؤال ۱: خمر چیست؟

جواب: اصل کلمه ی خمر به معنای پوشاندن است.^۳ به هر آنچه عقل انسان را بیوشاند و آن را دچار اختلال کند خمر گفته می شود.^۴ رسول خدا ﷺ فرموده است: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ».^۵ ترجمه: (هر مست کننده ای خمر است و هر مست کننده ای حرام است). خمر ممکن است به صورت نوشیدن

^۱ - متفق علیه.

^۲ - صحیح بخاری (۱۰۲/۸) حدیث شماره ۶۴۸۴.

^۳ - معجم مقاییس اللغة (۲/۲۱۵).

^۴ - معالم السنن، شرح سنن أبی داود (۲۶۱/۴). از قول عمر بن خطاب ؓ

^۵ - صحیح مسلم (۱۵۸۷/۳) حدیث ۲۰۰۳.

مصرف شود، همچون مشروبات الکلی و یا به صورت خوردن و بلعیدن، همچون مواد مخدر و قرص‌های روان گردان و یا از راه استنشاق، همچون دود کردن مواد مخدر و یا به صورت تزریق در رگ‌ها یا عضله همچون استفاده از سرنگ و

* سؤال ۲: خمر چه منافعی برای مردم دارد؟

جواب: خمر منافعی برای مردم دارد، ولی همه‌ی آن منافع، زودگذر هستند. بطور مثال کسانی که تجارت خمر می‌کنند سود فراوانی را از آن به دست می‌آورند، همچنین نوشیدن خمر سبب می‌شود میزان عقل انسان کاهش یابد، در نتیجه مسئولیت‌ها یا مشکلات زندگی را برای لحظاتی فراموش می‌کند، اما در دراز مدت، نه تنها مشکلات او حل نمی‌شود، بلکه شخص ضعیف‌تر و مشکلات او بیشتر می‌شود تا جایی که از لذت‌های واقعی زندگی و سعادت اخروی باز می‌ماند.

* سؤال ۳: حکم استعمال خمر در دین اسلام چیست؟

جواب: به اجماع علمای جهان اسلام، حرام است. جمهور علما نظر دارند: مصرف هر چیزی که عقل انسان را تحت شعاع قرار دهد و انسان را مست کند، حکم آن همچون حکم خمر، حرام است.^۱ زمانی که چیزی حکم خمر را به خود گرفت، مصرفش صحیح نیست اگر چه مقدار آن اندک باشد. رسول خدا ﷺ فرموده است: «مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ، فَفَلِيلُهُ حَرَامٌ»^۲ ترجمه: (هرآنچه مقدار زیادش مست می‌کند، مقدار اندکش نیز حرام است).

* سؤال ۴: چرا خمر در دین اسلام حرام است؟

جواب: تا کرامت انسان حفظ شود. کرامت انسان به دو چیز مربوط است:

۱. دیندار بودن: دین، عقل انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد و به او بایدها و نبایدها را معرفی می‌کند تا با اجرای دستورات خداوند دیندار گردد و به خوشبختی برسد. کسی که به وسیله‌ی خمر، مست و عقلش پوشیده شده تا زمانی که این حالت از او برطرف نشده است نمی‌تواند مورد خطاب شرع قرار گیرد و دیندار گردد. نه تنها در دین اسلام، بلکه در ادیان گذشته نیز خمر حرام

۱ - نگا: التحرير والتتوير (۳۴۱/۲).

۲ - سنن أبی داود (۳۲۷/۳) حدیث شماره ۳۶۸۱ و شیخ آلبنی آن را صحیح دانسته‌اند.

بوده است. در کتاب مقدس یهودیان در سفر میخا آمده است: (و هیچ مست کننده‌ای منوش)^۱ و در نامه‌ی پولس به اهل افسس چنین نوشته شده: (و به وسیله‌ی خمر، مست نکنید).^۲

۲. داشتن انسانیت: یکی از ویژگی‌های انسان، تفکیک انسانیت از انسان است؛ یعنی انسان یک چیز و انسانیت چیز دیگری است. انسان بودن به شکل و ظاهر انسان، ولی انسانیت به رفتار صحیح، ادب، عاطفه، اخلاق نیکو، جوان مردی و به فکر دیگران بودن مربوط می‌شود. کسی انسانیت دارد که دارای عقل سالم باشد. انسانی که عقلش از بین رفت، نمی‌تواند انسانیت داشته باشد، چون ممکن است دست به هر کاری بزند و امنیت خود و دیگران را به خطر اندازد. لذا خدا ﷻ جهت حفظ کرامت انسان، نوشیدن مشروب و هر چیزی که عقل انسان را زایل نماید، ممنوع کرده است.

* سؤال ۵: «میسر» چیست؟ چه منافعی در آن نهفته است؟ چرا در دین اسلام حرام است؟

جواب: میسر از ریشه‌ی «مسر» به معنای چیزی که انسان به سوی آن جذب می‌شود و اصطلاحاً به هر وصف یا فعلی که بر آن شرط بندی شود میسر (قمار) گفته می‌شود.^۳ برای مثال بازی پاسور (ورق) یا هر بازی دیگر که بر سر بُرد و باختش شرط بندی شود، حرام و وارد دایره‌ی قمار می‌شود. از منافع قمار این است که افراد زیادی، بخاطر هیجانی که دارد، سرگرم انجام یا تماشای آن می‌شوند. کسانی که در قمار برنده می‌شوند نیز سود خوبی به دست می‌آورند. قمار در دین اسلام حرام است، چون کسی که در بازی قمار می‌بُرد یا می‌بازد، تحریک می‌شود که باز هم بازی کند، و کسی که می‌بازد ممکن است اموال ضروری زندگی خویش را نیز به شرط بگذارد تا جبران کند، ولی پی در پی شکست بخورد و همه چیزش را از دست دهد به خاک ذلت بنشیند. این مسأله سبب می‌شود بین او و کسی که اموالش را گرفته اختلاف و کینه ایجاد شود و اینگونه آمار اختلافات، جرم و قتل‌ها در یک جامعه بالا رود.

* سؤال ۶: منظور از «عفو» چیست؟

جواب: ابن عباس رضی الله عنهما پسر عموی بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: منظور از عفو، مازاد مخارج خانواده است.^۴ کسی که دارایی او بیش از مقدار مصرفی خود و خانواده‌اش باشد لازم است مقداری از آن را به

۱ - کتاب مقدس سفر میخا (۱۵/۶).

۲ - عهد جدید، رساله‌ی پولس به اهل افسس، اصحاح (۵/ ۱۸).

۳ - نگا: العین (۲۵۴/۷ و ۲۵۵).

۴ - معجم کبیر طبرانی (۳۸۶/۱۱).

دیگران بدهد. رسول الله ﷺ فرموده است: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ مَا تَرَكَ غَنِيٌّ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ»^۱ ترجمه: (بهترین صدقه آن است که مازاد نیاز باشد و دست بالا (دهنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است و صدقه را از کسی شروع کن که سرپرستی او را بر عهده داری).

* نکته ۱: در این آیه از خمر و قمار نهی شد، زیرا امنیت جامعه را کاهش و اختلافات را افزایش می‌دهد، سپس به انفاق دستور داد، زیرا انفاق، برخلاف خمر و قمار، امنیت را افزایش و اختلافات را کاهش می‌دهد. زمانی که سرمایه‌داران قسمتی از اموال خود را به نیازمندان دهند تا نیاز خود را برطرف سازند، انگیزه‌ی سرقت و غارت در جامعه کاهش خواهد یافت و در پی آن، ترس و اضطراب سرمایه‌داران که ممکن است مورد حسد قرار گرفته شوند و اموال‌شان مورد دستبرد قرار گیرد، کاهش خواهد یافت.

* نکته ۲: در آیه‌ی ۲۱۶ از وجوب جنگ سخن به میان آمد. ورود به جنگ نیز بدون امکانات جنگی ممکن نیست. اگر کسی بپرسد آیا تجارت خمر یا قمار بازی به منظور تأمین مخارج جهاد جایز است؟ در این آیه جواب داده شده که چون گناه این دو از منفعت‌شان بیشتر است جایز نیست و برای تأمین هزینه‌های جهاد کافی است که از مازاد مخارج زندگی خود خرج کنید.

﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتِيمِ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾﴾

در امور دنیا و آخرت. و از تو درباره‌ی یتیمان می‌پرسند، بگو: هر آنچه به صلاح آنان باشد نیک و پسندیده است و اگر با آنان مخالطه کنید، پس آنان برادران شما هستند. و خداوند، مفسد را از مصلح می‌داند. و اگر خدا می‌خواست شما را به زحمت می‌انداخت. بی‌شک الله با عزت و با حکمت است. (۲۲۰)

* نکته ۱: در این دنیا هر کس به منفعت خویش می‌اندیشد. بسیاری از قانون‌گذاران غیر اسلامی بر اساس منافع دنیوی قانون‌گذاری می‌کنند. آنان لذت‌جویی را حق هر فردی می‌دانند، لذا بسیاری از کارها همچون شرب خمر، قمار بازی، شهوت‌رانی و ... را مجاز می‌دانند. در دین اسلام قانون‌گذار، خداست و قوانین او جامعیت و شمولیت دارد و بر اساس منافع دنیا و آخرت بندگانش قانون‌گذاری می‌کند، زیرا او به احوال مردم از خود مردم آگاه‌تر است و خیر و صلاح آنان را می‌خواهد. در دین اسلام، لذت‌های فردی که

^۱ - بخاری و مسلم.

خسارت‌های جمعی به بار می‌آورد یا منفعت اندک امروز که ضررهای فراوان فردا را به همراه دارد ممنوع است. هر چند عبارت «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» به «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» در آیه‌ی قبل مربوط است، ولی آن را در آیه‌ای مجزا بیان نمود تا بدین شکل، این مطلب را برجسته کند که دین اسلام، به منفعت دنیا و آخرت مردم می‌اندیشد.

* نکته ۲: خداوند متعال در آیات متعددی که پیش از این نازل نموده، همچون آیه‌ی ۱۵۲ سوره‌ی انعام و آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی اسراء، بارها از حق یتیم دفاع و مردم را از نزدیک شدن به اموال یتیم نهی کرده است. این هشدارها ممکن است سبب شود مؤمنان در هیچ شرایطی به مال یتیم دست نزنند: نه در منزل یتیم به عنوان مهمان چیزی بخورند و نه با دارایی او تجارت یا شراکت کنند که هر دو رفتار به ضرر یتیم است، لذا در این آیه بیان شده است که اینگونه تصرف‌ها اشکالی ندارد.

* نکته ۳: خداوند تعالی به سرپرستان و شریکان یتیم فرمود: «وَإِنْ خُلِطُوهُمْ فَارْحَمُوهُمْ». «خُلِطُوهُمْ» حکایت از اختلاط، معاشرت و آمیختگی دارد. «فَارْحَمُوهُمْ» نیز سخن از اخوت و برادری است که پیوند عمیقی بین دو نفر برقرار می‌کند. این عبارت زیبا، پیوندی محکم که سراسر محبت، دلسوزی و نفع‌رسانی است را بین یتیم و سرپرست او برقرار می‌کند، یتیم را در چشمان سرپرست، بزرگ می‌کند و برای یتیم شخصیت قایل می‌شود. به طور کلی شخصیت مؤمن نزد خداوند، بسیار بزرگ است، اگر چه شخص، کم سن و سال باشد. آیه‌ی بعد نمونه‌ای از شخصیت مؤمن را بیان می‌کند.

* سؤال: منظور از «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَقْتُمْ» چیست؟

جواب: «لَأَعْتَقْتُمْ» از ریشه‌ی «عَتَت» و به معنای مشقتی است که بر انسان وارد می‌شود.^۱ خداوند تعالی در هیچ یک از دستوراتش بندگان را در مشقت نینداخته است. به طور مثال کسی که با اموال یتیم کار می‌کند امکان دارد از آن سوء استفاده کند. یک مدیر در چنین موقعی ممکن است یکی از این سه تصمیم را اتخاذ کند:

۱. به منظور پیشگیری از سوء استفاده‌ی احتمالی، کار کردن با اموال یتیم را کاملاً ممنوع کند.
۲. به منظور پیشگیری از سوء استفاده‌ی احتمالی، ده‌ها ضابطه و قانون وضع کند.

۳. آن را ممنوع نکند، منتها شخص را متوجه ایمان و انسانیتش کند و به او تذکر دهد که سوء استفاده نکند.

خداوند متعال در مورد یتیم و سایر احکام مشابه از گزینه‌ی سوم استفاده کرده است و بهترین گزینه‌ی مدیریت نیز همین است، زیرا عزت و کرامت انسان را حفظ می‌کند و او را وادار می‌کند تا با شعور، وجدان و ایمانش، خود را مدیریت کند. این سبک مدیریت از عزت و حکمت خداوند سرچشمه می‌گیرد. اگر در مورد یتیم از گزینه‌ی اول یا دوم استفاده می‌شد مشقت‌های فراوانی برای یتیم یا سرپرست و شریک یتیم پیش می‌آمد.

﴿ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ ۚ وَلَا أُمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أُعْجَبُكُمْ ۚ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۗ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۗ وَبَيِّنُـنَا آيَاتِهِ لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند و قطعاً کنیزی مؤمن از زنی مشرک بهتر است، گرچه زن مشرک شما را به شگفت آورد و دختران‌تان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند، و قطعاً برده‌ای مؤمن از مردی مشرک بهتر است، گرچه شما را به شگفت آورد. آنان به سوی آتش دعوت می‌کنند و الله با اجازه‌ی خویش به سوی بهشت و آمرزش دعوت می‌دهد و آیاتش را برای مردم روشن می‌سازد تا اندرز گیرند. (۲۲۱)

* نکته ۱: یکی دیگر از مسایل مهم اجتماعی ازدواج است. خداوند متعال پس از بحث ایتمام به موضوع ازدواج پرداخته است. از آیه ۲۲۱ تا آیه ۲۴۲ در مورد ازدواج و متعلقات آن سخن می‌گوید.

* نکته ۲: هدف از ازدواج، رسیدن به آرامش و خوشبختی است. خدا ﷻ فرمود: ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾^۱ (ترجمه: (و از نشانه‌های او این است که همسرانی را از جنس خودتان برای‌تان آفرید تا با آنان به آرامش برسید و در میان شما مودت و رحمت قرار داد. قطعاً در آن نشانه‌هایی است برای قومی که تفکر می‌کنند). انتخاب، اولین گام ازدواج و انتخاب درست، شرط رسیدن به خوشبختی است. هر کس برای انتخاب همسر مورد

علاقه‌ی خود معیاری دارد. زیبایی، موقعیت و اصالت خانوادگی، مدرک و ... از ملاک‌هایی است که هنگام انتخاب همسر مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی همه‌ی آنها ناپایدارند، چرا که در همین دنیا از بین می‌روند. در آیه‌ی قبل بیان شد که در هر مسأله‌ای باید هم به فکر منفعت دنیا بود و هم آخرت. زیبایی، موقعیت خانوادگی و دیگر موارد مذکور ملاک دنیوی هستند و باید در کنار آن منفعت آخرت نیز در نظر گرفت. دینداری و ایمان، ملاک خوشبختی در آخرت است. بهترین انتخاب، انتخابی است که هم معیار دنیوی و هم اخروی در آن لحاظ شده باشد. گاهی اوقات جمع بین این دو ممکن نیست و یکی را باید ترجیح داد. در چنین موقعیتی کدام یک در اولویت قرار دارد؟ این آیه به آن پاسخ داده است.

* نکته ۳: خدا ﷻ ایمان را بر هر معیار دیگری ترجیح داده و فرموده است: یک برده یا کنیز که در پایین‌ترین جایگاه اجتماعی قرار دارد اگر مؤمن باشد از زن و یا مرد آزاد و زیبای مشرکی که از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار است، بهتر است. زیرا یک شخص مؤمن خود و همسرش را به رعایت تقوا و یک شخص مشرک خود و همسرش را به بی‌تقوایی می‌کشاند، در نتیجه، مؤمن به سوی خدا، بهشت و مغفرت او و مشرک به سوی شیطان، خشم خدا و جهنم دعوت می‌کند. رسول خدا ﷺ نیز فرموده است: «تُنكحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ : لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَلِجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَاطْفَرُ بذَاتِ الدِّينِ، تَرَبَّتْ يَدَاكَ». ^۱ ترجمه: (بخاطر چهار ویژگی با زن ازدواج می‌شود: ثروتش، نسبش، زیبایی‌اش و دینش. پس تو با آنکه دیندار است ازدواج کن که نفع خواهی برد).

* سؤال ۱: چگونه مرد یا زن مشرک، همسرش را به سوی جهنم دعوت می‌دهد؟
جواب: به دو شکل:

۱. زن و شوهری که به هم علاقمندند خواه ناخواه از هم تأثیر می‌پذیرند. کسی که در موقعیت بالاتر است تأثیر می‌گذارد و کسی که در موقعیت پایین‌تر است تأثیر می‌پذیرد. در این آیه ۲ مرتبه عبارت «گر چه شما را به شگفت آورد» تکرار شده است که هر دو مرتبه در مورد همسر مشرک است. مشرکی که دارای جمال، سمت، نسب، منصب، ثروت، قدرت، مدرک و دانش بالاتر است، همسر مسلمانش را که در این رتبه‌ها از او پایین‌تر است تحت تأثیر قرار می‌دهد و او را به سوی خود می‌کشاند. یک مسلمان نسبت به توحید و اسلامش غیرت دارد و بت‌پرستی را دین باطل می‌شمارد و در مقابل شرک سکوت نمی‌کند، اما وقتی با شخص مشرک ازدواج کرد، رفته رفته گناه شرک، در نظرش سبک و به شرک همسرش راضی

^۱ - متفق علیه

می‌شود و پس از مدتی آن را یک اعتقاد صحیح و قابل دفاع می‌پندارد تا جایی که از مسلمانی او چیزی جز اسم و رسم برایش باقی نمی‌ماند.^۱

۲. در دنیا لذت‌ها و خوشی‌های نامشروع زیادی وجود دارد که انسان مؤمن بخاطر خدا از آنها دست می‌کشد و امور پسندیده‌ی زیادی است که بخاطر خدا انجام می‌دهد، ولی ممکن است انسان مشرک نخواهد پایبند هیچ یک از آنها باشد. طبیعی است که در طول زندگی مشترک، زن و شوهر از هم انتظاراتی داشته باشند و طبیعی است که مرد یا زن برای جلب رضایت همسرش انتظاراتش را برآورده کند و همسر مشرک، مسایلی را از همسر مسلمانش طلب کند که نتیجه‌ی آن آتش جهنم باشد.

* سؤال ۲: در عبارت «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» دعوت همسر مشرک به سوی آتش را بیان کرد، ولی دعوت برده یا کنیز مؤمن به سوی بهشت را بیان نکرد و به جای آن فرمود: (خدا به سوی بهشت و مغفرت دعوت می‌دهد) چرا؟

جواب: اول: موضوع این آیه مردان و زنان آزاد و مؤمن هستند که می‌خواهند با زن یا مرد آزاد و مشرکی که دارای موقعیت عالی هستند وصلت کنند. اگر این وصلت شکل گیرد، مشرک، همسر مسلمان خود را به آتش دعوت می‌دهد، ولی اگر وصلت با مشرک شکل نگیرد و به جای آن با کنیز و برده‌ی مسلمان ازدواج کند، در این صورت، مشرکی در خانواده وجود نخواهد داشت که بیان کند او را به سوی بهشت و مغفرت خدا دعوت می‌دهد و اگر قرار باشد زن یا مرد مؤمن، همسر مؤمنش را به سوی بهشت دعوت دهد، در غالب موارد کسی که در موقعیت بالاتر است این کار را انجام می‌دهد و موقعیت مرد یا زن آزاد و مؤمن از برده بالاتر است، لذا اگر بیان می‌کرد که برده یا کنیز مؤمن، همسر آزاد و مؤمنش را به سوی بهشت و مغفرت خدا دعوت می‌دهد، در غالب موارد صادق نبود، لذا فرمود: (خدا به سوی بهشت و مغفرت دعوت می‌دهد) و این عبارت در تمام موارد صادق است.

دوم، اگر بیان می‌کرد برده یا کنیز مؤمن، همسر آزاد و مؤمنش را به سوی بهشت دعوت می‌دهد، نوعی تشویق بود تا مردان آزاد با کنیزان ازدواج کنند، در حالی که خدا ﷻ نه تنها به ازدواج با کنیزان تشویق ننموده، بلکه جز در موارد ضروری، از آن نهی نموده است. ضرورت ازدواج با کنیز زمانی است که شخص، مخارج ازدواج با زن آزاد نداشته و ترس از وقوع در زنا را داشته باشد، که در این مورد ضروری، اگر باز هم صبر کند و با کنیز ازدواج نکند بهتر است. خدا ﷻ در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی نساء می‌فرماید: «وَمَنْ

^۱ - نگا: زهره التفاسیر ۲/۷۲۳.

لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْصَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرٍ مُسْفِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَنْتَ بِنَفْسِكُمْ فَفَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ترجمه: (و هر کس از شما که از نظر مالی، توان ازدواج با زنان آزاد مؤمن را ندارد، پس با کنیزان با ایمان که در ملک شما هستند ازدواج کند. خداوند نسبت به ایمان شما داناتر است. همه‌ی شما از یکدیگرید. پس آنان را با اجازه‌ی خانواده‌شان به نکاح خود در آورید و مهریه‌شان را به نحو شایسته پرداخت کنید. کنیزانی انتخاب کنید که پاکدامن باشند و بی‌عفتان و کسانی که دوست پنهانی نامشروع می‌گیرند را انتخاب نکنید! اگر پس از شوهردار شدن مرتکب زنا شدند، نصف مجازات زنان آزاد بر آنان خواهد بود. این اجازه برای کسانی از شماست که ترس از مشکلات داشته باشند. و باز هم اگر صبر کنید برای شما بهتر است و خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است).

سوم: موضوع آیه بیان مشکلاتی است که در ازدواج با مشرک پیش می‌آید و نه بیان محاسن ازدواج با کنیز و برده، لذا مشکلاتی که در ازدواج با مشرک پیش می‌آید را بیان کرد ولی به محاسنی که در ازدواج با کنیز پیش می‌آید اشاره‌ای نکرد.

چهارم: ممکن است مؤمنی به یک زن یا مرد مشرک بسیار علاقمند شود و آرزو داشته باشد با او ازدواج کند، ولی حکمی که در این آیه بیان شده است مانع رسیدن به آرزویش شود، لذا جهت تسلی خاطر آن مؤمن فرمود: او تو را به سوی آتش دعوت می‌دهد و خدا تعالی که این ازدواج را ممنوع ساخته می‌خواهد تو را به سوی بهشت و مغفرتش دعوت کند.

* سؤال ۳: در عبارت «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» چرا خدا دعوت خویش به سوی بهشت را منوط به اجازه‌ی خویش کرده است؟

جواب: این نوع سبک بیانی در آیات دیگر نیز مشاهده می‌شود. به طور مثال خدا در آیه‌ی ۲۱۳ همین سوره فرمود: «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا أَحْتَلِفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» و در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی مائده نیز فرموده است: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». ترجمه: (خداوند به وسیله قرآن کسانی را که جویای رضایت او باشند به راه‌های امن هدایت و با اجازه‌ی خویش آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج و آنان را به راه راست هدایت می‌کند).

آیات و نشانه‌هایی که خدا ﷻ برای هدایت انسان‌ها فرو فرستاده است بسیار زیاد، روشن و قوی هستند و از طرفی خدا ﷻ انسان‌ها را به راه راست و بهشت دعوت می‌کند. در چنین وضعیتی می‌بایست همه یا اکثریت مردم به هدایت و رضای خدا دست یابند، در حالی که چنین نیست و اکثریت مردم به هدایت نمی‌رسند. زیرا خدا برای هدایت دادن مردم، برای خودش ضوابط و قوانینی وضع کرده است. اگر هدایت‌ها بر اساس آن ضوابط باشد به اجازه‌ی خدا هست و اگر بر اساس آن نباشد به اجازه‌ی خدا نیست و خدا انسان را هدایت نمی‌دهد. (والله اعلم بمراده) به طور مثال یکی از ضوابطی که خدا ﷻ برای هدایت بندگانش گذاشته این است که آن بنده عاری از تکبر باشد و الا اجازه‌ی خدا بر هدایت او نیست. خدا ﷻ فرموده است: «سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»^۱ ترجمه: (به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از آیات خود باز می‌دارم و چنانچه هر نوع معجزه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، و اگر راه هدایت را ببینند آن را در پیش نمی‌گیرند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را در پیش می‌گیرند، این بدان سبب است که آنان آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند).

* نکته ۴: خداوند متعال در مورد مردان فرمود: ﴿وَلَا تَكْفُرُوا﴾ (ازدواج نکنید) و خود مردان را مورد خطاب قرار داد، ولی در مورد زنان فرمود: ﴿وَلَا تُكْفُرُوا﴾ (به ازدواج در نیاورید) و اولیای آنان را مورد خطاب قرار داد. آیه گویای این است که زن حق ندارد به تنهایی و بدون اطلاع ولی‌اش اقدام به ازدواج کند، بلکه علاوه بر رضایت زن، ولی و سرپرست او نیز باید راضی باشد و برای ازدواج اقدام کند.

﴿وَسَأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ ﴿٣١﴾

و از تو درباره‌ی نزدیکی در اثنای حیض می‌پرسند. بگو آن سراسر اذیت است، پس در آن زمان و مکان از زنان کناره‌گیری کنید و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند. پس هرگاه خود را پاکیزه کردند، به گونه‌ای که خدا به شما فرمان داده است نزدشان بیايید. قطعاً الله توبه‌کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد. (۲۲۲)

* نکته ۱: خداوند متعال اراده نموده است نسل انسان را همچون بسیاری از مخلوقات دیگر از طریق زاد و ولد حفظ کند، از این روی، جنس بشر را به زن و مرد تقسیم کرده و وظیفه‌ی مهم بارداری و تولد انسان را به مادر سپرده است. متخصصین بارداری و جنین‌شناسی می‌گویند: در بدن زن هر ماه یک تخمک آزاد می‌شود و مقداری خون اطراف آن جمع می‌شود تا در صورت باروری، جنین از خون اطراف تخمک تغذیه کند. اگر تخمک بارور نشد خون‌هایی که اطراف آن جمع شده است باید از بدن دفع گردد تا موجب بیماری نگردد. در غالب زن‌ها ۶ الی ۷ روز طول می‌کشد تا به طور کامل این خون زاید از بدن دفع گردد. در زبان عربی به این خون «حیض» و به مدت زمان و همچنین به مسیری که خون دفع می‌شود، «محيض» گفته می‌شود.^۱

* نکته ۲: در برخی باورها گفته‌اند در ایام قاعدگی نباید با زن همسفره، هم اتاق و یا هم‌سخن شد و برخی دیگر نیز گفته‌اند در ایام قاعدگی هیچ ممنوعیتی در ارتباط بین زن و شوهر وجود ندارد، لذا برای پیروان دین اسلام سؤال مطرح شد که در ایام قاعدگی زن و شوهر تا چه اندازه می‌توانند با هم تعامل داشته باشند؟ در این آیه چنین پاسخ داده شده که بجز مقاربت، هرگونه تعامل دیگری می‌توانند با هم داشته باشند. رسول خدا ﷺ نیز فرموده است: «اصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا النِّكَاحَ»^۲ ترجمه: (هر کاری انجام دهید جز عمل زناشویی).

* سؤال: منظور از ﴿قُلْ هُوَ أَذَىٰ﴾ چیست؟

جواب: ﴿أَذَى﴾ اسم مصدر و به معنای اذیت و ضرر فراوان است. این اذیت زن و مرد را در بر می‌گیرد و شامل اذیت جسمی و روحی می‌شود. زن بنا بر سرشتی که آفریده شده چند روز در هر ماه شرایط مناسبی

^۱ - نکا: فتح القدیر شوکانی (۲۵۹/۱). کلمه‌ی محیض اگر به مصدر حمل شود به معنای زمان حیض و اگر به اسم حمل شود به معنای محل حیض است.

^۲ - صحیح مسلم (۲۴۶/۱) حدیث شماره ۳۰۲.

برای انجام برخی کارها را ندارد و اگر مرد شرایط او را درک نکند ممکن است زن به برخی از بیماری‌های جسمی و یا روحی مبتلا شود، در مقابل، مرد نیز از مبتلا شدن به برخی بیماری‌ها در امان نیست. امروزه علم پزشکی انواع بیماری‌هایی را که ناشی از مقاربت در ایام قاعدگی است، شناسایی کرده است. پزشکان مسلمان و غیر مسلمان بر پرهیز از مقاربت در این ایام اتفاق نظر دارند.

* نکته ۳: عبارت ﴿وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾^ط از پاک شدن زن حکایت دارد. او باید اطمینان حاصل کند که از عادت ماهانه پاک شده است. عبارت ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ﴾ به معنای خود را پاکیزه کردن است، زیرا فعل ﴿تَطَهَّرْنَ﴾ از باب (تفعّل) به عملی گفته می‌شود که شخص آن را با مقداری زحمت و تکلف انجام دهد. این عبارت از غسل پس از ایام قاعدگی حکایت دارد که بر زن واجب است آن را انجام دهد.

عبارت ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ رفع ممنوعیت ارتباط جنسی است که حین ایام قاعدگی و قبل از انجام غسل وجود داشت. پس از انجام غسل، می‌توانند با هم مقاربت داشته باشند، ولی باید ﴿مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ باشد، یعنی آنگونه باشد که خدا امر کرده است و خداوند جز از طریقی که تولید نسل شکل می‌گیرد، امر نکرده است چنانچه در آیه‌ی بعد بیان خواهد شد. پس از بیان ارتباط سالم و صحیح زوجین فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾ تا هر آنکس که در این رابطه از او لغزشی صادر شده است توبه کند، زیرا خداوند متعال توبه کنندگان را دوست دارد. عبارت ﴿وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ این را می‌رساند که یک شخص پس از توبه، بهداشت و پاکیزگی را- خصوصاً در مورد روابط جنسی- رعایت کند تا خدا همیشه او را دوست داشته باشد، زیرا خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ^ط وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ^ج وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوَةٌ^{هـ} وَنَبِّئِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

زنان شما کشت‌زار برای شما هستند، پس هر گونه که خواستید به کشت‌زارتان بیایید و توشه‌ای برای خود مهیا کنید و تقوای الله پیشه کنید و بدانید که با او دیدار می‌کنید و مرده بده به مؤمنان. (۲۲۳)

* نکته ۱: این آیه در ادامه‌ی مبحث قبل است. به استثنای دو مورد ممنوع که در آیه‌ی قبل بیان شد، اجازه داده شده است زن و شوهر هر زمان و به هر شکل که خواستند با هم ارتباط برقرار کنند.

* نکته ۲: در این آیه همسر به کشتزار تشبیه شده است. زمانی که دو چیز به هم تشبیه می‌شوند حتماً بین آن دو وجوه مشترکی وجود دارد که با تفکر و تدبیر می‌توان آنها را شناسایی کرد. تشبیه، یکی از روش‌هایی است که قرآن کریم به وسیله‌ی آن ما را به سوی تدبیر سوق می‌دهد. شباهت زیادی میان زن و شوهر و کشتزار و کشاورز وجود دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. هر کشاورزی قبل از اقدام به کشاورزی، بررسی می‌کند و بهترین زمین ممکن را انتخاب می‌کند. انتخاب نیز باید پس از تحقیقات لازم انجام گیرد.
۲. کشاورز از بیماری‌هایی که یک زمین ممکن است به آن دچار شود آگاهی دارد و برای علاج آن تلاش می‌کند. مرد یا زن نباید انتظار داشته باشد همسرش هیچ عیبی نداشته باشد، بلکه تلاش کند عیوب او را برطرف سازد.
۳. کشاورز بستر مناسبی را برای رشد بذرها فراهم می‌کند و از جوانه‌ها محافظت می‌کند تا به درستی مسیر رشد خود را بیاماید. تولد و تربیت صحیح فرزند نیز از اهمیت خاصی برخوردار است.

* نکته ۳: در این آیه مقصد از ازدواج، برآورده کردن شهوت معرفی نشده، بلکه هدف اول، بقای نسل و پرورش فرزند صالح بیان شده است. فرزند نیکوکار در خوش‌نامی والدین بسیار مؤثر است. خداوند متعال فرمود: «وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ». (برای آینده‌ی خود توشه‌ای فراهم کنید). این توشه هم شامل دنیا و هم آخرت می‌شود. رسول خدا ﷺ در مورد تأثیر اخروی فرزند صالح فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَكَلٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»^۱ (هرگاه انسان مُرد، عملش قطع می‌شود، مگر از سه طریق: صدقه‌ی جاریه یا علمی که به وسیله‌ی آن به دیگران نفع برسد یا فرزند صالحی که برایش دعا کند).

* نکته ۴: یکی از پرجاذبه‌ترین غرایز انسان که بیشترین گناه به وسیله‌ی آن رخ می‌دهد، شهوت جنسی است. تقوای خدا و یادآوری قیامت، دو عامل کنترل‌کننده‌ی شهوت هستند که در پایان آیه از آن یاد شده است. هر کس توانست شهوت‌های غیر مشروع خود را کنترل کند مؤمن است و مستحق گرفتن بشارت خدا از زبان رسول خدا ﷺ می‌گردد، آنجا که فرمود: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». رسول خدا ﷺ نیز فرموده است:

^۱ - صحیح مسلم (۳/۱۲۵۵) حدیث شماره ۱۶۳۱.

«مَنْ يَضْمَنُ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنَ لَهُ الْجَنَّةَ»^۱. ترجمه: (هر کس به من ضمانت دهد که دهان و شرمگاهش را حفظ می‌کند، من هم بهشت را برایش ضمانت می‌کنم).

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾



و سوگند به خدا را مانعی قرار ندهید که نیکی کنید و تقوا پیشه سازید و میان مردم اصلاح کنید و خدا شنوای داناست. (۲۲۴)

* نکته: خدا ﷻ در این آیه مسلمانی را مورد خطاب قرار داده است که سوگند می‌خورد دست از برخی کارهای نیک بر می‌دارد. او نه تنها خود را از انجام کارهای نیک محروم کرده، بلکه شأن نام الله را نیز پایین آورده است، زیرا الله که منبع تمام نیکی‌هاست، اکنون نام او سبب شده تا بنده‌ای از بندگانش کار نیک را ترک کند.

اگر کسی مرتکب چنین عملی شد باید قسم‌اش را بشکند و کفاره دهد. رسول خدا ﷺ فرموده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِهَا وَليُكْفِرْ عَنْ يَمِينِهِ»^۲. ترجمه: (کسی که سوگندی خورد، سپس کاری غیر از آن را دید که به تقوا نزدیک‌تر است، آن چیزی که بهتر است را انجام دهد و کفاره‌ی سوگندش را بدهد). در دو آیه‌ی بعد یک مصداق برای چنین قسمی بیان شده است.

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾

خداوند شما را به خاطر سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را به خاطر چیزهایی که دل‌هایتان کسب کرده است مؤاخذه می‌کند و الله درگذرنده و بردبار است. (۲۲۵)

* نکته ۱: سوگندها دو دسته‌اند:

۱. دسته‌ای که بدون قصد بر زبان جاری می‌شود.

۲. دسته‌ای که با اراده و حضور قلب انجام می‌شود.

این آیه در مورد سوگندهای دسته‌ی اول سخن گفته است. این سوگندها گناه و کفاره ندارد. حکم سوگندهای دسته‌ی دوم در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۸۹ بیان شده است.

۱ - صحیح بخاری (۱۰۰/۸) حدیث ۶۴۷۴.

۲ - صحیح مسلم (۱۲۷۱/۳) حدیث شماره ۱۶۵۰.

نکته ۲: ﴿بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ زمانی اتفاق می‌افتد که شخص، نسبت به مطلبی باور داشته باشد و با حضور قلب، بر صحت یا عدم صحت آن قسم یاد کند. به طور مثال اگر شخصی یقین داشت که اتفاقی افتاده و بر وقوع آن قسم خورد، ولی بعد معلوم شد که اتفاق نیفتاده است، مؤاخذه ندارد، اما اگر یقین داشت که اتفاقی افتاده و قسم خورد که نیفتاده، و بعد معلوم شد که واقعاً آن اتفاق نیفتاده است، مؤاخذه دارد، زیرا شخص اول در سوگند خود صادق بوده دومی سوگند دروغ خورده است.

﴿لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

کسانی که جهت دوری گزیدن از زنان‌شان سوگند یاد می‌کنند، چهار ماه فرصت دارند، پس اگر بازگشتند که الله غفور و رحیم است. (۲۲۶)

سؤال: «یؤلون» به چه معناست؟

جواب: مصدر کلمه‌ی «یؤلون» «ایلاء» است و «ایلاء» عبارت است از اینکه شخصی قسم یاد کند مدتی از همسرش کناره‌گیری کند. این مدت ممکن است کمتر از چهار ماه باشد یا چهار ماه و یا بیشتر از آن. اگر کمتر از چهار ماه باشد حکم خاصی به آن تعلق نمی‌گیرد، ولی اگر این مدت به چهار ماه رسید احکامی به آن تعلق می‌گیرد که در این آیه بیان شده است. ایلاء ممکن است با انگیزه‌های متفاوتی انجام شود: گاهی زن دارای رفتار یا عادت ناپسند است و مرد تلاش می‌کند او را اصلاح کند، اما موفق نمی‌شود؛ در نهایت از روش ایلاء استفاده می‌کند تا او را متوجه کند که چقدر از رفتار او ناراحت است؛ بیشتر اوقات، ایلاء از نفرت یا انتقام سرچشمه می‌گیرد. در هر صورت مرد حق ندارد بیش از چهار ماه از همسرش کناره‌گیری کند.

نکته: به مردی که ایلاء نموده چهار ماه، زمان داده می‌شود تا تکلیف خود را با همسرش مشخص کند. حکمت از چهار ماه زمان این است که از فرو پاشیدن سریع خانواده جلوگیری شود. گذر زمان، بهترین عاملی است که شعله‌ی کینه و نفرت را در وجود شخص فرو می‌نشاند و بستر «بخشیدن» و «دوست داشتن» را فراهم می‌سازد.

در این فرصت، مرد می‌تواند گذشته‌ی خود و همسرش را مرور کرده و مورد ارزیابی قرار دهد و از روی علم به نتیجه برسد که تصورات او بی‌اساس بوده و اکنون باید از همسرش عذرخواهی کند و قسم خود را

بشکند و دوباره به زندگی قبلی خود برگردد و به خاطر سوگندی که یاد کرده و رفتارهای ناشایستی که با همسرش داشته به درگاه خدا توبه کند و بداند که خداوند بس آمرزنده و مهربان است.

﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

و اگر عزم طلاق کردند، پس الله شنوای داناست. (۲۲۷)

* نکته: پس از گذشت ۴ ماه، به مرد گفته می‌شود دست از این ظلمش بردارد، سوگندش را بشکند و با همسرش به زندگی معمولی زناشویی برگردد. اگر قبول کرد مسأله حل می‌شود، ولی اگر قبول نکرد، خود به خود عزم بر طلاق جزم می‌شود. اکنون مرد به اجبار باید زن را طلاق دهد و الا قاضی زن را مطلقه اعلام می‌کند و زن پس از اتمام عده می‌تواند با مرد مورد نظرش ازدواج کند.

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمَنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا ۚ وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۚ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

و زنان مطلقه باید سه دوره عادت ماهانه انتظار بکشند و اگر به الله و روز آخرت ایمان دارند برای آنان حلال نیست که آنچه خدا در رحم‌های‌شان آفریده است را کتمان کنند و شوهران‌شان در باز گرداندن‌شان در آن سزاوارترند در صورتی که واقعاً اراده‌ی اصلاح داشته باشند و برای آنان حقوقی است که باید به طور شایسته از آن برخوردار باشند همانگونه که حقوقی بر گردن دارند که باید به طور شایسته آن را ادا کنند و مردان بر آنان درجه‌ای دارند و خداوند غالب و باحکمت است. (۲۲۸)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل از طلاق گفت و این آیه از عده‌ی پس از طلاق سخن می‌گوید.

* نکته ۲: زنان مطلقه دو دسته‌اند:

۱. زنانی که پس از عقد و پیش از همبستری مطلقه می‌شوند. آنان عده ندارند. خداوند متعال فرموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ لَمْ يَكُنَّ لَهُنَّ عِدَّةٌ مِمَّنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ۚ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعِيَهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾^۱ ترجمه: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، زمانی که با زنان با ایمان ازدواج

کردید، سپس آنان را طلاق دادید قبل از اینکه با آنان همبستر شوید، پس عده‌ای برای شما بر آنان نیست که بخواهید آن را حساب کنید، پس آنان را مُتعه دهید و به طرز شایسته‌ای آنها را رها کنید).

۲. زنانی که پس از همبستری مطلقه می‌شوند. آنان عده دارند، ولی محاسبه‌ی عده‌ی آنان بنا بر وضعیتی که دارند متفاوت است:

برخی از آنان ممکن است حامله باشند و بعضی یائسه و عده‌ای نیز هر چند در سن یائسگی نیستند، ولی عادت ماهیانه ندارند. این سه دسته مقدار عده‌شان در سوره‌ی طلاق آیه‌ی ۴ بیان شده است. دسته‌ی دیگر که دارای عادت ماهیانه هستند که در این آیه مقدار عده‌ی آنان را مشخص می‌کند.

* نکته ۳: خداوند متعال در این آیه تذکر داده مبادا زنی از شوهر خود حامله باشد و آن را انکار کند، زیرا:

۱. عده‌ی زن حامله تا وضع حمل است. اگر زن در روزهای اول حاملگی باشد، عده‌ای طولانی دارد و تا وضع حمل، حق ازدواج نیز ندارد. بخاطر پرهیز از عده‌ی طولانی ممکن است حاملگی خود را کتمان کند.
 ۲. زن ممکن است علاقه داشته باشد با مرد دیگری ازدواج کند، ولی با آمدن بچه، نتواند به مرد مورد نظر برسد، لذا ممکن است حاملگی خود را از دیگران کتمان کند و جنین را سقط نماید.
 چنین زنی اگر به خدا و روز جزا ایمان دارد، باید بر هوای نفس و وسوسه‌های شیطان غالب شود و شوهر و خانواده‌اش را از بارداری خویش مطلع سازد.

* سؤال ۱: آیا واجب است زن در عده بنشیند؟

جواب: بله. خداوند متعال فرموده است: «يَرْتَضُّ بِأَنْفُسِهِنَّ» و واژه‌ی (تربص) از باب (تفعل) بر تکلف و سختی دلالت دارد. یعنی هر چند زن دوست نداشته باشد عده بنشیند، ولی باید این ایام را سپری کند. در ایام عده زن اجازه ندارد خود را برای خواستگاران آراسته کند.

* سؤال ۲: حکمت اینکه زن مطلقه باید عده بنشیند چیست؟

جواب: حکمت‌های عده بسیار است که برخی از آنها عبارتند از:

۱. ازدواج‌های صحیح شرعی را از سایر روابط نامشروع جدا می‌کند: دین اسلام برای خانواده احترام فراوانی قایل است و بجز ازدواج، هرگونه رابطه با جنس مخالف را ممنوع می‌داند. خداوند متعال برای شروع، ادامه و پایان خانواده احکام و ضوابط خاصی بیان نموده است. هر

رابطه با جنس مخالف که دارای این ضوابط نباشد از نظر دین اسلام مردود می‌باشد و گناه محسوب می‌شود. عده جزو احکام پایانی خانواده است. زن پس از جدایی از همسرش باید فاصله‌ای که خدا تَعَالَى مقدار آن را تعیین نموده است، سپری کند، آنگاه اگر علاقه دارد در پی تشکیل خانواده‌ی جدید باشد. ولی در زنا، زن و مردی که با هم رابطه‌ی جنسی داشته‌اند از هم جدا می‌شوند و بدون گذراندن سه دوره عادت ماهیانه، مجدداً با کسی دیگر رابطه برقرار می‌کنند.

۲. از فروپاشی خانواده جلوگیری می‌کند: در ایام عده، پس از طلاق اول و دوم، فرصتی پیش می‌آید تا زن و مرد عیوب‌شان را شناسایی نموده و آن را برطرف سازند و تصمیم بگیرند زندگی خویش را با عشق از سر بگیرند. چه بسا همسرانی که در ایام عده پشیمان شده‌اند و زندگی خویش را از سر گرفته‌اند.

۳. زن به حاملگی خویش پی می‌برد: هنگام طلاق، ممکن است زن، حامله بوده و خود از آن بی‌خبر باشد. زن در ایام عده به حاملگی خود پی خواهد برد. پی بردن به وجود فرزند ممکن است سبب شود زن و مرد حداقل بخاطر بچه به فکر سازش و بازسازی خانواده بیفتند.

۴. از اختلاط نسب جلوگیری می‌کند: اگر عده نبود، زن پس از طلاق، با مردی دیگر ازدواج می‌کرد و پس از مدتی از حاملگی خود باخبر می‌شد، در حالی که کسی نمی‌دانست فرزند متعلق به شوهر اول است یا دوم! و اینگونه اختلاط نسب پیش می‌آمد، ولی عده سبب می‌شود چنین مشکل بزرگی پیش نیاید.

۵. اضطراب و نگرانی را از زن دور و او را برای زندگی جدید آماده می‌کند: جدایی زن و شوهر با تنش و نگرانی همراه است و زن تا مدتی از نظر عاطفی وضعیت مناسبی ندارد. انتظار در عده سبب می‌شود زن به تدریج با شرایط جدید خو بگیرد، نگرانی‌هایش کاهش یابد و برای زندگی جدید آماده شود.

* سؤال ۳: کلمه‌ی (زوج) و (بعل) هر دو در زبان عربی به شوهر گفته می‌شود. تفاوت بین این دو کلمه

چیست؟

جواب: در زبان عربی به مجرد انعقاد پیمان زناشویی به مرد (زوج) گفته می‌شود، خواه یکجا شده باشند یا خیر، ولی (بعل) زمانی گفته می‌شود که با هم یکجا شده باشند.^۱ همچنین (زوج) به شوهر گفته می‌شود، گر چه بین او و همسرش علاقه‌ای وجود نداشته باشد، ولی کلمه‌ی (بعل) زمانی استعمال می‌شود که بین زن و شوهر علاقه وجود داشته باشد.^۲ لذا اگر مردی قبل از یکجا شدن زنش را طلاق داد و یا پس از یکجا شدن، زنش را طلاق داد، در حالی که هیچ علاقه‌ای به او نداشت، شامل عبارت «أَحَقُّ بَرِّدَهُنَّ» نمی‌شود.

* سؤال ۴: در عبارت «وَبُعُولَهُنَّ أَحَقُّ بَرِّدَهُنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» منظور از «فِي ذَلِكَ» چیست؟

جواب: منظور در ایام عده است. تا زمانی که زن در عده به سر می‌برد، شوهرش از هر کسی دیگر سزاوارتر است که او را به خانه برگرداند. در این ایام هیچ مردی حق ندارد از زن خواستگاری کند. زن نیز حق ندارد در ایام عده به کسی وعده‌ی ازدواج دهد.

* نکته ۴: خداوند متعال فرمود: «وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَّ بِالْعُرُوفِ». لذا از نظر اسلام، زنان نیز همچون مردان دارای حقوق ویژه‌ای هستند که باید از آن برخوردار باشند. همانگونه که مرد دوست دارد همسرش او را درک و به احساسات و انتظاراتش توجه کند، مرد نیز باید به احساسات و انتظارات همسرش توجه و او را در شرایط مختلف درک کند. کلمه‌ی «بِالْعُرُوفِ» کیفیت ادای حقوق را بیان می‌کند. مرد باید به صورت شایسته و با علاقه حقوق همسرش را ادا کند و به صورت نمایشی یا منت نباشد.

* سؤال ۵: منظور از عبارت «وَلِلرِّجَالِ عَلَيْنَّ دَرَجَةٌ» چیست؟

جواب: خداوند متعال در عبارت قبل فرمود: «وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَّ بِالْعُرُوفِ». و این عبارت بیانگر این است که در زندگی هر حقی که مرد دارد، زن نیز دقیقاً همان حق را دارد. در بیشتر مسایل زندگی، زن و مرد از حقوق برابر برخوردارند و با هم مشارکت کامل دارند. گاهی اوقات پیش می‌آید که امکان مشارکت هر دو نفر وجود ندارد و یک نفر باید تصمیم نهایی را بگیرد و اگر چنین نباشد، مشکلاتی بس بزرگ‌تر پیش می‌آید. بطور مثال در همین آیه آمده است در ایام عده، مرد می‌تواند همسرش را برگرداند اگر چه زن راضی نباشد، زیرا در ایام عده هنوز زن و شوهرند. اگر رضایت زن شرط بود، دو مرحله طلاق که به عنوان فرصت، جهت حفظ خانواده، در اختیار مرد قرار داده شده، معنا نداشت و در طلاق اول، اختیار

^۱ - الفروق اللغویة عسکری (۲۸۳/۱).

^۲ - نگا: العین فراهیدی (۱۴۹/۲).

برگرداندن زن از دست مرد خارج می‌شد و در صورت عدم رضایت زن، مرد برای همیشه همسرش را از دست می‌داد و بدین شکل، بسیاری از خانواده‌ها به راحتی از هم فرو می‌پاشید. این یکی از مواردی است که مرد نسبت به همسرش یک درجه برتری دارد، لذا خدا پس از ﴿وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَّ بِالْعُرْفِ﴾ شفاف و صادقانه فرمود: ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾.

* نکته ۵: درجه داشتن مرد نسبت به زن، فقط در کانون خانواده است و مرد نسبت به همسر شرعی خود از این درجه برخوردار است. در غیر امر خانواده هیچ دلیلی وجود ندارد که جنس مرد بر جنس زن فضیلت داشته باشد، بلکه خدا ﷻ تقوا را معیار فضیلت قرار داده است. هر کس با تقواتر باشد دارای فضیلت بیشتری است خواه مرد باشد یا زن.

* سؤال ۶: دو صفت «عزیز و حکیم» که در پایان آیه ذکر شده چه مناسبتی با آیه دارد؟
جواب: در آیه بیان شد که مرد در مقابل همسرش یک درجه دارد، ولی این نباید سبب شود مرد از موقعیتش سوء استفاده کند و اگر چنین کند بداند که خدا «عزیز»، غالب و قدرتمند است و او را به سختی عقوبت می‌کند. سپس فرمود خدا حکیم است، تا اگر کسی برایش جای سؤال باشد که چرا خدا این درجه را به مرد داده است، بداند که این حکم از حکمت خدا نشأت گرفته است. هر شخص حکیمی نیز می‌تواند پی ببرد که بهترین حکم نیز همین است.

﴿الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ فِيمَا سَأَلَ بِمَعْرِفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَنِ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ تَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٢٩﴾﴾

طلاق دو مرحله است، پس یا نگهداشتن به خوبی یا جدا شدن به طور شایسته. و برای شما حلال نیست چیزی را که به آنان داده‌اید پس بگیرید، مگر اینکه آن دو بترسند حدود الله را بر پا ندارند. پس اگر ترسیدید که آن دو حدود الله را بر پا ندارند، پس گناهی بر آن دو نیست در آنچه که زن در مقابل آزاد ساختنش می‌پردازد. آنها حد و مرزهای الله هستند پس، از آن تعدی نکنید! و هر کس از حد و مرزهای الله تجاوز کند، پس آنان همان ستمگرانند. (۲۲۹)

سؤال ۱: منظور از ﴿مَرَّتَانٍ﴾ چیست؟

جواب: به کاری اگر ۲ بار انجام گرفت «مرتان» و اگر یک بار انجام گرفت «مرّة» گفته می‌شود. «مرّة» از ریشه‌ی «مرّ» و به معنای رفتن و سپری شدن چیزی است.^۱ انجام کار و به اتمام رسیدن آن در «مرّة» شرط است. وقتی کاری آغاز شود، ادامه یابد و به انتها برسد به آن (مرّة) گویند. وقتی همان کار باری دیگر آغاز شود، ادامه یابد و به انتها رسد (مرتّان) اتفاق افتاده است. به طور مثال در این حدیث رسول خدا ﷺ فرموده است: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عِدْلُ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيتُ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسَى، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدًا بِأَفْضَلِ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدًا عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ».^۲

ترجمه: (هرکس روزانه ۱۰۰ مرتبه لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، وهو على كل شيء قدير بگوید، به او به اندازه‌ی آزاد ساختن ۱۰ برده ثواب می‌رسد و ۱۰۰ نیکی برایش نوشته می‌شود و ۱۰۰ گناه از او پاک می‌گردد و آن روز تا شب از شر شیطان مصون می‌ماند و هیچ کس در روز قیامت عملی بهتر از عمل او نمی‌آورد مگر فردی که بیشتر از آن انجام دهد). کسی که می‌خواهد از این اجر بزرگ برخوردار شود باید در هر بار ذکر را آغاز کند، ادامه دهد و به پایان برساند و همین کار را ۱۰۰ مرتبه انجام دهد و الا مشمول این حدیث قرار نمی‌گیرد.

* نکته ۱: دین اسلام برای جلوگیری از بروز اختلاف میان زن و شوهر، بر دو عنصر محبت و احترام بسیار تأکید دارد. اگر در خانواده جرقه‌ی اختلاف توسط زن یا مرد زده شد، طرف مقابل باید با صبوری و گذشت، از شعله‌ور شدن آتش اختلاف، جلوگیری و کانون خانواده را از فروپاشی حفظ کند. اگر دامنه‌ی اختلافات وسعت یافت، تشکیل دادگاه خانوادگی یکی از بهترین راه حل‌ها می‌باشد. در این دادگاه، یک نفر از خانواده‌ی زن و یک نفر از خانواده‌ی مرد از بهترین و مصلح‌ترین آنان انتخاب می‌شوند تا با زن و شوهر گفتگو کنند و در صورت امکان، به اختلافات خاتمه دهند.

* سؤال ۲: منظور از عبارت «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» چیست؟

جواب: ممکن است دادگاه خانوادگی با موافقت مرد، مصلحت را در این ببیند که زن و شوهر از هم جدا شوند. در این صورت، مرحله‌ی اول طلاق شروع می‌شود. خداوند متعال جزئیات مراحل طلاق را در

^۱ - معجم مقاییس اللغة (۵/۲۷۰).

^۲ - بخاری و مسلم

آیه‌ی اول و دوم سوره‌ی طلاق بیان فرموده است. مسایلی که مرد هنگام طلاق باید رعایت کند عبارتند از:

۱. اگر زن در ایام قاعدگی به سر می‌برد صبر کند تا این ایام به پایان رسد.
 ۲. اگر زن در ایام پاک‌ی است و در آن پاک‌ی، عمل زناشویی انجام گرفته است، صبر کند تا زن، قاعده شود و بار دیگر پاک شود و بدون نزدیکی، زنش را طلاق دهد.
 ۳. فقط یک طلاق را اجرا کند و تاریخی که در آن طلاق واقع شده را ثبت نماید و اگر می‌خواهد از زن جدا شود با همین یک طلاق از او جدا شده و طلاق دوم را اجرا نکند.
 ۴. در ایام پایانی عده، ۲ شخص عادل را بر طلاق و اتمام عده گواه بگیرد.
- این موارد، مراحل طلاق هستند. در دین اسلام دو مرحله طلاق بدین شکل وجود دارد که با عبارت «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» بیان شده است. در این دو مرحله، مرد می‌تواند همسرش را بازگرداند، ولی در مرحله‌ی سوم، مسأله دشوارتر می‌شود و احکامی دیگر پیش می‌آید که در آیه‌ی بعد بیان شده است.
- اگر مردی مراحل یک طلاق صحیح را رعایت نکند و براساس عصبانیت و هوای خویش زن را طلاق دهد، به آنچه خدا دستور داده عمل نکرده است. جمهور علما به طلاق‌ی که در ایام قاعدگی یا در ایام پاک‌ی که عمل زناشویی در آن انجام شده است طلاقِ بدعی^۱ می‌گویند.

* سؤال ۳: اگر مردی زنش را یکجا سه طلاق داد، آیا هر سه طلاق واقع می‌شود؟

جواب: علما بر وقوع چنین طلاق‌ی اختلاف نظر دارند. مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت اتفاق دارند که هر سه طلاق واقع می‌شود. یکی از مهم‌ترین دلایل آنان حدیث ابن عباس رضی الله عنهما است که فرمود: «كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَبِي بَكْرٍ، وَسَنَّتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ، طَلَّاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرِ قَدْ كَانَتْ لَهُمْ فِيهِ آثَاءٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ».^۲ ترجمه: (در زمان رسول خدا ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه و دو سال از خلافت عمر رضی الله عنه سه طلاق در یک مجلس یک طلاق به حساب می‌آمد، بعد از آن عمر رضی الله عنه فرمود: مردم در کاری که به آنان مهلت داده شده است شتاب می‌کنند. اگر هر سه طلاق را واقع کنیم بهتر است. آنگاه بر آنان سه طلاق در یک مجلس را سه طلاق واقع کرد) برخی از صحابه همچون علی بن ابی طالب، عبدالله ابن مسعود، عبد الرحمن ابن عوف و زبیر بن عوام رضی الله عنهم و تعدادی از علما

^۱ - بدعی طلاق‌ی است که بر اساس سنت نیست و بدعت می‌باشد.

^۲ - صحیح مسلم (۱۰۹۹/۲) حدیث ۱۴۷۲.

همچون محمد بن اسحاق، طاووس، ابن حزم، ابن تیمیه و ابن قیم -رحمهم الله- سه طلاق در یک مجلس را یک طلاق محسوب می‌کنند و دلیل آنان نیز همان حدیث است. ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: (در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما و دو سال از خلافت عمر رضی الله عنه سه طلاق در یک مجلس یک طلاق به حساب می‌آمد) و می‌گویند همین که زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما و دو سال اول از خلافت عمر رضی الله عنه، سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق به حساب می‌آمد، برای ما حجت است و اجتهاد و فتوای عمر رضی الله عنه پس از گذشت دوسال از خلافتش، برای تنبیه مردانی بوده که به مراحل طلاق توجه نمی‌کردند.^۱ اما امروزه که مردم از عصر طلایی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین رضی الله عنهم فاصله گرفته‌اند، اگر بخواهیم با این روش، مردم را تنبیه کنیم فسادهایی بس بزرگ‌تر، همچون متلاشی شدن سریع بسیاری از خانواده‌ها، افزایش بیوه‌زنان و کودکان بی سرپرست، افزایش فساد در جامعه و ... به بار خواهد آمد.

* سؤال ۴: منظور از عبارت «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» چیست؟

جواب: تا زمانی که زن در عده به سر می‌برد مرد می‌تواند همسرش را برگرداند، زیرا آنان هنوز زن و شوهرند. برگرداندن زن باید به قصد نیک باشد و برای آسیب و ضرر نباشد، و الا جایز نیست. اگر مرد می‌خواهد از همسرش جدا شود نیز باید با خوبی، احترام و همراه با هدیه باشد. آنان نباید در لحظات آخر، حرمت شکنی کنند و اسرار یکدیگر را فاش سازند. در دو آیه بعد بر این مطلب تأکید شده است.

* نکته ۲: مهریه، حق زن است و همانطور که خوردن و پایمال کردن حق هیچ کسی جایز نیست، ندادن یا استفاده و یا پایمال کردن مهریه‌ی زن بدون رضایت وی جایز نیست.

* سؤال ۵: در چه صورت جایز است مرد مهریه‌ای را که به زن داده است باز پس بگیرد؟

جواب: خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (در صورتی که زن و مرد بترسند حدود الله را رعایت نکنند). ترس از رعایت نشدن حدود خدا به صورت‌های مختلفی انجام می‌شود که دو شکل آن اشاره می‌شود:

۱. زمانی که زن نسبت به شوهرش بی‌علاقه باشد تا جایی که حاضر نباشد حقوق زوجیت را که خدا به آن دستور داده است رعایت کند: در چنین موقعی اگر زن خواهان جدایی (خُلْع) باشد باید مرد را به آن راضی کند. مرد اگر برای جدایی شرط بگذارد که زن مهرش را ببخشد یا پس دهد، گناهی بر آن دو نیست. در صحیح بخاری نقل شده است زن ثابت بن قیس -رضی الله

۱- الطرق الحکمیة نوشته ابن قیم جوزی ص ۱۸.

عنها- نزد رسول خدا ﷺ آمد عرض کرد: ای رسول خدا! من از اخلاق و دینداری ثابت بن قیس هیچ ایرادی ندارم، بلکه کفر بعد از اسلام را ناپسند می‌دارم، (و بیم آن دارم که اگر به زندگی با او ادامه دهم به عمل کفر آمیزی مانند نافرمانی شوهر و یا دیگر گناهان کبیره مبتلا شوم، لذا می‌خواهم از او جدا شوم) رسول خدا ﷺ فرمود: آیا باغی که از او به عنوان مهریه گرفته‌ای، به او بر می‌گردانی؟ گفت: بله. رسول خدا ﷺ به ثابت فرمود: باغ را قبول کن و او را طلاق بده.^۱

۲. زمانی که زن مرتکب فساد اخلاقی شده و مرد حاضر به ادامه‌ی زندگی با او نیست: در این صورت نیز مرد اجازه دارد مهریه‌ای را که به زن داده است پس بگیرد. اگر زن حاضر به چنین کاری نشد می‌تواند او را تحت فشار قرار دهد. خداوند عزوجل در آیه‌ی ۲۳۲ سوره‌ی نساء فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَنْدَهُبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ﴾ ترجمه: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما حلال نیست که به اکراه زنان را به ارث ببرید و بر ایشان سخت مگیرید که بعضی از آنچه به ایشان داده‌اید را پس بگیرید مگر آنکه مرتکب کار زشت آشکاری شده باشند).

* سؤال ۶: در عبارت ﴿إِلَّا أَنْ تَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ چرا ابتدا با عبارت ﴿أَنْ تَخَافَا﴾ دو نفر (زن و مرد) را مورد خطاب قرار داد سپس صیغه را از دو نفر به جمع تغییر داد و فرمود: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ﴾؟

جواب: ابتدا فرمود: ﴿إِلَّا أَنْ تَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾. زیرا تصمیم به جدایی و پس گرفتن مهریه ابتدا بین زن و مرد اتفاق می‌افتد، ولی هنگام پس گرفتن مهریه از زن، باید بزرگانی از خانواده‌ی زن و شوهر در این مسأله دخالت کنند تا مرد نتواند از احساسات زن سوء استفاده کند، لذا صیغه را از دو نفر به جمع تغییر داد و فرمود: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾.

* سؤال ۷: چنانچه زن خواهان فسخ نکاح باشد، باید مهریه را به مرد برگرداند. حکمت این حکم چیست؟
جواب: حکمت‌های بسیاری دارد که برخی از آنها عبارتند از:

^۱ - صحیح بخاری حدیث ۵۲۷۳.

۱. مسیر رهایی زن از زندگی نامطلوب میسر می‌شود: مرد زمانی که تصمیم بگیرد از همسرش جدا شود، از گزینه‌ای به نام طلاق استفاده می‌کند، اما زمانی که زن تصمیم بگیرد از همسرش جدا شود از گزینه‌ای که در فقه اسلامی به نام خلع مشهور است استفاده می‌کند. وی پس از رضایت شوهر یا حکم قاضی می‌تواند از مرد جدا شود و به زندگی دلخواهش برسد.
۲. بستر ظلم و گناه در خانواده از بین می‌رود: وقتی زن مایل به ادامه‌ی زندگی با مرد نباشد و مرد هم راضی به طلاق نباشد، ممکن است حدود خداوند توسط زن یا مرد زیر پا گذاشته شود، اما با پس گرفتن مهریه و جدایی زن از مرد، ظلم و گناهی از آن دو سر نخواهد زد.
۳. زمینه‌ی تشکیل خانواده‌ی جدید فراهم می‌شود: زمانی که مرد مهریه‌ای را که به زن داده است پس گرفت، امکان تشکیل زندگی جدید برای او فراهم می‌شود.

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ۗ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۲۳۰﴾﴾

پس اگر باری دیگر او را طلاق داد، زن برای او حلال نیست تا زمانی که زن با همسر دیگری ازدواج کند. پس اگر شوهر دوم او را طلاق داد، گناهی بر آن دو نیست که به سوی یکدیگر بازگردند اگر گمان کردند که حدود خدا را رعایت می‌کنند و اینها حدود خدا هستند که آن را واضح می‌کند برای قومی که می‌دانند. (۲۳۰)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل، طلاق را دو مرحله‌ای بیان نمود. در آن دو مرحله مانعی برای از سرگیری زندگی مجدد بین زوجین وجود نداشت. این آیه از طلاق سوم سخن می‌گوید. اگر طلاق به این مرحله رسید، مانعی سخت برای از سرگیری زندگی مجدد میان آنان وجود خواهد داشت و آن این است که زن باید با مردی دیگر ازدواج کند، شوهر دوم نیز او را طلاق دهد و در ایام عده مراجعه نکند، در این صورت اگر زن و مرد اول به هم علاقمند باشند می‌تواند باری دیگر با هم ازدواج کنند.

* سؤال ۱: بعد از طلاق سوم، اگر زن با مردی دیگر عقد ببندد و قبل از همبستری از او جدا شود. آیا می‌تواند به شوهر اولش برگردد؟

جواب: خیر. بعد از طلاق سوم، زن باید با مردی دیگر ازدواج کند و در آن ازدواج، همبستری انجام شود، آنگاه اگر از هم جدا شدند، زن پس از اتمام عده، می‌تواند به شوهر اولش برگردد. کلمه‌ی (نکاح) در زبان عربی هم به معنای عقد بستن و هم به معنای همبستری است. اگر گفته شود (نَكَحَ فُلَانٌ فُلَانَةً) (فلان مرد با فلان زن نکاح کرد) یعنی با او عقد بست، ولی اگر گفته شود: «نَكَحَ فُلَانٌ زَوْجَتَهُ» (فلان کس با همسرش نکاح کرد) یعنی با همسرش عمل زناشویی انجام داد. در این آیه چون خدا ﷻ فرموده است: ﴿حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾. شرط است که علاوه بر عقد شرعی، عمل زناشویی نیز انجام گیرد تا زن بتواند به شوهر اول برگردد.^۱ در صحیح مسلم نقل شده است که عایشه -رضی الله عنها- فرمود: مردی زنش را سه طلاق داد و آن زن با مردی دیگر ازدواج نمود. آن مرد پیش از همبستری زن را طلاق داد. شوهر اولش خواست با او ازدواج کند. از رسول الله ﷺ سؤال شد ایشان فرمودند: خیر، تا شوهر دوم همانند شوهر اول از او کامجویی نکرده است نمی‌تواند با او ازدواج کند.^۲

* سؤال ۲: پس از وقوع طلاق سوم، زن تا با مردی دیگر ازدواج ننموده است حق بازگشت به شوهر قبلی را ندارد. حکمت چیست؟

جواب: این حکم دارای حکمت‌های فراوانی است. برخی از آنها عبارتند از:

۱. باعث استحکام پایه‌های خانواده می‌گردد و از وقوع طلاق‌های بی‌رویه و احساسی جلوگیری می‌شود: هر مرد مؤمنی نسبت به زنش غیرت دارد و دوست ندارد همسرش با مردی دیگر ازدواج کند. زمانی که مرد بداند پس از طلاق سوم زنش بر وی حرام می‌شود و باید با مردی دیگر ازدواج کند، هنگام طلاق احتیاط کرده و عقد ازدواج را به راحتی باطل نمی‌کند.
۲. از ظلم مرد در حق زن جلوگیری می‌شود: زن پس از هر مرحله طلاق، حدود ۳ ماه و اگر حامله باشد تا وضع حمل که ممکن است ۹ ماه طول بکشد، به عده می‌نشیند. در سه مرحله طلاق، این مدت سه برابر می‌شود که بر زن بسیار سخت خواهد گذشت. اگر تعداد طلاق محدود به ۳ مرحله نبود و این حکم وجود نداشت، مرد می‌توانست ده‌ها بار زنش را طلاق دهد و پس از اتمام عده، مجدد با همان زن ازدواج کند. در این صورت تنها کسی که متضرر می‌شد زن بود،

۱ - نگا: مفاتیح الغیب رازی (۴۴۹/۶) و البحر المحیط فی التفسیر نوشته ابو حیان أندلسی (۴۷۸/۲) و غرائب القرآن و رغائب الفرقان نوشته نظام الدین نینسپوری (۶۰۸/۱).

۲ - صحیح مسلم (۱۰۵۷/۲) حدیث ۱۴۳۳.

زیرا لازم بود مدت زیادی از عمر خود را در عده و بلا تکلیفی سپری کند، لذا خدا ﷻ این حکم را که از علم و حکمت او سرچشمه می‌گیرد برای مردم بیان کرد تا از ظلم احتمالی مرد ظالم بر زن جلوگیری کند.

۳. زن بتواند یک زندگی دیگری را تجربه کند: ممکن است زن با جدایی از همسری که مدت‌ها با هم اختلاف و مشاجره داشته‌اند، با مردی ازدواج کند که با او به آرامش برسد و به زندگی دلخواه و خوشبختی دست یابد تا آنجا که حاضر نباشد به شوهر اول برگردد.

* نکته ۲: مرد و زنی که بین آنان سه مرحله طلاق واقع شده ممکن است پشیمان شوند و دنبال راه حلی باشند که دوباره با هم ازدواج کنند، لذا دنبال مردی می‌گردند که با زن ازدواج کند و پس از نزدیکی او را طلاق دهد. قطعاً چنین کاری حرام است، زیرا رسول خدا ﷺ آنان را لعنت نموده و فرموده است: «لَعْنَةُ اللَّهِ الْمُحَلَّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ»^۱. ترجمه: (خداوند لعنت کند مُحَلَّل^۲ و آن کسی را که محلل برای او اقدام می‌کند).

* نکته ۳: خداوند متعال حد و حدود احکام شرعی را برای همگان بیان می‌کند، ولی همه آن را درک نمی‌کنند. تنها کسانی آن را درک می‌کنند که دارای علم باشند و به شرایط واقعی انسان‌ها و وضعیت روحی و روانی آنان واقف باشند، لذا خدا ﷻ در عبارت پایانی آیه فرمود: «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾﴾

و هرگاه زنان را طلاق دادید و عده را به روزهای پایانی رساندند، پس یا به نیکی آنان را نگه دارید و یا به طور شایسته رهایشان کنید و آنان را به قصد زیان رساندن نگه ندارید که تعدی کنید و هر کس چنین کند به خودش ستم کرده است و آیات خدا را به تمسخر نگیرید و نعمت خدا را بر خود و آنچه که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده است به یاد بیاورید؛ شما را به آن پند می‌دهد و تقوای الله پیشه کنید و بدانید که الله به هر چیزی داناست. (۲۳۱)

^۱ - سنن ابوداود (۲۲۷/۲) حدیث ۲۰۷۶. شیخ آل‌بانی آن را صحیح دانسته است.

^۲ - محلل در این حدیث منظور کسی است که به قصد حلال ساختن زن برای شوهر اول با زن ازدواج و مجامعت می‌کند و سپس او را طلاق می‌دهد.

* نکته ۱: لحظات پایانی عده برای مرد بسیار مهم است، زیرا با اتمام عده، اختیار زن از دست او خارج می‌شود. در چنین حالتی برخی از مردان، بدون اینکه تصمیم داشته باشند خود را تغییر دهند، همسرشان را به زندگی مشترک باز می‌گردانند، اما پس از مدتی کوتاه ممکن است همان بد اخلاقی و ظلم را در حق زن انجام دهد. عبارت ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ آنان را از این کار نهی می‌کند.

برخی از مردان تصمیم دارند از همسرشان جدا شوند، ولی در واپسین لحظات نیز در اندیشه‌ی انتقام هستند، لذا هر آنچه از اسرار یا عیوب زن سراغ دارند را فاش می‌کنند و اگر مردی بخواهد با همسر سابق وی ازدواج کند، تلاش می‌کند او را از این کار منصرف کند. عبارت ﴿أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ آنان را از چنین اعمال ناپسندی باز می‌دارد.

برخی از مردان هیچ تمایلی به همسرشان ندارند، ولی دوست دارند تا می‌توانند آنان را شکنجه دهند، لذا در ایام پایانی عده، زن را به قصد شکنجه، باز می‌گردانند و پس از مدتی آزار و اذیت دوباره طلاق می‌دهند و بار دیگر در ایام پایانی عده، زن را بر می‌گردانند و باز همان آزار و اذیت را تکرار می‌کنند. عبارت ﴿وَلَا تُسْكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا﴾ مردان را از چنین اعمال ناشایستی نهی می‌کند.

این احکام، گرچه ظاهری زیبا و باطنی شکوه‌انگیزی دارد، اما رعایت آن برای مردی که بین او و همسرش اختلاف افتاده و از او نفرت پیدا کرده بسیار دشوار است، زیرا او دنبال انتقام است و نمی‌تواند این آیات را اجرا کند. خداوند متعال جهت فرو نشاندن آتش خشم چنین شخصی، ۷ بار به صورت‌های متفاوت، هشدار و تذکر داده تا اگر ذره‌ای ایمان در قلبش جای دارد دست از خشم و انتقام جویی بردارد:

۱. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ^ع
۲. وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا^ع
۳. وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
۴. وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ
۵. يَعِظُكُمْ بِهِ^ع
۶. وَاتَّقُوا اللَّهَ
۷. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

* نکته ۲: مردانی که به احکام بالا عمل نمی‌کنند، در ظاهر، در حق زن ظلم می‌کنند، ولی خدا عز وجل فرمود: آنان در حقیقت، به خودشان ظلم می‌کنند، زیرا آنان با این کار، آیات خدا را به باد مسخره می‌گیرند، لذا در روز قیامت مجازات خواهند شد.

* سؤال: چگونه ممکن است یک مسلمان، آیات خدا را به باد مسخره بگیرد؟

جواب: خداوند متعال از وضع هر حکمی حکمتی داشته است. زمانی که مسلمانی ظاهر یک حکم را انجام دهد، ولی در باطن، قصد سوء استفاده از آن داشته باشد تا به اغراض شخصی خود برسد، آن حکم را مورد مسخره قرار داده است. به عنوان مثال، خداوند متعال اجازه داده است مرد در ایام عده همسرش را برگرداند. یکی از حکمت‌های این حکم این است که پایه‌ی خانواده پس از سست شدن دوباره محکم شود و آسایش زن و مرد و جامعه در پرتو خانواده امتداد یابد. برخی مردم، بر اساس حکم و فرصتی که خدا به آنان داده است، در ایام عده، همسر را برمی‌گردانند، ولی به این انگیزه که اغراض انتقام جویانه‌ی خود را اشباع کنند. چنین کسانی در روز قیامت به جرم اینکه آیات خدا را به تمسخر گرفته‌اند عقوبت می‌شوند.

* نکته ۳: منظور از کتاب، قرآن و منظور از حکمت، سنت‌های رسول الله ﷺ می‌باشد. هر دو با فعل «أُنزِلَ» بیان شده است چون سنت‌های رسول الله ﷺ نیز از آسمان نازل شده‌اند. خدا ﷻ فرموده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۱. ترجمه: (و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن نیست جز وحیی که به او وحی می‌شود). خداوند متعال با عبارت «يَعُظُّكُمْ بِهِ» به اطاعت از احکام کتاب و سنت‌های رسول الله ﷺ سفارش نمود، ولی از ضمیر مفرد «بِهِ» استفاده کرد و نفرمود «بهما». تا به ما بفهماند که اطاعت از رسول خدا ﷺ همان اطاعت از خداست و هر دو، یک اطاعت محسوب می‌شوند و این دو از هم قابل جدا شدن نیستند.

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ^۲ ذَٰلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ^۳ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ^۴ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۱۱﴾﴾

و هرگاه زنان را طلاق دادید و عده را به آخر رساندند، وقتی خودشان به شکل پسندیده با هم توافق کردند شما مانع آنان نشوید که با همسران خویش ازدواج کنند. این احکام، به کسانی از شما که به خدا و

روز آخرت ایمان دارند، اندرز داده می‌شود. آن احکام برای شما پربرکت‌تر و پاک‌تر است و الله می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۳۲)

* نکته ۱: زمانی که عده‌ی زن به پایان رسید ممکن است شوهر سابقش پشیمان شده و خواهان ازدواج مجدد با همسرش باشد. اگر زن نیز به این وصلت راضی بود، از نظر شرعی هیچ مانعی وجود ندارد که دوباره با هم ازدواج کنند. در چنین حالتی ممکن است خویشاوندان و اطرافیان زن، بخاطر خاطرات تلخ گذشته، اجازه ندهند این وصلت شکل بگیرد. خداوند متعال در این آیه از آنان می‌خواهد مانع ازدواج‌شان نشوند و اجازه دهند تا خانواده‌ای که پایه‌هایش از هم گسسته شده بود، باری دیگر مستحکم شود. خداوند متعال برای اینکه آنان را راضی کند از ۳ عبارت بسیار اثربخش استفاده کرد:

۱. عدم ممانعت از ازدواج آنان در راستای ایمان به خدا و روز آخرت است.

۲. ازدواج دوباره‌ی آن دو مایه‌ی رشد و پاکی شما و جامعه می‌شود.

۳. خدا ﷻ این حکم و همه‌ی احکام را بر پایه‌ی علم نامحدودش وضع کرده، لذا او می‌داند و شما نمی‌دانید، پس کار را به دست کسی که می‌داند بسپارید.

* نکته ۲: فروپاشی خانواده سبب می‌شود میزان فحشا در جامعه افزایش یابد، نسل انسان کم شود و فرزندان بی‌سرپرست در جامعه زیاد شود. با فروپاشی خانواده و افزایش فحشا، کانون دیگر خانواده‌ها نیز در معرض خطر قرار می‌گیرد. این آیه و آیات مشابه، اهمیت خانواده را در اسلام بیان می‌کند. اما تشکیل خانواده سبب می‌شود میزان زنا در جامعه کم شود، نسل انسان و جمعیت جوان افزایش یابد و فرزندان سالم‌تر از نظر روحی و عاطفی پرورش یابند. عبارت «ذَلِكُمْ أَزْوَاجٌ لَكُمْ وَأَطْهَرٌ» به این نوع مسایل توجه دارد. دشمنان اسلام و انسانیت به اهمیت خانواده پی برده‌اند، لذا آن را هدف قرار داده و برای انهدام آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند.

﴿ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا إِلَّا وَصَّارَةً وَوَالِدَةٌ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ ۗ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ ۗ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۗ وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا ءَاتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۳۳﴾

و مادران، فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، البته برای کسی که بخواهد دوران شیردهی را کامل کند. و بر کسی که فرزند برای او متولد شده لازم است خوراک و پوشاک آنان را به گونه‌ی شایسته فراهم کند. هیچ کسی جز به اندازه‌ی توانش مکلف نمی‌شود. هیچ مادری نباید به خاطر فرزندش زیان ببیند و کسی که فرزند برای او متولد شده نیز نباید به خاطر فرزندش زیان ببیند و بر وارث مثل آن لازم است. پس اگر آن دو از روی رضایت و مشورت تصمیم گرفتند کودک را از شیر بگیرند، پس گناهی بر آن دو نیست. و اگر خواستید دایه‌ی شیردهی برای فرزندان‌تان بگیرید، گناهی بر شما نیست، به شرطی که آنچه با هم توافق کرده‌اید را به نیکی پرداخت کنید. و تقوای الله را رعایت کنید و بدانید که الله به کارهایی که انجام می‌دهید، بیناست. (۲۳۳)

* نکته ۱: بسیاری از خانواده‌هایی که سرنوشت آنان به طلاق منتهی می‌شود دارای فرزندان شیرخوار هستند. فرزندان شیرخوار، با جدایی پدر و مادر در معرض آسیب قرار می‌گیرند. خداوند متعال این آیه را به کودکان شیرخوار اختصاص داده و برای آنان حق و حقوقی قایل شده است تا از شدت آسیب‌شان کاسته شود.

* نکته ۲: دوران کامل شیرخوارگی دو سال است. برای اینکه نوزاد خوب رشد کند، باید از تغذیه و پوشاک مناسبی برخوردار باشد. مادر نیز برای اینکه بتواند فرزندش را خوب پرورش دهد، باید از تغذیه و پوشاک مناسبی برخوردار باشد. در این میان باید کسی باشد که این هزینه‌های سنگین را تأمین کند. خداوند متعال تأمین هزینه‌ها را به ترتیب بر عهده‌ی افراد زیر گذاشته است:

۱. پدر بابضاعت: پدر کودک در تأمین هزینه‌های مادر و کودک نباید بخل بورزد. او باید خوردنی‌ها و پوشیدنی‌های مناسب خریداری کند و در اختیار آنان قرار دهد و یا قیمت آن را به صورت نقدی پرداخت کند.

۲. پدر کم بضاعت: اگر پدر کودک کم‌بضاعت است، باز هم نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت فرزند خویش شانه خالی کند. ولی خدا تَعَالَى وضعیت او را درک کرده و بنا بر وسعش او را مکلف کرده و فرموده است: ﴿لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ او مجبور نیست همچون پدر ثروتمند، خوراک و پوشاک اعلی را برای مادر و کودک تأمین کند، بلکه مکلف به استطاعت خویش است. پاره‌ای از این معانی در آیات ۶ و ۷ سوره‌ی طلاق نیز بیان شده است.

۳. پدر بی بضاعت: اگر پدر کودک از عهده‌ی حداقل هزینه هم بر نمی‌آید، از تأمین هزینه معاف می‌شود، ولی کودک نباید آسیب ببیند، لذا خداوند متعال حکم زیبایی دیگری را بیان می‌کند و آن مشارکت دادن همه‌ی فامیل برای حل مشکل کودک است. فامیل مرد و کودک که جزو وارثین هستند از نظر شرعی مکلف هستند سهمی از هزینه را بر عهده بگیرند. زمانی که یک بار سنگین بین چند نفر تقسیم شود به آسانی حمل می‌شود بدون این که کسی متحمل فشار شود.

* نکته ۳: پدر و مادر پس از بررسی وضعیت خود و کودک و با مشورت یکدیگر می‌توانند تصمیم بگیرند کودک را قبل از تکمیل دو سال از شیر بگیرند. خداوند متعال در این مسأله بر مشورت و رضایت طرفین تأکید فرموده است. هیچ یک از مرد و زن حق ندارند بدون مشورت دیگری کودک را زودتر از دو سال از شیر بگیرند، زیرا کودک متعلق به هر دو نفر است و هر دو بطور مساوی در پرورش سالم کودک سهیم‌اند. این حکم شاید جرقه‌ای باشد که عواطف این دو تحریک شود و تصمیم بگیرند بار دیگر با هم ازدواج کنند و کودک در کنار هر دو پرورش یابد. اگر این منفعت برای کودک حاصل نشد احتمال دارد منفعت دیگری نصیب کودک شود و آن این است که یکی از والدین با از شیر گرفتن او قبل از دو سال مخالفت کند تا در این مدت، کودک بتواند از بهترین و سالم‌ترین غذا که همان شیر مادر است تغذیه کند.

* نکته ۴: گاهی پدر تصمیم دارد فرزندش تا دو سال از شیر مادر تغذیه کند، منتها مادر بخاطر تصمیم ازدواج با مردی دیگر و یا به هر دلیلی، حاضر نیست سرپرستی کودک را بر عهده بگیرد. گاهی بالعکس، مادر دوست دارد به فرزندش شیر دهد، ولی پدر به دلایل موجه نمی‌خواهد شیردهی را به همسر سابقش بسپارد. برای حل این مشکلات، خداوند متعال اجازه داده است پدر برای کودکش دایه‌ای شیره کرایه کند، ولی باید بین هم قرارداد تنظیم کنند و پدر، دستمزد دایه را با احترام پرداخت کند.

* سؤال: عبارت پایانی ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ چه مناسبتی با آیه دارد؟

جواب: این عبارت یک هشدار است و به کل مباحث ذکر شده در آیه بر می‌گردد. توجه به این عبارت سبب می‌شود رفتارها سنجیده‌تر و صحیح‌تر انجام گیرد و فکر حيله و کارهای ناپسند از ذهن شخص مؤمن دور شود. برخی از کارهای ناپسندی که پدر یا خویشاوندان او ممکن است مرتکب شوند عبارت است از:

۱. پدر بخاطر غذا و پوشاک بر سر مادر منت بگذارد.

۲. توان مالی دارد، اما آن را کتمان کند و خود را فقیر معرفی کند.

۳. دستمزد دایه که بر آن اتفاق کرده‌اند پرداخت نکند.

۴. یکی از والدین خودسرانه و بدون مشورت، کودک را قبل از ۲ سال از شیر بگیرد.

۵. وارثان از تقبل کفالت کودک سر باز زنند.

بسیاری از اوقات، تنها با بندها و تبصره‌های قانونی نمی‌توان شخص را از تخلف باز داشت و باید او را از عذاب خدا ترساند، رعایت تقوا را به او یادآوری کرد و تذکر داد که خدا ناظر اعمال اوست! اگر آن شخص، مؤمن باشد، وظایف خود را به درستی انجام خواهد داد.

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ۖ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝﴾

و کسانی که از بین شما گرفته می‌شوند و همسرانی را به جای می‌گذارند، باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند. هرگاه که به آخر مدت‌شان رسیدند، گناهی بر شما نیست در آنچه به نیکی در حق خودشان انجام دادند. و الله به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (۲۳۴)

* نکته ۱: جدایی بین زن و شوهر، به وسیله‌ی طلاق و یا وفات اتفاق می‌افتد. آیات قبل در مورد طلاق بود و این آیه در مورد وفات سخن می‌گوید. بنابر حکم خدا ﷻ زنی که شوهرش وفات نموده است باید چهار ماه و ده روز عده بنشیند. او در این مدت نمی‌تواند ازدواج کند، آرایش کند، در محافل عمومی و جشن و سرور شرکت کند و خود را در معرض خواستگاران احتمالی قرار دهد. در صحیح بخاری و مسلم روایت شده است که زینب دختر ابی سلمه - رضی الله عنها - گفت: زمانی که ابوسفیان بن حرب ﷺ پدر ام المؤمنین ام حبیبه - رضی الله عنها - همسر رسول الله ﷺ وفات نمود نزد ام حبیبه رفتیم. روز سوم پس از فوت پدرش، عطر زعفران برداشت و به رخساره و ساق دستش مالید. سپس گفت: به خدا سوگند من نیازی به این عطر ندارم، ولی از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «لَا يَجِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تُحَدِّثَ عَلَى مِيتٍ فَوْقَ ثَلَاثِ إِلَّا عَلَى زَوْجٍ، فَإِنَّهَا تُحَدِّثُ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». ترجمه: (برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، حلال نیست که بخاطر میت، بعد از روز سوم، از زینت دست بکشد، مگر برای شوهر که باید تا چهار ماه و ده روز از زینت دوری کند).^۱ اگر زن مسلمانی در ایام عده تصمیم به ازدواج

گرفت، اطرافیان او باید تلاش کنند او را از این کار منع کنند و پس از اتمام عده، اگر زن تصمیم به ازدواج گرفت، کسی نباید مانع او شود.

* نکته ۲: عده، حکمی است که به ازدواج شرعی متصل است و هیچگاه از آن جدا نمی‌شود. کسی که زندگی زناشویی خود را با حکم خدا آغاز نموده است، پایان آن را نیز باید با حکم خدا خاتمه دهد. اگر مرد بعد از عقد شرعی وفات نمود، زن باید عده بنشیند، اگرچه با همسرش همبستر نشده باشد. زن با عده نشستن، احترام و وفاداری خود را نسبت به شوهرش اعلان و ایمان خود را نسبت به احکام خدا اثبات می‌کند. برای زنی که شوهر او وفات نموده چهار ماه و ده روز زمان مناسبی است تا وضعیت روحی و جسمی خود را جهت زندگی جدید آماده کند.

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ ۖ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا ۖ وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾﴾

و گناهی بر شما نیست که با کنایه از زنان خواستگاری کنید و یا در دل‌های‌تان پنهان سازید. خداوند دانست که شما آنان را یاد خواهید کرد، لذا به هم وعده‌ی سری ندهید، مگر اینکه سخن نیکویی بگویید. و اقدام به عقد نکاح نکنید تا اینکه عده به پایان برسد، و بدانید که خداوند آنچه را که درون شماست می‌داند، پس، از آن حذر کنید و بدانید که خداوند آمرزگار و بردبار است. (۲۳۵)

* نکته ۱: موافقت یا مخالفت سه فرد در شکل‌گیری ازدواج بسیار مؤثر است: ۱. زن ۲. ولی و خانواده-ی زن ۳. مرد. آیه‌ی قبل در مورد زن و خانواده‌ی او بیان شد و این آیه در مورد مرد سخن می‌گوید.

* سؤال: منظور از عبارت ﴿فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾ چیست؟

جواب: منظور از ﴿فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾ این است که مردی که قصد ازدواج با زنی را دارد می‌تواند به صورت کنایه از زن خواستگاری کند. مثلاً بگوید: شما زن صالح و شایسته‌ای هستی. یا بگوید: من تصمیم ازدواج دارم. یا بگوید: از خدا می‌خواهم زن صالحی را نصیب گردانم. یا بگوید: زن زیبایی همچون شما بدون شوهر نمی‌ماند. زن فهمیده از این جملات برداشت می‌کند که مرد تصمیم دارد با او ازدواج کند و اگر به او علاقمند باشد، به کسی دیگر وعده‌ی ازدواج نمی‌دهد.

و منظور از «أَكْتَنَتْ فِي أَنْفُسِكُمْ» آرزویی است که مرد در دل دارد. اگر مردی قصد ازدواج با زنی که در عده به سر می‌برد داشته باشد، گناهی ندارد، ولی نباید به شکل سَرِّی با زن وعده‌ی ازدواج بگذارد، لذا فرمود: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا».

* نکته ۲: علما اجماع دارند اگر مرد و زنی در ایام عده با هم عقد بستند و یا ازدواج کردند، عقد و ازدواج‌شان باطل است، چرا که خداوند متعال فرموده است: «وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ».

* نکته ۳: مردی که به زنی بسیار علاقمند است، ولی قادر به وصلت با او نیست، ممکن است افکار نازیبایی در ذهن خود پیروراند که زینبده‌ی یک مؤمن نیست. این افکار منفی ممکن است بر عبادات شخصی‌اش نیز تأثیر بگذارد، لذا باید از آن دوری کند. خداوند متعال فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ».

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَىٰ الْمَوْسَعِ قَدْرَهُ وَعَلَىٰ الْمَقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَىٰ الْحَسَنِينَ﴾

گاهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید، زمانی که با آنان تماس نداشته و یا مهریه‌ای برای آنان تعیین نکرده باشید. آنان را از اموال خویش بهره‌مند سازید، توانمند به اندازه‌ی توانش و تنگدست به اندازه‌ی توانش، بهره‌ای به طریقه‌ای شایسته. واجبی است بر نیکوکاران. (۲۳۶)

* نکته ۱: طلاق ممکن است قبل و یا بعد از عمل زناشویی اتفاق بیفتد. این آیه در مورد مشروعیت طلاق قبل از عمل زناشویی سخن می‌گوید. از این آیه تا آیه‌ی ۲۴۲ در مورد حقوق زن پس از جدایی از شوهر سخن گفته است.

* سؤال: منظور از عبارت «مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ» چیست؟

جواب: فعل «تَمَسُّوهُنَّ» از ریشه‌ی «مَسَّ» به معنای دست زدن به چیزی است^۱ و کنایه از آمیزش جنسی می‌باشد. انسان سلیم الطبع از بیان برخی کلمات احساس شرم دارد، قرآن کریم هنگام بیان چنین کلماتی از کنایه استفاده می‌کند و بدین شکل، ادب بیان و عفت کلام را به بندگانش آموزش می‌دهد.

^۱ - معجم مقاییس اللغة (۴۱۴/۱).

* نکته ۲: بنابر این آیه، انعقاد پیمان زناشویی، بدون تعیین مهریه صحیح است. اگر مردی قبل از آمیزش، همسرش را طلاق داد، در حالی که مهریه را تعیین نکرده بود موظف است حقی به نام مُتعه به زن پرداخت کند و سپس محترمانه از او جدا شود. خداوند متعال در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۴۹ فرموده است: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ ترجمه: (ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با زنان با ایمان ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده‌ای برای شما بر آنان نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید، پس به آنان متعه دهید و به طرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید).

﴿وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

و اگر قبل از تماس، آنان را طلاق دادید و مهریه‌ای برای آنان تعیین کرده بودید، پس نصف آنچه تعیین کرده‌اید؛ مگر آنکه ببخشند یا کسی که عقد نکاح به دست اوست ببخشد. و اینکه گذشت کنید به تقوا نزدیک‌تر است و فضل بین خود را فراموش نکنید. خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست! (۲۳۷)

* نکته ۱: بر مرد واجب است نصف مهریه را به زنی که در نکاح او بوده، اما با او همبستر نشده بپردازد، منتها بر زن واجب نیست که آن را بگیرد. او می‌تواند قسمتی یا همه‌اش را به مرد ببخشد. عبارت ﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ﴾ این مطلب را بیان می‌کند.

* نکته ۲: عبارت ﴿أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ (کسی که عقد ازدواج به دست اوست)، در حالت عادی منظور از آن شوهر است، زیرا عقد نکاح به دست اوست، اما گاهی اوقات، مرد یا زن، صلاحیت تصمیم‌گیری برای ازدواج را ندارد که در این صورت ولیّ او برایش تصمیم می‌گیرد. اگر چنین شد، منظور از عبارت ﴿أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ اولیای مرد یا زن می‌باشد.

* سؤال ۱: منظور از عبارت ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ چیست؟

جواب: مردم جامعه از نظر موقعیت و شخصیت اجتماعی مثل هم نیستند. برخی بابضاعت و برخی بی‌بضاعتند. برخی دارای شخصیت و الا و برخی در سطح متوسط یا پایین اجتماعی هستند و ...

بسیاری اوقات، هنگام طلاق، بین دو خانواده، ناراحتی پیش می‌آید و هر یک، دیگری را مقصر می‌داند، لذا بسیاری از مردم، موقعیت اجتماعی خود را فراموش می‌کنند و حس انتقام جویی در آنها قوی می‌شود. خانواده‌ی زن دنبال آنست که تمام مهریه را از مرد بگیرد و مرد دنبال آنست که در صورت اجبار فقط نیمی از مهریه را پرداخت کند. در این موقعیت حساس، خداوند متعال آنان را به فضل و امتیازاتی که دارند یادآور می‌شود و آنان را سفارش می‌کند که بزرگواری کنند و از حق خود به نفع طرف مقابل بگذرند. اگر زن و خانواده‌اش جزو شخصیت‌های اجتماعی هستند، از گرفتن نصف مهریه که حق‌شان است، صرف‌نظر کنند و اگر مرد جزو شخصیت‌های اجتماعی است، به جای نصف، تمام مهریه را به زن بپردازد تا بدین شکل، حرمت‌ها حفظ شود. آیه با عبارت «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» ختم شده است. چه زیباست که انسان مؤمن، تحت نظارت خدا، با بندگان خدا اخلاق کریمانه داشته باشد.

* سؤال ۲: مردی که قبل از همبستری زنش را طلاق دهد، باید متعه یا نصف مهریه را به زن پرداخت کند. حکمت آن چیست؟

جواب: حکمت‌های مختلفی دارد و مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. کدورت‌ها و اختلافات احتمالی پس از وقوع طلاق را کاهش می‌دهد.
۲. برای مرد مسئولیتی ایجاد می‌کند تا هنگام ازدواج و طلاق بیشتر توجه کند.
۳. هرچند که آسیب‌های روحی و عاطفی با مادیات برطرف نمی‌شود، ولی ممکن است ذره‌ای از آن را برای زن و خانواده‌اش جبران کند.

﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾

بر نمازها و بر کیفیت نماز محافظت کنید و برای الله از روی خشوع بیاخیزید. (۲۳۸)

* نکته ۱: این آیه در مورد نماز است و با سه عبارت به سه مطلب امر کرده است:

۱. ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ﴾: روزانه پنج وعده نماز واجب است که باید بر آن محافظت و آن را در وقتش ادا کرد. شخص مسلمان تا زنده است نباید نمازش را ترک کند. این عبارت، کمیت نماز و ادای شکل ظاهری آن را بیان می‌کند.

۲. ﴿وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾: حضور قلب در نماز را می‌رساند. این عبارت بر کیفیت نماز دلالت دارد، زیرا کلمه‌ی «الْوُسْطَى» اسم تفضیل است از ریشه‌ی «وسط» به معنای ارزشمندتر و بهتر.^۱ در قرآن کریم هر جا این کلمه آمده است به معنای بهتر و افضل می‌باشد، به طور مثال خداوند متعال در سوره‌ی قلم فرموده است: ﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾ (بهترین آنان چنین گفت: مگر به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟).

پس نماز «وُسْطَى» نمازی است که شخص، حضور خدا را در آن احساس کند، خود را در پیشگاه خدا ببیند، کلمات و عبارات را به همراه حضور ذهن و توجه به معنایش ادا کند و تمام فکر و حواسش را به نماز معطوف کند. این دیدگاه از عبد الله بن عمر، معاذ بن جبل^۲ و ابن عبد البر -رحمه الله- نقل شده است.^۲

جمهور علما ﴿وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ را ذکر خاص بعد از عام دانسته‌اند. گروهی آن را نماز ظهر، گروهی مغرب، گروهی عشا، گروهی صبح و اکثراً آن را نماز عصر دانسته‌اند که این تفاسیر نیز صحیح می‌باشد.

۳. ﴿وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾: این عبارت، ادب ایستادن در قیام را بیان می‌کند. قیام باید همراه با طمأنینه باشد و برای حفظ آرامش و رعایت ادب، باید از سخن گفتن، روی گرداندن، حرکت و توجه به اطراف پرهیز کرد. این امور سبب می‌شود شخص بتواند با حضور دل بر آنچه می‌خواند یا می‌شنود تمرکز کند. زید بن ارقم^۳ چنین نقل می‌کند: «إِنْ كُنَّا لَنَتَكَلَّمُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكَلِّمُ أَحَدُنَا صَاحِبُهُ بِحَاجَتِهِ، حَتَّى نَزَلَتْ: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ، وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى، وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» «فَأَمَرْنَا بِالسُّكُوتِ». ^۳ ترجمه: (در ابتدای اسلام ما اگر کاری داشتیم، در نماز با دوستان صحبت می‌کردیم. وقتی این آیه نازل شد: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ، وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى، وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ». ما به سکوت امر شدیم).

* نکته ۲: خدا ﷻ با عبارت ﴿وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ بر قیام همراه با آرامش تأکید فرموده است، زیرا قیام تنها موقعی است که در آن قرآن تلاوت می‌شود و تلاوت قرآن، تنها راه دستیابی به هدایت است. هر مسلمانی باید روزانه در ۱۷ رکعت نماز، قرآن تلاوت کند، تا بدین شکل، علم و ایمان او تقویت شود و با کمک علم و ایمان، سایر اعمال روزمره‌اش را مدیریت کند. خدا ﷻ فرموده است: ﴿اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ

^۱ - العین (۲۷۹/۷).

^۲ - زهرة التفاسیر (۸۴۰/۲).

^۳ - صحیح بخاری حدیث ۱۲۰۰ و صحیح مسلم حدیث ۵۳۹.

أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^۱. ترجمه: (آنچه را که از این کتاب به تو وحی شده است تلاوت کن و نماز را بر پا دار که نماز از کارهای زشت و بد باز می‌دارد). هر چه قیام نماز طولانی‌تر باشد، زمینه‌ی کسب معرفت بیشتر می‌شود، لذا رسول خدا ﷺ چنین انسانی را ستوده و فرموده است: «إِنَّ طُولَ صَلَاةِ الرَّجُلِ، وَقَصَرَ خُطْبَتِهِ، مِثْنَةٌ مِنْ فَقْهِهِ، فَأَطِيلُوا الصَّلَاةَ، وَأَقْصِرُوا الْخُطْبَةَ، وَإِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ سِحْرًا»^۲ ترجمه: (همانا طولانی بودن نماز شخص و کوتاه بودن خطبه‌اش نشانه‌ی دانا بودن اوست، پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید و واقعاً پاره‌ای از سخنان جادو می‌کنند).

* سؤال: چرا مبحث نماز در خلال موضوع جدایی زن و شوهر آمده است؟

جواب: در وقت جدایی به سبب ناراحتی و عصبانیت، هر کسی نمی‌تواند به احکامی که خداوند متعال در آیات قبل بیان فرموده است، عمل کند. تنها، توشه‌ی تقوا و محبت و خشیت خداوند است که فرد را قادر می‌سازد حدود خدا و حقوق مردم را رعایت کند و مهمترین و بهترین دروازه‌ی ورود به تقوا و خدا ترسی نیز نماز است، از این جهت مبحث نماز، وسط بحث جدایی آمده است.

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾﴾



پس اگر ترسیدید، نماز را در حالت راه رفتن و یا سواره بخوانید و هرگاه به امنیت رسیدید، پس خدا را یاد کنید به همان شکل که به شما یاد داده است آنچه را که نمی‌دانستید. (۲۳۹)

* نکته ۱: یکی از شروط نماز که در آیه‌ی قبل بیان شد، ایستادن رو به قبله همراه با آرامش بود. ممکن است حالت‌هایی برای انسان پیش بیاید که نتواند این شرط را رعایت کند و اگر رعایت کند به او آسیب وارد می‌شود. در چنین حالتی خدا ﷻ اجازه داده است شخص نمازگزار، نمازش را به هر شکلی که برایش میسر بود بخواند. جنگ یکی از این حالت‌ها است. یک رزمنده می‌تواند در حالی که راه می‌رود یا سوار بر ماشین، تانک و امثال آن است، نمازش را بخواند، هر چند که چهره‌اش به طرف قبله نباشد. در صحیح بخاری نافع - رحمه الله -^۳ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل می‌کند که فرمود: «فَإِنْ كَانَ خَوْفٌ هُوَ أَشَدُّ مِنْ

^۱ - عنکبوت/۴۵.

^۲ - صحیح مسلم (۵۹۴/۲) حدیث ۸۶۹.

^۳ - یکی از بزرگان تابعین است.

ذَلِكَ، صَلُّوا رَجَالًا قِيَامًا عَلَى أَقْدَامِهِمْ أَوْ رُكْبَانًا، مُسْتَقْبِلِي الْقِبْلَةِ أَوْ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِيهَا». ترجمه: (هرگاه ترس شدت یافت نماز بخوانید پیاده یا سواره، خواه به جهت قبله باشد یا غیر جهت قبله). سپس نافع - رحمه الله - می گوید: من می دانم که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما این روایت را از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده است.^۱

* نکته ۲: این آیه منحصر به جنگ نیست. هر جا نمازگزار نمی تواند برای نماز، قیام کند و یا قیام سبب می شود به او آسیب وارد شود، می تواند به هر شکلی که برایش میسر شد نمازش را بخواند. به عنوان مثال شخص مریض اگر قیام در نماز برایش میسر نیست یا با قیام، مریضی او تشدید می شود، حق دارد نمازش را نشسته، خوابیده یا به هر شکلی که برایش میسر است بخواند و یا مسافری که بر کشتی، هواپیما یا امثال آن سوار است و برایش میسر نیست توقف کند، نمازش را در حال حرکت و به هر شکل که استطاعتش را دارد ادا نماید.

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

و کسانی که از بین شما گرفته می شوند و همسرانی را بعد از خود به جای می گذارند، برای همسران شان وصیت کنند که تا یک سال بهره مند شوند و کسی حق ندارد آنان را از خانه بیرون کند، پس اگر خودشان خارج شدند پس گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره ی خود به طور شایسته تصمیم می گیرند. و خداوند توانمند و حکیم است. (۲۴۰)

* نکته ۱: خداوند متعال در آیه ی ۲۳۴ بیان نمود که عده ی زنی که شوهرش وفات نموده چهار ماه و ده روز است. در ایام عده، برای تأمین مسکن و مخارج زندگی، زن حق دارد از اموال شوهرش استفاده کند و هیچ کس حق ندارد او را از این حق محروم کند، ولی پس از سپری شدن این مدت، ممکن است وارثان تصمیم بگیرند او را از منزل بیرون و مخارج او را قطع کنند. برای اینکه چنین اتفاقی نیفتد شوهر می تواند وصیت کند همسرش پس از وفاتش تا یک سال از منزل و مخارج زندگی برخوردار باشد، در صورت وصیت، وارثان حق ندارند او را از حقوقش محروم کنند، زیرا تقسیم ارث بعد از اجرای وصیت است. خداوند متعال فرموده است: «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ» ترجمه: [تقسیم میراث] پس از اجرای وصیتی که کرده اید و پس از ادای دین است).

^۱ - نگا: صحیح بخاری حدیث ۴۵۳۵.

* سؤال ۱: خدا ﷻ این حق را به شوهر داده است که وصیت کند پس از مرگش همسرش را تا یک سال از منزل بیرون نکنند. حکمت این حکم چیست؟

جواب: وضعیت زنانی که شوهران خود را از دست می‌دهند بسیار متفاوت است. بسیاری از آنان جوان هستند که یا فرزندی ندارند و یا دارای فرزندان یتیم هستند، که چنین فرزندان می‌توانند حمایت از مادر خویش را ندارند. همچنین ممکن است سهمی که زن از ارث می‌برد، مخارج و مسکن او را تأمین نکند. در این صورت، خدا ﷻ ۷ ماه و ۲۰ روز دیگر فرصت در اختیار زن قرار داده است تا بتواند به مکان دیگری منتقل شود و مخارج خود را تأمین کند؛ البته در این مدت ممکن است فرصت ازدواج مجدد نیز برای او پیش بیاید.

* نکته ۲: در کلمه‌ی «وصیة» دو قرائت وجود دارد.

۱. «وصیة» با حالت رفع: این کثیر، نافع و عاصم آن را با رفع خوانده‌اند و تقدیر چنین است: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ وَصِيَّةٌ) (وصیت کردن بر شما واجب است).

۲. «وصیة» با حالت نصب: باقی قراء آن را با نصب خوانده‌اند و تقدیر چنین است: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ بِهِنَّ وَصِيَّةً»^۱ (خدا شما را نسبت به زنان وصیت می‌کند).

در قرائت رفع معنا چنین می‌شود: اگر مرد احتمال می‌دهد میراث‌بران، همسرش را پس از مرگش، از منزل بیرون خواهند کرد و همسرش گرفتار خواهد شد، پس بر او واجب است وصیت کند همسرش تا یک سال در منزل بماند؛ تا کسی حق نداشته باشد او را از منزل بیرون کند. در این معنا فهمیده می‌شود که اگر شوهر وصیت نکرد، میراث‌بران حق دارند زن را پس از اتمام عده، از منزل بیرون کنند، ولی در قرائت نصب، خدا به میراث‌بران وصیت کرده که زن را از منزل بیرون نکنند، لذا اگر شوهر به هر دلیل وصیت نکرد، آنان نمی‌توانند زن را تا یک سال از منزل بیرون کنند، چون این وصیت خداست و عمل به وصیت خدا نیز واجب است.

* نکته ۳: خداوند متعال این حق را که به زن داده است که می‌تواند تا یک سال در منزل شوهر بماند، ولی اگر خود زن تصمیم گرفت از منزل شوهر بیرون رود و جایی دیگر سکنی گزیند اشکالی ندارد. در این صورت میراث‌بران می‌توانند منزل و اثاثیه‌ی آن را بین خود تقسیم کنند.

^۱ - نگا: تفسیر این کثیر (۶۵۹/۱).

* سؤال ۲: عبارت پایانی آیه ﴿وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ چه مناسبتی با متن آیه دارد؟

جواب: ممکن است یکی از بازماندگان میت، قدرت خود را علیه زن بی‌دفاع استفاده کند و او را قبل از تمام یک سال از منزل بیرون کند و زن، قدرت دفاع از حقش را نداشته باشد، لذا خداوند متعال صفت «عزیز» را بکار برد تا به او بگوید دست از کارش بردارد، و الا خدا از او قوی‌تر و قدرتمندتر است. صفت «حکیم» بکار برد تا بیان کند این حکم که زن تا یک سال می‌تواند از منزل شوهر و امکانات آن استفاده کند از حکمت خداوند سرچشمه گرفته و حکمی بهتر از این حکم وجود ندارد.

﴿وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾

و برای زنان طلاق داده شده بهره‌ی سودمند به شکل مناسب است. حقی است بر عهده‌ی متقیان. (۲۴۱)

* نکته: زنی که از شوهرش جدا شود حق مُتعه دارد، یعنی حق دارد از اموال شوهرش به صورت ویژه بهره‌مند گردد. در آیات گذشته، ۳ دسته از زنان را معرفی نمود که حق متعه دارند:

۱. زنی که مقدار مهریه‌اش تعیین نشده و قبل از یکجا شدن طلاق داده شده است. (آیات ۲۳۶ بقره و ۴۹ احزاب).

۲. زنی که مقدار مهریه‌اش تعیین شده و قبل از یکجا شدن طلاق داده شده است. (آیه‌ی ۲۳۷ بقره)

۳. زنی که شوهرش وفات نموده است. (آیه‌ی ۲۴۰ بقره)

دو دسته‌ی دیگر وجود دارد که در این آیه بیان شده است:

۱. زنی که مقدار مهریه‌اش تعیین شده و پس از یکجا شدن طلاق داده شده است.

۲. زنی که مقدار مهریه‌اش تعیین نشده و پس از یکجا شدن طلاق داده شده است.

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾

این چنین خداوند آیات خود را برای شما روشن، بیان می‌کند تا اندیشه کنید. (۲۴۲)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾

آیا نگاه نکردی به کسانی که از ترس مرگ از دیارشان خارج شدند در حالی که هزاران نفر بودند. آنگاه خداوند به آنان گفت: بمیرید! پس از مدتی آنان را زنده کرد. بدون شک الله دارای فضل و کرم است بر مردم، ولی بیشتر مردم شکرگذاری نمی‌کنند. (۲۴۳)

* نکته ۱: در آیات ۲۱۶ تا ۲۱۹ در مورد جنگ و مسایل پیرامون آن سخن گفت، آنگاه به مسایل اجتماعی و خانوادگی پرداخت و اکنون باری دیگر به موضوع جنگ برگشت. زمانی می‌توان مسایل اجتماعی و خانوادگی که در آیات قبل بیان شده است را به اجرا در آورد که جامعه در وضعیت امنیت پایدار باشد و امنیت جامعه پایدار نخواهد شد مگر اینکه از نظر نظامی و تجهیزات جنگی پیشرفته باشد. بدین جهت قبل و بعد از موضوعات اجتماعی و خانوادگی در مورد جهاد سخن گفته است.

* نکته ۲: برای اینکه یک جامعه به اقتدار سیاسی برسد دو شرط لازم است:

۱. داشتن تجهیزات جنگی پیشرفته: این مطلب در آیات متعددی از جمله آیه ۶۰ سوره انفال بیان شده است.

۲. وجود مجاهدانی صبور و سخت کوش: در این آیه و آیات بعد داستان‌هایی بیان شده است که شخص مؤمن را از نظر فکری و ایمانی آماده می‌سازد تا تبدیل به رزمنده‌ای قوی گردد.

* نکته ۳: در این آیه به صورت مجمل داستانی از امت‌های گذشته بیان شده است که معنایی بس بزرگ دارد. یکی از دغدغه‌های هر شخص، فرار از موقعیت‌های مرگ‌بار است. در ظاهر، میدان جنگ، مرگ آفرین است، لذا بسیاری از مردم از آن هراس دارند، ولی این آیه، عکس آن را اثبات می‌کند. در شهری که امکان مرگ عمومی وجود داشت، هزاران نفر از شهر بیرون رفتند تا از مرگ نجات پیدا کنند، ولی خداوند متعال برای اینکه به آنان و نسل‌های بعدی اثبات کند که مرگ و زندگی انسان‌ها به تقدیر و به امر خداست و فرار کردن از آن، مانع اراده‌ی خدا نمی‌شود، همه‌ی آنان را قبض روح نمود و پس از مدتی دوباره زنده کرد.

* نکته ۴: خداوند متعال برای اینکه به بندگانش اثبات کند که پس از مرگ، دوباره زنده خواهند شد، در همین دنیا، بارها مردگان را زنده کرده است تا همه باور کنند که خدا بر انجام آن قادر است و خود را برای آن روز آماده کنند. این لطف خدا در حق بندگان است. هر کس به این نوع دلایل توجه کند، خود را برای حیات پس از مرگ آماده می‌کند، ولی متأسفانه بیشتر مردم قدر و ارزش این دلیل‌های روشن را نمی‌دانند

و به جای توجه، به آن پشت می‌کنند. خدا ﷻ در پایان آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ».

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

و در راه خدا بجنگید و بدانید که خداوند شنوای داناست. (۲۴۴)

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾

کیست آن که به خدا قرض دهد قرضی نیکو تا آن را برای او چندین برابر افزایش دهد و خداوند است که روزی را تنگ می‌کند و وسعت می‌دهد و به سوی او باز گردانده می‌شود. (۲۴۵)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل به جنگ در راه خدا دستور داده شد. پرورش رزمنده، پرورش متخصصین و مخترعین جهت ساخت ابزار آلات جنگی و ساخت ابزار پیشرفته جنگی، شرط موفقیت در جنگ است. فراهم کردن نیروی انسانی و ابزار آلات جنگی به هزینه نیاز دارد که مردم باید دست به دست هم دهند و هزینه‌ی آن را تأمین کنند، لذا در این آیه مردم را به انفاق در راه خدا تشویق می‌کند. خداوند متعال هر آنچه را که مردم در راه خدا انفاق کنند قرض برای خودش نامیده است. خداوند متعال با استفاده از واژه‌ی «قرض» بیان می‌کند که این مال به شما برخواهد گشت.

هر آنچه انسان دارد از خداست و خدا همان چیزهایی را که به بنده‌اش عطا کرده است، باری دیگر از او قرض می‌گیرد و بهتر از آن را به او عطا می‌کند. دارایی شخص شامل دو بخش مادی و معنوی می‌شود: کسب علم، گذراندن تحصیلات عالی در رشته‌های مختلف، طرح فرضیه و نظریه، دست زدن به اختراعات و اکتشافات و ... شامل قرض‌های معنوی و کمک‌های نقدی و غیر نقدی شامل قرض‌های مادی می‌شوند.

* نکته ۲: قرض باید حسن (نیکو) و به شکل پسندیده باشد. هر آن چیزی که مؤمن به خدا قرض می‌دهد باید با اخلاص باشد و خودنمایی و فخرفروشی در آن نباشد.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ سَوَّاهُ قَوْمًا يَشْكُرُونَ لَوْ تَلَوْنَهَا لَأُذِنَ لَكُمْ لَتَلَوُنَهَا كِتَابًا مَّطُونًا﴾

أُخْرِجْنَا مِنْ دِينِنَا وَأَبْنَيْنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۝



آیا نظر نکردی به جمعی از بزرگان بنی اسرائیل بعد از موسی، آن هنگام که به پیامبری که داشتند گفتند: فرمانروایی برای ما انتخاب کن تا در راه خدا بجنگیم. گفت: آیا احتمال نمی‌دهید که جنگ فرض شود و شما نجنگید؟ گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم، در حالی که از دیارمان و فرزندانمان دور افتاده‌ایم. پس هنگامی که جنگ بر آنان واجب شد، جز تعداد اندکی، همه پشت کردند و خداوند به حال ظالمان آگاه است. (۲۴۶)

* نکته ۱: از این آیه تا پایان جزء دوم، در مورد یکی از جنگ‌های بنی اسرائیل سخن گفته است. برای پیروزی در جنگ اصول و فنونی وجود دارد که باید آن را رعایت کرد. خداوند متعال آن اصول را در این داستان بیان نموده است تا ما مسلمانان اگر خواهان پیروزی هستیم از آن استفاده کنیم.

* نکته ۲: مدت زمانی پس از وفات پیامبر موسی عليه السلام دشمنانی بر شهری که بنی اسرائیل در آنجا زندگی می‌کردند حمله‌ور شدند، تعدادی را کشتند، تعدادی اسیر و مابقی را از شهر فراری دادند و شهرشان را غصب کردند. طولی نکشید که خداوند متعال پیامبری را به نام شموئیل میان آنان مبعوث کرد. او آنان را به توحید و عمل به کتاب تورات دعوت می‌داد. آنان از پیامبرشان خواستند تا فرمانروایی برای آنان تعیین و دستور جنگ را صادر کند تا زیر پرچم او با دشمن بجنگند و شهرشان را پس گیرند. پیامبرشان از سنگینی جنگ و اینکه امکان دارد از جنگیدن تخلف کنند خبر داد، ولی آنان اطمینان دادند که چنین اتفاقی نخواهد افتاد. ولی در نهایت اکثریت آنان از جنگیدن تخلف کردند.^۱

﴿ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمَلِكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ ۗ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۗ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ ﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: همانا خداوند طالوت را برای فرمانروایی شما انتخاب کرده است. گفتند: چگونه او بر ما فرمانروا باشد؟! در حالی که ما از او به فرمانروایی شایسته‌تریم و به او وسعت مالی داده نشده

^۱ - نگا تفسیر ابن کثیر (۱/۶۶۵).

است. گفت: همانا خداوند او را بر شما برگزیده و او را در علم و جسم وسعت داده است و خداوند مُلکش را به هر کس بخواهد می‌بخشد و خداوند توسعه دهنده و داناست. (۲۴۷)

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آدَمُ وَنُوحٌ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۲۴۷﴾﴾

و پیامبرشان به آنان گفت: همانا نشانه‌ی فرمانروایی او این است که تابوت را برای شما می‌آورد که در آن آرامشی از پروردگارتان است و در آن بقیایی از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون از خود بر جای گذاشته‌اند وجود دارد که ملایکه آن را حمل می‌کنند. قطعاً در آن برای شما نشانه‌ای است اگر مؤمن باشید. (۲۴۸)

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۖ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۖ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ۗ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلتَقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَهُ كَثِيرَةٌ يَّادِئِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۲۴۸﴾﴾

پس هنگامی که طالوت با سپاهیان راه افتاد، گفت: همانا خداوند به وسیله نهری شما را امتحان می‌کند. پس کسی که از آن بنوشد از من نیست و کسی که از آن نچشد پس او از من است مگر کسی که یک مشت از آن بردارد. پس همگی از آن آشامیدند جز تعداد کمی از ایشان. پس چون او و افرادی که با او ایمان آورده بودند از نهر گذشتند، گفتند: امروز ما را در مقابل جالوت و لشکریانش طاقتی نیست. اما کسانی که معتقد بودند ملاقات کننده‌ی خدا هستند گفتند: چه بسیارند از گروه‌های اندکی که به فرمان خدا بر گروه‌های فراوانی غلبه کرده‌اند. و خداوند با صبر کنندگان است. (۲۴۹)

﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۴۹﴾﴾

و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان قرار گرفتند گفتند: پروردگارا! صبر و شکیبایی را بر ما سرازیر کن و قدم‌های ما را استوار گردان و ما را بر قوم کافران یاری فرما. (۲۵۰)

* نکته: برای موفقیت در یک کار جمعی شروطی وجود دارد. از مهمترین مواردی که تا کنون ذکر شده است عبارتند از:

۱. افرادی خیره، فهمیده و بزرگ در آن کار پیش قدم شوند.
۲. اعضای گروه دارای انگیزه‌ی قوی و هدف مشخص باشند.
۳. همه‌ی اعضا تعهد دهند که یکدیگر را یاری برسانند و برای رسیدن به هدف، از هیچ کوششی دریغ نکنند.
۴. از بین خود مدیری دانا و قوی تعیین کنند.
۵. در سخت‌ترین شرایط هم از رئیس‌شان نافرمانی نکنند.
۶. مدیر به هر شیوه‌ی ممکن، اعضای سست و بی‌انگیزه را شناسایی و آنان را از اعضای اصلی جدا سازد و اجازه ندهد به مرحله‌ی مهم و حساس راه پیدا کنند، زیرا باعث سست شدن باقی اعضا می‌شوند.
۷. اعضای اصلی به یکدیگر انگیزه دهند و گروه را تقویت کنند.
۸. مدیر، ایمان و انگیزه‌ی اخروی افرادش را تقویت و به ملاقات با پروردگار علاقمند کند.
۹. صبر را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند.
۱۰. خود را نیازمند خدا ببینند و دعا را فراموش نکنند.

﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ﴿٢٥١﴾

سپس با اجازه‌ی خدا آنان را شکست دادند و داود، جالوت را کشت و خداوند حکمت و حکمت را به او داد و از آنچه می‌خواست به او یاد داد. و اگر خدا شر بعضی مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین فاسد می‌شد. ولی خداوند نسبت به جهانیان، دارای لطف و احسان است. (۲۵۱)

* نکته: داود یکی از سربازان طالوت بود که توانست جالوت ظالم که فرمانروای لشکر کفار بود را به قتل برساند و در پی کشته شدن جالوت، لشکریانش نیز شکست خوردند. خداوند متعال به داود علیه السلام فرمانروایی و پیغمبری عطا کرد. او پدر پیامبر سلیمان علیه السلام است. بنی اسرائیل در زمان پیامبر داود علیه السلام و پیامبر سلیمان علیه السلام به اقتدار سیاسی رسیدند.

﴿ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾ ﴿٢٥٢﴾

آن آیات خداست که به حق بر تو تلاوت می‌کنیم و همانا تو از فرستاده شدگان هستی. (۲۵۲)

﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ بُرُوحَ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴾ ﴿٢٥٣﴾

آن پیامبران، بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر فضل دادیم. خداوند با کسانی از آنان سخن گفت و برخی از ایشان را درجاتی بالا برد و به عیسی فرزند مریم دلایل روشنی بخشیدیم و او را به وسیله روح القدس تقویت نمودیم و اگر الله می‌خواست کسانی که بعد از آنان آمدند بعد از اینکه دلایل روشن برایشان آمد با هم نمی‌جنگیدند، ولی اختلاف ورزیدند، پس از آنان عده‌ای ایمان آوردند و عده‌ای کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند، ولی خداوند هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد. (۲۵۳)

* نکته ۱: همه‌ی پیامبران در این که رسالت دارند پیام خدا را به مردم برسانند با هم برابرند. خداوند متعال به برخی از آنان فضل بیشتری عنایت فرموده است. با برخی به صورت مستقیم سخن گفته، به برخی درجات والا عطا کرده و به برخی معجزات بیشتری داده است. این عنایات‌ها لزوماً نشانه‌ی برتری آن پیامبر بر سایر پیامبران نیست و اگر هم باشد ما از آن بی‌خبریم. خداوند متعال اسامی پیامبران برتر را به ما ذکر نکرده و به صورت کلی فرموده است: ﴿ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ﴾. ترجمه: (و برخی از آنان را درجاتی بالا برد). پیامبر خدا ﷺ نیز فرموده است: «لَا تَفْضَلُوا بَيْنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ...»^۱ و نیز فرموده است: «لَا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ»^۲. ترجمه: (شما انبیا را بر یکدیگر برتری ندهید).

* سؤال: چرا در این آیه نام پیامبران برتر به صراحت ذکر نشده است؟

جواب: زیرا اگر نام آنان به صراحت ذکر می‌شد، پیروان‌شان تعصب ورزیده و خود را ملت برتر می‌دانستند و سایر پیامبران و ملت‌ها را کوچک می‌شمردند. در صحیح بخاری روایت شده است: (یک مسلمان و یک یهودی در معامله‌ای با هم اختلاف پیدا کردند. مسلمان گفت: قسم به خدایی که محمد ﷺ را بر جهانیان

۱ - متفق علیه.

۲ - متفق علیه.

برتری داد. یهودی نیز گفت: قسم به خدایی که موسی عليه السلام را بر جهانیان برتری داد. مرد مسلمان سیلی به یهودی زد. مرد یهودی جهت شکایت نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم رفت. رسول خدا صلى الله عليه وسلم آن مسلمان را احضار کرد و با عصبانیت به مسلمان فرمود: مرا بر موسی برتری ندهید، زیرا در روز قیامت که همه‌ی مردم بی‌هوش می‌شوند، من نیز بی‌هوش می‌شوم. سپس همه به هوش می‌آیند و من نخستین کسی هستم که به هوش می‌آیم، ناگهان موسی را می‌بینم که گوشه‌ای از عرش را به دست گرفته است. نمی‌دانم آیا اصلاً بی‌هوش نشده و بی‌هوشی که در کوه طور داشته برای او حساب شده و یا قبل از من به هوش آمده است.^۱

* نکته ۲: خدا عز وجل در نیمه‌ی اول آیه در مورد پیامبران سخن می‌گوید که از جانب او و با ادله‌ی روشن به سوی انسان‌ها آمده‌اند. هم‌کلام با خدا شدن، رفعت درجه، دلیل‌های روشن و تأییدات روح القدس مسائل بزرگی هستند که خدا عز وجل به پیامبرانش عنایت فرموده است و همه‌ی اینها بخاطر این است که مردم به پیامبران اعتماد کنند و راحت‌تر دین خدا را بپذیرند و مؤمن و رستگار گردند.

در نیمه‌ی دوم از مردم سخن می‌گوید که پس از آن همه دلایل روشن، چگونه به جان هم می‌افتند و به گروه‌های مخالف تبدیل می‌شوند، البته اگر خدا نمی‌خواست چنین نمی‌شد. این آشفته‌بازاری که پس از پیامبران به وجود آمده است خارج از مشیت خدا نیست، پس باید دانست به وجود آمدن این اختلافات، طبیعی و به خواست خدا بوده است.

* نکته ۳: مردم پس از پیامبران دو دسته می‌شوند:

۱. دسته‌ای که صادقانه و با خلوص نیت از کتاب آسمانی و دلایل روشن پیامبران پیروی می‌کنند: آنان در ایمان خود صادقند، ولی از آن جهت که دارای استعدادهاى مختلفی هستند، برداشت‌های متفاوتی از آیات و دستورات دارند. برداشت متفاوت از یک آیه و یک دستور سبب اختلاف نظر می‌گردد و ممکن است اختلافات عمیق شود تا جایی که بین آنها جنگ در بگیرد. اختلافاتی که بین اعضای این دسته پیش می‌آید در جزئیات دین است و در مبانی ایمان با هم مشترکند. این گروه‌ها اگر چه با هم دچار نبرد شوند، ولی زیر مجموعه‌ی ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ﴾ قرار می‌گیرند، زیرا آنان طالب حق هستند و می‌جنگند تا «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» باشد. اختلافاتی که در صدر اسلام میان اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم رخ داد از این دسته است.

۲. دسته‌ای که در ایمان خود صادق نیستند و دنبال منافع دنیا هستند: آنان هر جا به منفعت‌شان است به پیامبران ایمان می‌آورند، در غیر این صورت آموزه‌های دین را رها می‌کنند. آنان زیر مجموعه‌ی ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ﴾ هستند، زیرا به صورت دوگانه با دین برخورد می‌کنند و ستیز آنان با دیگران بر اساس منافع است نه رضای خدا. ابوموسی اشعری رضی الله عنه یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: روزی مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی از ما به خاطر به دست آوردن منفعت، یکی به خاطر اسم و آوازه و دیگری به خاطر خودنمایی می‌جنگد. کدام یک مجاهد راه خدا است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله نگاهی به شخص کرد و فرمود: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». ترجمه: (هر کس بجنگد تا کلمه‌ی الله برتر شود، او مجاهد راه خدا است).^۱

* نکته ۴: هر انسانی دارای این سه ویژگی است:


۱. اصلتاً هم گرایش به خیر و هم به شر دارد.

۲. استعدادش با دیگران متفاوت است.

۳. اختیار دارد استعدادش را در راه خیر یا شر شکوفا سازد.

این سنت خدا در آفرینش انسان است و استثنا ندارد. اگر خدا می‌خواست که هیچ اختلاف و جنگی بین انسان‌ها نباشد، استعداد آنان را یکسان و یا اختیار انجام کارهای شر را از آنان سلب می‌کرد. کسی که به این سنت خدا در آفرینش انسان توجه نکند از وضعیت حاکم بر جهان و جنگ‌هایی که میان پیروان ادیان آسمانی وجود دارد نگران و اندوهگین خواهد شد.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفُقُوا مِمَّا رَزَقْنَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ 

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه روزی‌تان کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که نه در آن معاوضه‌ای است و نه رفاقتی و نه شفاعتی! و کافران همان ظالمانند. (۲۵۴)

* نکته ۱: در این آیه با عبارت ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ کسانی را که صادقانه از پیامبران پیروی می‌کنند، به انفاق دستور می‌دهد تا از نظر اقتصادی توانمند گردند. وقتی اقتصاد جامعه‌ای پویا و هدفمند شد،

نیروهای انسانی نیز رشد خواهند کرد و در پی رشد آنان علوم مختلف نیز رشد خواهد کرد و با توسعه، عمران، اختراعات و اکتشافات در زمینه‌های مختلف به ویژه در دو زمینه‌ی فرهنگی و نظامی در صدر قدرت‌های جهان قرار خواهند گرفت. قدرتمند شدن مؤمنان منافع بسیاری دارد، از قبیل:

۱. ملت‌های مختلف می‌توانند با هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، آن‌گونه که در زمان پیامبر و خلفای راشدین بوده است.

۲. دشمنان مغرض جرأت نمی‌کنند در امور داخلی کشورهای مسلمان دخالت کنند.

۳. اقتدار مسلمانان ترس بر دل دشمنان می‌اندازد، آن‌گونه که یارای جنگ علیه مسلمانان را نخواهند داشت و این به نفع خود دشمنان نیز است، زیرا اگر علیه مسلمانان بجنگند، شکست خورده و کشته می‌شوند و در جهان پس از مرگ برای همیشه به دوزخ وارد خواهند شد.

۴. تبلیغ و ترویج دین اسلام از طریق کارهای فرهنگی و گفتمان دینی انجام خواهد شد.

۵. اگر ملتی در دنیا مورد ظلم قرار گرفت، مؤمنان بنا بر حکم شریعت آنان را نجات خواهند داد.

* نکته ۲: در حالت عادی اگر انسان به دردرس افتاد با دادن پول، کالا یا منفعتی تلاش می‌کند آن بلا را از خود دفع کند و یا دست کمک به سوی دوست صمیمی دراز می‌کند تا او را از آن گرفتاری نجات دهد و یا از افراد مهم تقاضای میانجیگری می‌کند تا آن بلا را از او دفع کنند. در این آیه بیان شده است: اگر انفاق نکنید روزی فرا خواهد رسید که تمام این روش‌ها کارآیی خود را از دست خواهند داد و هیچ کس به داد شما نخواهد رسید.

* سؤال: آن چه روزی است که هیچ راه نجاتی برای مسلمانان وجود ندارد و کسی به داد آنان نخواهد رسید؟

جواب: روزی که مجموعه‌ی کافران منفعت طلب ﴿ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ ﴾ بر مؤمنان پیروز گردند. اگر چنین روزی آمد و کافران بر مسلمانان چیره گشتند، در نبود سازی و متلاشی کردن آنان هیچ کوتاهی نمی‌کنند، زیرا کافران، ظالمان واقعی هستند و به حال هیچ کس رحم نمی‌کنند، آن‌گونه که در پایان آیه فرمود:

﴿ وَالْكَافِرُونَ هُمْ الظَّالِمُونَ ﴾. رسول الله ﷺ نیز فرموده‌اند: «يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمُ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْقَوْمُ إِلَى فَصْعَتِهِمْ» قَالَ: قَيْلٌ: مِنْ قَلَّةٍ؟ قَالَ: «لَا وَلَكِنَّهُ غَنَاءٌ كُفْتَاءِ السَّيْلِ يُجْعَلُ الْوَهْنُ فِي قُلُوبِكُمْ، وَيُنْزَعُ

الرُّعْبُ مِنْ قُلُوبِ عَدُوِّكُمْ لِحُبِّكُمْ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَّتِكُمُ الْمَوْتِ». ^۱ ترجمه: (نزدیک است که ملت‌های کفر برای تاراج و تکه پاره کردن شما یکدیگر را دعوت کنند، همانطور که مردم برای خوردن غذا بر سر سفره یکدیگر را دعوت می‌کنند. کسی پرسید: آیا این بخاطر کم بودن تعداد ماست؟ گفت: خیر؛ بلکه تعداد شما در آن روز بسیار زیاد است، ولی مثل خس و خاشاک روی سیل هستید. سستی در قلب شما وجود دارد و بخاطر حب شما نسبت به دنیا و بد دانستن مرگ، خوف شما از دل‌های دشمنان‌تان بیرون رفته است).

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ ^۲

الله، معبودی جز او نیست؛ زنده است؛ پابرجاست. او را نه چرتی و نه خوابی فرا گیرد. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست. کیست آن که شفاعت کند نزد او جز با اجازه‌اش! آنچه پیش روی مردمان و آنچه پشت سرشان است را می‌داند و به چیزی از علمش احاطه پیدا نمی‌کنند جز به آن چه خود بخواهد. کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است و نگهداری آن دو وی را خسته نمی‌کند و او بلند مرتبه و عظیم است. (۲۵۵)

* نکته ۱: این آیه به «آیه الکرسی» مشهور است. آیه الکرسی از عظیم‌ترین آیات قرآن است. در صحیح مسلم روایت شده است که اُبی بن کعب رضی الله عنه گفت: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای ابا منذر، آیا می‌دانی کدام آیه از کتاب خدا که همراه داری (حفظ هستی) بزرگ‌تر است؟ من عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. رسول خدا دوباره سؤالش را تکرار کرد. من گفتم: الله لا إله إلا هو الحي القيوم. سپس دستی بر سینه‌ام زده و فرمود: ای ابا منذر! علم، گواری جانت باد. ^۲

* نکته ۲: خواندن آیه الکرسی فوایدی دارد. یکی از فواید آن حفظ انسان از شر شیطان است. ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا مسئول نگهداری از اموال زکات رمضان قرار داد. نیمه‌های شب شخصی آمد گندم‌های زکات را بدزد، من او را دستگیر کردم و گفتم: تو را به رسول الله صلی الله علیه و آله تحویل می‌دهم، اما آن شخص التماس کرد که رهایش کنم و رهایش کردم. شب بعد نیز آمد و همین حادثه تکرار شد. شب سوم

۱ - سنن ابوداود (۱۱۱/۴) حدیث ۴۲۹۷.

۲ - صحیح مسلم (۵۵۶/۱) حدیث ۲۵۸.

او را رها نکردم، ولی او برای اینکه خود را از اسارت نجات دهد گفت: مرا رها کن که من کلماتی را به تو می‌آموزم که برایت مفید خواهد بود. گفتیم چیست؟ گفت: هر گاه خواستی به رختخواب بروی آیه الکرسی را بخوان که خداوند برای تو محافظی خواهد گماشت و تا صبح شیطان به تو نزدیک نخواهد شد، آنگاه او را رها کردم. این حادثه را به رسول الله ﷺ تعریف نمودم، ایشان فرمودند: آن شخص بسیار دروغ‌گوست، اما این را به تو راست گفته است. آن شخص شیطان است.^۱

* نکته ۳: معانی «آیه الکرسی» بسیار عظیم است، زیرا اوصافی از عظمت الله در آن بیان شده است. در ابتدای آیه، کلمه‌ی «الله» آمده و سپس او را چنین توصیف نموده است:

۱. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ : الله، هیچ معبودی جز او نیست. «إِلَه» معبودی است که از روی محبت، اشتیاق و تعظیم پرستیده شود و جز الله، هیچ معبودی نیست که لیاقت آن را داشته باشد.
۲. ﴿الْحَيُّ﴾ : الله، زنده‌ی جاویدان است، ولی معبودان باطل زنده نیستند و اگر زنده‌اند، در آینده خواهند مُرد و همه‌ی زندگان، زندگی را از او دریافت کرده‌اند.
۳. ﴿الْقَيُّومُ﴾ : الله، برای همیشه پابرجاست، امور خلق را مدیریت و نیازهای آنان را برآورده می‌سازد. او برای انجام این کار به هیچ کس نیازمند نیست. «قیوم» صیغه‌ی مبالغه‌ی «قائم» است، ولی انسان هر چقدر توانایی، قدرت، علم و مدیریت داشته باشد، حتی از اداره‌ی برخی امور خود نیز عاجز خواهد ماند.
۴. ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ : الله، چرت و یا خواب او را فرا نمی‌گیرد که از تدبیر امور خلق غافل شود یا کنترل امور هستی از دستش خارج شود، ولی انسان در اندازه‌ی ظرفیت خویش امورش را پیش می‌برد و وقتی خسته شود چرت می‌زند یا خواب می‌رود و هنگام چرت یا خواب، کارهایش متوقف و یا از کنترل او خارج می‌شود.
۵. ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ : الله، تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، از آن اوست. در آسمان‌ها و زمین موجودات بسیار عظیم و ارزشمندی وجود دارند که همه متعلق به خدا هستند، ولی انسان هر چقدر ثروتمند باشد، سهم بسیار کوچکی از این کره‌ی خاکی را دارد، زیرا اندکی از ثروت زمین، بین میلیاردها انسان تقسیم شده است، البته در حقیقت، همه‌ی آن ثروت‌ها نیز متعلق به خداست.

۶. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾: الله، کسی است که هر امدادگری باید به اجازه‌ی او مدد رساند. در این جهان بسیار اتفاق می‌افتد که شخصی خواهان منفعتی باشد، ولی به آن دسترسی نداشته باشد و از دیگران می‌خواهد تا او را کمک کنند که به خواسته‌اش برسد. در جهان آخرت و در پیشگاه خدا هیچ امدادگری وجود ندارد که بدون اذن خدا امدادگری کند.
۷. ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾: الله، از ماهیت و کیفیت تمام مخلوقات و از تمام حوادث حال، گذشته و آینده و حوادثی که در جهان آخرت به وقوع خواهد پیوست، علم کامل دارد، ولی انسان تنها از برخی حوادثی که قبلاً اتفاق افتاده است آگاهی دارد، هر چند که از تمام جزئیات آن حادثه نیز باخبر نیست. انسان از اکثریت حوادثی که برای مردم در حال وقوع است و از حوادثی که در آینده برای او و دیگران اتفاق خواهد افتاد کاملاً بی‌خبر است.
۸. ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾: الله، علمش بر همه چیز احاطه دارد، ولی انسان نمی‌تواند به معلومات خدا دست پیدا کند جز اندک معلوماتی که خدا خواسته است. انفجار اطلاعاتی که اتفاق افتاده و آن حجم وسیع معلوماتی که روزانه جابجا می‌شود از بزرگ‌ترین موهبت‌های الهی به انسان است. هر اندازه دانش بشر افزایش یابد، حتی اگر روزانه معلومات او دو برابر دیروزش شود، هنوز عبارت ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ صادق است. خداوند متعال در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی لقمان فرموده است: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَنْخُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. ترجمه: (و اگر هر درختی که در زمین وجود دارد تبدیل به قلم‌ها شود و دریا، هفت دریای دیگر به آن افزوده شود و با آن‌ها کلمات خدا نوشته شود، اینها همه تمام می‌شوند، اما کلمات خدا پایان نمی‌یابد. قطعاً خداوند قدرتمند و با حکمت است).
۹. ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾: الله، کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است. آیات بسیاری از عرش عظیم خداوند سخن می‌گوید، ولی «کرسی» تنها در این آیه ذکر شده است. در عالم آدمیان «عرش» تخت پادشاهی است؛ همان چیزی که پادشاه هنگام فرمانروایی بر روی آن می‌نشیند و «کرسی» حالت چهارپایه دارد که پادشاه زمانی که بر عرش نشست، دو پای خود را بر روی آن قرار می‌دهد. الله ﷻ در قرآن کریم فرموده که هم عرش و هم کرسی دارد و کرسی او آنقدر وسعت دارد که آسمان با تمام کهکشان‌ها و ستاره‌ها و سیارات در آن جای می‌گیرد. البته عرش خداوند به مراتب بزرگ‌تر

از کرسی اوست. عرش و کرسی خداوند هر دو مخلوق اند. الله ﷻ هیچ نیازی به آن دو ندارد و بدون عرش و کرسی هیچ خللی در فرمانروایی او وارد نمی‌شود. در مورد کیفیت عرش و کرسی باید گفت: برای هیچ انسانی کیفیت آن مشخص نیست و این آیه نیز نمی‌خواهد از کیفیت آن برای ما سخن بگوید، بلکه هدف، بیان عظمت الله است که از طریق بیان عظمت مخلوقات الله، می‌توان به عظمت الله پی برد. آری، وقتی کرسی این پادشاه، چنین عظیم است که عقل از درک وسعت آن عاجز است، پس چگونه خواهد بود عظمت بی‌انتهای پادشاه و صاحب کرسی و عرش و جهان!.

۱۰. ﴿وَلَا يُؤْذَهُرُ حِفْظُهُمَا﴾ : الله، از تمام این هستی به بهترین شکل محافظت می‌کند، بدون این که خسته شود یا احساس ضعف و سنگینی کند، ولی انسان در مسئولیت‌هایی که دارد، همچون مسئولیت محافظت از خود، خانواده، اداره، شرکت و ... برخی اوقات عاجز می‌شود و احساس ضعف، خستگی و سنگینی می‌کند. خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره‌ی فاطر فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ ترجمه: (قطعاً خداوند آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا از نظم خارج نشوند و اگر خارج شوند جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را نگاه دارد. همانا که او بردبار و درگذرنده است).

۱۱. ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ﴾ : الله، دارای مقام اعلا و والاست. العلیّ از علو و بلندی است. ذاتی که دارای صفات والا است و تمامی ویژگی‌هایی که در عبارات بالا ذکر شد را دارد، شکی نیست که بلند مرتبه و والا مقام است و هیچ احدی از او بهتر و بالاتر نیست.

۱۲. ﴿الْعَظِيمُ﴾ : الله، دارای عظمت و شکوه است. خدایی که کرسی او به وسعت کل آسمان‌ها و زمین است، عظمت خودش چقدر است؟ قطعاً این را فقط خدا می‌داند.

* نکته ۴: آیه‌ی الکرسی به زیبایی، الله را برای ما توصیف می‌کند. انسان مؤمن زمانی که سازنده و معبود خود را با معبودان باطل، اعم از زندگان و مردگان که مردم آن‌ها را پرستش می‌کنند، مقایسه می‌کند، به عظمت الله پی می‌برد، از این معرفت شادمان می‌گردد و با حسی زیبا و قلبی پر از شوق، «الله» را پرستش می‌کند و از راز و نیاز با او لذت می‌برد.

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

هیچ اجباری در دین نیست، حقا که رشد از گمراهی مشخص شده است، پس هر کس به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، قطعاً به محکم‌ترین دستاویزها متمسک شده است که گسستنی نیست و خداوند بسیار شنوای داناست. (۲۵۶)

* نکته ۱: در آیه ۲۵۳ بیان شد که پیامبران، هدایت خدا را به مردم می‌رسانند و مردم به دو گروه کافر و مؤمن تقسیم می‌شوند. آیه ۲۵۴ مؤمنان را به انفاق تشویق نمود. آیه ۲۵۵ خلاصه و اهمّ مسایل ایمانی را بیان نمود و در این آیه روش عرضی دین به مردم بیان می‌شود.

* سؤال ۱: دین به چه معناست؟

جواب: دین مجموعه قوانین، دستورات و ارشاداتی است که از جانب خداوند متعال توسط پیامبران در زمینه‌ی اعتقادی، عبادی، اخلاقی، حقوقی، شغلی و تمام آنچه که مربوط به حیات فردی و اجتماعی مردم است، بیان شده تا آنان را به خوشبختی دنیا و آخرت برساند.

* نکته ۲: خداوند متعال دین را فرستاده تا جامعه‌ای را تأسیس کند که بر پایه‌های عدالت، اختیار و آزادی استوار باشد. در چنین جامعه‌ای مجال پیشرفت برای همه وجود دارد. کسی از دیگران سوءاستفاده نمی‌کند، مردم حقوق یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند، با هم زندگی مسالمت آمیزی دارند، اعضای آن با هم تعاون داشته و مکمل یکدیگرند، زمینه برای شکوفا سازی استعدادها برای همه فراهم است و ثروت، عادلانه توزیع می‌شود. در جامعه‌ای که مطلوب خداست، هر کس با هر آیینی می‌تواند در آن زندگی مسالمت آمیزی داشته باشد و بنابر عبارت ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ هیچ شخصی نمی‌تواند مردم را به پذیرش دین خود اجبار کند. در زمان رسول الله ﷺ نیز مردم با آیین‌های مختلف در جزیره العرب در کنار مسلمانان با صلح و امنیت زندگی می‌کردند، ولی اگر کسی خیانت می‌کرد با او مبارزه می‌شد.

* نکته ۳: ارزشمندترین چیزی که خدا در اختیار انسان قرار داده قوه‌ی عقل، فهم و تشخیص است. خداوند متعال عقل انسان را مورد خطاب قرار داده و با دلیل و منطق، مسیر رشد و تکامل و مسیر انحطاط و گمراهی را به او توضیح می‌دهد تا بعد از فهم دقیق، مسیر صحیح را انتخاب کند. این رفتار نوعی بزرگداشت خداوند نسبت به انسان است؛ البته اگر خدا می‌خواست می‌توانست کاری کند که همه‌ی مردم

بالاجبار دین او را بپذیرند. خداوند متعال در آیهی ۴ سورهی شعراء فرموده است: ﴿إِنْ كُنَّا نُنزِلُ عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْيُنُهُمْ لَهَا خَضِيعِينَ﴾ ترجمه: (اگر ما بخواهیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع می‌گردد!)، ولی خداوند از چنین روشی استفاده نکرده است.

* نکته ۴: زور و اجبار، منهج افراد ضعیف و منطقی و برهان، منهج افراد قوی است. از آنجایی که دین خدا ضعیف نیست و به خود اطمینان دارد که می‌تواند اهل فکر، شعور و منطق را قانع کند، همه جا با زبان منطق سخن گفته است. ایدئولوژی و آیینی که خود را به اجبار بر مردم تحمیل می‌کند هیچ ارزشی برای مردم و صاحبان ایدئولوژی ندارد. هر چند مردم به ظاهر آن را می‌پذیرند، ولی در حقیقت از آن بیزارند؛ این نارضایتی و بیزاری، ضربه‌های مهلکی بر پیکر آن ایدئولوژی وارد می‌کند.

* نکته ۵: این آیه روش صحیح پرورش انسان و توسعهی فرهنگ را بیان می‌کند. توسعهی فرهنگ با توسعهی فکر انجام می‌گیرد. والدین، مربیان، فرهنگیان، قانون‌گذاران و دعوت‌گران، به عنوان معلمان جامعه، با تبیین و توضیح منطقی مسأله و بیان حکمت آن، مخاطب خود را متقاعد می‌کنند که پذیرش و انجام آن کار هم به نفع خودشان و هم به نفع جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند و توضیح می‌دهند که عکس آن چه مضراتی می‌تواند به همراه داشته باشد. روش زور و تهدید هیچ توسعه‌ای برای شخص به همراه ندارد، چرا که با قوهی تفکر و تعقل و با سرشت انسان در تضاد می‌باشد.

* سؤال ۲: کلمه‌ی «رشد» و «غی» به چه معناست؟

جواب: «رشد» به معنای واضح، محکم و استوار است^۱ و «غی» خلاف رشد و به معنای مبهم، غیر واضح و فاسد می‌باشد.^۲

* سؤال ۳: در عبارت ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾ کلمات «کفر» و «طاغوت» به چه معناست؟

جواب: اصل «کفر» به معنای پوشاندن و پنهان کردن است.^۳ و در معنای شرعی پوششی است که بر ابزار فهم گذاشته می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَهِهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَحَتَمَ

۱ - معجم مقاییس اللغة (۲/۳۹۸)

۲ - همان (۴/۳۹۹)

۳ - همان (۵/۱۹۱)

عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱﴾ ترجمه: (آیا دیده‌ای آن کس که هوایش را به عنوان معبودش گرفت و با وجود علم، خدا گمراهش ساخت و بر گوشش و قلبش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند. پس چه کسی جز خدا او را هدایت خواهد کرد؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟). عبارت ﴿عَلَى عِلْمِهِ﴾ در این آیه مورد توجه است، زیرا دلالت بر مهر و پوششی دارد که انسان با وجود علم و آگاهی بر قوه‌ی ادراک خویش می‌زند. این کار، کفر است و به مرور زمان به صورت لایه‌هایی در می‌آید و خصوصیت کفر را غلیظ و غلیظ‌تر می‌کند تا به طاغوت می‌رسد. «طاغوت» همان کفر است که غلیظ و قوی شده تا جایی که خود را معبود معرفی کرده و مردم را به اطاعت از خود دعوت می‌کند.^۲

طاغوت، خود را مقدس و جای خدا قرار می‌دهد و تلاش می‌کند دیگران را مقابل فرمان خود تسلیم کند. طاغوت ممکن است موجودی فعال باشد و خود را بزرگ‌تر از همه معرفی کند همچون فرعون که گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ و یا ممکن است جسمی بی‌جان باشد، ولی افرادی اطراف او فرا گرفته و او را به عنوان خدا معرفی نمایند.

* نکته ۶: نپذیرفتن طاغوت، کفر به طاغوت نیست، بلکه باید با طاغوت مبارزه کرد تا عبارت ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾ اجرایی شود. قدرتمند شدن و پیشگام بودن در زمینه‌ی فرهنگی، نظامی و نیروی انسانی شرط مبارزه با طاغوت است تا بدین شکل، ریشه‌ی طاغوت از جامعه‌ی انسانی کنده شود. پس از کفر به طاغوت است که عبارت ﴿وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ تحقق پیدا می‌کند و جامعه‌ی دیندار شکل می‌گیرد.

* سؤال ۴: منظور از عبارت ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ چیست؟

جواب:

۱. «استمسک»: از ریشه‌ی «مَسَكَ» به معنای محکم چنگ زدن است.
۲. «عُرْوَةٌ»: در اصل به دستگیره‌ی دلو، کوزه و مشک گفته می‌شود.^۳

۱ - جائیه ۲۳/

۲ - نگا: مقاله کفر و طاغوت نوشته استاد شیخ شمس الدین احراری تاریخ ۱۳۹۶/۸/۴ هـ. ش.

۳ - العین (۲۳۴/۲).

۳. «الْوُثْقَى»: از ریشه‌ی «وُثِقَ» به معنای قابل اعتماد و محکم است.^۱ «وُثْقَى» اسم تفضیل است به معنای محکم‌ترین و قابل اعتمادترین دستگیره.

۴. «انفصام»: از ریشه‌ی «فصم» به معنای جدایی، گسستن و شکاف می‌باشد.^۲ خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: هر کس در پی مبارزه با طاغوت و تقویت دین خدا باشد، شک نکند که به محکم‌ترین دستگیره‌ها که به هدایت و راه نجات متصل است چنگ زده است و هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شود، مگر این‌که شخص به اختیار خود بخواهد دستگیره‌ی نجات را رها کند.

﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۗ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾

الله دوست دار کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج می‌کند و کسانی که کافر شدند دوست دارشان طاغوت است، آنان را از نور به سوی تاریکی خارج می‌کنند. آنان یاران آتش‌اند. ایشان در آن ماندگارند. (۲۵۷)

* نکته: در آیه‌ی قبل بیان شد که خداوند متعال راه رشد و هدایت را برای بندگان مشخص کرده است. کسانی که می‌پذیرند، خدا از آنان حمایت کرده و به وسیله‌ی وضع قوانین حکیمانه آنان را از تاریکی‌ها خارج و به سوی نور رهنمود می‌سازد و کسانی که از هدایت روی‌گردان می‌شوند، ناخواسته جذب معبودان باطل (طاغوت) می‌گردند. طاغوت آن‌ها را به هر حقه و تزویری اطراف خود نگه می‌دارد تا خود را قوی‌تر کند و برای اینکه یارانش را از دست ندهد، روی تفکرات آنان تأثیر گذاشته و عقل آنان را تسخیر می‌کند و این‌گونه بردگان خود را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌کشاند. خداوند متعال هر دو دسته مردم را باری دیگر پس از مرگ زنده می‌کند. کسانی که پیروان طاغوت بوده‌اند به پاس زحماتی که در دنیا برای معبودان خود کشیده‌اند انتظار دارند در آن جهان از آنان حمایت کنند، ولی طاغوت‌ها خودشان گرفتارند و نمی‌توانند هیچ مددی به پیروان‌شان برسانند، لذا باید وارد جهنم شوند و برای همیشه در آن بسوزند.

* سؤال: چرا ظلمات به صورت جمع، ولی نور مفرد آمده است؟

۱ - معجم مقاییس اللغة (۸۵/۶).

۲ - نگا: العین (۱۳۸/۳-۱۳۹).

جواب: چون طاغوت‌ها زیادند و راه‌های گمراهی فراوان، ولی خدا یکی است و شاهراه رسیدن به او نیز یکی، به همین خاطر ظلمات به صورت جمع و نور به صورت مفرد ذکر شده است.

﴿الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمَلَكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

آیا ندیدی کسی را که با ابراهیم در مورد پروردگارش مجادله کرد بدان سبب که خداوند به او حکومت و پادشاهی داده بود؟! هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد پس تو آن را از مغرب بیاور. پس آن که کافر بود متحیر گشت و خداوند قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند. (۲۵۸)

* نکته ۱: توحید ۳ نوع است:

۱. توحید ربوبیت: عبارت است از اینکه انسان باور داشته باشد که الله، آفریننده‌ی زمین و آسمان‌ها و پرورش دهنده‌ی تمام مخلوقات است. تمام امور را مدیریت می‌کند. او قدرت برتر است و مرگ و زندگی همه به دست اوست. این نوع توحید باید انسان را به پرستش خدای یگانه سوق دهد والا هیچ سودی برای انسان ندارد، زیرا هر انسان عاقلی پی می‌برد که جهان و نظمی که در آن جاری است خود به خود به وجود نیامده و سازنده‌ای دارد. اکثریت مشرکین توحید ربوبیت را قبول داشتند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۱

ترجمه: (و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؛ بدون شک می‌گویند: الله، پس چگونه از حق منحرف می‌شوند؟) توحید ربوبیت مقدمه‌ی توحید الوهیت است.

۲. توحید الوهیت: این است که یک شخص، همان آفریننده‌ای که او و همه چیز را آفریده است، پرستش کند و هیچ کسی دیگر را با او شریک نسازد. مشرکین قبول داشتند آفریننده، الله است، ولی در پرستش، بت‌ها را به عنوان واسطه بین خود و خدا قرار می‌دادند.

۳. توحید اسما و صفات خدا: این است که همان آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین که اکنون باید او را پرستش کرد دارای اسم‌ها و صفاتی نیکو و والا است که شناخت آن‌ها به ما کمک می‌کند تا بهتر الله را بشناسیم و با کیفیت بیشتر او را پرستش کنیم. تعداد اسم‌های خداوند که به ما در قرآن کریم و احادیث پیامبر ﷺ آموزش داده شده، ۹۹ اسم است. هر کس آن‌ها را شناخت و در زندگی خویش به کار برد داخل بهشت می‌گردد. ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ». ترجمه: (الله ﷻ نود و نه اسم دارد. یکی کمتر از صد. هر کس آن‌ها را احصا کند به بهشت می‌رود).

* نکته ۲: خداوند متعال در این آیه داستانی را به عنوان مثال بیان فرموده است که چگونه طاغوت‌ها پیروان‌شان را از نور خارج ساخته و به سوی تاریکی می‌برند و چگونه خدا بنده‌ی مؤمنش را به سوی نور رهنمون می‌سازد.

* نکته ۳: کمتر کسی توحید ربوبیت را انکار می‌کند. یک شخص زمانی توحید ربوبیت را انکار می‌کند که:

۱. هوس خدایی کند: او ربوبیت خدا را انکار می‌کند تا برای خود اثبات کند و بگوید من رب شما هستم، پس مرا پرستش کنید. کلمه‌ی «رب» در عبارت ﴿حَاجَّ إِتْرَاهِمَ فِي رَبِّهٖ﴾ قابل توجه است.

۲. خود را از خدا و دین او بی‌نیاز ببیند: چنین شخصی برای اینکه خود را مدیون خدا و پایبند دین او نداند، بر ربوبیت او سرپوش می‌گذارد و با کسانی هم نظر و هم عقیده می‌شود که می‌گویند موجودات از طبیعت و بدون دخل و تصرف خدا به وجود آمده‌اند و در یک فرایند طبیعی تنازع بقا روی به سوی تکامل نهاده‌اند، لذا هیچ یک از آن‌ها آفریننده‌ای به نام خدا ندارند.

* نکته ۴: نام شخصی که با ابراهیم علیه السلام جدل کرد، در قرآن و حدیث صحیحی ذکر نشده است، زیرا آنچه مهم است صفات این شخص است نه اسم او. همچنین ذکر شدن نام شخص در قرآن، نام او را جاودانه می‌کند. فرد مد نظر چون هیچ تأثیری در تاریخ نداشته است ارزش این را پیدا نکرد که نامش در تاریخ ثبت شود. در کتاب‌های تاریخ یهود نیز نام این شخص ذکر نشده است.

* نکته ۵: در مجادله‌ای که میان ابراهیم علیه السلام و پادشاه کافر رخ داد، ابراهیم برای اثبات ربوبیت خدا فرمود: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. پادشاه کافر احساس کرد این کلمات آشنایند، زیرا او هم برخی از مردم را با نکشتن‌شان زنده می‌کرد و برخی را می‌کشت. ابراهیم علیه السلام خوب می‌دانست که این عمل، اسمش «میراندن» و «زنده کردن» نیست، بلکه «به قتل رساندن و از قتل منصرف شدن» است، چون «میراندن» واقعی این است که جسم شخص، سالم باشد و بدون اینکه آسیبی به آن وارد کند روحش را قبض کند، ولی «به قتل رساندن» این است که بر پیکر شخص آسیبی وارد کند تا جسد را ناکار کند و روح، امکان ماندن در آن را نداشته باشد و از جسم خارج شود و «زنده کردن» این است که جسم، ظرفیت تحمل روح را نداشته باشد و شخص زنده کننده، جسم را صلاحیت دهد تا ظرفیت جای دادن روح را در خود داشته باشد، آنگاه روح را نیز متناسب با جسم خلق کند و آن را در جسم جای دهد تا هر دو با هم موجود زنده‌ای را به وجود آورند، ولی «از قتل منصرف شدن» این است که جسم و روحی که با هم زندگی می‌کنند را به حال خود واگذارد تا به حیات خود ادامه دهند.

* سؤال: چرا ابراهیم علیه السلام با پادشاه کافر بحث نکرد تا به او اثبات کند نمی‌تواند بمیراند و زنده کند؟
 جواب: زیرا پادشاه کافر نمی‌خواست بپذیرد که الله پروردگار جهانیان است و کسی که نخواهد مطلبی را بپذیرد تا جایی که امکان دارد مناقشه می‌کند. برای چنین شخصی باید استدلالی آورد که مجال مناقشه نداشته باشد. دقیقاً ابراهیم علیه السلام نیز چنین کاری کرد و از موضوع زنده کردن و میراندن که قابل مناقشه است خارج شد، زیرا در نگاه سطحی، قاتل، سببی برای میراندن است. ابراهیم علیه السلام موضوع طلوع و غروب خورشید را مطرح کرد که هیچ کس و هیچ چیزی در آن نقشی ندارد. اکنون اگر پادشاهی ادعا کند خورشید به فرمان اوست دیگران به او می‌خندند، به همین خاطر زبانش بند آمد و ندانست چه بگوید، زیرا هر چه می‌گفت به ضررش بود و بدین شکل طاغوت شکست خورد و ابراهیم علیه السلام پیروز گشت.

* نکته ۶: برخی برای اثبات وجود و توحید خدا دنبال ادله‌ی سخت و پیچیده‌ی عقلی هستند و به درون و اطراف خود توجه نمی‌کنند. توجه به آفرینش و نظم و زیبایی‌هایی که در آن به کار رفته است برای اهل بصیرت دلیل بسیار مستحکمی بر یگانه بودن آفریننده می‌باشد؛ کافی است که شخص به درون و پیرامون خود بنگرد و زیبایی‌های آفرینش را مورد توجه قرار دهد تا به عظمت الله پی ببرد. متخصصین رشته‌های علوم تجربی و انسانی در کشف زیبایی‌ها و نظم آفرینش پیشگام هستند و بهتر می‌توانند آن را برای دیگران به تصویر بکشند.

﴿ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾

یا مانند کسی که از کنار شهری گذر کرد، در حالی که بر سقفهایش فرو ریخته بود، گفت: چگونه خداوند این را پس از مرگش زنده می‌کند؟! پس خداوند او را صد سال میراند آنگاه زنده‌اش کرد. فرمود: چقدر این جا بوده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز بوده‌ام. فرمود: بلکه تو صد سال اینجا مانده‌ای! به غذا و نوشیدنی‌ات نگاه کن، سال بر آن گذر نکرده است و به الاغت نگاه کن! و بی‌شک تو را نشانه‌ای برای مردمان قرار می‌دهیم. و به استخوان‌ها نگاه کن چگونه آن را از جایش بلند می‌کنیم، سپس به دورش گوشت می‌پوشانیم. هنگامی که برایش آشکار شد گفت: می‌دانم که الله بر هر چیزی تواناست. (۲۵۹)

* سؤال: نام مردی که داستان او در آیه ذکر شده است چیست؟

جواب: نام او نیز همچون آیه‌ی قبل در قرآن یا حدیث صحیحی ذکر نشده است. عده‌ای از مفسرین معتقدند که او عَزَبِر یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل بوده است و عده‌ای خضر و عده‌ای ارمیا دانسته‌اند، ولی هیچ یک دلیل محکمی ندارند. با توجه به گفتگویی که میان او و خداوند متعال رخ داده است معلوم می‌شود که او پیامبر بوده است. خداوند متعال از بیان نام او صرف نظر کرد تا کسی از نام او به نفع خود سوءاستفاده نکند، همان‌گونه که عبارت ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ﴾ نام پیامبران فضیلت یافته را مشخص نکرده است.

* نکته ۱: توصیف یک شهر با عبارت ﴿ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ﴾ حکایت از تخریب صد درصد آن دارد. (خاویه) از ریشه‌ی (خَوَى) به معنای سقوط است^۱ و (عروش) جمع عرش به معنای چیز مرتفع^۲ و نسبت به اجزای یک ساختمان، به سقف آن گفته می‌شود. تصویر چنین است: سقف‌ها ریخته و دیوارها بر روی سقف سقوط کرده است. از ظاهر شهر پیداست همه‌ی اهل آن مرده‌اند و هیچ کس نیست که سقف و دیوار خانه‌اش را تعمیر کند.

۱ - معجم مقاییس اللغة (۲/۲۲۵).

۲ - همان (۴/۲۶۴).

* نکته ۲: زنده شدن انسان پس از مرگ، یکی از امور شگفت انگیز است. انسانی که جسم او در آتش سوخته، در دریا غرق و یا در زمین دفن شده است و اعضای بدن او تجزیه و استخوان‌هایش نیز پوسیده شده است، روزی زنده می‌شود و با جسمی سالم بر روی دو پایش راه می‌رود. هر چقدر انسان به قدرت خدا ایمان داشته باشد، ولی شگفتی زندگانی پس از مرگ همچنان باقی است. خداوند متعال به پرسش آن پیامبر که از چگونگی زندگانی پس از مرگ سؤال داشت، پاسخ مثبت و عملیات مرگ و زندگی را بر او و الاغش انجام داد. انجام این عملیات فقط برای آن پیامبر نبود، بلکه برای هر مؤمنی است که بپرسد: چگونه خداوند مردگان را زنده می‌کند؟ آن قدر این صحنه تازه و زنده است که ابتدای آن فرمود: ﴿أَوَّ كَالَّذِي مَرَّ﴾ و این عبارت به اول آیهی قبل بر می‌گردد که فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ﴾ (آیا نگاه نکردی به آن کس که ...) انگار شخص او را می‌بیند و صحنه‌ی زنده شدن او و الاغش را تماشا می‌کند.

* نکته ۳: در قرآن کریم داستان‌های فراوانی ذکر شده است. عادت قرآن بر این است که تمام جزئیات داستان را ذکر نمی‌کند، بلکه صحنه‌هایی را که با فکر کردن می‌توان به آن پی برد حذف می‌کند تا بدین شیوه، هم از طولانی شدن متن جلوگیری کند و هم مخاطب را به تفکر و تخیل وادار نماید.

* نکته ۴: فرد مورد نظر، یک الاغ و مقداری آب و غذا به همراه داشت. خداوند متعال او را میراند. الاغش نیز مرد. زمان بر الاغ سپری شد و به طور طبیعی که بعد از گذشت صد سال هر الاغی پوسیده می‌شود، جسد الاغ مذکور نیز پوسید، اما آب و غذا هیچ تغییری نکرد، زیرا زمان بر آن متوقف شد. ﴿لَمْ يَتَسَنَّه﴾ از ریشه‌ی (سَنَه) به معنای زمان است. به چیزی گفته می‌شود که زمان بر آن عبور نکرده و آن را تغییر نداده است.^۱ آن مرد پس از مرگ صد ساله وقتی چشمانش را گشود، قبل از اینکه به اطرافش توجه کند خداوند متعال از او پرسید: چقدر اینجا بودی؟ او به دقت نتوانست جواب دهد، لذا با شک گفت: یک روز یا کمتر از یک روز. اما چیزی که یقین داشت این بود که بیش از یک روز نمانده است، چون او این شهر را در روز مشاهده کرده بود و اکنون نیز روز است. خداوند متعال به او فرمود: خیر؛ تو صد سال اینجا مانده‌ای. برای اینکه او را متوجه حقیقت کند، به او گفت: به آب و غذایت نگاه کن. این دو تغییری نکرده بودند، انگار حدس شخص درست بود و فقط یک روز یا نصف روز مانده است. باری دیگر خدا به او گفت: اکنون به الاغ نگاه کن! متعجب شد! جز استخوان، چیزی از الاغش باقی نمانده بود. او به یقین

دانست که صد سال گذشته است. او نتوانسته بود مُردن و زنده شدن خود را مشاهده کند، لذا خدا ﷻ اراده نمود الاغ را در مقابل دیدگان مرد زنده کند. استخوان‌های الاغ که بر روی زمین ریخته بود از جای خود حرکت کرد و بر روی هم قرار گرفت، سپس اطراف استخوان‌ها گوشت پوشانده شد و رگ‌ها و پوست و همه‌ی اعضای بدن الاغ به حالت اول برگشت و الاغ زنده شد.

* نکته ۵: وقتی آن شخص صحنه‌ی زنده شدن الاغ را با چشمان خود دید و قدرت بی‌انتهای الله را مشاهده کرد، گفت: می‌دانم که الله بر هر چیزی قادر است. حمزه و کسائی فعل مضارع «أَعْلَمُ» را با فعل امر خوانده‌اند: ﴿قَالَ اعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ یعنی خدا به او فرمود: (بدان که الله بر هر کاری قادر است).

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ۗ قَالَ أُولَٰئِمَّةُ تُؤْمِنُ ۗ قَالَ بَلَىٰ ۗ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي ۗ قَالَ فَاخْذُ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا ۗ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا قلبم اطمینان یابد. فرمود: پس چهار نوع پرنده را بگیر و آن‌ها را نزد خود ریز ریز کن، سپس بر هر کوهی قسمتی از آن‌ها را قرار بده، آنگاه آن‌ها را فرا بخوان، به سرعت سوی تو خواهند آمد و بدان که الله قدرتمند و با حکمت است. (۲۶۰)

* نکته ۱: در دو آیه‌ی قبل پادشاه کافر با عبارت ﴿أَنَا أَحْيَىٰ ۗ وَأُمِيتُ﴾ سبب شد که پیامبر ابراهیم از استدلال ﴿رَبِّي الَّذِي يُحْيِي ۗ وَيُمِيتُ﴾ کوتاه بیاید و به طلوع خورشید از طرف مشرق استناد کند، اما این آیه و آیه‌ی قبل به استدلال ابتدایی ابراهیم عليه السلام باز می‌گردد و این دو واقعه را بیان می‌کند تا ثابت کند که استدلال ابراهیم عليه السلام به جا و از صحت بالایی برخوردار بوده است!

* نکته ۲: درخواستی که ابراهیم عليه السلام از خدا داشت مشاهده‌ی چگونگی زنده کردن مردگان بود. او نیز همچون شخص مورد بحث آیه‌ی قبل، دوست داشت عمل شگفت‌انگیز زنده شدن مردگان را با چشمانش ببیند. ابراهیم عليه السلام ایمان کامل داشت که الله قدرت انجام هر کاری را دارد، ولی مشاهده چیز دیگری است.

هر انسانی دوست دارد لحظه‌ی اعجاب انگیز زنده شدن مردگان را ببیند. ابراهیم این لیاقت را در خود به وجود آورده بود که خداوند متعال تقاضایش را قبول کرد و گوشه‌ای از قدرت خویش را برای او و سایر انسان‌های دارای بصیرت نشان داد. خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست ویژه‌ی خویش انتخاب کرده و فرموده است: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۚ وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾. ^۱ ترجمه: (و دین چه کسی بهتر از کسی است که چهره‌اش را تسلیم خدا کند، در حالی که محسن باشد و پیرو ملت ابراهیم گردد که حنیف بود و خدا ابراهیم را به عنوان دوست صمیمی خویش انتخاب کرد).

* نکته ۳: خداوند متعال نام آن چهار پرنده را بیان نکرده و پرسش از آن نیز لازم نیست، زیرا پرداختن به مطالب بی‌فایده و پرسش از سؤالات بی‌محتوا وقت و نیروی انسان را هدر می‌دهد، در حالی که ما مکلف هستیم تمام اوقات و نیروی خود را در راه مثبت و مفید مصرف کنیم. این سوره «بقره» نام نهاده شده است تا هرگز داستان گاو بنی اسرائیل را فراموش نکنیم و به سرنوشت آنان دچار نشویم.

* نکته ۴: ﴿فَصُرُّهُنَّ إِلَيْكَ﴾ به دو شکل قرائت شده است. اکثریت قراء به ضمه‌ی صاد قرائت کرده‌اند، اما حمزه، ابو جعفر و خلف ﴿فَصُرُّهُنَّ إِلَيْكَ﴾ با کسره‌ی صاد خوانده‌اند و هر دو قرائت متواتر است و معنا را با هم کامل می‌کنند.

* نکته ۵: برای زنده ساختن پرندگان ۶ مرحله در این آیه ذکر شده است:

۱. ﴿فَاخْذُ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ﴾: ابراهیم علیه السلام باید چهار نوع پرنده‌ی متفاوت را بگیرد. ابراهیم چهار پرنده را در اختیار ندارد که آن‌ها را بیاورد، بلکه باید چهار پرنده را به دلخواه خویش بگیرد.

۲. ﴿فَصُرُّهُنَّ إِلَيْكَ﴾: چهار پرنده را ذبح و قطعه قطعه کند.^۲

۳. ﴿فَصُرُّهُنَّ إِلَيْكَ﴾: تکه‌های هر چهار پرنده را یکجا جمع و مخلوط کند.^۳

۱ - نسا/۱۲۵.

۲ - جمهرة اللغة (۲/۷۴۵).

۳ همان

۴. ﴿ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا﴾: تکه‌های مخلوط شده‌ی چهار پرنده را به دلخواه به چند قسمت تقسیم کند و هر قسمت را بالای یک کوه بگذارد تا اجزای آن‌ها از هم دور و فاصله بین آن‌ها محسوس باشد.

۵. ﴿ثُمَّ ادْعُهُنَّ﴾: آن‌ها را با اسم صدا بزند. در حالت عادی پرندگان اسم خود را نمی‌دانند، اما اکنون که قرار است به امر پروردگار زنده گردند، این شعور در آن‌ها ایجاد می‌شود که اسم خود را بدانند.

۶. ﴿يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا﴾: زمانی که اسم یکی‌شان را صدا بزند اجزای بدن همان پرنده از لابه‌لای تکه‌های سایر پرندگان جدا شده از سر کوه‌های مختلف به حرکت در آمده و در یک مکان گرد هم می‌آیند، آنگاه به هم وصل شده و روح به جسم برگشته و همچون روز اول زنده می‌شود، سپس شتابان به سمت ابراهیم حرکت می‌کند. ﴿يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا﴾ آمدن است بر روی پاها. این چهار پرنده برای اینکه با سایر پرندگان در حال پرواز اشتباه نشوند حق پرواز ندارند و با پاهای خویش باید به سوی ابراهیم بیایند.

ترکیباتی که در آیه ذکر شده از تنوع پرندگان، قطعه قطعه شدن، با هم مخلوط گردیدن، با فاصله بر قله‌ی چند کوه قرار دادن، هر یک را با اسم خود صدا زدن و به سمت انسان آمدن برای انسان بسیار اعجاب‌انگیز است، اما برای خداوند کاری بسیار آسان است و زنده کردن تمام آدمیان در روز قیامت نیز به همین سادگی خواهد بود.

* سؤال: آیه با عبارت ﴿وَأَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ خاتمه یافته است. ربط این عبارت با موضوع آیه

چیست؟

جواب: اکنون که ابراهیم علیه السلام جواب سؤال خویش را به بهترین شکل دریافت نموده است لازم است با علم یقینی و علم مشاهده‌ای بداند که خداوند مردگان را زنده می‌کند. صفت «عزیز» حکایت از نیرومندی خدا دارد که در اثر نیرومندی، هر کاری اراده کرد انجام می‌دهد و هیچ‌کسی و هیچ‌کاری نیست که او را عاجز کند. زنده کردن مردگان یکی از کارهایی است که اکثریت مردم تصور می‌کنند انجام آن غیر ممکن است، ولی چون خداوند، عزیز و نیرومند است آن را انجام خواهد داد. خداوند متعال «حکیم» است و از این که

قانون زندگی و مرگ گذاشته و پس از مرگ، دوباره انسان‌ها را زنده می‌کند هدفی دارد، زیرا از حکمت او سرچشمه می‌گیرد.

* نکته ۶: در دو آیه‌ی اخیر، یک بار میراندن و شش بار زنده کردن غیر متعارف بیان شده است: میراندن مرد صالح و زنده کردن مرد صالح، الاغ و چهار پرنده.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ ۗ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۱﴾﴾

مَثَلْ كسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، همچون دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد چند برابر می‌کند و خداوند گشایشگر بسیار داناست. (۲۶۱)

* نکته ۱: با توجه به تفاوت استعداد و توانمندی‌های مردم طبیعی است که در یک جامعه افرادی غنی و افرادی فقیر و افرادی باسواد و افرادی کم سواد باشند. در جامعه‌ی دینداری که قرار است طبق دین خدا ساخته شود باید قوی‌ها به فکر ضعفا باشند تا ضعفا نیز زندگی خوب و محترمانه‌ای داشته باشند، چرا که اگر فاصله‌ی بین افراد یک جامعه زیاد باشد و نظام طبقاتی در آن ایجاد شود، راه نفوذ طاغوت برای به بردگی کشیدن مردم فراهم می‌شود؛ از این جهت خدا ﷻ در دین خودش به انفاق، بسیار اهمیت داده و برای آن اجر فراوانی تعیین نموده است. آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ در مورد انفاق سخن می‌گوید.

* سؤال ۱: «انفاق فی سبیل الله» شامل چه چیزهایی می‌شود؟

جواب: هر بخششی که این دو شرط را داشته باشد، شامل انفاق فی سبیل الله می‌شود:

۱. باعث توسعه و پیشرفت جامعه از لحاظ انسانی، دینی، فرهنگی، بهداشتی، اقتصادی، تکنولوژی

و رفاه فردی و اجتماعی شود.

۲. بخاطر کسب رضای خدا باشد.

به طور مثال، با تشکیل خانواده توسعه‌ی انسانی شکل می‌گیرد. کسی که کار می‌کند تا پول به دست بیاورد و تشکیل خانواده دهد و مخارج همسر و فرزندان که در خانواده متولد می‌شوند را تأمین نماید، پولی که در این راه صرف می‌کند اگر با نیت کسب رضای خدا باشد، شامل «انفاق فی سبیل الله» می‌شود. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از ۱۰ نفری که رسول خدا ﷺ به او مرزده‌ی بهشت داده است روایت می‌کند که

رسول خدا ﷺ فرمود: «وَأَسْتَتَفِقُ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ، إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى اللَّقْمَةُ تَجْعَلُهَا فِي فِي أَمْرَاتِكَ».^۱ ترجمه: (تو بخاطر کسب رضای خدا هر پولی که خرج کنی اجر خواهی برد، حتی در برابر لقمه‌ی غذا که در دهان همسرت می‌گذاری).

و یا به کسی که در پی ازدواج است، ولی هزینه‌ی ازدواج را ندارد کمک کند تا تشکیل خانواده دهد، این کمک مالی وی اگر به نیت کسب رضای خدا باشد «انفاق فی سبیل الله» است.

تأمین نیازهای پدر و مادر و خویشاوندان، توسعه‌ی روابط انسانی را به دنبال دارد. کسی که برای تأمین نیازهای آنان به نیت کسب رضای خدا خرج کند «انفاق فی سبیل الله» کرده است. رسول خدا فرموده است: «خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَأَبْدَأُ بِمَنْ تَعُولُ».^۲ ترجمه: (بهترین صدقه، صدقه‌ی افراد متمول و دارا است و شروع بکن از کسانی که سرپرستی‌شان را بر عهده داری).

تأمین هزینه‌ی محصلین و دانشجویان، در آینده‌ی نزدیک، توسعه‌ی علمی، بهداشتی، فرهنگی و ... را به همراه دارد. کسی که به منظور کسب رضای خدا آنان را تأمین نماید، «انفاق فی سبیل الله» کرده است.

* نکته ۲: بذرها چند دسته هستند: بذرهای فاسد که هیچگاه نمی‌رویند. بذرهای ضعیف که حاصل اندکی دارند و بذرهای سالم و خوب که خوب می‌رویند و خوب ثمر می‌دهند. انسان‌ها نیز به چند دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای فقط برای خود زندگی می‌کنند و هیچ حاصلی برای جامعه ندارند، برخی حاصل‌شان اندک و برخی برای جامعه پر برکت و پر منفعت‌اند. در این آیه شخص انفاق کننده به دانه‌ای تشبیه شده است که در ازای هر دانه، ۷۰۰ دانه حاصل می‌دهد، پس او ۷۰۰ برابر بهتر از شخص بخیل است، البته ۷۰۰ برابر بودن، عدد پایه است و ممکن است تا دو برابر (۱۴۰۰)، ده برابر (۷/۰۰۰) و هزار برابر (۷۰۰/۰۰۰) ارتقا پیدا کند و این به میزان اخلاص شخص و اهمیت مورد انفاق بستگی دارد. عبارت ﴿وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۳ به این مسأله اشاره دارد.

* سؤال ۲: وجه تشابه بین شخص انفاق کننده و بذر روینده چیست؟

جواب: وجه تشابه «توسعه و نتیجه‌ی پر برکت» است که بین این دو وجود دارد. نتایج انفاق در راه خدا بسیار زیاد است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. کم شدن فساد در جامعه.

۱ - متفق علیه و لفظ از مسلم است.

۲ - صحیح بخاری (۶۳/۷) حدیث ۵۳۵۶.

۲. تقویت و تنظیم روابط اجتماعی.
۳. سلامت روانی افراد جامعه.
۴. کاهش مشکلات مادی و معنوی مردم.
۵. کاهش میزان استرس در افراد.
۶. افزایش امید به زندگی و کاهش افسردگی، اعتیاد و خودکشی.
۷. افزایش میزان تولد و پرورش فرزندان سالم.
۸. بالا رفتن حس تعاون میان افراد جامعه.

گرچه شخص انفاق کننده جاودانه نیست، اما آثار نیکی‌ها و بذرافشانی‌های او پس از مرگش در زمین باقی خواهد ماند و افرادی که از او تاثیر پذیرفته‌اند، راه او را همچون بذر توسعه یافته‌ای ادامه می‌دهند. رسول خدا فرموده‌اند: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ، وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ»^۱ ترجمه: (هرگاه انسان وفات کند عملش منقطع می‌شود، مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاریه، علمی که از آن بهره‌برداری شود و فرزند صالحی که برایش دعا کند).

* نکته ۳: کتاب انجیل، اصحاب پیامبر ﷺ را به بذری تشبیه کرده است که رشد فوق العاده‌ای دارد و خیلی زود قوی و نیرومند می‌گردد. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿... وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَرَزَعٍ أُخْرِجَ شَطِئُهُ فَفَازَرَهُ، فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ...﴾^۲ ترجمه: (و مثال آنان در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را ظاهر ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده و بقدری رشد کرده که کشاورزان را به شگفت و می‌دارد). تشبیه انجیل به تشبیه قرآن بسیار نزدیک است.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مِمَّا انْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس به دنبال آنچه که انفاق کرده‌اند منتی و اذیتی نمی‌آورند، برای آنان پاداش‌شان نزد پروردگارش محفوظ است و نه ترسی بر آنان است و نه آنان غمگین می‌شوند. (۲۶۲)

۱ - صحیح مسلم (۱۲۵۵/۳) حدیث ۱۶۳۱.

۲ - فتح/۲۹.

* نکته ۱: پاداش کسی که در راه خدا انفاق می‌کند آنقدر زیاد است که نمی‌توان برای آن سقفی تعیین کرد، اما از روزی که شخص، انفاق کرده تا آن روزی که قرار است پاداشش را دریافت کند فاصله‌ی بسیار زیادی وجود دارد. از طرفی وجود آن همه جمعیت انبوه انسان‌ها و اعمال بی‌شماری که از آنان به ثبت رسیده است این نگرانی را در انسان ایجاد می‌کند که امکان دارد پاداشش فراموش و یا مقداری از آن کم شود. خداوند متعال با بیان عبارت ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ به انفاق کننده اطمینان می‌دهد که اجر او را خود به عهده گرفته و وقتی الله کاری را بر عهده گرفت نه خلاف وعده می‌کند و نه از انجام آن عاجز می‌ماند.

* نکته ۲: در این آیه برای کسانی که در راه خدا انفاق می‌کنند دو شرط گذاشته شده تا خدا پاداش ایشان را نزد خویش نگه دارد و ترس و اندوه را از آنان دور کند:

۱. منت نگذارند.
۲. آزار ندهند.

کسی که یک عمل انجام می‌دهد نباید دو مزد را دریافت کند. کسی که با انفاکش انتظار مزد از خدا دارد، نباید از دیگران چشم داشتی داشته باشد. برخی انفاق کنندگان به خاطر انفاقی که کرده‌اند منت می‌گذارند، انتظار دارند مردم به آنان احترام ویژه بگذارند و یا وقتی کار یا مشکلی برای‌شان پیش آمد انتظار دارند کسانی که انفاق را دریافت کرده‌اند مشکل‌شان را حل کنند. همه‌ی اینها منت و اذیت است و خدا هیچ وعده‌ای به آنان نداده که پاداش‌شان را نزد خود محفوظ می‌دارد.

* سؤال: عبارت ﴿وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ چه ارتباطی با انفاق دارد؟

جواب: انفاق کنندگان با انفاق خود باعث می‌شوند سطح فرهنگ، امنیت و رفاه جامعه بالا رود، در نتیجه اضطراب و اندوه از سطح جامعه دور می‌شود. به پاس قدردانی از خدمتی که به خلق خدا می‌کنند، خداوند نیز در مقابل، اضطراب و اندوه را از آنان در زندگی دنیا و حیات پس از مرگ دور می‌کند.

﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ ۗ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾

گفتار پسندیده و بخشش بهتر است از صدقه‌ای که آزاری به دنبالش باشد و خداوند، بی‌نیاز بردبار است.

* نکته: در این آیه بین صدقه‌ای که اذیت به همراه دارد و گفتار نیک مقایسه شده و گفتار نیک ترجیح داده شده است.

* سؤال: صدقه اگر چه با منت و اذیت باشد، مشکل اقتصادی شخص را حل می‌کند. چرا گفتار نیک بر آن ترجیح داده شده است؟

جواب: در آیه فقط اذیت ذکر شده و مقایسه بین صدقه‌ی با منت و گفتار نیک بیان نشده است، زیرا گاهی اوقات منت به اذیت ختم می‌شود و گاهی اوقات منت به اذیت ختم نمی‌شود. صدقه اگر با منت همراه باشد، ولی اذیتی در وسط نباشد، برخی اوقات از گفتار نیکی که کمک مالی به همراهش نیست، بهتر است. چیزی که اضطراب و فشار روانی را در شخص ایجاد می‌کند اذیت است. انسان با نداری می‌سازد، ولی با اهانت، اذیت و تحقیر خیر! لذا خدا ﷻ سخنان امیدوار کننده را بهتر از چنین صدقاتی دانسته است.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْتَغُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٧﴾﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بخشش‌های خود را با منت و اذیت باطل مکنید. همانند کسی که مال خود را برای نمایش به مردم، انفاق می‌کند، و به خدا و روز آخرت ایمان نمی‌آورد، پس مثل او همچون مثل سنگ صافی است که بر روی آن خاکی نشسته، سپس باران تندی بر آن ببارد، آنگاه سنگ را صاف رها کند. آنان نیز بر چیزی که کسب کرده‌اند بهره‌ای نمی‌برند، و الله قوم کافران را هدایت نمی‌کند. (۲۶۴)

* نکته: در دو آیه‌ی قبل خدا ﷻ تنها به کسانی که بدون منت و اذیت انفاق می‌کنند وعده داد که اجرشان را نزد خود محفوظ می‌کند و در این آیه به صراحت بیان می‌کند که صدقات منت گزاران و اذیت کنندگان باطل می‌شود. این بطلان هم شامل تأثیرات اجتماعی و هم شامل پاداش اخروی آن می‌شود.

* سؤال ۱: خداوند متعال در سه آیه پشت سر هم از ممنوعیت اذیت فقرا سخن گفت. چرا؟

جواب: تا بدین گونه از شخصیت فقرا دفاع و از اینکه از طرف مؤمنین مورد تحقیر و اذیت قرار گیرند جلوگیری کرده باشد.

* سؤال ۲: باطل شدن صدقات کسانی که با منت و اذیت انفاق می‌کنند به چه چیز تشبیه شده است؟

جواب: به عمل کافری که ایمان به خدا و روز آخرت ندارد و تنها به خاطر خودنمایی و تعریف و تمجید مردم انفاق می‌کند و به سنگ چربی تشبیه شده است که غباری بر آن نشسته و باران تندی بر آن می‌بارد که در پایان هیچ غباری روی سنگ باقی نمی‌ماند. نتیجه‌ی هر سه (مؤمن منت‌گذار، کافر و سنگ خارا) این می‌شود که: ﴿لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ هیچ بهره‌ای از داشته‌های خود نمی‌برند. این تشبیه یکی از سخت‌ترین و دردناک‌ترین تشبیهات قرآن است که برای مؤمن بیان شده است. خداوند متعال این مثال را بیان فرمود تا اهل ثروت را تذکر دهد در ازای پولی که خرج می‌کنند حرمت‌ها را نشکنند.

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَفَاتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلٌّ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۷۵﴾﴾

و مثال کسانی که اموال خود را برای جلب خشنودی خدا و استواری روح‌شان انفاق می‌کنند، همچون باغی در بلندی است که باران‌های دانه درشت به آن رسیده، پس خوردنی‌هایش را دو چندان می‌دهد و اگر باران دانه درشت به آن نرسد، باران نم نیز کافی است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. (۲۶۵)

* نکته ۱: آیه‌ی قبل با مثال بیان فرمود که انفاق‌کنندگان منت‌گذار، هیچ بهره‌ای از انفاق خود نمی‌برند و اکنون با مثال بیان می‌فرماید که انفاق‌کنندگان مخلص از انفاق خود بهره‌های فراوان می‌برند، همچون باغ‌های سرسبز و بزرگ بر روی تپه‌های بلند و خاک حاصلخیزی که باران شدید همیشه آن را آبیاری می‌کند. درختان نیرومند باغ‌ها هر یک ده‌ها و صدها کیلو ثمر می‌دهد. اگر باران شدید نبارد باران نم هم کافی است، چون درختان، بسیار نیرومند، زمین بسیار حاصلخیز و وضعیت هوا بسیار متعادل است.

* سؤال: «وابل» و «طل» به چه معناست؟

جواب: «وابل» به بارانی گفته می‌شود که قطره‌هایش درشت باشد.^۱ و «طل» به باران نم و پیوسته گفته می‌شود.^۲

* نکته ۲: این آیه معیارهای صحیح انفاق را این‌گونه معرفی می‌کند:

۱ - العین (۳۳۸/۸).

۲ - همان (۴۰۴/۷).

۱. ﴿أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾: انفاق کننده، طالب رضای خدا باشد و به قصد کسب رضای خدا انفاق کند.

کلمه‌ی «مرضات»، مصدر و به معنای رضایت دایمی است که با هیچ خشمی همراه نباشد.^۱

۲. ﴿تَتَّبِعَتَا مَنَ أَنْفُسِهِمْ﴾: انفاق کننده برای تقویت خویش انفاق کند. صدقه اگر چه در ظاهر به نفع

نیازمند است، ولی در این آیه بیان شده است که انفاق کننده به فکر تعالی خویش باشد تا کمالات انسانی را در خود تثبیت کند. صدقه انسان را شجاع می‌سازد و توکل را در او تقویت می‌کند، زیرا انسان تمرین می‌کند که قسمتی از دارایی خود را بدون معاوضه به دیگران بدهد. صدقه روح محبت و انسان‌دوستی را در فرد پرورش می‌دهد و بخل را از او دور می‌کند، زیرا سهمی از تلاش خود را بدون هیچ چشم‌داشتی به آشنا و غریبه می‌بخشد. شجاعت، توکل، محبت و سخاوت از جمله صفاتی است که انسان را به رشد و تعالی می‌رساند.

﴿أَيُّودٌ أَحَدَكُمُ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۶۶﴾

آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آن نهرها روان است، و برای او در آن باغ از هر گونه میوه‌ای وجود داشته باشد، و پیری به او رسیده، در حالی که فرزندان ضعیف دارد، ناگهان گردبادی که آتش به همراه دارد به باغ برسد و باغ آتش بگیرد؟ این‌گونه خداوند آیات را برای شما روشن می‌کند تا تفکر کنید. (۲۶۶)

* نکته ۱: این آیه زندگی شخصی را شرح داده است که زحمتهای فراوانی کشیده است و زمانی که به شدت به آن نیازمند است حاصل زحمات او بر باد می‌رود. شرح واقعه چنین است: پیرمردی باغی دارد. در باغ او درختان نخل و انگور فراوانی وجود دارد، علاوه بر نخل و انگور، درختان دیگری با میوه‌های متنوع و فراوان هم در باغ او هست. آبیاری باغ توسط چشمه‌های دایمی که از فراز کوه‌ها جاری می‌شود انجام می‌گیرد. پیرمرد فرزندان خردسال و ضعیفی نیز دارد که باید آنان را سرپرستی کند. او تمام مایحتاج زندگی خود و فرزندان را از این باغ تأمین می‌کند. تنها امید پیرمرد به این باغ است، زیرا او و فرزندان

توان انجام هیچ کار دیگری را ندارند. از قضا روزی گردبادی آتشین می‌آید و باغ سرسبز آنان را به خاکستر تبدیل می‌کند. پیرمرد که زحمت‌های فراوان برای این باغ کشید بود در چنین روز سختی تمام زحمت‌های جوانیش بر باد می‌رود. اکنون آینده‌ی پیرمرد و فرزندان ضعیفش بسیار سخت و تاریک به نظر می‌رسد. در این مثال خداوند متعال می‌پرسد آیا شما دوست دارید به سرنوشت غم‌انگیز این پیرمرد دچار شوید؟ مسلماً هیچ یک از ما دوست ندارد چنین سرنوشت تلخی را داشته باشد.

* نکته ۲: آمدن تمثیل مردی مسن که سرمایه‌اش را از دست داده و ورشکسته و مأیوس گشته در باب انفاق قابل تأمل است. یافتن وجوه مشترک بین این دو صحنه بسیار زیاد است که برای کشف آن‌ها نیاز به تفکر است، لذا خداوند متعال در عبارت پایانی آیه فرمود: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾.

انسان مراحل مختلفی در زندگی خویش دارد. مهمترین آن مرحله‌ی جوانی است. یک جوان می‌تواند هم از خودش و هم از دیگرانی که ضعیفند (پیران و کودکان) حمایت کند. بعد از مرحله‌ی جوانی پیری از راه می‌رسد. در این مرحله، کودکان ضعیف دیروز قوی و جوان دیروز ضعیف شده‌اند، پس نوبت جوانان امروز است که از پیران حمایت کنند و ضعیفان نسل خود را پرورش دهند تا در آینده قوی شوند و از آنان حمایت کنند. مسیر رشد انسان‌ها بدین شکل در حرکت است. زمانی که دو ضعیف با هم تلاقی کنند، مسیر رشد متوقف می‌شود، زیرا قوی‌ای وجود ندارد که از ضعیف نگهداری کند و ضعیف نیز توان مدیریت و نگهداری از خود و دیگران را ندارد، در نتیجه هر دو ضعیف از بین می‌روند و زندگی پویا خاموش می‌شود.

در این آیه صاحب باغ به سن پیری رسید، در حالی که فرزندان هنوز ضعیف بودند. تنها وسیله‌ی رشد ضعفا که یک باغ بود، نیز نابود شد، دیگر هیچ یک نمی‌توانست از دیگری حمایت کند، لذا سرنوشت همه‌ی آنان به نابودی منتهی می‌شود.

جامعه نیز قوی و ضعیف دارد. اقویا باید از ضعفا حمایت کنند تا قوی گردند و به جامعه خدمات رسانی کنند و از سایر ضعفا دوران خود حمایت کنند. اگر چنین شد جامعه رو به رشد است، در غیر این صورت مسیر رشد جامعه متوقف خواهد شد.

* نکته ۳: در صحیح بخاری نقل شده است: روزی عمر رضی الله عنه به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: به نظر شما موضوع آیهی ﴿أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ...﴾ چیست؟ گفتند: خدا تبارک و تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر می دانند. عمر رضی الله عنه عصبانی شد و گفت: یا بگوئید می دانیم یا بگوئید نمی دانیم. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من چیزهایی بلدم ای امیر مؤمنان. عمر گفت: ای برادر زاده، بگو و خودت را دست کم نگیر. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مثالی است برای یک عمل. عمر گفت: کدام عمل؟ گفت: برای یک عمل. عمر رضی الله عنه حرف ابن عباس رضی الله عنه را تکمیل کرد و گفت: مثالی است برای عمل مردی ثروتمند که ابتدا طبق دستور خدا عمل می کند، ولی خدا شیطانی را سراغش می فرستد و او غرق در گناه می شود تا جایی که تمام اعمالش تباہ می شود.^۱

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ^۲ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید و وقتی انفاق می کنید، سراغ چیزهای نامرغوب نروید، در حالی که خود، اصلاً گیرنده ی آن نیستید، جز اینکه در آن چشم پوشی کنید و بدانید که خداوند، بی نیاز ستوده شده است. (۲۶۷)

* نکته ۱: خدا تبارک و تعالی در آیات قبل به طور مفصل بیان کرد که شرایط درونی انفاق کننده و انگیزه ی او از انفاق چه باید باشد و چه نباید باشد و در این آیه بیان می کند که مؤمنین چه اموالی را انفاق بکنند و چه اموالی را انفاق نکنند. به طور کلی انسان به دو شکل کسب درآمد می کند که باید مقداری از آن را انفاق نماید:

۱. ﴿طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾: از طریق کسب و کار که شامل خرید، فروش، معامله، واردات، صادرات، سرقفلی، امتیاز، اجاره، سرویس، خدمات، پرورش، مستغلات، تولیدات، صنعت، صیادی، برنامه ریزی، مهندسی، نقشه کشی و ... می شود.

۲. ﴿أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾: از طریق برداشت محصولاتی که از زمین می روید. خداوند متعال در آیه ی ۱۴۱ سوره ی انعام محصولاتی که از زمین می روید را بیان نموده و بعد از بیان نام برخی از

آن‌ها می‌فرماید: ﴿...كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ (ترجمه: (...هنگامی که به ثمر نشست از ثمر آن بخورید و حق آن را در روز برداشتش بپردازید و اسراف نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد).

هرگاه درآمد انسان به حدی رسید که مازاد بر مخارج یک سالش بود، به عبارتی دیگر به حدنصاب زکات رسید،^۱ واجب است مقداری از آن را در راه خدا انفاق کند. انسان با دادن زکات، کریم و سخاوتمند می‌شود. زکات، بین پولداران و فقرا در تأمین ضرورت‌های زندگی تعادل برقرار و از به وجود آمدن نظام طبقاتی در جامعه جلوگیری می‌کند.

* نکته ۲: عبارت ﴿وَلَا تَيْمَمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾ مؤمنین پولدار را نهی می‌کند از اینکه اجناس نامرغوب، بُنْجُل، انداختنی، بی‌فایده، پس مانده و خراب را به فقرا دهند. رسالت انفاق این است که ضرورت‌های زندگی افراد از قبیل غذا، پوشاک، مسکن و ... را تأمین کند، پس اموالی که انفاق می‌شود باید مدیریت شود تا دردی از جامعه را دوا کند که در این آیه به آن پرداخته است.

* نکته ۳: خداوند متعال در پایان آیه صفت «غنی» را بیان فرمود تا بیان کند خدا بی‌نیاز است و هر کس را که بخواهد بی‌نیاز می‌کند و فرمود: خدا «حمید» (ستوده شده) است. او با وجود این که غنی است و به هیچ کس نیازی ندارد، ولی بی‌نیازی او سبب نشده که به دیگران و نیاز آنان بی‌توجه باشد، بلکه آنقدر در پی برآورده سازی حاجت آنان است و الطاف خود را بر آنان می‌گستراند که همه‌ی عالم او را می‌ستایند. بنابر آیه‌ی ۱۳۸ سوره‌ی بقره، مؤمنین ثروتمند و بی‌نیاز نیز باید رنگ خدایی به خود گیرند و نیازمندان را برطرف سازند. غنای آنان نباید سبب شود که خودخواه و مغرور گردند و به دیگران و نیاز آنان بی‌توجه باشند، بلکه باید متواضعانه خدمتگذار جامعه باشند تا مردم آنان را دعای خیر گویند و بستایند.

* نکته ۴: یک قاعده‌ی کلی در دین اسلام وجود دارد که تمام روابط اجتماعی باید بر اساس آن تنظیم شود. رسول الله ﷺ چنین فرموده‌اند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ».^۲ ترجمه: (هیچ کس مؤمن نمی‌شود تا اینکه برای برادرش بپسندد، آنچه که برای خود می‌پسندد). آیه معیار یک انفاق

۱ - اشاره دارد به آیه‌ی ۲۱۶ سوره‌ی بقره و حداکثر زمان محاسبه‌ی آن پس از گذشت یک سال است.

۲ - متفق علیه.

مطلوب را بیان می‌کند و آن اینکه اگر همان مال را به خود انفاق کننده بدهند او با طیب خاطر بپذیرد و به شخصیت او بر نخورد. این قاعده عام است، ولی مصداق آن به نسبت هر شخص فرق می‌کند، مثلاً شخص فقیر اگر یک کیلو برنج صدقه دهد، صدقه‌اش بسیار ارشمند است، چون اگر کسی دیگر یک کیلو برنج به او بدهد او با کمال میل می‌پذیرد، ولی شخص پولدار اگر کسی یک کیلو برنج به او بدهد به شخصیت او بر می‌خورد و اگر بپذیرد، هم با تساهل و اغماض می‌پذیرد. پس صدقه دادن یک کیلو برنج برای شخص پولدار مطلوب نیست.

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

شیطان شما را از فقر بیم می‌دهد و شما را به فحشا امر می‌کند، ولی الله شما را به مغفرتی از جانب خود و فضلی وعده می‌دهد و خداوند گشایشگر دانا است. (۲۶۸)

* نکته ۱: انسان یکی از ارزشمندترین سرمایه‌ی عالم هستی است. خدا می‌خواهد انسان را رشد دهد، ولی شیطان می‌خواهد او را نابود سازد. انسان ذاتاً به پول علاقمند است، لذا شیطان او را از فقر می‌ترساند تا نه تنها اتفاق نکند، بلکه برای به دست آوردن پول، دروغ بگوید، موقع معامله قسم بخورد، بدحسابی کند، اختلاس کند، بدهیش را انکار نماید و ...

شهوة درون هر انسانی وجود دارد که خدا تعالی آن را به مقصد بقای نسل در وجود انسان نهادینه کرده است، ولی شیطان از آن سوء استفاده می‌کند و مردم را از این طریق به فساد می‌کشاند. چه بسا فقر و فحشا را به هم بیامیزد و شخصی را پس از ترساندن از فقر، راه حلی به نام فحشا به او پیشنهاد دهد.

* سؤال ۱: فحشا چیست؟

جواب: اصل کلمه‌ی «فحش» به معنای قباح و زشتی است.^۱ به هر سخن و عملی که نوعی قباح در آن باشد و شخصیت مؤمن را خدشه‌دار کند، فاحشه گفته می‌شود. فحش، زنا، سرقت، مشروب خواری و ... از جمله مصادیق فحشاء هستند.

* سؤال ۲: با توجه به عبارت ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾ شیطان چه زمان، انسان را از فقر می‌ترساند و چه زمان، او را به فحشا امر می‌کند؟

جواب: فقر و فحشا ارتباط نزدیکی با هم دارند. انسان در فرآیند رشد از سن خردسالی به نوجوانی و جوانی می‌رسد و قوای جسمی و جنسی او قوی می‌گردد. به موازات رشد این دو قوه، باید از نظر فکری، فرهنگی، روحی و ایمانی نیز رشد کند. رشد فکری و معنوی توسط والدین، فرهنگیان، مربیان و دعوت‌گرانی انجام می‌شود که خود به سطوح بالایی از رشد رسیده باشند. رشد فکری و معنوی کودکان نیز مستلزم صرف هزینه است که در این جا شیطان وارد عمل شده و شخص را در تصمیم‌گیری به تردید می‌اندازد و با ترساندن او از فقر و این که قسمتی از مالش را باید از دست بدهد او را منصرف می‌کند و یا او را قانع می‌سازد که به آموزش و رشد حداقلی اکتفا کند. کودک رشد می‌کند و به قدرت جسمی و جنسی می‌رسد، اما از تفکر و معنویت بهره‌ی چندانی ندارد. طعمه آماده و دام نابودی گسترده می‌شود و شیطان، آنان را بازیچه‌ی خواسته‌ها و فرمان‌هایش می‌کند و جامعه را توسط آنان به انحراف می‌کشانند.

* نکته ۲: هر چند که شیطان، پیوسته در پی شکار انسان است و روزانه افراد بسیار زیادی فریب او را می‌خورند، ولی خدا بندگان را رها نکرده و به هر یک از آنان که خواهان بازگشت باشند وعده‌ی مغفرت می‌دهد. وعده‌ی خداوند راستین است و به هر آن کس که به سمت او روی آورد، هر چقدر که گناه کرده باشد مورد بخشش خود قرار می‌دهد. علاوه بر بخشش گناهان، فضل خویش را نیز نصیب او می‌گرداند. مغفرت، انسان را از سقوط و انحطاط نجات می‌دهد و فضل، انسان را به سمت صعود و تکامل رهنمون می‌سازد. مغفرت و فضل خداوند نیز بسیار وسیع است و شامل هر کس که خواهان آن باشد می‌شود.

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾

به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است و جز صاحبان اندیشه کسی متذکر نمی‌شود. (۲۶۹)

* نکته ۱: حکمت عبارت است از عمیق فهمیدن و به موقع و سنجیده سخن گفتن و به موقع و درست عمل کردن.^۱

* نکته ۲: بسیاری از مردم در زندگی خویش دست به کارهایی می‌زنند و یا اظهار نظرهایی می‌کنند که ناخواسته مشکلاتی را به بار می‌آورند، زندگی را به کام خویش یا دیگران تلخ می‌کنند، هزینه‌های مالی یا زمانی برای خود یا دیگران ایجاد می‌کنند و موجب فرسودگی و آزار خود و دیگران می‌شوند.

انسان حکیم گفتار و کردارش سنجیده است. می‌داند کجا چه بگوید و چه کاری انجام دهد. او کسی را به دردسر نمی‌اندازد و برای دیگران فرسایش ایجاد نمی‌کند. این حداقل حکمت است که مطلوب دین اسلام می‌باشد، ولی حکمت در حد اعلائی آن این است که به مردم یاد دهد چگونه زندگی کنند که هم خود از زندگی لذت ببرند و هم خدا را از خود راضی گردانند. کسانی می‌توانند زندگی ساز باشند و به حداعلائی حکمت دست پیدا کنند که به دستورات آیات قبل عمل کنند، یعنی در راستای بهبود وضعیت روحی و معیشتی مردم انفاق کنند. افراد حکیم منشأ خیر و برکت در جامعه هستند، خود نیز از خیرات آن هم در دنیا و هم در آخرت بهره‌مند می‌گردند. چنین افرادی خردمندان جامعه‌اند.

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾

و هر آنچه از نفقه‌ای که انفاق کردید یا هر آنچه که نذر کردید، قطعاً خدا آن را می‌داند، و برای ستمکاران هیچ یآوری نیست. (۲۷۰)

* نکته ۱: با توجه به آیات قبل، ممکن است کسی برداشت کند خدا به انفاق اشخاص کم بضاعت توجهی ندارد، ولی این آیه بیان می‌کند تمام انفاق‌ها، کم یا زیاد مورد عنایت خداوند است و می‌داند که انفاق او در کدام قسمت پیکر جامعه در حال نقش آفرینی است. نذورات نیز مورد عنایت خدا هستند، زیرا بسیاری از آن‌ها به انفاق منتهی می‌شود. نذورات مالی، کم یا زیاد، باید برای مستمندان و در راه پیشبرد دین خدا استفاده شود.

* سؤال ۱: نذر چیست؟

جواب: نذر به عملی گفته می‌شود که انسان به اختیار خود آن را بر خود واجب کرده است.^۱ واجباتی که در دین اسلام وجود دارد، بر اساس توانایی انسان‌های متوسط - که اکثریت هستند - وضع شده است. برخی از انسان‌های قوی به این واجبات اکتفا نکرده و از طریق نذر کردن، اعمال پسندیده‌ی بیشتری را بر خود واجب می‌کنند، مثلاً نذر می‌کنند نماز شب بخوانند، غیر از ماه مبارک رمضان روزه بگیرند، پاسی از

شب را قرآن تلاوت کنند و یا مبالغی را که بیش از مقدار واجب صدقه دهند. آنان با نذر، اعمال مستحب و اختیاری را بر خود واجب می‌کنند. نذر سبب می‌شود انسان التزام بیشتری به انجام عمل تعیین شده داشته باشند، ولی باید دقت کرد نذرها مافوق طاقت انسان نباشد، زیرا انجام آن بر شخص واجب می‌شود.

* نکته ۲: برخی فقط موقع مشکلات یا مریضی نذر می‌کنند و با خدا شرط می‌کنند که اگر آن مصیبت را از سرشان برطرف کند صدقه می‌دهند و یا کارهای خیر دیگری انجام می‌دهند؛ چنین نذری کراهت دارد. ابن عمر -رضی الله عنهما- نقل می‌کند: (رسول خدا ﷺ از نذر نهی و فرمودند: همانا نذر چیزی را عوض نمی‌کند و تقدیر را تغییر نمی‌دهد؛ نذر فقط چیزی را از دست انسان بخیل بیرون می‌آورد).^۱

* سؤال ۲: در عبارت ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ ظالم کیست که هیچ یآوری ندارد؟

جواب: ظالم در این عبارت کسی است که در جامعه زندگی می‌کند، ولی هیچ توجهی به آن ندارد و برایش مهم نیست که چه بلایی بر سر جامعه بیاید. او برای پیشرفت جامعه انفاق و نذری نمی‌کند و در اصلاح آن هیچ نقشی ندارد. چنین جامعه‌ای در حق خود ظالم است و خواه ناخواه وارد بحران خواهد شد و هیچ یآوری یافت نمی‌شود که آنان را از بحران نجات دهد، مگر اینکه اعضای آن تلاش کنند جامعه‌ی خود را با تعاون بسازند.

﴿إِنْ تَبَدُّوا لَأَصْدَقْتِ فِعْمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، پس این چه خوب است و اگر آن را مخفی کنید به شرطی که به مستمندان بدهید، پس آن برای شما بهتر است و بخشی از گناهانتان را از شما کفاره می‌کند و الله به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (۲۷۱)

* نکته: آیات گذشته به شدت اهل انفاق را از منت و اذیت نهی کرد و ثواب آنان را باطل اعلام فرمود. اکنون ممکن است تصور شود هر کس انفاقش را آشکار کند شامل همین حکم قرار می‌گیرد، ولی در این آیه خداوند متعال بیان می‌فرماید آشکار نمودن صدقه هیچ مانعی ندارد، به شرطی که همراه با منت و اذیت نباشد.

برخی از خیرین، آنچه که انفاق نموده‌اند و یا آنچه را که ساخته‌اند با زدن تابلو یا بیان در مکان عمومی آشکار می‌کنند. این عمل در این آیه مورد تأیید قرار گرفته است، لذا هیچ کس حق بدگویی از آنان را ندارد. میزان اخلاص و صدق نیت آنان به هیچ کس جز خدا مربوط نیست.

* سؤال: خدا ﷻ در مورد کسانی که صدقات‌شان را مخفیانه می‌دهند، قید ﴿وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ﴾ بیان نمود و شرط کرد که باید به فقرا بدهند، ولی برای کسانی که صدقات‌شان را آشکارا می‌دهند این قید را بیان نکرد، چرا؟

جواب: کسی که قرار است صدقه‌اش را آشکار کند تا مردم آن را مشاهده کنند، حتماً در مورد مصرف، توجه می‌کند، زیرا اگر مورد مصرفش درست نباشد مورد انتقاد قرار می‌گیرد، پس نیاز نیست عبارت ﴿وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ﴾ ذکر شود، ولی کسی که مخفیانه انفاق می‌کند می‌تواند زکاتش را بین دوستان و خویشاوندان نزدیک خویش که نیازمند نیستند، تقسیم کند، به همین دلیل قید ﴿وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ﴾ را ذکر نمود.

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ ۗ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾

هدایت آنان بر تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و هر چه از اموال که انفاق کنید، به سود خود شماست و انفاق نمی‌کنید جز برای طلب خشنودی خدا و هر چه از اموال انفاق کنید، به طور کامل به شما داده خواهد شد و به شما ستمی نخواهد شد. (۲۷۲)

* نکته ۱: عمل به هر یک از دستورات خداوند هدایت است. کسی که دستوری از دستورات خدا را رها کند، هدایت را رها کرده است. ظالمانی که در دو آیه قبل بیان شد همان کسانی هستند که هدایت در بخش انفاق را رها کرده‌اند و متقاعد نشده‌اند که انفاق در راه خدا چقدر نزد خدا مهم است. اگر گروهی راه هدایت را که همان راه انفاق است، در پیش نگیرند، وظیفه‌ی عهده‌ی پیامبر نیست که آنان را به زور بر مسیر هدایت بیاورد، بلکه خداست که هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند.

* نکته ۲: بنابر فرموده‌ی خدا ﷻ در آیه‌ی ۲۵۶، عادت قرآن بر این است که راه رشد را از انحراف مشخص کند. خدا ﷻ در این آیه، برای قانع سازی بندگانش توضیح می‌دهد که انفاق چه فوایدی برای شخص انفاق کننده دارد. در این آیه ۴ فایده بیان شده است:

۱. انفاق کننده در حقیقت دارد در حق خودش انفاق می‌کند و بازخورد آن به خودش بر می‌گردد.
۲. انفاق، یکی از راه‌های دست یابی به خشنودی خداست.
۳. جایگزین آن در دنیا به انفاق کننده داده خواهد شد.
۴. پاداش آن را در آخرت دریافت خواهد کرد.

﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾

برای فقرایی است که در راه خدا محصور شده‌اند، چنان که توان فعالیت در زمین را ندارند. از شدت خویشنداری، شخص بی‌توجه، آنان را بی‌نیاز می‌پندارد. آنان را از سیمای‌شان تشخیص می‌دهی. هیچ‌گاه مصراّنه از مردم درخواست نمی‌کنند و هر مالی انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است. (۲۷۳)

* نکته ۱: در آیات قبل تأکید شد هر کس باید به سهم خویش انفاق کند تا سطح فرهنگی و معیشتی جامعه رشد کند، ولی این کار به تنهایی انجام نمی‌پذیرد، بلکه باید نیروهایی کارشناس و متخصص شبانه روز تلاش کنند سطح آگاهی دینی و فرهنگی مردم را ارتقا دهند. همین گروه باید مردم را راهنمایی کنند تا انفاق خود را در چه راهی صرف کنند که بهتر و زودتر جامعه رشد کند. فعالیت در راه خدا، این گروه را از سایر فعالیت‌های درآمدزا باز داشته است. وجود چنین افرادی در هر جامعه‌ای ضروری است. اگر از آنان حمایت نشود کمتر کسی رغبت می‌کند زندگی خویش را مخلصانه فی سبیل الله صرف کند، لذا به این قشر در این آیه به صورت ویژه و جدا از سایر فقرا توجه شده است.

در همین راستا گروه‌های تحصیل کننده وجود دارند که در مسیر متخصص شدن هستند. آنان نیز زندگی خود را در راه تحصیل علم گذاشته‌اند تا در آینده به جامعه خدمت کنند و مخلصانه سطح دینی و فرهنگی مردم را بهبود ببخشند؛ آنان نیز شامل این آیه می‌شوند.

* نکته ۲: فقرایی شامل این آیه می‌شوند که شرایط زیر را داشته باشند، در غیر این صورت مشمول فقرای دو آیه‌ی قبل می‌شوند:

۱. ﴿لِلْفُقَرَاءِ﴾: فقیر باشند و منبع درآمدی نداشته باشند.
 ۲. ﴿أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾: زندگی خویش را به صورت کامل در راه خدا گذاشته‌اند.
 ۳. ﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ﴾: آنقدر مشغول خدمت رسانی به جامعه هستند که فرصت هیچگونه فعالیت اقتصادی برای خویش ندارند.
 ۴. ﴿تَحَسَّبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ﴾: در عین حال که نیازمند هستند، ولی چنان با شخصیت و متین زندگی می‌کنند که اشخاص سطحی نگر، گمان می‌کنند آنان ثروتمند هستند.
 ۵. ﴿مِنَ التَّعَفُّفِ﴾: هیچ‌گاه از فقر خود نمی‌گویند و از زندگی خویش گلایه‌ای ندارند.
 ۶. ﴿تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَتِهِمْ﴾: اهل درک و بصیرت آنان را از سیمای‌شان می‌شناسند که اهل فرهنگ و دیانت هستند و باید حمایت شوند.
 ۷. ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾: فقر را تحمل می‌کنند و از زشتی‌های گدایی دوری می‌گزینند، زیرا آنان زندگی ساززند و باید زندگی آبرومندانه را به مردم آموزش دهند. پس راه چاره این است که اهل انفاق و ثروتمندان با بصیرت، آنان را شناسایی و این شرافت را نصیب خود کنند که مایحتاج زندگی آنان را تأمین کنند.
- با شروطی که در آیه ذکر شد کسانی که از روی تنبلی کار نمی‌کنند و با اندک تلاشی انتظار دارند سرمایه داران، معیشت آنان را تأمین کنند، کسانی که نگاه تخصصی به فعالیت اجتماعی ندارند و برای فخرفروشی در برخی فعالیت‌ها وارد می‌شوند و کسانی که از سرمایه‌ی اجتماعی یا مردم سوءاستفاده می‌کنند از آیه خارج می‌شوند.

﴿الَّذِينَ يُفْقِرُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

کسانی که اموال خویش را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، برای آنان پاداش‌شان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آنان است و نه آنان غمگین می‌شوند. (۲۷۴)

* نکته ۱: انسان ذاتاً مال دوست است. انسان به سادگی اموال دوست داشتنی خویش را به بیگانه نمی‌دهد. خدا ﷻ در این آیه برای کسانی که انفاق را جزو برنامه‌ی منظم زندگی‌شان قرار داده‌اند وعده‌ی جایگزین داده است. چه بهتر از این که اجر انسان نزد خدا نگهداری شود و در هنگام نیاز، چندین برابر به او بازگرداند و چه زیباتر از این که خدا ﷻ اضطراب، استرس و اندوه روزهای زندگانی و مرگ که بر دوش خیلی‌ها سنگینی می‌کند را از دوش او بردارد.

* نکته ۲: خدا ﷻ در چندین آیه از صدقه سخن گفت. افراد مستمند بسیاری وجود دارند که به خاطر ضعف مالی توانایی صدقه دادن را ندارند. رسول خدا ﷺ کارهای دیگری را معرفی نموده است که حکم صدقه را دارد. رسول خدا ﷺ به آنان فرموده است: «أَوَلَيْسَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَا تَصَدَّقُونَ؟ إِنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلِّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ، وَكُلِّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلِّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَفِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَأْتِي أَحَدُنَا شَهْوَتُهُ وَيَكُونُ لَهُ فِيهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ أَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا وَزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ». ^۱ ترجمه: (آیا مگر خداوند راهکاری برای شما قرار نداده است که صدقه دهید؟! بدون شک «سبحان الله» یک صدقه است. «الله اکبر» یک صدقه است. «لا اله الا الله» یک صدقه است. «امر به معروف» صدقه است. «نهی از منکر» صدقه است و حتی «عمل زناشویی» هر یک از شما صدقه است. گفتند: ای رسول خدا! آیا اگر یکی از ما شهوتش را برآورده سازد هم اجر دارد؟! رسول خدا ﷺ فرمود: مگر کسی برای برآورده سازی آن سراغ حرام می‌رود، برایش گناه نیست؟ پس اگر از طریق حلال باشد برایش اجر می‌باشد).

ابوهریره رضی الله عنه نیز نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «كُلُّ سُلَامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ، كُلُّ يَوْمٍ تَطَّلَعُ فِيهِ الشَّمْسُ، يَعْدِلُ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ صَدَقَةٌ، وَيُعِينُ الرَّجُلَ عَلَى دَابَّتِهِ فَيَحْمِلُ عَلَيْهَا، أَوْ يَرْفَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ، وَيُمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ». ^۲ ترجمه: (هر روز که خورشید طلوع می‌کند، به تعداد مفصل‌های بدن، صدقه بر انسان لازم می‌گردد. (تا بدین وسیله شکر نعمت‌های خدا را به جای آورده باشد). رعایت عدالت در بین دو نفر صدقه است. کمک کردن به مردم در گذاشتن یا برداشتن باری از پشت وسیله‌ی سواری‌شان صدقه است. هر کلمه خیری صدقه

۱ - صحیح مسلم ۶۹۷/۲ حدیث ۱۰۰۶

۲ - بخاری ۵۶/۴ حدیث ۲۹۸۹

است. به ازای هر گامی که برای نماز برداشته شود صدقه است. هر چیز موذی که از سر راه برداشته شود صدقه است).

﴿ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَآنتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾

کسانی که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان او را بر اثر تماس، تسخیر کرده است. آن بدان سبب است که گفتند: خرید و فروش نیز مانند رباست، در حالی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هر کس اندرزی از پروردگارش به او رسید و دست کشید، آنچه پیش‌تر بوده برای خودش و تکلیف او با خداست، اما کسی که تکرار کند، پس چنین کسانی اهل آتشند، آنان در آن ماندگارند. (۲۷۵)

❖ سؤال ۱: ربا به چه معناست؟

جواب: ربا در لغت به معنای برآمده، مرتفع و اضافه شدن است.^۱ و در اصطلاح به هر سودی که از طرف مقابل گرفته شود و یکی از شروط زیر در آن نباشد ربا گفته می‌شود:

۱. در قالب داد و ستد نباشد: صورت‌های مختلفی وجود دارد که یک شخص، منفعتی را مالک می‌شود، در حالی که هیچ داد و ستدی در کار نبوده است. قرض دادن و منفعت اضافی گرفتن یکی از آن صورت‌ها می‌باشد. دانشمندان اسلامی معتقدند: «کل قرض جر منفعة فهو ربا». (هر قرضی که منفعتی به همراه داشته باشد، ربا است)، زیرا قرض، داد و ستد نیست و فقط بخاطر گذر زمان، سود می‌گیرد. اگر شخصی به کسی قرض داد، حق ندارد غیر از اصل پولش چیز دیگری بگیرد و هر سودی که از طریق قرض حاصل کند ربا و حرام است. برای مثال شخصی بگوید: صد میلیون تومان به تو قرض می‌دهم به شرطی که شما در مقابل ۱۲۰ میلیون تومان به من پس بدهی؛ ۲۰ میلیون تومان اضافی ربا است. همچنین اگر بگوید: صد میلیون تومان یک ساله به تو قرض می‌دهم (و یا به اصطلاح امروزی نزد شما رهن می‌گذارم) به شرطی که خانه، ماشین یا مغازه‌ات را رایگان یا نیم بها به مدت یک سال به من اجاره دهی و پس از یک سال من پول خود را پس می‌گیرم و منزل یا مغازه‌ات را بر می‌گردانم. صاحب پول علاوه بر صد میلیون تومان که پس

می‌گیرد، از منفعت خانه، ماشین یا مغازه نیز استفاده می‌کند که ربا و حرام است. مهم نیست که این منفعت اضافی، پول باشد یا استفاده از منفعت ملک و تفاوتی ندارد که پیشنهاد دهنده، صاحب پول باشد یا صاحب ملک.

۲. رضایت واقعی وجود نداشته باشد: پرداخت کننده‌ی منفعت، باید رضایت واقعی داشته باشد، در غیر این صورت وارد دایره‌ی ربا می‌گردد. به طور مثال اجناس ضروری مردم را احتکار کردن و آن را به قیمت بالا فروختن، ربا است، زیرا اجناس ضروری به هر قیمتی که باشد مردم مجبور به خرید آن هستند و رضایت آنان سلب می‌شود. اگر فروشنده در معامله دروغ بگوید و جنس تقلبی را اصلی معرفی کند مرتکب ربا شده است، زیرا رضایت خریدار، واقعی نیست و اگر او آگاهی کامل از جنس داشت، هیچ گاه آن را به این قیمت نمی‌خرید. رسول خدا ﷺ فرموده است: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، - أَوْ قَالَ: حَتَّى يَتَفَرَّقَا - فَإِنْ صَدَقَا وَبَيْنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَّتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا»^۱ ترجمه: (طرفین معامله مادام که در مجلس معامله هستند و از هم جدا نشده‌اند، حق فسخ معامله را دارند. اگر آن دو در معامله صادق باشند و معایب جنس را بیان کنند، خداوند به معامله‌ی ایشان برکت می‌دهد، ولی اگر عیب مورد معامله را کتمان نمودند و دروغ گفتند خداوند برکت معامله‌شان را محو می‌سازد).

* نکته ۱: آیات قبل به طور مفصل از صدقه سخن گفت و اکنون از ربا سخن می‌گوید. ربا و صدقه در مقابل هم قرار دارند. صدقه زمانی است که شخص بدون هیچ چشم داشتی به دیگران منفعت برساند و ربا عبارت است از منفعت بردن از دیگران بدون حق. از کسی که رباخواری می‌کند نباید انتظار داشت در راه خدا صدقه بدهد، زیرا او اگر دلش به حال دیگران می‌سوخت از طریق ربا اموال دیگران را به تاراج نمی‌برد.

* سؤال ۲: عبارت ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ

الْمَسِّ﴾ در مقام بیان چه چیزی است؟

جواب: این عبارت در مقام بیان تسلط و هم‌نشینی شیطان با شخص رباخوار است. در حالت عادی، انسان مورد عنایت خدا قرار دارد، ولی ربا خواران چون با خدا سرِ جنگ دارند، مورد عنایت شیطان قرار

می گیرند. شیطان نیز عقل و وجدان آنان را که مهم ترین قسمت های تصمیم گیری است، تسخیر می کند و بدون هیچ گونه ترحمی، آنان را به هلاکت می رساند.

* سؤال ۳: آیا این که برخاستن شخص رباخوار همچون کسی است که شیطان او را تسخیر کرده است واقعی است؟ این حادثه کجا اتفاق می افتد؟

جواب: بله، کاملاً واقعی است. این حادثه ممکن است هم در دنیا اتفاق بیفتد و هم در آخرت. در روز آخرت وقتی مردم از قبرهایشان بلند می شوند، به سوی صحرای محشر می شتابند و آن جا منتظر می مانند تا حساب و کتابشان انجام شود. عده ای از مردم بنا بر گناه یا اعمال نیکی که در دنیا انجام داده اند حالت آنان پس از بلند شدن از قبر با دیگران متفاوت است. مردم از حالت غیر عادی آنان پی می برند که در دنیا چه کاره بوده اند. برخی از قبرشان محشور می شوند در حالی که در چهره شان هیچ تکه گوشتی نیست؛ همه می دانند که آنان در دنیا شغل شان گدایی بوده است.^۱ برخی یک پرچم به همراه دارند؛ همه می دانند که آنان در دنیا خائن بوده اند^۲ و برخی شبیه دیوانه ها تلوتلو می خورند و در راه رفتن، هر بار به چپ و راست متمایل می شوند و در راه رفتن استقامت ندارند؛ همه می دانند که آنان رباخوار بوده اند. در دنیا نیز رباخواران درجات متفاوتی دارند. برخی آنقدر در رباخواری غوطه ور شده اند که هر چه حرمت و ضرر ربا برای شان بیان شود نمی پذیرند و به درجه ای رسیده اند که درآمد از طریق ربا را اصل قرار داده اند و خرید و فروش را چون شبیه ربا است، جایز می دانند و می گویند: ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾. چنین اشخاصی منبع درآمد آنان از زحمت دیگران است و برای این که مردم حاضر شوند دسترنج خود را به کیسه ی آنان بریزند، ابتدا خدماتی را به آنان عرضه می کنند و سپس چندین و چند برابر از مردم می ستانند و بدین گونه از نیاز مردم سوءاستفاده می کنند. هر کس چنین شد افکارش آن قدر منفی خواهد شد که می توان گفت که شیطان کاملاً بر او تسلط یافته و بازیچه ی دست شیطان قرار گرفته است. چنین شخصی آمادگی انجام هر گناه و ظلمی را دارد. کسی که در دنیا به احوال و رفتار شخص رباخوار دقت کند متوجه این مسایل می شود.

* نکته ۲: خدا ﷻ خرید و فروش را حلال کرده تا مردم بتوانند آنچه را لازم دارند، بخرند و آنچه را نیاز ندارند، بفروشند و بدین شکل زندگی همدیگر را تأمین کنند. خدا ﷻ ربا را حرام دانسته است، زیرا ربا

۱ - متفق علیه

۲ - متفق علیه

دارایی شخص را بدون عوض به شخصی دیگر منتقل می‌کند و شخص رباخوار توانمندی و زحمت دیگران را مجانی تصاحب می‌کند. به عبارتی دیگر، ربا باعث بردگی می‌شود، زیرا شخص قوی را قوی‌تر و ضعیف را ضعیف‌تر می‌کند که در نتیجه، نظام طبقاتی شدیدی را در جامعه به وجود می‌آورد.

* نکته ۳: کسی که مدت‌ها رباخواری کرده است، اگر پس از دریافت موعظه‌ی پروردگار بخواهد توبه کند، می‌بایست تمام آنچه که حق مردم بوده و او از طریق ربا آن را خورده است، پس دهد، ولی خداوند متعال رحمت خویش را شامل او ساخته و با بیان «فَلَهُ مَا سَلَفَ» او را از پرداخت رباهای گذشته معاف نموده است و تصمیم در مورد او را به خود ارجاع داده است. پس از توبه‌ی صادقانه، خدا در مورد او تصمیم می‌گیرد و وقتی خدا عهده‌دار کار بنده‌ای شود او را خوار نمی‌کند و رحمت بی‌پایان و لطف بی‌کرانش را بر او ارزانی می‌بخشد.

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الْمَصْدَقَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾

خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را فزونی می‌بخشد و خداوند هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست ندارد. (۲۷۶)

* نکته: ظاهر امر این است که با ربا، دارایی شخص اضافه و به وسیله‌ی انفاق، کم می‌شود، ولی آیه دقیقاً عکس آن را بیان می‌فرماید. در جایی که مردم آن از دست‌رنج دیگران بهره‌برداری می‌کنند و از این کار لذت می‌برند، امکان ندارد که جامعه‌ای سالم و با ثبات شکل بگیرد، بلکه امراض اجتماعی از قبیل دزدی، زنا، رشوه، حسادت، بی‌ایمانی و بی‌وجدانی آن را در می‌نوردد و این‌گونه خداوند جامعه‌ی رباخوار را نابود می‌سازد. عکس آن، جامعه‌ای که کمک به هم نوع در آن موج می‌زند و افراد آن وظیفه شناسند و در قبال هم صداقت، دلسوزی و مسئولیت‌پذیری دارند رشد می‌کنند و با امنیت و کیفیت بهتر می‌توانند در کنار هم برادرانه زندگی کنند. خداوند این‌گونه آنان را فزونی می‌بخشد. علاوه بر آن، شخص رباخوار در آخرت غیر از خشم خدا هیچ بهره‌ای نصیب نمی‌شود، ولی شخص انفاق‌کننده ۷۰۰ برابر و بیشتر اجر خود را در قیامت دریافت خواهد کرد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و نماز را چنان که باید برپای داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. (۲۷۷)

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٢٧٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای خدا را رعایت و آنچه از ربا باقی مانده است را رها کنید، اگر واقعاً مؤمن هستید. (۲۷۸)

* نکته: آیه با ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آغاز شده و با ﴿إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ختم یافته است. با کمی دقت در آیه معلوم می‌شود اگر کسی آگاهانه دست به رباخواری زند، اگر چه معتقد به حرمت آن باشد، از درجه‌ی ایمان سقوط و به مرحله‌ی اسلام تنزل پیدا می‌کند، زیرا اگر واقعاً مؤمن بودند باید تقوای خدا را رعایت می‌کردند و دست از رباخواری می‌کشیدند.

﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَإِن تُبْتِغُوا فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ ۚ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ ﴿٢٧٩﴾

پس اگر چنین نکردید، پس با خدا و پیغمبرش اعلان جنگ کنید! و اگر توبه کردید، پس اصل سرمایه‌تان برای خودتان. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. (۲۷۹)

* نکته ۱: در آیه‌ی قبل خدا از مؤمنین خواست دست از رباخواری بکشند. طبیعی است که بین افراد جامعه کسانی باشند که مؤمن واقعی نیستند و با وجود تذکر قرآن، دست از رباخواری برنمی‌دارند. این آیه در مورد آنان سخن می‌گوید. آنان با این کار، خود را از رحمت خدا محروم و مستحق عقوبت وی ساخته‌اند، تا جایی که پیوند دوستی بین آنان و خدا و رسول خدا ﷺ گسسته شده و با خدا و فرستاده‌ی او اعلام جنگ کرده‌اند. از این پس اگر از جانب خدا یا فرستاده‌ی او مورد عقوبت دردناکی قرار گرفتند جز خود، کسی را ملامت نکنند.

* نکته ۲: گسسته شدن پیوند دوستی بین خدا به عنوان صاحب مردم و صاحب دین اسلام و رسول خدا به عنوان واسطه‌ی بین خدا و بندگان خدا و پیام آور از جانب او و بین رباخوار بسیار منطقی است، زیرا دین خدا خواهان برقراری اخلاق، امنیت، آزادی و برابری در جامعه است، ولی رباخوار تمام این‌ها را

نابود می‌کند. رباخوار آشکارا دارد با دین خدا مبارزه و از تطبیق آن در جامعه جلوگیری می‌کند. کسی که با دین خدا مبارزه کند چگونه ممکن است خدا با او پیوند محبت برقرار کند؟!

* سؤال ۱: شخص گرفتاری که نیازمند پول است و هیچ کس به او قرض الحسنه یا صدقه نمی‌دهد، اگر به طرف قرض‌هایی که با ربا همراه است روی نیاورد، مشکل او حل نمی‌شود. راه حل چنین شخصی چیست؟

جواب: احکام دین اسلام زنجیروار به هم پیوسته‌اند. پیروان واقعی این دین باید به این احکام زنجیره‌ای عمل کنند. همدلی، تعاون، قرض الحسنه، انفاق، قناعت، پایین آوردن انتظارات، برنامه ریزی و مدیریت اقتصادی خانواده، پرهیز از افزایش سرمایه از طریق قرض‌های ربوی، پرداخت زکات به شیوه‌ی صحیح، حل مشکلات خویشاوندان و ... احکامی هستند که در دین اسلام بسیار مورد عنایت قرار گرفته‌اند. اگر در جامعه‌ی اسلامی چنین عناوینی کم‌تر به چشم می‌خورد، تنها راه حل صحیح، بازگشت به این ارزش‌هاست که افراد جامعه بدان عامل باشند. تن دادن به ربا و رباخواری راه‌حل صحیحی نمی‌باشد. ربا اگر چه به صورت ظاهری و مقطعی مشکل شخص را حل می‌کند، اما در واقع ریشه‌های اقتصاد و انسانیت را می‌خشکاند و جامعه را مستحق لعنت خدا می‌گرداند. بنابر توضیحات قبل ذیل آیات انفاق، باید دانشمندان اسلامی، فرهنگیان، دعوتگران، اقتصاد دانان و جامعه شناسان دست به دست داده و جامعه را به سوی راه‌حل بنیادی سوق دهند.

* نکته ۳: با اندکی تأمل پی می‌بریم که رحمت‌های خدا در سراسر آیات قرآن موج می‌زند. شخصی که اندکی قبل با او اعلام جنگ شده بود، اکنون به سوی دروازه‌ی توبه راهنمایی می‌شود و اگر توبه کند بخشوده می‌شود؛ علاوه بر بخشش، اصل سرمایه‌اش نیز به رسمیت شناخته و کسی حق دست درازی به آن را ندارد.

* سؤال ۲: خدا عز و جل در آیه‌ی ۲۷۵ به رباخواری که توبه نموده است، فرمود: (آنچه پیش‌تر بوده برای خودش است) که شامل اصل سرمایه و سود آن می‌شود، اما در این آیه فرمود: (فقط اصل سرمایه برای خودتان است). چرا؟

جواب: آیه‌ی ۲۷۵ در مورد معاملات ربوی است که قبلاً گذشته و قرارداد به اتمام رسیده است، ولی این آیه در مورد قراردادهای جاری است. در معاملات جاری سودهایی که قرار است پرداخت شود لغو می‌شود و صاحب سرمایه فقط اصل سرمایه‌اش را پس می‌گیرد.

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۸۰﴾﴾

و اگر تنگ دست باشد پس مهلت بدهید تا گشایشی فرا رسد و اگر ببخشید برای تان بهتر است اگر بدانید.
(۲۸۰)

* سؤال: غالباً چه اقشاری به سمت گرفتن ربا می‌روند؟ این آیه در مورد کدام قشر سخن می‌گوید؟

جواب: غالباً دو قشر به سمت ربا می‌روند:

۱. فعالان اقتصادی که به منظور سرمایه‌افزایی ربا می‌گیرند. (۲) بدهکاران یا فقرایی که به منظور پرداخت بدهی خود و یا برطرف ساختن نیازهای معیشتی وارد قراردادهای ربوی می‌شوند.
این آیه در مورد گروه دوم سخن می‌گوید. آنان آنچه را که قرض گرفته‌اند خرج کرده و اکنون نمی‌توانند اصل قرض را برگردانند. خدا^{تعالی} جهت رعایت حال آنان به صاحبان سرمایه دستور می‌دهد به بدهکار تنگدست مهلت دهند تا قدرت بازپرداخت بدهی‌شان را پیدا کنند، همچنین صاحبان سرمایه را تشویق می‌کند تا اگر ممکن است از اصل سرمایه نیز صرف‌نظر کنند و تمام یا قسمتی از طلب خود را به بدهکار ببخشند، تا بدین صورت فقرا را از دینی که بر گردن دارند نجات دهد.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۸۱﴾﴾

و از روزی بترسید که در آن روز به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، آنگاه هر کس هر کاری انجام داده است به خود او باز گردانده می‌شود و به آنان ظلم نخواهد شد. (۲۸۱)

* نکته: روز بازگشت به سوی خداوند برای گروهی بسیار روز مسرت‌انگیزی است، زیرا به ملاقات خالق خویش می‌روند و نتیجه‌ی تلاش‌های خود را مشاهده می‌کنند و برای برخی دیگر روز بسیار حسرت‌انگیزی است، زیرا به خشم خداوند دچار می‌شوند و نتیجه‌ی زیاده‌خواهی‌های خود را مشاهده می‌کنند. خدا^{تعالی} در آخرین آیه‌ی مبحث ربا، روز قیامت را به همگان یادآور می‌شود تا رباخوارانی که در آیات قبل از آنان یاد شد بهتر بتوانند برای آن روز آمادگی پیدا کنند، به خصوص گروه آخر؛ تا راضی شوند بدهکار خود را از پرداخت بدهی عفو کنند.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنُم بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَاكْتُوبُوهُ ۚ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ

بِالْعَدْلِ ۚ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ۚ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ

رَبُّهُ وَلَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا^ع فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَيُمِلْ لَهُ بِالْعَدْلِ^ع وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ^ط فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى^ع وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ^ع ذَلِكَمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا^ط إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجْرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا^ط وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ^ع وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ^ع وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقُكُمْ^ط وَأَتَّقُوا اللَّهَ^ط وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ^ط وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٧٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به صورت قرضی و مدت‌دار با یکدیگر تا زمان مشخص معامله کردید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای بر اساس عدالت میان شما بنویسد. و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن خودداری کند و باید بنویسد، همان گونه که خدا به او آموزش داده است، پس او باید بنویسد و کسی که پرداخت دین بر عهده‌ی اوست باید املا کند و تقوای خدا که پروردگار اوست را رعایت نماید و از آن چیزی کم نکند، اما اگر کسی که بدهکار است، سفیه یا ضعیف باشد و یا خود نمی‌تواند املا کند، پس ولی او باید بر اساس عدالت، املا نماید. و دو نفر شاهد از مردان‌تان را به شهادت بگیرید، پس اگر آن دو، مرد نبودند، مردی را با دو زن گواه بگیرید، از میان گواهانی که به عدالت آنان رضایت دارید، تا اگر یکی از آن دو زن به بیراهه رفت، دیگری او را تذکر دهد. و هرگاه گواهان فرا خوانده شدند، نباید از رفتن، خودداری کنند. و از اینکه آن را بنویسید، بی‌حوصلگی به خرج ندهید؛ خواه کوچک باشد یا بزرگ، تا زمانش فرا رسد. آن نزد خدا عادلانه‌تر، و برای شهادت استوارتر، و برای اینکه دچار شک نشوید مطمئن‌تر است، مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که آن را میان خود دست به دست می‌کنید، در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را بنویسید. و هر گاه داد و ستد کردید گواه بگیرید. و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان ببیند، و اگر چنین کنید نافرمانی از طرف شما شکل گرفته است و تقوای خدا را رعایت کنید و خدا به شما آموزش می‌دهد و خدا به هر چیزی داناست. (۲۸۲)

* نکته ۱: این آیه به «مداینه» مشهور است. آیات قبل به طور مفصل از ربا سخن گفت و اکنون از داد و ستد سخن می‌گوید. داد و ستد اگر با ضوابط و آداب نباشد، همچون ربا سبب بروز اختلافات و عداوت

در جامعه می‌شود، لذا خدا در طولانی‌ترین آیه‌ی قرآن به طور مفصل آداب داد و ستد را بیان فرمود تا زمینه‌ی اختلافات را در جامعه کاهش دهد.

* نکته ۲: معاملات غیر نقدی در دین اسلام جایز و رحمتی برای مردم است تا قبل از پرداخت هزینه بتوانند مایحتاج زندگی‌شان را تأمین کنند. در غالب موارد، معاملات نسیه به نفع فقرا و به ضرر فروشندگان است، به همین دلیل، فروشندگان برای انجام معاملات غیر نقدی سقف و محدودیتی دارند، لذا کسی که فقیر نیست و قدرت معامله‌ی نقدی را دارد بهتر است معاملاتش را نقدی انجام دهد تا فقرای بیشتری بتوانند از ظرفیت نسیه‌ی فروشندگان استفاده کنند.

* سؤال ۱: عبارت ﴿ إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾ شامل چه چیزهایی می‌شود؟

جواب: شامل هر داد و ستد و تبدلی می‌شود که دادن یا ستاندن آن به آینده موکول شده است. مداینه صورت‌های مختلفی دارد از قبیل: پیش خرید، پیش فروش، خرید یا فروش غیر نقدی، وام، اجاره، حواله، امانت، عاریت، مهریه و ...

* نکته ۳: در این آیه آداب مداینه بیان شده که برخی از آن‌ها چنین است:

۱. طرفین معامله قراردادی را بین خود تنظیم کنند و تمام جزئیات آن را در قرارداد ذکر کنند.
۲. اگر خودشان بلد نیستند قرارداد بنویسند، باید دنبال کسی دیگر باشند، چه بسا لازم باشد جهت نوشتن قرارداد، به دفاتر اسناد رسمی مراجعه کنند.
۳. کسی که توانایی نوشتن قرارداد را دارد، اگر از وی تقاضا کردند قراردادی بنویسد، شایسته است آن را قبول کند و از پذیرش آن امتناع نرزد.
۴. نویسنده، قرارداد را عادلانه و آن‌گونه که خدا به او امر نموده است، بنویسد. او باید تمام جزئیات و قرارهایی که شفاهاً بیان می‌شود را مکتوب نماید و به گونه‌ای بنویسد که در صورت بروز اختلافات احتمالی، سند قرارداد گویای همه چیز باشد و اختلافات را از بین ببرد. کاتب باید مواردی را که دو طرف با هم اتفاق کرده‌اند مکتوب کند. در پایان باید آن را بر آنان قرائت کند و یا از آن دو بخواهد تا با دقت آنچه نوشته شده است را مطالعه کنند.
۵. بدهکار، مفاد قرارداد را برای کاتب املا کند. زمانی که بدهکار با زبان خویش مبلغ و زمان پرداخت بدهی‌اش را به کاتب املا کند، احتمال انکار کردنش در آینده کم‌تر و التزامش به

پرداخت بیش‌تر می‌شود. او در آینده نمی‌تواند ادعا کند طلبکار یا کاتب هنگام نوشتن قرارداد او را فریب داده‌اند.

۶. بدهکار، موقع املا کردن قرارداد بر کاتب، باید خدا را مد نظر داشته باشد و از بیان جملات دو پهلو که بعدها امکان سوءاستفاده را به او می‌دهد پرهیز کند، همچنین او نباید از حقوقی که بر گردن دارد چیزی کم‌تر بگوید.

۷. اگر بدهکار به هر دلیل نمی‌توانست شرایط قرارداد را بر کاتب املا کند، ولیّ او این کار را با رعایت عدالت انجام می‌دهد. ولیّ بدهکار ممکن است پدر، برادر، پسر و یا وکیل او باشد.

۸. دو شخص معتبر را به عنوان شاهد در جریان جزییات معامله‌شان قرار دهند و در پایان از آن دو بخواهند تا زیر برگه‌ی قرارداد را امضا کنند. برای یافتن شاهد باید بسیار تلاش کنند و دو مرد شایسته، عادل، شجاع و حقگو را شاهد بگیرند. اگر آن دو چنین اوصافی را نداشتند و غالب ظن بر این بود که شهادت و مردانگی ندارند و در صورت نیاز، از زیر بار مسئولیت، شانه خالی می‌کنند، پس تنها یکی از آن دو نفر را به شهادت بگیرند و به جای شخص دوم، دو زن را به شهادت بگیرند.

۹. در نوشتن قرارداد سستی نکنند، اگر چه مبلغ معامله کم باشد.

۱۰. با رعایت این مراحل، معامله تمام شده است و اگر پس از آن بین طرفین اختلافی پیش آمد با مراجعه به مفاد قرارداد، مشکل را برطرف می‌کنند. در صورتی که مشکل برطرف نشود شاهدان را فرا می‌خوانند. شاهدان نباید از حاضر شدن و شهادت دادن شانه خالی کنند.

۱۱. اگر نوشتن قرارداد و شهادت شاهدان هزینه‌ای در بر داشت، باید طرفین معامله هزینه‌ها را پرداخت کنند، همچنین باید مال، جان و شخصیت کاتب و شاهدان در امنیت کامل باشد و هیچ‌گونه گزندگی به آنان وارد نشود.

* نکته ۴: اگر معامله دست به دست و به صورت نقدی انجام شود نیز باید تمام موارد بالا رعایت شود، منتها در مورد مکتوب نمودن آن خداوند متعال فرموده است: اگر ننویسید، گناهی بر شما نیست! پس نوشتن قرارداد در امور نقدی نیز امر پسندیده‌ای است. عبارت ﴿وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾. گرفتن شاهد را در معاملات نقدی و غیر نقدی لازم می‌داند.

* سؤال ۲: آیا خریدهای جزئی که مردم به صورت روزمره انجام می‌دهند، همچون خرید از بقالی یا میوه فروشی، نیازی به شاهد یا نوشتن دارد؟

جواب: خیر؛ زیرا حکمت از نوشتن و شاهد گرفتن حفظ اموال مردم از تلف شدن و پیشگیری از اختلافات احتمالی است. جایی که این دو مسأله وجود نداشته باشد نیازی به شاهد یا کاتب نیست. روی سخن خداوند با عقلا است و انسان عاقل به سادگی تشخیص می‌دهد که نوشتن یا شاهد گرفتن چه زمان لازم است و چه زمان ضرورتی ندارد.

* نکته ۵: برخی از مردم وقتی با فرد آشنا معامله می‌کنند و یا به او قرض می‌دهند، قراردادی نمی‌نویسند، زیرا گمان می‌کنند نوشتن قرارداد نوعی بی‌احترامی است! خدا ﷻ طولانی‌ترین آیه را به این موضوع اختصاص داده تا به آن‌ها بفهماند که نوشتن قرارداد و شاهد گرفتن، نه تنها بی‌احترامی نیست، بلکه اصلی از اصول داد و ستد است که برای حفظ حقوق طرفین معامله باید رعایت شود.

* سؤال ۳: خدا ﷻ فرمود: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾. حکمت این که شهادت دو زن را معادل یک مرد قرار داده چیست؟

جواب: این تنها آیه‌ای است که به صراحت بیان می‌کند شهادت زن نصف شهادت مرد است. این آیه واقعیت سرشت انسان را بیان کرده و هیچ‌گونه کسر شأنی برای زن یا مرد نیست. دانشمندان می‌گویند: سیستم مغزی زنان و مردان با هم تفاوت دارد و نگرش و رفتار متفاوت آنان نیز از همین واقعیت ناشی می‌شود. مغز انسان از دو نیم کره‌ی چپ و راست تشکیل شده است که هر یک وظایف خاصی بر عهده دارند. نیم کره‌ی چپ مردان تفکرات منطقی، محاسبات و پرداختن به حقایق را بر عهده دارد و نیم کره‌ی راست آنان وظیفه‌ی خلاقیت، احساسات و خیال پردازی انجام می‌دهد و هر یک از نیم کره‌ها کم‌تر در کار دیگری دخالت می‌کند. در مغز زنان تمام این قابلیت‌ها وجود دارد، ولی ارتباط عصبی بین این دو نیم‌کره بیش‌تر است و زمانی که یک نیم کره‌ی مغز زن تصمیم به انجام کاری گرفت، نیم کره‌ی دیگر مغز او نیز مداخله می‌کند و هر دو نیم کره در انجام کار سهیم می‌شوند، به همین خاطر در آن واحد زن می‌تواند چند کار را با هم انجام دهد و مدت زمان بیشتری را صرف تصمیم‌گیری می‌کند، زیرا وقتی یک طرف مغز می‌خواهد تصمیمی بگیرد، طرف مقابل، مداخله و او را مردد می‌کند، اما اگر زن به انجام دادن کاری تصمیم بگیرد با دقت و سلیقه‌ی تمام آن را انجام می‌دهد، زیرا طرف مقابل نیم کره‌ی مغز نیز در تصمیم‌گیری با او همراه بوده است و هنگام انجام کار، هر دو طرف مغز با هم همکاری می‌کنند.

زمانی که شاهد علیه کسی شهادت می‌دهد، ممکن است شخصی که علیه او شهادت داده شده محکوم و به زندان انداخته شود و یا مستحق پرداخت هزینه گردد. شهادت دادن، یک کار منطقی و وظیفه‌ی نیم کره‌ی چپ مغز است. هنگامی که زن شهادت می‌دهد و می‌داند که با شهادت او ممکن است شخصی گرفتار شود، نیم کره‌ی راست مغز او که مسئولیت عواطف و احساسات را بر عهده دارد نیز مداخله می‌کند و او را مردد می‌سازد و به دنبال راه چاره می‌گردد تا شهادت را از مسیر صحیح‌اش منحرف کند و به گونه‌ای شهادت دهد که شخص محکوم نگردد. در این تردیدی که انجام می‌گیرد، یا نیم کره‌ی چپ غالب می‌شود و یا نیم کره‌ی راست، لذا ما با این شهادت به اطمینان قطعی نمی‌رسیم تا شخص را محکوم کنیم، پس باید یک زن دیگری در کنار او باشد تا با هم سخن بگویند و همدیگر را به ایمان و تقوا متذکر شوند تا واقعیت را بگویند، آنگاه اگر شهادت هر دو مثل هم شد و یک مرد دیگر نیز مثل آنان شهادت داد اطمینان حاصل می‌کنیم که واقعیت را گفته‌اند. ﴿ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى ﴾. همین مشکل، هر چند کمتر، ولی ممکن است برای مردان نیز پیش بیاید، لذا شهادت یک مرد کافی نیست و هنگام شهادت باید دو مرد یا یک مرد و دو زن شاهد باشند.

﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنُمْ مَقْبُوضَةً فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فَلَْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنُ أَمْنَتَهُ، وَلِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمُّ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴾



و اگر در سفر بودید و کاتبی نیافتید، پس رهن بگیرید و اگر برخی از شما به برخی دیگر اعتماد کرد، پس آن کس که مورد اعتماد قرار گرفته است امانتش را به نحو احسن ادا کند و باید تقوای خدا که پروردگار اوست را رعایت کند و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار می‌شود و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید داناست. (۲۸۳)

❖ نکته ۱: در آیه‌ی قبل خدا ﷻ به صورت مفصل بیان فرمود که نوشتن قراردادها ضرورت دارد. در این آیه بیان می‌کند که نوشتن قرارداد در سفر نیز لازم است، منتها اگر طرفین معامله توان نوشتن قرارداد را نداشتند و کاتبی در دسترس‌شان نبود می‌توانند رهن بگیرند. رهن به عنوان سندی در دست طلبکار می‌ماند تا بدهکار ملزم به پرداخت بدهی خود شود. در گام بعد، اگر در سفر نه کاتبی یافتند و نه امکان گرفتن رهن بود و به هم اعتماد نداشتند، باید از معامله صرف‌نظر کنند، ولی اگر به هم اعتماد داشتند، اجازه دارند

معامله را انجام دهند. اگر چه خدا ﷻ اجازه‌ی معامله را داده است، ولی به شخصی که مورد اعتماد قرار گرفته سفارش نموده است حقی را که بر گردن دارد به نحو احسن ادا نماید و تقوای خدا را به او یادآور می‌شود تا در مقابل وسوسه‌ی شیطان شکست نخورد.

* سؤال ۱: شخصی که از بدهکار رهن گرفته است آیا می‌تواند از آن استفاده کند؟
جواب: خیر، مگر این که از صاحب مال اجازه بگیرد.

* سؤال ۲: اگر بدهکار نتوانست سر موعد مقرر بدهی خود را پرداخت کند. آیا طلبکار حق دارد مالی که به عنوان رهن از بدهکار گرفته است را تصاحب کند؟

جواب: خیر؛ چنین اجازه‌ای را ندارد. در صورتی که بدهکار نتوانست بدهی‌اش را پرداخت کند، طلبکار باید به او مهلت دهد و اگر با مهلت دادن نیز نتوانست بدهی‌اش را پرداخت کند طلبکار از صاحب رهن می‌خواهد تا رهن را بفروشد و بدهی‌اش را پرداخت کند، ولی اگر بدهکار حاضر به فروش رهن نشد باید به قاضی مراجعه کنند که مال رهن به حکم قاضی به فروش می‌رسد و دین طلبکار پرداخت و باقیمانده به صاحب رهن برگشت داده می‌شود.

* نکته ۲: اگر بین دو یا چند نفر اختلافی پیش آمد و راهی برای تشخیص این که حق از آن کیست، جز از راه شهادت دادن، وجود نداشت باید کسی که شاهد ماجرا بوده است، شهادت دهد تا حق به صاحبش برگردد و عدالت در جامعه زنده بماند. اگر شاهد، شهادت را کتمان کند، حق شخص پایمال می‌شود و بی‌عدالتی، نفرت و کینه در جامعه به وجود می‌آید. خدا ﷻ در مورد چنین شخصی فرمود: «قلبس گناهکار است». و رسول خدا ﷺ نیز فرموده است: «أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ»^۱ ترجمه: (بدانید که در بدن تکه گوشتی وجود دارد که اگر سالم شد، تمام بدن سالم می‌شود و اگر فاسد شد، تمام بدن فاسد می‌گردد، همانا آن تکه گوشت، قلب است). قلب تاریک و گنهکار هرگز نمی‌تواند محل مناسبی برای رویش ایمان و نیت کارهای صالح باشد، زیرا رویش ایمان و نیت کارهای صالح، قلب رحیم و عدالت خواه می‌خواهد.

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنْ تَبَدُّوْاْ مَا فِىْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخَفُوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهٖ ۙ اَللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَآءُ ۗ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۲۸۴﴾﴾

بدون شک از آن خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین وجود دارد و اگر چیزهایی را که در دل‌های خود دارید، آشکار کنید و یا پنهان سازید خداوند شما را به سبب آن محاسبه می‌کند، آن گاه هر که را بخواهد می‌بخشد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد و خداوند بر هر چیزی تواناست. (۲۸۴)

* نکته ۱: در طول یک روز، ده‌ها، صدها و گاهی هزاران فکر و خیال در ذهن انسان شکل می‌گیرد. برخی بر زبان جاری می‌سازد، برخی را عملی می‌کند و برخی را در وجود خود مخفی نگه می‌دارد. تفکرات و تصورات منفی که در قلب و ذهن انسان می‌آید به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دسته‌ی اول: تفکرات و تصورات منفی که خارج از اختیارات انسان است، همچون تصوراتی که شیطان در مورد خدا ﷻ به انسان القا می‌کند. این دسته چون خارج از توانایی شخص است، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد. در دو آیه‌ی بعد با عبارت ﴿لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا﴾ به صراحت بیان شده است که هر آنچه خارج از اختیارات انسان است مؤاخذه ندارد. رسول خدا ﷺ نیز فرموده است: «إِنَّ اللّٰهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِيْ مَا حَدَّثَتْ بِهٖ اَنْفُسَهَا، مَا لَمْ يَتَكَلَّمُوْا، اَوْ يَعْمَلُوْا بِهٖ». ^۱ ترجمه: (قطعاً خداوند آنچه که بی‌اختیار در ذهن و خاطر امت من می‌آید را عفو کرده تا زمانی که آن را به زبان نیاورند یا عمل نکنند).

شخصی که وسوسه‌های شیطانی سراغش آمده است باید تلاش کند آن را از ذهن و قلب خود خارج کند. رسول خدا ﷺ فرموده است: (شیطان نزد هر یک از شما می‌آید و می‌گوید: فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ فلان چیز را چه کسی آفریده است؟ تا جایی که می‌گوید: پروردگارت را چه کسی آفریده است؟ هرگاه به اینجا رسید به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود و بگوید: به خدا و رسولش ایمان دارم).^۲

دسته‌ی دوم: تفکرات و تصورات منفی که در اختیار انسان است، همچون بدبینی، تحقیر، نگاه‌های شهوت‌آلود و افکار منفی. پرداختن به این موارد شخص را در قیامت مورد بازخواست قرار می‌دهد، زیرا این تفکرات جزو اعمال شخص محسوب و در پرونده‌اش ثبت می‌شود.

۱ - صحیح مسلم (۱۱۶/۱) حدیث: ۲۰۱.

۲ - صحیح بخاری (۱۲۳/۴). حدیث: ۳۲۷۶ و صحیح مسلم (۲۲۰۴/۴) حدیث: ۲۱۴ و ۲۱۲.

* نکته ۲: در این آیه بیان شده است که خدا ﷻ همه‌ی افکار و تصورات منفی که ایجاد آن در اختیار انسان است را ثبت و روز آخرت او را به خاطر تک تک آن‌ها به محاسبه می‌کشد. ﴿يُحَاسِبُكُمْ﴾ از نظر دستور زبان عربی از باب «مفاعله» است و باب مفاعله برای مشارکت دو طرفه به کار می‌رود، منتها مشارکتی که یکسان نیست و یک طرف قضیه بیش از طرف مقابل در آن نقش ایفا می‌کند. به طور مثال در روز قیامت شخصی که با نگاه‌های شهوت آلود، حرمت افراد را در چشمانش شکسته است، محاکمه می‌شود و او نیز چون می‌داند که اگر جُرم اثبات شود، باید عذاب شود، تلاش می‌کند بهانه بیاورد و خود را بی‌تقصیر جلوه دهد تا خودش را از این گناه تبرئه کند. خدا نیز به تمام بهانه‌هایش پاسخ می‌دهد و در نهایت، شخص گنهکار در این مناقشه شکست می‌خورد و با اثبات جُرم، مستحق عذاب می‌شود. صحنه‌ی محاسبه و محاکمه که یک طرف، خدا و طرفی دیگر مجرم قرار دارد، بسیار هولناک است، لذا رسول خدا ﷺ فرموده است: «مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ»^۱ (هر کس محاسبه شود، گرفتار عذاب می‌گردد). و نیز فرموده است: «مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ»^۲ (هر کس موقع حساب، مناقشه شود، هلاک می‌گردد). تنها راه نجات این است که به مقصد آیه عمل کند. مقصد آیه این است که شخص، افکار، تصورات، گفتار و کردارش را تحت کنترل داشته باشد و برای خود و دیگران زندگی سالم و بزرگوارانه‌ای را رقم بزند.

* نکته ۳: عمر بن خطاب رضی الله عنه فرموده است: (نفس خود را محاسبه کنید، پیش از این که از شما بازخواست شود. اعمال خود را سبک و سنگین کنید، پیش از این که ارزش‌یابی شوید. خود را برای حساب پس دادن آماده کنید که صحنه‌ی بسیار سنگینی است. حساب و کتاب قیامت برای کسی سبک است که خود را در دنیا محاسبه کند).^۳

* نکته ۴: خدا ﷻ در عبارت: ﴿فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾، مجازات یا بخشش را به مشیّت خود واگذار کرد. ممکن است شخصی یک نیت بد یا عمل گناهی را انجام دهد و خدا او را ببخشد و شخصی دیگر همان نیت بد یا همان گناه را انجام دهد، اما مورد خشم خدا قرار گیرد و گرفتار عذاب شود. شخصی که عذاب می‌شود نمی‌تواند اعتراض کند و ادعا نماید که او نیز باید مثل شخص اول بخشوده شود، لذا هیچ انسانی حق ندارد از دیگران تقلید و خود را با آنان مقایسه کند و به این دلیل که چون مردم

۱ - صحیح بخاری (۳۲/۱). حدیث: ۱۰۳ و صحیح مسلم (۱۲۰/۱) حدیث: ۲۸۷۶.

۲ - همان

۳ - ترمذی (۶۳۸/۴) روایت ۲۴۵۹.

فلان کار را انجام می دهند، او نیز می تواند انجام دهد. استعداد، فکر و توانایی هر شخص با دیگران متفاوت است و خدا عز و جل هر کس را به اندازه‌ی توانایی که به او داده است مؤاخذه می کند.

﴿ ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ ۚ وَرُسُلِهِ ۚ لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ ۗ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا ۗ غَفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ ﴿۲۸۵﴾ ﴾

پیامبر و مؤمنان به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آوردند. همگی به خدا و ملائکه‌اش و کتاب‌هایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند. میان هیچ یک از فرستادگانش فرقی نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را خواهیم و محل بازگشت به سوی توست. (۲۸۵)

* نکته: «سوره» به مجموعه آیات مستقل قرآن گفته می‌شود که شروع و پایانی دارد. «سوره» از کلمه‌ی «سور» گرفته شده و «سور» به معنای دیواری است که اطراف چیزی یا شهری کشیده شده باشد.^۱ هر یک از سوره‌های قرآن مجموعه‌ای از معانی را دنبال می‌کنند. آیات اول هر سوره، بیانگر موضوع اصلی سوره است، آیات بعد موضوع اصلی را شرح و تفصیل می‌دهند و آیات پایانی سوره، ابتدا و پایان سوره را به هم ربط می‌دهد و به نحوی جمع بندی یا نتیجه‌ی سوره را بیان می‌کند و مفاهیم اصلی که محور سوره بوده را تکمیل می‌نماید. این منهج در تمام سوره‌های قرآن رعایت شده است. آیات اول و دوم سوره‌ی بقره از حقایق و هدایتگری قرآن سخن گفته است. از آیه‌ی سوم به بعد هر آنچه می‌گوید به گونه‌ای به این دو موضوع مرتبط است. دو آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره نیز همچون آیات اول در راستای هدایتگری قرآن سخن گفته است.

﴿ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا ۙ اِلَّا وُسْعَهَا ۗ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ كُنَّا سَيِّئًا وَّ اَوْ اٰحْطٰٓآ رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ ۗ عَلٰى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا ۗ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ ۗ وَاَعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا ۗ اَنْتَ مَوْلٰنَا فَاَنْصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ ۗ ﴿۲۸۶﴾ ﴾

خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش مکلف نمی‌کند. آنچه از نیکی به دست آورده به سود او و آنچه از بدی به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! هیچ بار گرانی بر دوش ما مگذار، آن‌گونه که بر کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا!

و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخش و به حال ما رحم بکن، تو مولای مایی، پس ما را بر گروه کافران یاری ده. (۲۸۶)

* نکته ۱: خدا عَلَمٌ قدرت و توانایی ذهن را بسیار قوی‌تر از قدرت جسم خلق کرده است. خدا چنین موهبتی را به انسان عطا کرده است تا انسان بتواند جسم خود را از خطراتی که روزانه او را تهدید می‌کند نجات دهد، همچنین انسان بتواند فرضیه بسازد، نظریه بدهد و دست به تولید علم، اکتشاف و اختراع بزند و دنیا و آخرتش را آباد نماید. در این خلال طبیعی است که ذهن فعال و پویای انسان در میدان‌هایی جولان دهد که ممنوع باشد، لذا جولان‌گاه‌های ذهن که خارج از کنترل و اختیار انسان است محاسبه ندارد و تنها آن چیزی محاسبه دارد که در حیطه‌ی اختیار انسان باشد.

* نکته ۲: عبارت ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ یک قاعده‌ی عام است و تمام رفتار شخص را در بر می‌گیرد. به طور مثال در زمینه‌ی علم و دانش، یک شخص به اندازه‌ی دانش‌اش مکلف است و به چیزی که در دانش او نیست مکلف نیست، منتها او به آن اندازه که دانش دارد مکلف است عامل باشد، در غیر این صورت در روز قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد.

در زمینه‌ی سخن گفتن، یک شخص مکلف است به بهترین شکل که در توان دارد سخن بگوید و به بالاتر از آن سطح، مکلف نیست، منتها او به آن اندازه که توان دارد، مکلف است که کلمات و عبارات زیبا را انتخاب کند و الا در روز قیامت بازخواست می‌شود.

در زمینه‌ی خدمت به دین خدا، یک شخص مکلف است به اندازه‌ی توانش به دین خدا خدمت کند و به بالاتر از توانش مکلف نیست، منتها او به آن اندازه که می‌تواند، باید به دین خدا خدمت کند و الا در روز قیامت بازخواست می‌شود.

* سؤال ۱: در عبارت ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ چرا برای کارهای خوب فعل «كَسَبَتْ» و برای کارهای بد فعل «اَكْتَسَبَتْ» بیان شده است؟

جواب: فعل «كَسَبَتْ» در ساختار، بیان و معنایش سهولت و لطافت وجود دارد و برای کارهای خوب به کار رفته چون انجام کارهای خوب با سرشت انسان سازگارتر و انجامش راحت‌تر است و فعل «اَكْتَسَبَتْ» در ساختار، بیان و معنایش سختی و سنگینی وجود دارد و برای کارهای بد به کار رفته چون انجام کارهای بد با سرشت و وجدان انسان ناسازگار است.

* نکته ۳: خداوند متعال به هر یک از بندگان توانمندی‌های مثبت فراوانی عطا کرده و هر کس را به همان اندازه مکلف ساخته است. از جهتی انسان، ضعیف است، گاهی به خطا می‌رود و گاهی فراموش می‌کند. خدا عز و جل با عبارت ﴿ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ كُنَّا مُسِيئِينَ أَوْ نَحْطَأْنَا ﴾ به ما آموزش می‌دهد متواضعانه به ضعف خود اقرار کنیم و از فراموشکاری‌ها و خطاهای خود از درگاه خدا پوزش بطلبیم. برای مؤمن زیبنده است که با کوشش و تمرین درصد خطا و فراموشی خود را به حداقل ممکن برساند تا بتواند به بهترین شکل ممکن، بندگی خود را به پیشگاه باری تعالی به نمایش بگذارد.

* سؤال ۲: «اصر» به چه معناست؟

جواب: به معنای سنگین، حبس، وضعیت سخت و بحران است.^۱

* سؤال ۳: دعایی که در پایان سوره بقره آمده است، چه مناسبتی با سوره دارد؟

جواب: خدا عز و جل در سوره‌ی بقره مسیر رشد و تعالی را مشخص کرد. اگر مسلمانان خواهان ترقی و پیشرفت در امور فردی، اجتماعی، مادی و معنوی هستند، چاره‌ای جز عمل کردن به قرآن را ندارند و اگر احکام خدا را رها کنند، بی‌شک غیر مسلمانان، گوی پیشرفت را از دست آنان خواهند ربود و بر آنان تسلط خواهند یافت و این‌گونه مسلمانان از بلندای سعادت به ذلت بندگی کفار بی‌رحم سقوط خواهند کرد. در این دعا به ما آموزش داده شده است که مسئولیت شناس باشیم و به خدا پناه ببریم از این که روزی فرا رسد که مسئولیت خود را رها کنیم و خدا ما را به وضعیت سخت دچار کند که توان تحملش را نداشته باشیم.

* سؤال ۴: کدام امت بوده‌اند که خدا آنان را در همین دنیا به زندگی طاقت فرسا دچار کرده است؟

جواب: امت‌های بسیاری بوده‌اند که مهم‌ترین آن یهود است. نمونه‌های زیادی از رفتار ناشایست یهود در همین سوره بیان شده که در نهایت به ذلت و خواری دچار شده‌اند. علت آن نیز رها ساختن مسئولیت‌ها و پیروی از هوای نفس بوده است. مسلمانان با مسئولیت‌پذیری و پیمودن پلکان ترقی می‌توانند سرنوشت خود را به جهت بهتر تغییر دهند.

* نکته ۴: از ابومسعود بدری رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْآيَاتُ مِنَ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَا». ^۱ ترجمه: (هرکس دو آیه‌ی آخر سوره‌ی بقره را در شب تلاوت کند،

کفایتش می‌کند). او را از این جهت کفایت می‌کند که این دو آیه اصول ایمان، مسئولیت پذیری و توکل را برای او یادآوری می‌کند. از ابوهریره رضی الله عنه نیز روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خانه‌های خود را تبدیل به قبرستان نکنید؛ شیطان از هر منزلی که در آن سوره‌ی بقره خوانده شود، می‌گریزد.^۲

«الحمد لله رب العالمین»

۱ - متفق علیه.

۲ - صحیح مسلم (۵۳۹/۱) حدیث ۷۸۰.